

مآخذ اشعار در آثار بهائی

جلد چهارم

مآخذ اشعار فارسی

ز — ک

تألیف
دکتر وحید رافعی

آب در کوزه گل نشسته بیا میگرد
یار در خانه گل کر حجبان میگرد

یوسف گم گشته باز یابید به غم مخور
کلیه خزان شود ز کف غم مخور

ای دل غم آید چای شود دل مکن
دین سر شود به آرزید با غم مخور

مآخذ اشعار در آثار

بهائی

جلد چهارم

مآخذ اشعار فارسی

ژ — گ

تألیف

دکتر وحید رافتی

مؤسسه معارف بهائی

مآخذ اشعار در آثار بهائی، جلد چهارم مآخذ اشعار فارسی
تألیف دکتر وحید رآفتی
از انتشارات مؤسسه معارف بهائی، همیلتون، انتاریو، کانادا
چاپ انتاریو، کانادا
طرح روی جلد از استاد امیر حسین تابناک
۱۶۱ بدیع ۲۰۰۴ میلادی
شماره بین المللی کتاب ۶-۵۳-۱۹۶۱۹۳-۱

فهرست مندرجات

صفحه	عنوان
۲	صورت حروف اختصاری
۳	مقدمه
	مآخذ اشعار فارسی در آثار بهائی
۱۷	حرف س
۴۵	حرف ش
۸۷	حرف ص
	حرف ض
۱۱۱	حرف ط
۱۱۵	حرف ظ
۱۲۱	حرف ع
۱۸۳	حرف غ
۱۹۳	حرف ف
۲۱۳	حرف ق
۲۳۱	حرف ک
۲۷۷	حرف گ
۴۱۱	فهرست اہم کلمات ابیات و مصاریع
۴۳۹	فهرست اسامی شعراء و محلّ درج شرح حال آنان
۴۴۳	فهرست اعلام و اہم مواضع
۴۶۵	کتاب شناسی

صورت حروف اختصاری و معادل کامل آنها

ب	بدیع ، تاریخ بدیع
ج	جلد
ط	طهران
ل م م	لجنة ملی محفظه آثار امری
م	میلادی- تاریخ میلادی
م م م	مؤسسه ملی مطبوعات امری
ن ک	نگاه کنید
ه.ش	هجری شمسی
ه.ق	هجری قمری

مقدمه

در آثار طلعات مقدسه بهائی به وفور به آیات کتب مقدسه قبل، احادیث و اقوال انبیاء و ائمه اطهار، اشعار شعرای ترک، عرب و عجم و ضرائب الامثال سائره در دو زبان عربی و فارسی استشهاد شده است. در حقیقت برای اولین مرتبه در تاریخ ادیان الهی نه تنها کلام انبیاء بلکه بسیاری از افکار رشيقه و احساسات متعالیه و آراء و عقاید صائبه بعضی از ادباء و عرفاء بنام عرب و عجم و حتی پاره ای از کلمات نغز عامیانه متداول در بین اهل کوچه و بازار شرافت آنرا یافته است تا در آثار این دور صمدانی بصورت جزئی از عنصر کلام الهی درآید و نیز در آثار مبین این ظهور عظیم جلوه ای گسترده پیدا کند. آنچه از آثار گذشتگان، به مضمون و یا به عین عبارت، در آثار بهائی نقل گشته گیرائی و زیبایی و وسعتی شگفت انگیز به مفاهیم و مضامین مندرج در این آثار داده است.

تعیین مآخذ آنچه از آثار گذشتگان در کتب و الواح و آثار بهائی نقل شده، کاری بسیار مهم و دقیق است و یکی از اساسی ترین زمینه های تحقیق در آثار بهائی را تشکیل می دهد، زیرا فهم بهتر آثار مبارکه ای که حاوی این قبیل منقولات می باشد در بسیاری از موارد موکول به شناسائی قائلین و منابع کلام آنها است و گاهی تنها با دانستن سوابق این سخنان است که می توان معنی و مفهوم دقیق آثار مبارکه را به وضوح دریافت. بنابراین، وجود این سخنان در آثار بهائی بخودی خود ایجاب می کند که صاحبان این اقوال شناخته شوند، مآخذ گفته هایشان تعیین گردد و سوابق ادبی و فکری گفته ها مشخص شود و با توجه به این نکات مطالعه دقیق آثار مبارکه صورت پذیرد.

در سال ۱۹۹۰ میلادی توفیق رفیق گشت و مآخذ و سوابق بعضی از ابیات عربی منقول در آثار مبارکه که تعیین شده بود طی جزوه‌ای در ۱۵۰ صفحه تحت عنوان مآخذ اشعار در آثار بهائی، جلد اول، مآخذ اشعار عربی، به همت مؤسسه معارف بهائی در کانادا منتشر گردید. سپس در سال ۱۹۹۵ میلادی به عنایت الهی مآخذ و سوابق ابیات فارسی مندرج در آثار مبارکه بهائی که با حروف الف تا ثاء شروع می‌شود تحت عنوان مآخذ اشعار در آثار بهائی، جلد دوم، مآخذ اشعار فارسی، الف - ث در ۴۱۳ صفحه به همت همان مؤسسه جلیله در کانادا انتشار یافت.

جلد سوم مآخذ اشعار در آثار بهائی که حاوی مطالعه ابیات و مصارح مبتدا به حروف ج - ز می‌باشد در سال ۲۰۰۰ میلادی در ۴۳۷ صفحه منتشر گردید و حال در ادامه آن مجلدات مآخذ و سوابق اشعار فارسی منقول در آثار مبارکه بهائی را که با حروف ژ - گ آغاز می‌شود با نهایت مسرت در اختیار اهل ادب می‌گذارد. در این مجلد در ذیل حروف «ژ» و «ض» البته مطلبی مندرج نشده است.

در مقدمه این کتاب تکرار نکاتی که در مقدمه مجلدات سابق نیز مذکور شده مفید به نظر می‌رسد:

* نقل اشعار گذشتگان در آثار بهائی در وهله اول به قصد استشهاد صورت می‌گیرد تا بر استحکام و قدرت استدلال افزوده گردد و مخاطب را بر آن دارد تا مطلب مورد بحث را راحت‌تر بفهمد و بپذیرد و به مضمون آن دلالت گردد. نقل اشعار می‌تواند آرایش ادبی به کلام دهد و بر جاذبه و شور آن بیفزاید، لحن کلام را جذاب‌تر کند، وزن خوش‌آیندی به آن دهد و طنین مطلب را در مذاق جان شیرین‌تر سازد. نقل اشعار این امکان را نیز فراهم می‌آورد که سخن بسیار در الفاظ معدود یک بیت و یا حتی یک مصرع به خواننده منتقل گردد و از نیاز مطلب به شرح و بسط بکاهد.

* در آثار بهائی اشعار شعراء گاه بطور مستقیم و با معرفی شاعر

نقل شده و گاه بدون آنکه به نام گوینده تصریح شود مصرع یا بیتی نقل گردیده است. یافتن اشعاری که شاعر آن معلوم است مستلزم مراجعه به آثار شاعر و کتب تذاکر است که با صرف وقتی چند معمولاً می‌توان شعر مورد نظر را پیدا نمود. اما اگر نام شاعر ذکر نشده باشد تعیین نام گوینده و محلّ و مأخذ شعر می‌تواند کاری بسیار دشوار باشد زیرا شعر و ادب فارسی را وسعتی نامحدود است که برای شناسائی آن باید عمرها صرف مطالعه و تحقیق شود.

* تعداد دقیق ابیاتی که از اشعار شعرای عرب و عجم در آثار بهائی نقل شده بر نویسنده معلوم نیست زیرا هنوز تمام آثار بهائی جمع و تدوین نگشته و این بنده حتی آثار مدوّن بهائی را به خاطر یافتن ابیات منقول در آنها بطور منظم و مرتّب مورد مطالعه و مذاقه قرار نداده است. فقط در موقع مطالعه مجموعه‌های چاپی و خطّی آثار مبارکه، که به مقاصد و اهداف مختلف صورت گرفته، هر جا به اتفاق به بیت و یا مصرعی برخورد نموده آنرا استخراج و جمع‌آوری کرده و سپس در صدد یافتن مأخذ و منبع آن برآمده است. اگرچه نام گوینده و مأخذ تعدادی از ابیات استخراج شده هنوز بر این حقیر معلوم نیست اما قائلین بسیاری از ابیات مستخرجه را تعیین کرده و مأخذ اکثریت قریب به اتفاق آنها را مشخص ساخته است.

* نکته‌ای که در مطالعه اشعار منقول در آثار بهائی باید مورد دقت قرار گیرد آن است که در بعضی موارد مصرع و یا بیتی که در آثار بهائی نقل گشته لزوماً با آنچه در دیوان شعراء و کتب ادبی ثبت شده مطابقت لفظی ندارد زیرا بسیار بعید است که طلعات مقدّسه بهائی برای نقل بیتی از شعرای عرب و عجم به دیوان شاعر مورد نظر مراجعه و بیت مربوطه را به عین الفاظ از دیوان و یا مجموعه‌ای خاصّ نقل نموده باشند. آنچه بیشتر طبیعی به نظر می‌رسد آن است که در شرح و بسط مطالب هر جا بیت و یا مصرعی مناسب به ذهن رسیده نقل و بدان استشهاد شده و به این جهت گاهی حتی یک مصرع و یا

بیت با تفاوت الفاظ در چند اثر مختلف نقل گشته است.

* نکته دیگری که در باره اشعار وارده در آثار مبارکه بهائی باید بیان شود آن است که طلعات مقدسه بهائی ابیات و مصاریع منقول را در اکثر مواقع نظر به مضامین و مفاهیم مندرج در آنها نقل نموده اند و به ندرت ناظر به شاعر و سراینده بیت بوده اند.

* انتساب اشعار به چند شاعر مختلف و نحوه ثبت صحیح ابیات نیز از نکات عمده ای است که باید در این مطالعه مطمح نظر قرار گیرد زیرا در مواردی چند اهل ادب یک بیت را به چند شاعر مختلف نسبت داده اند و آنرا در کتب مختلف به انواع مختلف ثبت نموده اند. مسئله انتساب اشعار و نحوه ثبت صحیح آنها از مسائل عمده و دقیق ادبی است و طبیعتاً ورود در این معرکه که فلان بیتی که به چند شاعر نسبت داده شده حقیقتاً از کدام یک از آنها می باشد و یا ثبت صحیح بیت چگونه باید باشد از حدود این مطالعه خارج بوده است. این نوع مطالعات که باید با صرف وقت و تحقیقی وسیع و منظم و عالمانه صورت گیرد می تواند موضوع مطالعاتی جداگانه در آینده باشد.

* نکته دیگری که توجه به آن لازم است آن که گاهی مثلی در آثار مبارکه نقل گشته که عین و یا عبارتی شبیه به آن مصرعی از یک شعر است. در این موارد تعیین این مطلب که آیا آن مثل در شعر شاعری به نظم کشیده شده و یا شعری به السن و افواه درافتاده و بعداً حکم ضرب المثل یافته خود مطلبی دقیق و قابل مطالعه است. گو آنکه شاید در بسیاری از موارد نتوان به اطمینان گفت که قدمت از آن کدامیک بوده است.

با توجه به این چند نکته آنچه در این کتاب با بضاعتی مزجاء مطمح نظر نویسنده قرار گرفته ارائه نام شاعر و مأخذ شعر مورد نظر بوده و اگر بیت در کتابی موقت یافت شده به ارجاع خواننده به آن کتاب اکتفاء نموده و رعایت الاقدم فالاقدم را در ارائه مأخذ ضروری ندانسته است.

نکته قابل توجه دیگر آن که طلعات مقدسه بهائی غیر از نقل مستقیم اشعار شعرای عرب و عجم، در آثار خود به وفور به نقل مضامین و مفاهیم اشعار شعراء پرداخته و گه گاه به قصص و حکایات و قضایائی اشاره نموده اند که مآخذ آنها را می توان در اشعار ادیبانی نظیر سنائی، عطار، حافظ و یا مولوی جستجو نمود. برای آن که نمونه ای از این قبیل موارد عرضه شده باشد توجه خوانندگان گرامی را به سه مثال ذیل جلب می نماید.

مولوی در دفتر چهارم مثنوی حکایتی آورده است که عنودی به حضرت علی علیه السلام گفت که اگر اعتماد بر حفظ حق داری خود را از سر این کوشک بر زمین انداز و حضرت امیر در پاسخ چنین فرمود که بنده را نمی رسد که حق را امتحان نماید و امتحان کردن از آن حق جل جلاله است. ابیاتی از این قصه به شرح ذیل است:

مُرْتَضَى را گفت روزی یک عنود	کاو ز تعظیم خدا آگه نبود
بر سر بامی و قصری بس بلند	حفظ حق را واقعی ای هوشمند
گفت آری او حفیظ است و غنی	هستی ما را ز طفلی و منی
گفت خود را اندر افکن هین زبام	اعتمادی کن به حفظ حق تمام
تا یقین گردد مرا ایقان تو	و اعتقاد خوب با برهان تو
پس امیرش گفت خامش کن پرو	تا نگردد جانت زین جرأت گرو
کی رسد مربنده را که با خدا	آزمایش پیش آرد ز ابتلا
بنده را کی زهره باشد کز فضول	امتحان حق کن دای گیج گول
آن خدا را می رسد کاو امتحان	پیش آرد هر دمی با بندگان
تا بما ما را نماید آشکار	که چه داریم از عقیده در سرار
هیچ آدم گفت حق را که ترا	امتحان کردم در آن جرم و خطا
تا ببینم غایتِ حلمتِ شها	اُه که را باشد مجال این که را
عقل تو از بس که آمد خیره سر	هست عذرت از گناه تو بتر
آنکه او افراشت سقفِ آسمان	تو چه دانی کردن او را امتحان
ای ندانسته تو شرّ و خیر را	امتحان خود را کن آنکه غیر را ...»

مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۳-۳۶۷

در آثار مبارکه بهائی به قصّه فوق به کرات اشاره شده است. مجموعه‌ای از این اشارات را به نقل از الواح مختلفه ذیلاً مندرج می‌سازد:

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقاسید رضا در تفلیس چنین می‌فرمایند:

یا ابن رسول‌الله در روایت صحیحه وارد که شخصی از حضرت امیر علیه‌السلام سؤال نمود که خدا حافظ انسان است؟ فرمود بلی، گفت یقین داری؟ فرمود مطمئنم. عرض کرد پس خویش را از بام بینداز. فرمود مرا شایان نه که حق را امتحان نمایم بلکه حق را سزاوار که مرا آزمایش و امتحان فرماید زیرا کفّه میزان انسان تحمّل آن بار گران ننماید بلکه کفّه حتّی شاهین میزان پراکنده و متلاشی شود این است حقیقت حال هر طالبی حق امتحان ندارد مطلوب باید طالب را امتحان نماید استاد تلمیذ را امتحان نماید نه تلمیذ استاد را ...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب کریلانی اسکندر از اهل اسکو چنین می‌فرمایند:

ای بنده الهی چون به قلبی نورانی توجّه به درگاه رحمانی نمودی ... عبدالبهاء در ترازوی امتحان نگنجد و سزاوار امتحان نه، هر ممتحنی خود را ممتحن نماید زیرا طالب را حق امتحان نه. حضرت امیر علیه‌السلام را شخصی بر بام یافت و گفت اگر ترا بر حفظ حق اطمینان کامل است خود را از زیر به زیر انداز. حضرت امیر علیه‌السلام فرمود حق باید مرا امتحان نماید نه من او را ...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقاعلی اکبر عطار چنین می‌فرمایند:

ای عارف اعراف البتّه در داستان راستان ملاحظه نموده اید که روزی شخص سیه روزی به کوکب ساطع و نور لامع نیر افق اثیر حضرت امیر علیه‌السلام عرض کرد که اگر اعتماد بر عون و صون و حفظ و حمایت الهی داری خود

را از بام به زیر انداز. آن سرور متقیان فرمود که بنده را نشاید مولای خویش را آزمایش نماید بلکه مخدوم را باید که خادم خویش را امتحان کند از طالب آزمایش سزاوار نه بلکه امتحان از وظایف مطلوب است یعنی بر من نرسد که حق را امتحان نمایم بلکه او امتحان فرماید ...

و همچنین حضرت عبدالبهاء در لوح جناب غلامرضای سروستانی چنین می فرمایند:

ای بنده الهی نامه شما رسید جوابی به ملا جهان زیر مرقوم گردید ... آیا امتحان عبدالبهاء جائز است لا والله مطلوب امتحان طالب نماید نه قاصد امتحان مقصود. عبدالبهاء باید دیگران را آزمایش نماید تا خلوص آرایش قلوب گردد. مرقوم نموده بودی که سوادى از قرآن دارند پس چگونه صریح قرآن ملاحظه نگردید جمال محمدی به نص قرآن می فرماید لو كنت اعلم الغیب لاستكثرت من الخير و ما ادری ماذا یفعل بی و بكم غدا. با چنین نص قاطعی چگونه امتحان به میان آید. حضرت امیر علیه السلام در محل بلندی ایستاده بودند شخص منکری گفت یا علی مطمئن به حفظ الهی هستی؟ فرمودند بلی. پس گفت خود را از آن محل مرتفع بینداز و اعتماد به حفظ الهی نما. در جواب فرمودند مرا نرسد که امتحان حق نمایم بلکه حق را سزاوار امتحان عید کند ...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین می فرمایند:

هوالله یا ابن من احبه الله و احبه، به زیبا بگوئید امتحان عبدالبهاء زیبا و سزاوار نه چنان که از حضرت امیر روایت شده و آن روایت در مثنوی نیز مذکور و در السن و افواه مشهور، مرکز عهد اهل مهد را آزمایش نماید نه برعکس، لهذا امة الله زیبا سلطان باید استغفار کند و آنچه در دل دارد باید بیگانه و آشنا نداند سزاوار بیند و خوشگوار شناسد شمع روشن است در هر شبستان افروزد باران رحمت است در هر زمین ببارد، پیرهن باید یوسفی باشد و شاهد انجمن نازنین باید دلنشین گردد، فاعلمی لحن القول این عبارت اشارت است خوشا به حال او اگر ملتفت شود زیرا دلیل بر بصیرت گردد. ع

حضرت عبدالبهاء حکایت فوق را لا اقل در دو لوح دیگر نیز نقل

فرموده اند و آن دو لوح در مکاتیب عبدالبهاء (ج ۱، ص ۱۷۴ - ۱۷۵ و ج ۲، ص ۱۹۲ - ۱۹۳) مطبوع و منتشر است.

مولوی در دفتر چهارم مثنوی حکایت موری را آورده است که بر کاغذی می رفت، نوشتن قلم را دید و قلم را ستود، مور دیگری که چشم تیزتری داشت گفت ستایش از آن انگشتان است و مور سومی که چشمی از هردو آنها تیزتر داشت گفت هنر از آن بازو است و آن را باید ستایش نمود.

عصاره منظور مولوی در این قصه از جمله اشاره به این حقیقت است که انسان قضایای عالم وجود را به تناسب ادراک و استعداد خود درک می کند و درک او معلول عوامل گوناگونی است که وجود انسانی را احاطه نموده است. قصه مولوی ناظر به این مفهوم نیز هست که درک انسانی به عنایت و لطف الهی بستگی دارد و در اثر تأیید حق است که فهم حقائق عالیّه روحانیّه میسر می گردد. باری ابیاتی از این قصه پرمغز مثنوی چنین است:

مورکی بر کاغذی دید او قلم	گفت با موری دگر این راز هم
که عجایب نقشها آن کلک کرد	همچو ریحان و چوسن زار و ورد
گفت آن مور اصبع است آن پیشه ور	وین قلم در فعل فرع است و اثر
گفت آن مور سوم کز بازو است	که اصبع لاغر ز زورش نقش بست
همچنین می رفت بالا تا یکی	مِهتر موران فطن بود اندکی
گفت کز صورت مبینید این هنر	که به خواب و مرگ گردد بی خبر
صورت آمد چون لباس و چون عصا	جز به عقل و جان نجنبد نقشها
بی خبر بود او که آن عقل و فؤاد	بی ز تقلب خدا باشد جمّاد
یک زمان از وی عنایت برگردد	عقل زیرک ابلهی ها می کند

مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۷۲۱ - ۳۷۲۹

جمال قدم در تلمیح به این قصه در یکی از الواح مبارکه که از لسان میرزا آقاخان خادم الله به تاریخ ۲۹ رجب سنه ۱۳۰۶ هـ ق به اعزاز جناب حاجی میرزا ابوالحسن امین اردکانی عزّ صدور یافته چنین

می فرمایند:

حمد خداوند بی مانند را لایق و سزااست که به با بدء نمود و به الف ختم را
ظاهر فرمود... الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین و
مولی العارفین و مشرق اسماء الله مالک يوم الدين و مطلع علمه لمن
فی السموات و الارضین به نزلت المائدة و سبقت الرحمة و تمت النعمة و
الحجة و علی آله و اصحابه الذين بهم اظهر الله امره و انزل آیاته و ابرز
بیّناته و بهم نادى المناد انه لا اله الا هو الفرد الواحد المقتدر العليم الحکیم
و بعد نامه دیگر آن محبوب فؤاد محلّش قلب و مقامش صدر بوده چه که
بنور نیر توحید منور بود و بذکر و ثنای ربّ مجید مزین اگرچه توحید و
تفرید ما بندگان بمشابه وصف نمله است بقول گوینده ولكن تا ذکر محبوب
موجود قلب ذکر دیگر را اختیار ننموده و نمی نماید این هم از نتیجه عنایات
او و ثمره عطایای اوست ...

قصه دیگری که در مثنوی مولوی آمده و در آثار حضرت بهاء الله
بدان اشاره شده قصه معروف موسی و شبان است که در دفتر دوم
مثنوی ابیات عدیده را به خود اختصاص داده است. درج تمام ابیات این
قصه لطیف و آموزنده در این مقدمه مقدور نیست اما در شروع این
حکایت مولوی چنین سروده است:

دید موسی ^۱ یک شبانی را به راه	کو همی گفت ای خدا وای اله
تو کجائی تا شوم من چاکرت	چارقت دوزم کنم شانه سرت
جامه ات شویم شپشهای گُشم	شیر پیشت آورم ای محتشم
دستکت بوسم بمالم پایکت	وقت خواب آید برویم جایکت
ای فدای تو همه بُزهای من	ای به یادت هیّهی و هیّهای من
این نمط بیهوده می گفت آن شبان	گفت موسی باکی است این ای فلان
گفت با آنکس که ما را آفرید	این زمین و چرخ از او آمد پدید
گفت موسی های خیره سر شدی	خود مسلمان ناشده کافر شدی
این چه ژاژست و چه کفر است و فشار	پنبه ای اندر دهان خود فشار ...

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۷۲۰-۱۷۲۸

جمال قدم با اشاره به این حکایت در لوحی که از لسان میرزا آقاخان خادم الله به تاریخ ربیع الآخر سنه ۱۳۰۲ هـ ق به اعزاز جناب حکیم موسی عزّ صدور یافته چنین می فرمایند:

اگرچه باب حضور و کلام مسدود است ولکن بفضل الله سبیل نامه و پیام مفتوح... یا موسی ذکر و بیان معلق به لسان وحده نبوده و نیست در حکایت شبان و حضرت کلیم تفکر نما چون بحر محبت الهی در قلبش موج مقبول درگاه شد کلمات مغایره نفحات قلبیه را منع ننمود در ظاهر منکر و در باطن معروف، عاشقی بود صادق چه که آنچه عرض نمود از روی صدق بود رسوم و آداب نمی دانست لذا به آنچه نطق نمود محروم نگشت و به طراز قبول حق فائز. از حق می طلبیم آن جناب را مؤید فرماید علی ما یحبّ و یرضی و موقّق دارد بر آنچه سزاوار است لئلا تمنعکم شئون الدنیا عن مالک الوری در جمیع احوال به ذکر حق مشغول باشید و به او متمسک الامر

بیده یفعل ما یشاء و یحکم مایرید و هوالفرد الواحد العزیز الحمید... باری، ارائه چند نمونه فوق کافی برای روشن ساختن این نکته است که در آثار مبارکه بهائی نه تنها اشعار شعراء مورد نقل و استشهاد مستقیم قرار گرفته بلکه قصص و روایات و مضامین منظوم در دیوان آنان نیز به اشاره و تلمیح در این آثار به وفور انعکاس یافته است. مطلبی که در اثر مطالعه این کتاب توجه خواننده بصیر را به خود معطوف خواهد داشت و احیاناً مایه اعجاب او خواهد گشت وسعت و تنوع اشعاری است که در آثار مبارکه بهائی به انحاء مختلف نقل و یا به مضامین آنها اشاره گردیده است.

ورود صدها بیت شعر فارسی در آثار بهائی نشان دهنده ارتباط عمیق و وسیع آثار بهائی با ادبیات اصیل فارسی و مبین این حقیقت است که بهائیان ایرانی تا چه حدّ باید به اهمیت میراث عظیم ادبی شعرای ایران وقوف یابند، آنرا گرامی بدارند، بر خود ببالند و بالاخره با شعر فارسی مؤانست و مؤالفت دائمی برقرار سازند. نقل ابیات عدیده از اساتید شعر فارسی نظیر حافظ و سعدی و

صنادید عرفان اسلامی نظیر سنائی، عطار و مولوی نشان‌دهنده ارتباط ذهنی و زبانی طلعات مقدسه بهائی با ادیبانی است که آثارشان در ظل آراء و آثار مبارکه این ظهور می‌تواند مورد مطالعات تازه قرار گیرد. این ارتباط ضامن توالی تأثیر و گسترش نفوذ افکار ادبائی است که ادب و عرفان ایرانی را با نبوغ و ظرافت فکری و خلاقیت فطری خود غنی و جاودان نگه داشته‌اند و حال با انتشار آثار بهائی در سراسر عالم تجلیات آراء و افکار آنان امکان آنرا یافته‌است تا در مقیاسی بسیار وسیعتر در معرض مطالعه و دقت ملیونها نفری قرار گیرد که در جریان مطالعه آثار بهائی با آنان آشنائی می‌یابند. ورود گسترده شعر فارسی در آثار مبارکه بهائی و قصائد، غزلیات و ابیاتی که از قلم نفس شارع و مبین امر بهائی عزّ صدور یافته مطالعه شعر و شاعری و تعمق در متون اصیل ادب فارسی را به عنوان عنصری اساسی در مطالعه معارف بهائی ایجاب می‌نماید.

نحوه عرضه مطالب در این کتاب آن خواهد بود که ابتداء مصارح و یا ابیات را به همان نحوی که در آثار بهائی نقل شده به ترتیب حروف الفبای کلمات اول مصرع و یا بیت ثبت خواهد نمود و بعد به نقل اثر یا آثار مبارکه‌ای که حاوی آن مصرع و یا بیت است خواهد پرداخت و سپس اسم شاعر و مأخذ شعر را تعیین خواهد کرد و سرانجام اگر توضیح مطلبی در باره اثر و یا شعر نقل شده ضرورت پیدا نماید به شرح آن مطالب نیز خواهد پرداخت.

در نقل آثار مبارکه‌ای که حاوی ابیات شعراء است سعی بر آن خواهد بود که از آثار مبارکه به اندازه کافی نقل شود تا هم زمینه مطلب و کیفیت نقل و استشهاد به شعر کاملاً مبرهن گردد و هم بر مندرجات آثار مبارکه اطلاع کافی حاصل آید. نکته‌ای که در نقل آثار و الواح مبارکه باید به آن توجه داشت آن است که هر جا اثری از کتب مطبوعه بهائی نقل شده مأخذ آن به دقت ارائه گردیده، اما در غالب مواردی که الواح و آثار مبارکه از مأخذ و منابع خطی استخراج شده نام و مشخصات مخاطب (اگر معلوم بوده) و مطلع لوح ثبت گردیده

تا به شناساندن اثر کمک نموده باشد.

در ارائه سوابق مصاریع و ابیات نیز ابیات قبل و بعد شعر منقول به تناسب مقام نقل خواهد شد تا مفاهیم بیت با توجه به ابیات دیگر کاملاً معلوم و واضح گردد. بدیهی است که اگر بیتی از فلان قصه مفصل مثنوی مولوی و یا فلان قصیده مطول خاقانی نقل شده باشد ارائه تمام ابیات قصه مولوی و یا قصیده خاقانی در این کتاب میسر نبوده و خواننده علاقمند باید برای مطالعه تمام ابیات به مآخذ مربوطه مراجعه نماید.

برای آن که یافتن بیت و یا مصرع مورد نظر آسان باشد فهرست مبسوطی از لغات مهمه مصاریع و ابیات تهیه شده و به آخر این کتاب اضافه گردیده است. خاصیت این فهرست آن است که اگر فردی یک کلمه از بیت و یا مصرعی را بخاطر داشته باشد می تواند با مراجعه به این فهرست تمام بیت را در کتاب پیدا نماید.

برای آن که اطلاعاتی در باره گوینده اشعار ارائه شده باشد در اولین مرتبه ای که شعری از شاعری نقل شده شرح حال مختصر او مذکور گشته و خواننده گرامی برای کسب اطلاعات بیشتر به چند مآخذ مهم در باره آن شاعر ارجاع گردیده است. واضح است که این کتاب جایی برای درج مفصل احوال و بحث مشروح در باره آثار شعراء نبوده است. برای آن که محلّ درج شرح احوال شعراء معلوم شود صورت الفبائی اسامی و موضعی که شرح حال شاعران در آن مندرج شده در پایان کتاب ارائه گردیده است. برای یافتن سریع مطالب و اسماء عکم مندرج در این کتاب نیز فهرستی تحت عنوان «فهرست اعلام واهم مواضع» تهیه و به انتهای کتاب افزوده شده است. این فهرست الفبائی خوانندگان گرامی را با مطالب و مندرجات این کتاب آشنا خواهد نمود و آنان را در یافتن سریع و دقیق مطالب و مواضع مهمه مساعدت خواهد کرد.

چون در این اثر به اسامی کتب عدیده به کرات اشاره خواهد شد و نقل مشخصات جامع هر کتاب در هر مورد ضرورت ندارد مشخصات کامل کتب و مآخذی که مورد رجوع و استفاده قرار گرفته تحت عنوان

«کتاب‌شناسی» در انتهای کتاب درج شده و در متن این اثر غالباً به ذکر عنوان اختصاری مآخذ و شماره صفحه و شماره جلد (اگر اثری در چند جلد بوده) اکتفا شده است. خوانندگان گرامی برای وقوف از مشخصات کامل کتبی که مطالب و مندرجات آنها مورد نقل و استشهاده در این کتاب قرار گرفته باید به قسمت «کتاب‌شناسی» مراجعه فرمایند.

در این مقام شایسته چنان است که از زحمات و مساعی جمیل جناب سیامک منجذب که با استفاده از کامپیوتر مجلدات سابق این کتاب را با دقت، پشتکار و حسن سلیقه برای طبع آماده نموده اند بار دیگر تشکر و قدر دانی نمایم.

امید آن که این مطالعه اهل تحقیق و تتبع در آثار مبارکه بهائی را سودمند واقع شود و با جمع آوری تمام مصاریع و ابیات منقول در آثار مبارکه بهائی و عرضه مآخذ و سوابق آنها راه کمال پیماید و به تدریج با مطالعات وسیع تر و دقیق تر، هرچه بیشتر بر غنای آن افزوده گردد.

حیفا - وحید رافتی
مارچ ۲۰۰۰ میلادی

مآخذ اشعار فارسی

در آثار بهائی

* * *

حرف:

س

سائلی مر عارفی را گفت کی تو بر اسرار حقیقت برده پی

حضرت بهاء الله در کتاب بدیع می فرمایند :

...این بسی واضح است که تکمیل هر شیء بتصدیق الله بوده نه بطول مدت و ظهور اوهام ناس. نفس ظهور بعد بنفسه دلیل بر تکمیل ما ظهر فی ظهورالقبل بوده بحق ناظر باشید نه بطول مدت و زمان چه که حق قادر است در آنی کلّ اوان را منقضی فرماید و یا آنکه یک آن رکود [را] صدهزار سنه امتداد دهد له الخلق و الامر کلّ بامرہ يعملون در این مقام چند فردی از لسان ابداع امنع در عراق نازل لاجل تنبه ذکر می شود:

سائلی مر عارفی را گفت کی	تو بر اسرار الهی برده پی
وی تو از خمر عنایت گشته مست	هیچ یادت آید از روز الست
گفت یاد آید مرا آن صوت و گفت	کوبدی بود و بنا شد این شگفت
هست در گوشم همی آوای او	وان صدای روح و جان افزای او
عارفی دیگر که برتر رفته بود	در اسرار الهی سفته بود
گفت آن روز خدا آخر نشد	ما در آن روزیم آن قاصر نشد

این کلمات مخصوص آن ذکر شد که معلوم شود ادراک این امور منوط بعرفان عارفین است هر نفسی این مراتب را ادراک ننماید و اطلاع نیابد ...

کتاب بدیع، ص ۱۲۰ - ۱۲۱

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح چند نفر از احتبای طهران چنین می فرمایند :
ای یاران الهی، فیوضات نامتناهی شامل است و الطاف رحمانی کامل در این عصر جلیل اکبر نفوس بشر در حشر مستمر است و این حشر و نشر مؤتداً محقق و مقرر تا نهایت کور خداوند اکبر، این است که ملاحظه می شود در هر روزی ظهور و بروزی و در هر دمی امواج یم مکرمی و در هر نفسی تنفس صبح تأیید روشنی و در هر آنی جلوه فیض بهائی در عالم امکانی

ولی یکی آتش عشق برافروزد و پرده احتجاب بسوزد و دیگری محتجب از
لنولو حقیقت گردد یکی مانند طیور در اوج جهور پرواز کند و دیگری مانند
خراطین در زیر زمین و اسفل السافلین افتد بعضی مانند ستاره صبحگاهی
بدرخشند و برخی مانند ناقضان چشم از مشاهده آیات کبری بیوشند قومی
مانند نهنگ الهی در بحر ربّانی بخروشد و جمعی بمثابة طیور لیل در زاویه
خمودت مقرّ یابند نفوسی چون سراج هدی مشتعل گردند و اشخاصی مانند
جُعل از رائحة گل بگریزند لهذا حشر و نشر مستمرّ است و يوم الله فی الحقیقه
از ابتدای کور تا نهایت دور، چنانچه در مثنوی جمال ابهی روحی لاجبانه
الفداء مذکور که يوم الست سرمدی است و بزم آن روز فیروز مستمرّ و ابدی.

سائلی مر عارفی را گفت کی تو بر اسرار حقیقت برده پی
هیچ یادت آید از روز الست گفت آری چون که اندروی بداست
عارفی دیگر که برتر رفته بود درّ اسرار معانی سفته بود
گفت آن یوم خدا آخر نشد ما در آن یومیم و آن قاصر نشد
باری مقصود این است که احتای الهی بفیض رحمانی مانند یوم نشور هردم در
وجد و جهورند و بعنایت نامتناهی الهی مطمئن و مسرور ...

منتخبات مکاتیب، ج ۳، ص ۲۲۶ - ۲۲۷

چنانچه تصریح شده ابیات منقول از جمال قدم است که در مثنوی
مبارک چنین می فرمایند :

...سائلی مر عارفی را گفت کی وی تو از خمر عنایت گشته مست
گفت یاد آید مرا آن صوت و گفت هست در گوشم همی آوای او
عارف دیگر که برتر رفته بود گفت آن روز خدا آخر نشد
یوم او باقی ندارد شب عقب
تو بر اسرار الهی برده پی هیچ یادت آید از روز الست
کوبدی بود و نباشد این شگفت آن صدای خوب جان افزای او
درّ اسرار الهی سفته بود ما در آن یومیم و آن قاصر نشد
ما در آن روز و نباشد این عجب

آثار، ج ۳، ص ۱۷۵

ساقی از غیب بقا برقع برافکن از عذار تا بنوشم خمر باقی از جمال کردگار

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقازین العابدین در ممقان چنین می‌فرمایند:

هوالبهی ای زین الموقنین و قرّة العین الطالبین عالمی در جوش و خروش
است و جهانی مست و مدهوش ولکن مقاصد و شئون متفاوت و مختلف.
یکی از جام سرشار الهی مخمور و دیگری به باده غرور مست و مغرور بعضی
از نشئه مدام عرفان در رقص و طرب و برخی از سم مهلک غفلت و ضلال
بیهوش و در تعب. باری حمد خدا را که شما چون بحر محبت الله در جوش و
خروشید و چون مست از باده معرفت الله بیهوش و مدهوش. پس این جام
روحانی را در دست گیر و در هر انجمن رحمانی درآ و بگو ساقی از غیب
بقا برقع برافکن از عذار تا بنوشم خمر باقی از جمال کردگار. والبهاء علیک
و علی کلّ ثابت مستقیم ع

بیت منقول مطلع قصیده «ساقی از غیب بقا» است که از قلم جمال
اقدس ابهی عزّ نزول یافته و تمام آن در کتاب مائدة آسمانی (ج ۴،
ص ۲۰۹ - ۲۱۱) به طبع رسیده است.

سایه خواب آرد ترا همچون سمر
چون برآید شمس انشق القمر

ن ک به ذیل: «چون برآمد شمس ...».

سایه‌هائی که بود جویای نور نیست گردد چون کند نورش ظهور

این بیت را جمال‌قدم در لوح مبارک مصدّر به عبارت «نقطهٔ حمد و جوهر حمد» نقل فرموده‌اند و تمام این لوح در ذیل «آنچه می‌خواهد دل تنگت بگو» مندرج است. بیت مذکور از مولوی است و در دفتر سوم مثنوی (بیت ۴۶۶۰) مندرج می‌باشد.

سخن را روی با صاحب‌دلان است

در اثری که در کتاب مائده آسمانی (ج ۹، ص ۱۲۵ - ۱۲۶) به طبع رسیده و به «لوح جناب میرزا حسن ادیب» تسمیه گردیده این مصرح نقل شده است که «سخن را روی با صاحب‌دلان است».

مصرع مزبور از سعدی است که در یکی از قصاید خود می‌گوید:
«سخن را روی در صاحب‌دلان است نگویند از حرم الا بمحرم»

کلیات سعدی، ص ۴۶۸

مولوی نیز همین مضمون را در مثنوی آورده است که:
دل نباشد آنکه مطلوب گسل است این سخن را روی با صاحب‌دل است

مثنوی طبع جعفری، ج ۴، ص ۷۰۳

اثر فوق‌الذکر که قسمتی از آن در کتاب مائده آسمانی به طبع رسیده و به لوح حضرت عبدالبهاء خطاب به میرزا حسن ادیب منسوب شده به صورت کامل در دو مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء (شماره ۵۵، ص ۲۵۱ - ۲۵۷ و شماره ۸۸، ص ۳۳ - ۳۶) که در سال ۱۳۳ بدیع به وسیله لجنة ملی محفظة آثار امری ایران طبع و انتشار یافته مندرج می‌باشد. در باره این اثر در حاشیه صفحات ۲۵۰ - ۲۵۱ در مجموعه شماره ۵۵ به خط یکی از قدمای احباء که هویت ایشان بر بنده معلوم نیست چنین مرقوم شده است:

«این سطور از تقریر و تحریر جناب حاجی میرزا اسدالله اصفهانی علیه بهاء الله است بهیچوجه دخلی بصدورات زاکیات شاهرات و کلمات باهرات زاهرات حضرت مرکز عهد و میثاق الهی ندارد».

با توجه به توضیح فوق و با توجه به این مطلب که اثر مورد بحث در بین آثار موثق حضرت عبدالبهاء زیارت نشده انتساب آن به آن حضرت مقرون به صحت نمی‌باشد و در نقل این اثر به عنوان لوح حضرت عبدالبهاء در کتاب مائده آسمانی ظاهراً اشتباهی رخ داده است.

سر برآرد چون علم کاینک منم

این مصرع در لوح مصدّر به عبارت «نقطهٔ حمد و جوهر حمد» مندرج است و تمام این لوح در ذیل «آنچه می‌خواهد دل تنگت بگو» به طبع رسیده است.

حضرت بهاء الله در اواخر لوحی که به امضای میرزا آقاخان خادم الله به اعزاز جناب میرزا محمد در ذی القعدة سنة ۱۳۰۴ هـ ق عزّ صدور یافته نیز به این مصرع استشهاد فرموده اند. در این لوح که با عبارت «حمد مقدّس از ذکر و بیان مقصود عالمیان را لایق و سزااست ...» شروع می‌شود جمالقدم ذکری از جناب اسم «میم و ها» (مهدی) فرموده چنین می‌فرمایند:

«...روشنائی سراج جدید به دهن جدید در این حین تجلّی نمود اگرچه ذکرش در عالم اذکار بوده در این حین ذکرش از خواطر سر برآورد چون علم کاینک منم قسمت من کو نصیب من چه آخر مرسل و محضر و موقد من بنار محبّت رحمن مشتعل فی الحقیقه حقّ با اوست لذا از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل که ذکرش و نورش به دهن حکمت و بیان حقّ تعالی شأنه لازال منیر و در مشکوة عالم به نور مبین ظاهر و باهر بماند ان رینا هوالمقتدر علی ما یشاء بقوله کن فیکون».

مصرع منقول از مولوی است که در مثنوی چنین می‌گوید:

چون بکوشم تا سرش پنهان کنم سر برآرد چون علم کاینک منم

مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۷۳۴

و نیز ن ک به ذیل: «می بکوشم تا ...».

سر بریده فراوان بود بخانه ما

حضرت بهاء الله در یکی از الواح مبارکه چنین می فرمایند:

... ای سائل لسان قدّم می فرماید بقول ناس «سر بریده فراوان بود بخانه ما» محبوب تر آن که در این ذبایح فکر کنی و در جذب و شوق و وله و اشتیاق این نفوس مذکوره و مقامات ایشان سیر نمائی و ایشان نفوسی هستند که بمیل و اراده خود در سبیل محبوب آفاق جان ایشار نمودند ...

مجموعه الواح، ص ۳۳۲

و نیز جمال اقدس ابهی در لوحی دیگر که به شرح مظالم و مصائب وارده بر احبای الهی در منشاء اختصاص یافته چنین می فرمایند:

حمد مقدس از عرفان اهل امکان مقصود عالمیان را لایق و سزااست که به انوار اسم اعظم عالم را منور نمود ... این که در باره جناب آقاحسین حاجی رجب و همچنین جناب آقاسید ذکر نمودید به قول قبل سر بریده فراوان بود به خانه ما، لله الحمد عشاق مدینه انقطاع کلّ در سبیل الهی فائز شدند به آنچه که منتهی آمال مقربین و مخلصین بود. از حقّ می طلبیم نور بصر حقیقی به اهل عالم عطا فرماید تا کلّ بر علوّ و سموّ و عزّت و جلالت اولیا آگاه شوند و همچنین بر ذلّت و ظلمت و شرارت و جسارت خود مطلع گردند ...
گوینده مصرع منقول در الواح فوق بر حقیر معلوم نیست.

سرّ خدا که عارف سالک بکس نگفت در حیرتم که باده فروش از کجا شنید

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب استاد غلام رضای سلمانى در آباءه چنین مى فرمایند:

هوالبهى ای بنده حقّ از قرار منقول در نهایت جوش و خروشى و در
میخانه محبّت الله باده فروش، حافظ شیرازی مى گوید سرّ خدا که عارف سالک
به کس نگفت در حیرتم که باده فروش از کجا شنید. آن که در این میکرده مى
فروش گشت از این اسرار مست و مخمور و مدهوش شد. در هر دم به
ملکوت قدم توجّه کن و مناجات نما که ای خداوند مهربان چه فضل نمودی و
چه عنایت مبذول داشتی بیچاره ای را مظهر فیض هدایت نمودی و بیگانه ای
را به یگانگی خود دلالت کردی محرومی را محرم راز فرمودی و مجرمی را
مفتون عجز و نیاز. باب فتوح گشودی و فیض روح بنمودی و متون قلوب را
به شروح عشق و محبّت مزین فرمودی گیاهی را از شبنم صبحگاهی سبز و
خرم کردی و تباهی را فیض هستی بی انتها عنایت فرمودی افسرده ای را
شعله نور بخشیدی و پژمرده ای را طراوت و لطافت شجره طور. ای خداوند
بیمانند شکر تو را و حمد تو را و ستایش تو را و نیایش تو را سزاست انک
انت الکریم الرحیم . ع ع

چنانچه در متن لوح مبارک تصریح شده بیت از حافظ است و تمام
غزلی که شامل این بیت می باشد در ذیل "حافظ وظیفه تو..." مندرج
است.

در باره بیت مزبور در کتاب شرح سودی چنین آمده است:
«سر خدا، مفعول صریح و بکس مفعول غیر صریح فعل نگفت. که،
حرف رابط صفت عارف سالک - اضافه بیانیه.

محصول بیت - سر خدا را که عارف سالک بکسی نگفت و پیش کسی
ابراز نکرد در حیرتم که باده فروش از کجا شنید. یعنی عاشقان عشق و

محبت جانان را همیشه مستور می دارند پس با وجود کتمان سر در
تعجیم که باده فروشان از کجا شنیدند، یعنی این سر از کجا بین خلق
عالم منتشر شد.»

شرح سودی، ج ۲، ص ۱۳۷۸ - ۱۳۷۹

سر دهانند که سر داده و سر می ندهند ساقیانند که انگور نمی افشارند

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح چنین می فرمایند:
...ای درویش بدان علم بر دو قسم است یکی زلت است، یکی هدایت. زلت
قسمت جاهلان است، می فرماید العلم نقطة کثرها الجاهلون. هدایت جهت اهل
تقوی است، می فرماید العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء..
علمی که ز حق رسیده در سینه بود درسی نبود هرآنچه در سینه بود
این علم سینه بسینه شرح می شود و دل بدل می سپارند یعنی سر است.
سر دهانند که سر داده و سر می ندهند ساقیانند که انگور نمی افشارند
این رتبه کتب الله علی قلوبهم خوانده می شود و علم کثرت ختم الله علی
قلوبهم.

مائدة آسمانی، ج ۹، ص ۹۰

بیت از مولوی است که در غزلیات خود چنین می فرماید:
هله هشدارکه در شهر دو سه طاراند که به تدبیرکله از سر مه بردارند
دوسه رندند که هشیار دل و سرمستند که زمین رابه یکی عربده درچرخ آرند
سردهانند که تاسرندهی سر ندهند ساقیانند که انگور نمی افشارند
یار آن صورت غیب اند که جان طالب اوست همچو چشم خوش او خیره کش و بیمارند
صورتی اند ولی دشمن صورتهای اند درجهانند ولی از دو جهان بیزارند
خرقه پوشانه یکی با دگری در جنگند لیک چون درنگری متفق و یک کارند
همچو شیران بدرانند و بلب می خندند دشمن یکدگرند و به حقیقت یارند
همچو خورشید همه روز نظر می بخشند مثل ماه و ستاره همه شب سیارند
پیش تو نیک سرایند و ز پس بد گویند آشکارا چون گل اند و به نمان چون خارند
یکف از خار بگیرند ز سرخ شود روزگندم دروند ارچه به شب جوکارند
دلبرانند که دل برده وفائی نکنند سرورانند که بیرون ز سر و دستارند
مردمی کن برو از خدمتشان مردم شو زانکه این مردم دیگر همه مردم خوانند

شمس تبریز بیا بر دل من بزمی نه که زعشقت نظرم شب‌همه شب بیدارند
غزلیات شمس، ص ۲۵۷ - ۲۵۸

در لوحی که نقل شد آیات و احادیث چندی مورد استشهاد قرار گرفته‌است.

اول - عبارت "العلم نقطة كثرها الجاهلون" از کلمات منسوب به حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است و مثلاً سعدالدین حمویه آن را در المصباح فی التصوف، ص ۵۷ آورده‌است. برای ملاحظه شرح جناب اشراق خاوری در باره این بیان به کتاب قاموس ایقان، ج ۲، ص ۱۱۱۷ - ۱۱۱۸ مراجعه فرمائید.

دوم - عبارت "العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء" از احادیث نبوی است. برای ملاحظه مآخذ و شرح این حدیث ن ک به قاموس ایقان، ج ۲، ص ۱۱۱۸ - ۱۱۱۹.

سوم - عبارت "کتب الله علی قلوبهم" ناظر به قسمتی از آیه ۲۲ سوره مجادله (۵۸) است که خداوند در حق مؤمنین می‌فرماید که "اولئک کتب فی قلوبهم الایمان" مضمون آیه مبارکه آن که خداوند بر دل آنان نور ایمان نگاشته و آنان را به روح قدسی الهی مؤید و منصور نموده‌است.

چهارم - عبارت "ختم الله علی قلوبهم" فقره‌ای از آیه ۷ در سوره بقره (۲) است که خداوند در وصف اهل کفر می‌فرماید. "ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة و لهم عذاب عظیم" یعنی خدا بر دلها و گوشهای کافران مهر نهاده و چشم بصیرت آنان را محجوب ساخته و برای ایشان عذاب سختی مقدر فرموده‌است.

برای مطالعه شرح مربوط به بیت "علمی که ز حق رسیده..." به ذیل آن بیت مراجعه فرمائید.

سرکه نه در راه بهایم رود بار گرانی است کشیدن بدوش

حضرت عبدالبهاء در یکی از آثار خود چنین می‌فرمایند:

هوالبهی ای یار همنشین جواب نامه هرچند ایامی چند تأخیر افتاد ولی در هر دقیقه تصور تحریر جواب بود اما مشاغل و آلام معلومه و بلایا و رزایا معهوده فرصت نمی‌دهد باری چه نویسم و چه نگارم ولی تو گوش به این ناله و فغان مده و متأثر و متأسف مشو به کار خود مشغول باش. گر تیر بلا آید اینک هدفش دلها، ور درّ عطا بخشد اینک صدفش جانها. سرکه (نه) در راه بهایم رود، بار گران است کشیدن به دوش. آن جناب باید مدتی در زشته و اطراف مکث و سیاحت فرمائید تا ان شاء الله شجره مبارکه در آن کشتزار ریشه کند. ع

بیت مذکور در اثر فوق ناظر به بیت سعدی در غزل مصدّر به بیت «گر یکی از عشق برآرد خروش، بر سر آتش نه غریب است جوش» است که می‌فرماید:

تا نفسی داری و نفسی بکوش	... حیف بود مردن بی‌عاشقی
بار گرانست کشیدن بدوش	سرکه نه در پای عزیزان رود
نالۀ زاریدنش آید بگوش	سعدی اگر خاک شود همچنان
می‌شنود تا بقیامت خروش	هرکه دلی دارد از انفاس او

کلیات سعدی، ص ۶۲۴ - ۶۲۵

شرح مربوط به بیت "گر تیر بلا آید ..." در ذیل آن بیت مندرج است.

سر مست جام عشقم مخمور و مست باده مطرب بز نوائی ساقی بده پیاله

حضرت عبدالبهاء در لوح حضرت فروغی در خراسان چنین می فرمایند:

هوانقه ای منادی میثاق نامه‌ای از فروغ رسید و چون باز شد پرتو و
فروغی داشت کلمات مانند زجاج بود و معانی بمشابه سراج شکایت از دید و
بازدید یار و اغیار فرموده بودید پس معلوم شد که راحت از برای انسان
ممتنع و محال یا گرفتار هجوم و عذاب بیگانگان است و یا مبتلا بذهاب و
لیاب غافلان در هر صورت کلال و ملال حاضر و مهیا پس باید یک تویی
بین قلاع بست که بنیاد حوادث و نوائب و رغائب و تعلق بجهان و جهانیان
برانداخت و در مسلک خویش سلوک نمائیم و در صراط مستقیم بیوئیم و
سوی آن دلبر مهربان بکوشیم و روی او بجوئیم و راز او بگوئیم دیگر کار
بکار جهانیان نداشته باشیم، اگر بخندند فنعم المطلوب، اگر بگیرند آنهم
لمحجوبون، لهم دینهم و لنا دین. پس نعره برآور و بگو سر مست جام عشقم
مخمور و مست باده، مطرب بز نوائی ساقی بده پیاله. در خصوص قبوضات
مرقوم نموده بودید ما آن مبلغ را تقدیم شما نمودیم الحمدلله تکلیفی در
میان نیست المال مال الله و نحن قذمنه لمن هو منجذب بنفحات الله. اجبای
الهی را فرداً فرداً از قَبَلِ این عبد ببو و ببوس و بگو یا بشری یا بشری یا
اهل طرب بشری و علیک البهاء الابهی. ع ع

بیتی که در لوح مبارک فوق مذکور شده به ظنّ قوی از حضرت
عبدالبهاء است اما ناظر به مصاریع اوّل و چهارم در غزل حافظ است
که می فرماید:

مخمور جام عشقم ساقی بده شرابی	پرکن قدح که بی می مجلس ندارد آبی
وصف رخ چو ماهش در پرده راست ناید	مطرب بز نوائی ساقی بده شرابی
شد حلقه قامت من تا بعد ازین رقیبت	زین درد گر نراند ما را بهیچ بابی

در انتظار رویت مسسا و امیدواری در عشوه وصال ماوخیال و خوابی
مخمور آن دو چشمم آیاکجاست جامی بیمار آن دولعلم آخرکم از جوابی
حافظ چه می نهی دل تو در خیال خوبان کی تشنه سیرگردا زلمعه سرابی

دیوان حافظ، ص ۳۰۰

عبارت عربی "لهم دینهم و لنا دین" ناظر به آیه ۶ در سوره کافرون (۱۰۹) است که می فرماید:

"لکم دینکم ولیّ دین". معنی کلام الهی به فارسی آن که دین شما برای شما باشد و دین من نیز برای من خواهد بود.
و نیز ن ک به ذیل "من این و آن ...".

**سر نگردانم نگردم از تو من
بهر فرمان تو دارم جان و تن**

ن ک به ذیل: «گر در آتش رفت ...» و نیز به ذیل: «آن یکی
عاشق ...».

سعدی از دست خویشتن فریاد

حضرت بهاء الله در لوحی که به امضای میرزا آقاخان خادم الله به اعزاز جناب ورقای شهید در تبریز صادر شده و به تاریخ ۲۲ جمادی الاولی سنه ۱۳۰۱ هـ ق مورش است چنین می فرمایند:

... یا محبوب فزادی عالم مستعد مشاهده می شود در حینی که یأس کلی حاصل است سبحان الله از این نفی و از این اثبات ان شاء الله خلق بدیع رغماً للمشرکین مابین دو ظاهر و باهر و هویدا خواهد شد ولکن باید از دست خود ناله نمائیم سعدی بیچاره بد نگفته، سعدی از دست خویشتن فریاد. باری مختصر آن که سبب ضوضاء ارض طا مدعیان محبت بوده اند خارج آنچه دیده و شنیده گفته ولکن ایشان گفته اند آنچه را که خود باور ندارند و سبب خوف شده اند خطا از ماست نه از دولت ولکن از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل که اولیای دولت را الهام فرماید آنچه اراده مبارکش بوده لعمرالله اگر آگاه شوند به شطر دوست یکتا توجه نمایند در هر حال امید هست که از شمال ظنون بیمین یقین توجه کنند و عارف شوند به آنچه مقصود است و سبب و علت امن و امان است آنّه هوالمستعان لا اله الا هوالعزیز المّان. البهاء المشرق من افق البقاء علی حضرتک و علی من تمسک بالعروة الوثقی و آمن بالله مولی الآخرة والاولی.

مجموعه آثار، شماره ۱۹، ص ۳۹۰

مصرع منقول از سعدی شیرازی و در غزل ذیل آمده است:

جان من جان من فدای تو باد	هیچت از دوستان نیاید یاد
میروی و التفات می نکنی	سرو هرگز چنین نرفت آزاد
آفرین خدای بر پدری	که تو پرورد و مادری که تو زاد
بخت نیکت بمنتهای امید	بر ساناد و چشم بد مرساد
تا چه کرد آنکه نقش روی تو بست	که در فتنه بر جهان بگشاد؟

گویم از دست خویریان داد
دل ما باز پس نخواهی داد
جور مزدور میبرد استاد
پای ننهاده بود، سر بنهاد
که رود هم درین هوس بر باد
با همه زیرکسی بدام افتاد
سعدی از دست خویشتن فریاد
گردم از قید بندگی آزاد
شام و رومست و بصره و بغداد
خاک شیراز و آب رکن آباد

من بگیرم عنان شه روزی
تو بدین چشم مست و پیشانی
عقل با عشق بر نمی آید
آنکه هرگز بر آستانه عشق
روی در خاک رفت و سر نه عجب
مرغ وحشی که میرمید از قید
همه از دست غیر ناله کنند
روی گفتم که در جهان بنهم
که نه بیرون پارس منزل هست
دست از دامنم نمیدارد

متن کامل دیوان سعدی، ص ۴۰۸ - ۴۰۹

مطلب مندرج در لوح فوق در باره «ضوضاء ارض طا» اشاره به وقایع
سنه ۱۳۰۰ هـ ق است. برای مطالعه شرح این وقایع به کتاب زندگانی
میرزا ابوالفضل گلپایگانی، ص ۷۶ - ۸۹ مراجعه فرمائید.

**سلسله این قوم جعد مشکبار
مسأله دور است اما دور یار**

جمال قدم این بیت را در رساله چهاروادی (آثار، ج ۳، ص ۱۴۸) نقل فرموده‌اند. ن ک به ذیل «عاشقان را شد ...».

سوی آن دلبر نبود هیچ دل با آرزو با چنان گلرخ نخسبد هیچکس در پیرهن

حضرت بهاء الله در رساله چهاروا دی (آثار، ج ۳، ص ۱۵۲) بیت فوق را نقل فرموده‌اند. بیت مزبور در لوح مصدر به بیت «دی شیخ با چراغ ...» نیز مذکور شده‌است.

حضرت عبدالبهاء نیز در آثار عدیده خود این بیت را نقل فرموده‌اند از جمله در لوح «جناب عندلیب حدیقه توحید» چنین می‌فرمایند:

هوالاهی الاهی ای حمامه حدیقه توحید و عندلیب ریاض تجرید جمال قدیم
اوراق بدیعه که باحسن معانی و ابداع حقایق اسرار رحمانی مزین و مطرز بود
تلاوت و قرائت گردید. نشر نفحات روح و ریحان شد و سبب گشایش وسعت
وجدان گردید چه که مشعر بر شوق و شغف و جذب و وله قلوب یاران الهی و
احتیای رحمانی بود و ناطق بشبوت و رسوخ کلّ بر امر ربّانی. در زمان سکون
و سرور، ثبوت و رکون هرکس تواند و در وقت آسایش و سلم بسالت و
شجاعت هرکس تواند لکن مؤیدین بجنود ملکوت ابهی نفوسی هستند که در
طوفان اعظم امتحان و افتتان چون علم مبین مرکوز و متین و قائم و در
میدان مجاهده با نفس چون حصن حصین ثابت و راسخ و مقاوم فنعم ماقال:
سوی آن دلبر نبود هیچ دل با آرزو - باچنان گلرخ نخسبد هیچکس در پیرهن
یابرو همچون زنان رنگی و بونی پیش گیر - یاچومردان اندرا و گوی درمیدان فکن
حال الحمد لله که احتیای الهی در اطراف و اکناف مستقیماً علی امرالله و ثابتاً
علی محبّه الله مرد میدانند و مشتعلین به نار محبّه الله آن جناب باید در کلّ
حین محرک قلوب باشید و مبشّر نفوس جسم افسرده امکان را جان باش و
جان پزمرده انسان را روح و ریحان اگر از بعضی نفوس فتوری مشاهده فرمائید
محزون مشوید و مأیوس مگردید چه که حرارات در آن نفوس چون شعله‌ای در
شمع پنهان است وقتی آید که روشن گردد و شعله برافرازد و چهره برافروزد.
والبهاء علیک. ع ع

مجموعه مکاتیب، شماره ۵۲، ص ۶۵۷ - ۶۵۸

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب میرزا عبدالمجید فروغی در طهران چنین می فرمایند:

هو الله ای منادی بذکر حقّ نامه رسید و تفصیل واقعه معلوم گردید که در راه آن بی گناه برهنه گردیده و از عالم تجرّد آگاه گشته، دم آن است که بگوئی، وقت آنست که من عریان شوم، جسم بگذارم سراسر جان شوم. در زیارت کعبه مکرّمه بحکم الهی باید احرام بست ارباب تأویل گویند این کنایه از آن است که جمیع طوائف هریک را آداب و رسوم و مسلک و مشربی و اعتقاد و مذهبی چون بمرکز حقیقت توجّه نمایند جمیع این افکار و مشاغل و مذاهب و ملل مختلفه قوانین و قواعد خویش را بریزند و قمیص یک رنگ تقدیس بپوشند این احرام کنایه از آن است حال آن جناب را به کمال احترام راه بُران نزع ردّآء و قبا و عبا نمودند تا برهنه و عریان گشتید. ارباب حقیقت را این تعلیم است و اشاره واضح و مبین که باید آزادگان از هر لباسی برهنه و عریان باشند یعنی از هر قیدی رهائی یابند و از هر تعلقی بگذرند، سوی آن دلبر ننوید هیچ دل با آرزو با چنان گلرخ نخسبد هیچ کس با پیرهن. البتّه شما از این اشاره عبرت کافیّه وافیه گرفته اید و چنانکه باید و شاید برهنه از هر قمیصی گشته اید. طوبی لک من هذه الاشارة الّتی ینتبه بها قلوب المخلصین. بعد از قرار ازدواج و تحقق و اعلان آن در بین ناس رسماً یعنی به دوستان و یاران و خویش و پیوند اخبار شود که ازدواج این دو نفس تحقق و تقرّر یافت پس از آن نود و پنج روز بیشتر فاصله جائز نیست باید زفاف حاصل گردد و آیتین تلاوت شود و مهر تسلیم گردد اگر از نود و پنج روز بگذرد حرام است و عصیان امر پروردگار ولی عقد باطل نگردد هرکس سبب تأخیر گردد مسئول است و مؤاخذ و زجر و عتاب گردد و نفقه و کسوه و سکنی از یوم زفاف تقرّر یابد و علیک البهء الابهی. ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب عابد حسین در بدیوان چنین می فرمایند:

حمداً لمن انطق الوراق بالثناء فی ایكة الوفا ...

ای بنده ثابت مستقیم یاران شکرانه از تو نموده اند که با دوستان غرب همراز
شدی و هم آواز گشتی موانست جستی و الفت خواستی رأفت نمودی و طرح
محبت انداختی امیدوارم که با آنان مخابره نمائی و مکاتبه کنی تا ارتباطی
رحمانی و تعلقی سبحانی در میان شرق و غرب حاصل گردد اگر همتی داری
در این مورد مبذول دار و اگر قوتی خواهی در این مقام از ملکوت طلب
زیرا جنود تأیید ناصر این نفوس است و جیوش توفیق معین این اشخاص
سوی آن دلبر نبود هیچ دل با آرزو با چنین گلرخ نخسبد هیچکس با پیرهن.
و علیک التحية والثناء. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقامیرزا محمود زرقانی در بمبئی
چنین می فرمایند:

هوالله ای منادی پیمان هرچند مانند باد صبا بادیه پیمائی و سرگشته در
کوه و صحرا، ولی امید چنان است که تشنگان را پیمانه ای بپیمائی و نور
هدایت کبری بنمائی و به سرچشمه آب حیات دلالت فرمائی و در جهان
ملکوت داخل نمائی. این است موهبت حیات ابدی در این جهان ممات
سرمدی. ای یار مهربان هر آهنگی خاموش گردد مگر نغمه و آواز رتانیان و
هر دریائی از جوش و خروش افتد مگر بحر عشق و محبت رحمانیان از چند
نفر از طائفه سیکهی مرقوم نموده بودید که یکی از آنها بسیار منجذب و
مشتعل است ولی خائف از ملامت و شماتت خویش و پیوند، در قرآن
می فرماید لا تأخذهم فی الله لومة لائم. ان شاء الله چنین خواهد شد، حکیم
سنائی می گوید:

سوی آن دلبر نپوید هیچ دل با آرزو

با چنین گلرخ نخسبد هیچکس در پیرهن

یا برو همچون زنان رنگی و بونی در پیش گیر

یا چومردان اندر آو گوی در میدان فکن

ولی باید مدارا نمود، رتبا لا تحمل علینا ما لا طاقة لنا. به آن شخص که
صاحب روزنامه است بگو گوش را به جمیع جهات بگشا آیا ندای الهی از کجا
بلند است از شرق بلند است یا از غرب بلند است از شمال بلند است یا از

جنوب بلند است به جان یاران قسم که از عگا بلند است.
 ان شاء الله تشویق بعضی از احتبای امریک نظر بخواهش شما بسفر هندوستان
 می شود آنچه از رنگون به جهت مصارفات لازمه شما ارسال می نمایند جمیع
 در درگاه احدیت مقبول امیدوارم که شخص منفق مظهر فیض و برکت گردد
 باری ای محمود من همتی نما بلکه چند نفوس آزاده در آن کشور آماده
 گردند و امرالله در آن بقعه واسعه الارزاء قوام یابدو علیک التحية والثناء. ع
 و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا عزیزالله جذّاب چنین
 می فرمایند:

ای جذّاب دلها کباب است و جگرها در تب و تاب از مصائب وارده بر اصفیا
 ولی احتبای الهی در شدت عذاب و عقاب فریاد یا بهاء الابهی برآوردند و
 نعره یا علی الاعلی بلند کردند و در نهایت شادمانی جانفشانی فرمودند
 فی الحقیقه ظلمی چنین دیده و شنیده نشده جم غفیری ستمکار خونخوار مانند
 درندگان بر آهوان الهی هجوم نمودند دیگر معلوم است که چه می کنند
 الحمدلله احتبای الهی بقدری که جفاکاران تشنه خونخواری بودند این نازنینان
 طالب جانفشانی هریک در نهایت سرور آن جام طهور را رقص کنان بیاشامید
 ملاحظه نما که قوة محبت الله چگونه استیلا نموده بود و هذا من فضل ربی
 الرحمن الرحیم لهذا هرچند از شدت ظلم ستمکاران چشم گریان است و قلب
 سوزان ولی از روحانیت و استقامت و جانفشانی یاران قلب در نهایت روح و
 ریحان شما نیز چنین باشید، سوی آن دلبر نبوید هیچ دل با آرزو، با چنان
 گلرخ نخسید هیچ کس در پیرهن. باری از الطاف سبحانی امیدوار چنانم که
 این آوارگان نیز سرمست آن باده رحمانی گردند و للارض من کأس الکرام
 نصیب و علیک التحية والثناء. ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب میرزا کاظم نمازی در حیدرآباد
 هند چنین می فرمایند:

هو الابهی یا من توجه الی قیوم الممكنات فی یوم بنوره اشرقت الارض و
 السموات ورقة مطرّزه به ذکر و ایمان و ایقان و تثبیت به عهد و ایمان و اصل
 گردید از معانی کلماتش نفحات خوشی استشمام گردید بلی هر ذکری اثری

دارد و هر شجری ثمری نسیمی که از گلشن محبت الله می وزد رائحه اش چون مشک جان مشام را معطر نماید و موجی که از بحر عرفان برخیزد سواحل قلوب را سبز و خرم کند. پس ای موقن بآیات الله همت را بلند کن و مقصد را ارجمند به کلی این ثیاب بالیه را از هیکل وجود بیفکن و قمیصی از جوهر تقییس در بر نما و به جمیع حواس و قوا به نشر نفحات الله در کمال انقطاع از ماسوی الله قیام کن.

سوی آن دلبر نبود هیچ دل با آرزو

با چنان گلرخ نخسبد هیچکس در پیرهن
حتی اجعل اذکاری و اورادی کلها ذکراً واحداً و حالی فی خدمتک سرمد.
باری اليوم باید به شأنی قائم شد که چون شمع در انجمن عالم برافروخت.
والبهاء علیک ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب محمدعلی خان بهائی چنین می فرمایند :

هو الله ای دوست حقیقی الحمد لله فراغتی داری و از مناصب بیزاری و از هر آلاشی در کنار.

سوی آن دلبر نبود هیچ دل با آرزو

با چنان گلرخ نخسبد هیچ کس در پیرهن.
باری با کمال آسودگی و آزادگی و پاکی و سادگی و فراغت به تألیف تاریخ سیاسی الهی مشغول شو و اساسش بی طرفی و عدم مداخله اجبای الهی در این طوفان سیاسی باشد که از جمیع احزاب در کنار و از هر تحزبی بیزار بودید. و رساله ای که از پیش در اثبات الوهیت و وحدانیت نگاشتی و تصحیح و تنقیح نمودی طبع فرما و انتشار ده. از شفقت و رأفت و عدالت پادشاه جوان بخت مرقوم نموده بودی سرور بی پایان حاصل گردید.

و علیک البهاء الابهی. ع ع

ابیاتی که در آثار فوق به کرات نقل شده از حکیم سنائی غزنوی است که در قصیده معروف خود چنین می گوید:

برگ بی برگی نداری، لاف درویشی مزین
 رخ چون عیاران نداری، جان چو نامردان مکن
 یا برو همچون زنان، رنگی و بوئی پیش گیر
 یا چو مردان اندر آئی و گوی در میدان فکن ...
 با دو قبله در ره توحید نتوان رفت راست
 یارضای دوست باید یا هوای خویشتن
 سوی آن حضرت نهوید هیچ دل با آرزو
 با چنین گلرخ نخسبدهیچکس باپیرهن
 پرده پرهیز و شرم از روی ایمان بر مدار
 تابزخم چشم نا اهلان نگردي مفتنن ...
 دیوان سنائی، ص ۴۸۴ و ۴۸۸

شرح مربوط به بیت «وقت آن است که من عریان شوم ...» که در لوح جناب عبدالمجید فروغی نقل شده در ذیل آن بیت مندرج گردیده است. برای ملاحظه شرح احوال و خدمات جناب محمدعلی خان بهائی که یکی از الواح ایشان نقل گردید به کتاب مصایح هدایت (ج ۸، ص ۳۲۳ - ۳۷۰) مراجعه فرمائید. شرح احوال آقاعزیزالله جذاب که یکی از الواح ایشان نیز نقل گردید در کتاب مصایح هدایت (ج ۷، ص ۴۴۸ - ۵۰۲) مندرج گردیده است. برای مطالعه شرحی در باره «وللارض من کأس الکرام نصیب» که در لوح ایشان مذکور شده به کتاب مآخذ اشعار (ج ۱، ص ۱۱۱ - ۱۱۴) مراجعه فرمائید. حضرت عبدالبهاء در لوح جناب زرقانی قسمتی از دو آیه قرآنی را نقل فرموده اند:

اول - عبارت "لا تأخذهم فی الله لومة لائم" مبتنی بر آیه ۵۴ سوره مائده (۵) است که می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ.
مضمون کلام الهی آن که ای گروه مؤمنین هرکس از شما از دین خود مرتد شود خداوند قومی را که دوست می‌دارد و آنان نیز خدا را دوست می‌دارند به نصرت دین الهی مبعوث می‌کند. آن قوم نسبت به مؤمنین متواضع و نسبت به کافران مقتدرند و در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش و ملامت احدی اندیشه نمی‌نمایند. این از فضل خدا است که به هرکس اراده کند عطا می‌نماید. رحمت خدا وسیع است و اوست دانا و آگاه.

دوم - عبارت «رَبَّنَا لَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا» مأخوذ از آیه ۲۸۶ سورة بقره (۲) است که می‌فرماید:

لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَانَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَ اعْفُ عَنَّا وَ اغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ.

مضمون آیه مبارکه آن که خداوند هیچکس را مکلف به چیزی نمی‌کند مگر به اندازه توانائی او. اعمال نیک هرکس به سود خود او و اعمال بد هرکس به زیان خود اوست. ای پروردگار ما را به خاطر آنچه فراموش کرده‌ایم و یا خطا نموده‌ایم بازخواست مفرما. بارالها بار تکلیف گران و طاقت فرسا چنان که بر دوش پیشینیان ما نهادهای بر دوش ما منه. پروردگارا بار تکلیفی فوق توانائی ما بر ما منه، ما را بیامرز و ببخش و بر ما رحم فرما. تویی مولای ما، ما را بر کافران نصرت بخش.

مآخذ اشعار فارسی
در آثار بهائی

* * *

حرف

ش

شاخ گل هرجا که می‌روید گل است خم مل هرجا که جوشد آن مل است

حضرت عبدالبهاء در لوح مستتر اسمارت که به تاریخ ۲ نوامبر ۱۹۲۱ مورخ است چنین می‌فرمایند:

هو الله شخص عزیز محترماً الحمد لله که مدتی است مدیده در ایران بخدمات فائقه موفق شده‌اید و خیرخواه ایران و ایرانیان هستید. بهائیان نهایت ممنونیت از عدالت و مهربانی شما دارند و نام نامی شما را در دفتر ایام می‌نگارند علی‌الخصوص جناب باقروف که مفتون و ممنون شما است. بهائیان از هر تعصبی فارغند خیرخواه عالم انسانی هستند عاشق عدالت و حسن سیاستند از هر دولتی و ملتی که صدور یابد ستایش کنند و به این اشعار ملای رومی روش و سلوک دارند:

شاخ گل هرجا که می‌روید گل است خم مل هرجا که جوشد آن مل است
گر زمغرب برزند خورشید ســـــر عین خورشید است نی چیز دگر
لهذا جمیع مفتون خوی شما هستند که خیرخواه ایران و ایرانیانید و امید چنان‌است که در آینده روابط همجواری و خیرخواهی میان شما و ایرانیان در نهایت دوستی و یگانگی و خیرخواهی محکم و متین شود. ایران ویران است و محتاج به خیرخواه داخل و خارج. لهذا باید هر خیرخواه مقتدری در آبادی ایران و ایرانیان کوشد. اگر معاونت و محبت صمیمی و خیرخواهی حقیقی جلوه نماید بهائیان به شکرانه پردازند و فراموش ننمایند زیرا قدر دانند، چنین تربیت شده‌اند و در مقام وفا هزاران جان فدا نموده‌اند و به قربانگاه الهی شتافتند همین برهان برهان صفا و وفای بهائیان است زیرا غرض و مرضی ندارند مفتون ترقی عالم انسانند و وحدت عالم بشر را اعلان نموده‌اند. بین شرق و غرب حسن التیام خواهند تا تعصبات دینی و سیاسی و جنسی و اقتصادی کلّ از میان برخیزد و وحدت بشر انتشار یابد تا ایران ویران بمعاونت خیرخواهان نیز آباد گردد. مقصود این‌است که بهائیان خادم عالم انسانند و

اسیر عدالت و کیاست و خیرخواه سروران عالم مفتون روی تابانند و مجذوب
خوی خیرخواهان لهذا منتظر آنند که عادلان و متمدنان و زیرکان و
صاحب‌دلان و اهل وجدان تفقدی از حال ایران و ایرانیان نمایند تا راحت و
آسایش و ترقی و انتظام یابد از بلند همتان امیدوارند و خواهش دارم که چون
سرور جدید به طهران شرف نزول فرمایند از طرف این دعاگو و وفاجو نهایت
احترام و توقیر و تکریم ابلاغ فرمائید. عبدالبهاء عباس

چنانچه تصریح فرموده‌اند ابیات از مولوی است که می‌فرماید:

شاخ گل هرجا که روید هم گُل است خُمُ مَلِ هرجا که جوشد هم مَلِ است
گر ز مغرب بر زند خورشید سر عین خورشید است نه چیز دگر

مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۷۸ - ۱۷۹

مقصود از مستر اسمارت که لوح خطاب به او فوقاً نقل شد به ظن
قوی مستر اسمارت، مترجم اوّل سفارت انگلیس در ایران است.

**شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل
کجا دانند حال ما سبکباران ساحلها**

ن ک به ذیل «کجا دانند حال ...».

شرح این هجران و این سوز جگر این زمان بگذار تا وقت دگر

حضرت بهاء الله در اواخر رساله چهاروادی به ابیات ذیل استشهاد فرموده اند:

شرح این هجران و این سوز جگر
خوشر آن باشد که سر دلبران
بیش ازین از شمس تبریزی مگو
فتنه و آشوب خونریزی مجو
این زمان بگذار تا وقت دگر
گفته آید در حدیث دیگران
بیش ازین از شمس تبریزی مگو
آثار، ج ۳، ص ۱۵۶

ابیات منقول از مولوی است که در مثنوی چنین می فرماید:

من چه گویم یک رگم هشیار نیست
شرح این هجران و این خون جگر
قَالَ أَطْعِمْنِي فَأَنْسَى جَائِعُ
صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق
تو مگر خود مرد صوفی نیستی
گفتمش پوشیده خوشر سر یار
خوشر آن باشد که سر دلبران
گفت مکشوف و برهنه گوی ایمن
پرده بردار و برهنه گو که من
گفتم ار عریان شود او در عیان
آرزو می خواه لیک اندازه خواه
آفتابی کز وی این عالم فروخت
فتنه و آشوب و خونریزی مجوی
این ندارد آخر از آغاز گوی

شرح آن یاری که او را یار نیست
این زمان بگذار تا وقت دگر
واعتجل فالوقت سيف قاطع
نیست فردا گفتن از شرط طریق
هست را از نسیه خیزد نیستی
خود تو در ضمن حکایت گوش دار
گفته آید در حدیث دیگران
آشکارا به که پنهان ذکر دین
می نخسبم با صتم با پیرهن
نی تو مانی نی کنارت نی میان
بر نتابد کوه را یک برگ کاه
اندکی گر پیش آید جمله سوخت
بیش ازین از شمس تبریزی مگوی
رو تمام ایمن حکایت بازگوی
مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۰ - ۱۴۳

و نیز ن ک به ذیل: «این زمان بگذار ...».

بیت مورد مطالعه در لوح حضرت عبدالبهاء خطاب به جناب حاجی میرزا حسن خراسانی نیز آمده است که می فرمایند:

الهی الهی تری و تشهد ذلّی و هوانی و قلّة نصرتی ...

باری ای یار دیرین نه چنین این و چنین در دل است که بیان توان کرد شرح این هجران و این خون جگر این زمان بگذار تا وقت دگر. ای حبیب انوار توحید و اشراق تفرید شرق و غرب را روشن نموده و سراج و هاج میثاق آفاق را منور کرده امواج بحر ملکوت سواحل وجود را غرق نموده و سحاب الطاف بر جمیع اطراف فائض گشته عنقریب علم پیمان یزدان در قطب امکان موج زند و صبح مبین عزّت قدیمه پرتوش خاور و باختر را روشن کند آهنگ ملکوت ابهی در مشارق اذکار بلند شود و سرهای سروران در کمند محبت الله درآید این خفاشان اسیر بصر ضعیف گردند و از شعاع آفتاب عهد ضریر شوند ...

شرح حال عاشقان را دل بدل تواند گفت این نه شیوه قاصد و این نه حد مکتوب است

حضرت بهاء الله در رساله هفت وادی چنین می فرمایند:

... معنای معانی را دل به دل باید گفت و سینه به سینه باید سپرد، شرح حال عارفان دل به دل تواند گفت این نه شیوه قاصد و این نه حد مکتوب است ...

آثار، ج ۳، ص ۱۲۳

حضرت بهاء الله در اثری به امضای میرزا آقاخان خادم الله که به اعزاز جناب حاجی میرزا علی یزدی عزّ صدور یافته با اشاره به مضمون بیت فوق چنین می فرمایند:

لسان صدق در اوّل نامه به این کلمه ناطق ای مونس جان کجائی ... فی الحقیقه انسان متحیر است که ظالمهای عالم تا کی طلب زیادتی می نمایند و از نهب و غارت و سفک دماء چه دیده اند که لازال به آن مشغولند از حقّ می طلبیم آنچه از قبل مولی امر فرموده ظاهر شود و آن صلح اکبر است اگر ملوک به این نعمت کبری و عطیّه عظمی فائز شوند زحمت عالم به راحت و ظلم به عدل و فقر به غنا و تعب به نعمت و اضطراب به اطمینان تبدیل گردد. این ایام عالم فراق را اشتعالی دیگر و انجذابی دیگر است و هیچ عبارتی از عهده تفسیر آن بر نیاید، خوب گفته اند از پیش، شرح حال منجذبین و مخلصین دل به دل می گوید لسان را در آنجا راهی نه و قلم فی الحقیقه بیگانه ...

حضرت عبدالبهاء نیز بیت فوق را در لوح جناب مشکین قلم که در ذیل «چون که حقّ ...» مندرج است نقل فرموده اند.
گوینده بیت هنوز بر حقیر معلوم نشده است.

شرق منور نما غرب معطر نما روح به سقلاب ده نور به بلغار بخش

حضرت عبدالبهاء در لوح میرزا عبدالحسین آواره که به تاریخ ۲۶ ربیع الثانی ۱۳۳۹ هـ ق مورخ است چنین می‌فرمایند:

نامهٔ اخیر شما رسید که به تاریخ ۲۹ صفر ۳۹ بود ... امر در انتشار است بعد از صعود حضرت مقصود روحی لاجبانه الفداء غزلی تنظیم شد و این بیت در آن، شرق منور نما غرب معطر نما روح به سقلاب ده نور به بلغار بخش. اما نفوس غافله متزلزل استهزاء می‌نمودند حال ملاحظه نما که تأییدات الهیه چه می‌کند ...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر که در کتاب مکاتیب عبدالبهاء (ج ۲، ص ۲۷۳) به طبع رسیده چنین می‌فرمایند:

هوالله ای یاران جانی عبدالبهاء شرق معطر نما غرب منور نما، نور ببلغار ده روح بسقلاب بخش این بیت یک سال بعد از صعود از فم میثاق صادر و ناقضان استغراب می‌نمودند و استهزاء می‌کردند، ولی الحمدلله آثارش باهر و قوتش ظاهر و برهانش واضح گشت. المنة لله شرق و غرب در اهتزاز است و از نفحات قدس جمیع اقطار مشکبار ...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر که به اعزاز جناب میرزانصرالله در اصفهان عز صدور یافته چنین می‌فرمایند:

ای بنده حق صبح هدی چون از افق اعلی طلوع نمود پرتوش بشارت کبری بود و مزده اش ظهور جمال ابهی ... ملاحظه نمائید که شهاب ثاقب میثاق چگونه به قلب آفاق زد و چه اشراقی از ملکوت غیب در صفحات سقلاب و افلاق افتاد شرق منور نما غرب معطر نما نور بسقلاب ده روح به افلاق بخش. با وجود این منکران مانند خفاشان در زاویهٔ خمول خویش خزیده انکار آفتاب کنند فنعم ماقال فهبنی قلت هذا الصبح لیل ابعمی الناظرون عن الضیاء لا

والله فسوف تسمع نغمات هذا الصور و نقرات هذا الناقور من الملاء الاعلى
فسبحان ربى الابهى و عليك التحية و الثناء.

مآخذ اشعار، ج ۱، ص ۱۲۳

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب قابل آباده ای چنین می فرمایند:
هو الله ای قابل مقبول آنچه مرقوم نمودی مشهود گشت مضمون مفهوم شد
الحمد لله دلالت بر انتشار نور هدایت داشت، شرق منور نما غرب معطر نما
شعله ببلغار زن نور بافلاق بخش. الیوم این موهبت کبری در قطب امکان جلوه
نموده آوازه امر مبارک جهانگیر گشته و صیت فسبحان ربی الابهی آفاق را
ولوله انداخته،

ولوله در شهر نیست جز شکن زلف یار

فتنه در آفاق نیست جز خم ابروی دوست ...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح یاران الهی در بلغارستان چنین
می فرمایند:

ای یاران عزیز عبدالبهاء بیست و پنج سال پیش اشعاری از قلم میثاق
صادر که یک بیت از آن بیتها این است:

شرق منور نما، غرب معطر نما، نور به سقلاب ده ، روح ببلغار بخش. حال
الحمد لله نفعه ای مشکبار از گلزار رسید و نفوس مبارکی در آن دیار مبعوث
شدند که بذکر حق مأنوس و بیاد جمال و کمال الهی مشغولند آرزوی دل و
جان آن است که بلغار مشکبار گردد و روسجوق روشن شود و نفحات الهی
منتشر گردد و موهبت الهی جلوه نماید و نور هدایت الهی آن کشور را روشن
نماید. و علیکم البهاء الابهی، ۷ ذیحجه ۳۸ حیفاً

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقامیرزا احمد سلیل من صعد
الی الله حضرت نبیل قائنی چنین می فرمایند:

هو الله ای ثابت بر میثاق نامه ای که به جناب منشادی مرقوم نموده بودی
رسید چون آن روح پاک به جهان تابناک شتافت و ما را در ظلمات این دار
فانی بگذاشت لهذا من به ترقیم جواب پرداختم ولی فرصت تفصیل ندارم
مختصر می نگارم از روح و ریحان یاران مرقوم نموده بودید سرور بی پایان

مبذول داشت از اعانه اطفال و زنان نگاشتید آن کلافه گنج روان است و آن نسوج ذهب خالص تمام عیار در درگاه جمال مبارک مقبول است زیرا اعانه مشرق الاذکار در ممالک باختر است ملاحظه کن که تأییدات جمال مبارک چگونه شرق و غرب را ربط داده اطفال خراسان اعانه مشرق الاذکار شیکاگو می نمایند و نشکرالله علی ذلک و نحمده علی هذا الفضل العظیم، شرق منور نما غرب معطر نما روح به سقلاب ده نور به بلغار بخش. باری نظر به قلت مبلغ ننمائید بلکه نظر به نیت و همت و طیب فطرت فرمائید یاران الهی را از قبل این بنده فانی تحیت و مهریانی ابلاغ دارید. در این ایام امانت کبری به تأیید جمال ابهی در مقام اعلی بحمدالله در روز نیروز استقرار یافت و آن روز در نهایت جلوه و ظهور بود سرور موفور داشت و سعی مشکور و از هر جهت شادمانی و کامرانی بی پایان دست داد و هذه بشاره للمخلصین و فرح لقلوب المؤمنین و علیکم البهاء الابهی. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا محمدتقی در مصر چنین می فرمایند:

ای یار باوفا چندی است که در تحریر تأخیر شد و این حکمتی از رب قدیر حال که بنگارش پرداختم اول نامه ای است که می نگارم امروز بعد از ظهر ابتدا بتحریر نمودم الحمدلله از جمیع اقطار اخبار انتشار پی در پی می رسد شرق منور نما غرب معطر نما نور به سقلاب ده روح به بلغار بخش. این بیت که سی سال قبل بعد از صعود از قریحه مرکز عجز و نیاز صادر بتمامه تحقق یافته و امید چنان است که هر روز اشراق انوار آفاق را بیشتر پرتو بخشد پس باید ما که بنده این آستانیم سرخیل راستان گردیم و به تمام قوت و سمو همت به خدمت عتبه حضرت احدیت پردازیم فراغت یابیم و بلاغتی بنمائیم و از جهان بی بنیان آزاد گردیم روش فدائیان گیریم و به نسیم عنایت پرورش جوئیم آن یار باوفا فی الحقیقه جانفشان است و مستغنی از نام و نشان ره فنا می پوید و رضای حضرت بهاء الله می جوید ای کاش عبدالبهاء نیز به این موفق می شد تا عبودیت آستان محقق می گشت تابه حال از من جز قصور به ظهور نرسید بلکه انشاء الله من بعد به تأیید حق حرکت مذبوحانه

بنماید به جمیع اجبّاء اشتیاق این اسیر فراق برسانید و تحت ابداع ابهی ابلاغ دارید ...

در بدایع الآثار نیز میرزا محمود زرقانی چنین آورده است که حضرت عبدالبهاء در روز ۲۶ ذی قعدة ۱۳۳۰ هـ ق (۶ نوامبر ۱۹۱۲ م) چنین فرمودند:

اوانل صعود مبارک من چنین نوشتم که سوف تری رایة الميثاق تخفق على الآفاق و بهمچنین شرق منور نما غرب معطر نما روح بسقلاب ده نور به آفاق بخش. بعضی از بی خبران استهزاء می نمودند که چگونه شرق و غرب به نور امرالله منور شود و از رائحة طيبة کلمة الله مشام آفاق معطر گردد حال ملاحظه نمائید که چگونه این ارتباط عظیم حاصل شده و قلوب اهل شرق و غرب از این نور مبین روشن گشته ...

بدایع الآثار، ج ۱، ص ۳۵۷

غزلی که حضرت عبدالبهاء در آثار فوق به آن اشاره فرموده اند چنین است:

هوالله

نور بآفاق بخشش	شمع شبستان حـق
شعله و اشراق بخش	مقتبس از شمس شو
غرب معطر نما	شـرق منور نما
نور بافلاق بخش	روح به صقلاب ده
خسته شده ناتوان	جسم علیـل جهان
داروی دریاق بخش	مرهم هر زخم شو
در ره آدم میـو	فتنـه عالم مجو
نور باخلاق بخشش	خالی از این گفتگو
گاه چو ابر بهار	گاه چو برق سحاب
گریه بآماق بخشش	خنده بلبـها بده
مصرملاحت خوش است	یوسف کنعان من
بهره باحداق بخش	جلوه ببـازار کن
عون بهائـی زجاج	فیض بهائـی سراج

مژده بمشتاق بخش	خاک درش برتوتاج
آفت انس و پری	جان به چنین دلبری
فرصت عشاق بخش	گر بدهی بر پری
نغمه بگلشن سرا	بلبل گویا بیا
رجفه بر اطلاق بخش	صیحه بزن یا بهاء

مناجاتهای حضرت عبدالبهاء، ص ۴۹ - ۵۰

و نیز ن ک به ذیل: «شمع شبستان حق ...». برای ملاحظه شرح مربوط به بیت «ولوله در شهر ...» که در لوح جناب قابل به آن استشهاد شده به ذیل آن بیت مراجعه فرمائید.

کلمه «سقلاب» که در الواح فوق به کرات مذکور شده به کسر و یا فتح اول نام ولایتی از روم است که آن را به صورت «صقلاب» نیز می نویسند. این کلمه معرب کلمه «اسلاو» است و به مسکن و نیز مجموعه اقوام ساکن در منطقه وسیعی از سرزمین های آسیای صغیر و اروپای شرقی اطلاق شده است.

برای ملاحظه شرح مربوط به بیت عربی «فهنی قلت هذا الصبح ...» که در لوح جناب میرزا نصرالله به آن استشهاد شده به کتاب مآخذ اشعار، (ج ۱، ص ۱۲۳ - ۱۲۴) مراجعه فرمائید.

شکر او این بود کان بنده جلیل که شد او نمرود و سوزنده خلیل

حضرت بهاء الله در لوحی که به اعزاز «جناب ابراهیم فی القاف من اهل الکاف» عز نزول یافته چنین می فرمایند:

هنا کتاب من لدى البهاء الى الذي اراد ربّه في الآخرة والاولى... حقّ قادر است که بیک کلمه جمیع اشیاء را مسخّر فرماید چنانچه مشاهده نمودی امری را که جمیع ملل و دول مدّعی بودند و به کمال جدّ در دفع آن ساعی چگونه بسلطان قدرت در ایّام توقّف در عراق مرتفع نمودم به شأنی که کلمه الله بر کلّ احاطه فرمود مع ذلک اهل بیان بر جمال رحمن وارد آورده اند آنچه را قلم از ذکرش حیا می نماید اکابر این طایفه خلف قناع خوفاً لانفسهم مستور بودند حال که شمس اطمینان اشراق فرمود و اریاح عزّ وزید جمیع با سیف و سنان جمال رحمن را احاطه نمودند این است شکر نعمت این طایفه. نفسی را که بکمال رحمت و شفقت از برد شتا و حرّ صیف حفظ نمودم بر قتلّم قیام کرد، شکر او این بود کان بنده جلیل، که شد او نمرود و سوزنده خلیل، و آنک لا تحزن ثمّ ذکر الناس بالحکمة و انّ ربّک معک فی کلّ الاحیان و انه قد کان بانهنّ رقیب...

بیت از مولوی است که می فرماید:

شکر او آن بود ای بنده جلیل که شد او نمرود و سوزنده خلیل

مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۸۴۳

برای ملاحظه قصّه نمرود و شرح بیت مثنوی به کتاب شرح مثنوی، (ج ۱۴ ص ۶۰۲ - ۶۰۴) و بحر در کوزه، (ص ۳۰۸ - ۳۱۰) و مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی، (ص ۲۲۶ - ۲۲۸) مراجعه فرمائید.

در لوح فوق عبارت «... نفسی را که به کمال رحمت و شفقت... حفظ نمودم بر قتلّم قیام کرد...» راجع به میرزایحیی ازل است. برای ملاحظه الواح مبارکه در باره اعمال و امیال میرزایحیی به کتاب رحیق مختوم،

ج ۱، ص ۲۴۶ - ۲۵۲ و ۳۸۱ - ۳۸۳ و ج ۲، ص ۱۲ - ۱۶ و
 ۱۷۳ - ۱۷۹ و ۶۶۰ - ۶۶۵ مراجعه فرمائید. مضامین عبارت فوق
 در لوح شیخ، (ص ۵۲) نیز مذکور شده است.

شکرشکن شوند همه طوطیان هند زین قند پارسی که به بنگاله می رود

حضرت بهاء الله در صدر لوح مستی به لوح شکرشکن چنین می فرمایند:

هو العلی الاعلی شکرشکن شوند همه طوطیان هند زین قند پارسی که به بنگاله می رود.

مکتوب آن جناب بر مکمن فنا واصل و بر مخزن تسلیم و رضا وارد و آنچه مسطور شد منظور گشت و هرچه مذکور آمد صحیح و درست، ولكن محبان کوی محبوب و محرمان حريم مقصود از بلا پروا ندارند و از قضا احتراز نجویند، از بحر تسلیم مرزوقند و از نهر تسنیم مشروب ...

دریای دانش، ص ۱۴۴

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب سیاوش فارسی در بمبئی که به تاریخ ۱۲ جمادی الاولی سنه ۱۳۳۸ هـ ق مورخ است چنین می فرمایند:

ای ثابت بر پیمان نامه شما از بغداد رسید الحمدلله در ظل عنایت مسافرت به عراق و هندوستان نمودی و ماصدق این بیت شدی، شکرشکن شوند همه طوطیان هند، زین قند پارسی که به بنگاله می رود تا در آن اقلیم عَلم مبین برافرازی و پارسیان قدیم را به آفتاب فلک اثیر دلالت نمائی ...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقاسیدمهدی در رنگون چنین می فرمایند :

هو الله ای ثابت بر پیمان نامه شما رسید و از هرجهت اطلاع حاصل گردید احبای الهی باید در خطّه هندوستان همتی فرمایند و جهد بلیغ مجری دارند تا نفعات جنت ابهی جمیع اطراف آن اقلیم را از نفعات قدس مشکبار نمایند. هندوستان استعداد حاصل نموده، ندای این امر به گوشها خورده، بسیاری از نفوس در فحصد ولی انقطاع و انجذاب و اشتعال لازم دارد امیدوارم احبای الهی موفق به این سنوحات رحمانیه گردند و روح حیات در آن کشور بدمند،

شکرشکن شوند همه طوطیان هند، زین قند پارسی که به بنگاله می رود ...
و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب پریتم سنگه چنین می فرمایند:
ای مهتدی بنور هدی، حافظ شیرازی می گوید:
شکرشکن شوند همه طوطیان هند، زین قند پارسی که به بنگاله می رود. حال
این حالات هدایت پارسی به هندوستان رسیده امید چنان است که طوطیان هند
کام شیرین کنند و مذاق شکرین. علی العجالة تو طوطی شکرشکن شدی و
شهباز شکارافکن پروازی کن و آوازی بلند نما و رازی بگو و دمسازی بجو
شاید سبب شوی و به نفس رحمانی جفدان را بازان سپید نمائی و زاغ و زغن
را طوطی شکرشکن فرمائی. از خدا خواهم که در شبستان هندوستان سراج
رحمان گردی و در دبستان شرق ادیب اهل حق شوی اطفال را به بلوغ رسانی و
اسرار الهی بیاموزی بیگانگان را آشنا کنی و محرومان را محرم راز فرمائی.
و علیک التحية و الثناء
و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب سعیدالحسن خان چنین
می فرمایند:

ای سعید دو جهان، شکرشکن شوند همه طوطیان هند، زین قند پارسی
که به بنگاله می رود. حمد کن خدا را که تو از آن طوطیان شکرشکن
شدی و از مرغان خوش الحان این گلزار و چمن. سبحان الله گوش شنوا از
هزارفرسنگ ندای الهی بشنود و در باختر چشم بینا انوار مشرقه ای از
خاور مشاهده نماید ولی نابینا در نفس شرق پرتو نیر اشراق نبیند و
گوش ناشنوا در گلشن وفا نغمه بلبل معانی نشنود و آهنگ ملا اعلی
استماع ننماید پس حمد خدا را که نور هدی مشاهده نمودی و گلبانگ
بلبل معانی استماع نمودی و ندای الست را به جان و دل بلی گفتی و
به این موهبت کبری فائز گشتی، از لطف خدا امیدم چنین است که سراج
هدی گردی و جمعی را از خویش و بیگانه و یار و اغیار به ملکوت
اسرار هدایت فرمائی و یقین بدان که تأیید و توفیق پیایی رسد. و علیک
البهاء الابهی. ع ع

بیتی که در آثار فوق نقل شده از غزل حافظ شیرازی است که چنین می‌فرماید:

ساقی حدیث سرو و گل و لاله می‌رود
 وین بحث باثلاثه غساله می‌رود
 می‌ده که نوعروس چمن‌حدّ حسن یافت
 کاراین زمان زصنعت دلاله می‌رود
 شکرشکن شوند همه طوطیان هند
 زین قند پارسی که به بنگاله می‌رود
 طّی مکان ببین و زمان در سلوک شعر
 کاین طفل یکشبه ره یکساله می‌رود
 آن چشم جادوانه عابد فریب بین
 کش کاروان سحر ز دنباله می‌رود
 از ره مرو بعشوه دنیا که این عجز
 مگاره می‌نشیند و محتاله می‌رود
 باد بهار می‌وزد از گلستان شاه
 وز ژاله باده در قدح لاله می‌رود
 حافظ ز شوق مجلس سلطان غیاث دین
 غافل مشو که کار تو از ناله می‌رود

دیوان حافظ، ص ۱۵۲ - ۱۵۳

در شرح بیت منقول در حافظ‌نامه چنین آمده است:
 طوطیان: کنایه از سخندانان و سخنوران است. طوطی: شرح غزل ۴، بیت ۲.

بنگاله: [بنگال]، "ناحیه‌ای در شبه قاره هند، که امروزه بین هند (بنگال غربی، کرسی: کلکته) و پاکستان (پاکستان شرقی = بنگلادش) (بنگال شرقی، شهر عمده داکا) تقسیم شده است". (فرهنگ معین، اعلام).

معنای بیت: همه سخندانان و سخنوران هند، از این شعر (قند پارسی)

که از فارس به بنگاله می‌رود شیرین‌کام و شکرشکن خواهند شد. به عبارت دیگر همه سخن‌سنان و شعرشناسان هند از این شعر حظ هنری و غذای روحانی کسب خواهند کرد.

حافظ‌نامه، ج ۲، ص ۷۷۶

و در توضیح مربوط به طوطی که در متن فوق خواننده به شرح غزل چهارم بیت دوم احاله گردیده چنین آمده است:

طوطی: "نام تیره‌ای از پرندگان، مشتمل بر حدود ۳۱۵ جنس از مرغان رنگارنگ استوایی و بالاخص پرندگان برّ قدیم از نوع پستی‌اکوس. طوطیها، سربزرگ، گردن کوتاه، پاهای محکم... و منقار ضخیم و نیرومند دارند..." (دایرة المعارف فارسی). «توتی، توتک، مرغی از راسته توتیان که به سبب زبان عضلانی و حنجره مناسب، قدرت تقلید برخی صداها را دارد. در ادبیات فارسی هرگاه که با «شکرشکن» و «شیرین‌سخن» و مانند آن توصیف گردد، معنی خطیب و شاعر و بلیغ و فصیح می‌دهد و هنگامی که به صورت طوطی یا طوطی‌صفت به کار رود کسی را نشان می‌دهد که سخن دیگران را نافهمیده نقل کند یا در کارهایش مطیع بی‌اراده برای دیگران است» (سیمرغ و سی مرغ، ص ۷۹). گویا یکی از خوراکیهای مطلوب طوطی قند یا شکر است. و صفت شکرشکن و شکرخا برای او از این است. به این صفت او همراه با دو صفت دیگر یعنی مظهر فصاحت یا تقلید و اطاعت بی‌اراده بودن در شعر حافظ اشاره شده است ...

حافظ‌نامه، ج ۱، ص ۱۲۱

به مناسبت طرح قضایای مربوط به بیت حافظ لوح مبارکی از حضرت عبدالبهاء را زیب این مبحث می‌سازد که می‌فرمایند:

بواسطه حضرت علی قبل اکبر جناب آقامحمدرضا علیه بهاء الله

هوالبهی ای طوطی شکرشکن قند مکرر است و نبات مصر جلیل اکبر طوطیان را مؤده ده و شیرین دهان را بشارتی بخش که بازار شکران گرم است و دکان حلویان گشوده و نقل افشانی دمبدم ولی زاغان هوس استخوان

دارند و جفدان آرزوی حشرات ویران. پس تو که طوطی هند الهی هستی از این قند مکرر نصیب بر و از این شکر جانپرو بهر گیر معدن این نبات شهر الهی است و خطّه رحمانی. ع ع
و نیز حضرت عبدالبهاء با اشاره به بیت حافظ در لوحی دیگر چنین می‌فرمایند:

هوالله ای یاران روحانی، حمد خدا را که ایّامی چند در این دیار معاشر و مانوس دیدار بودید و نهایت سرور ظاهر و آشکار حال چون مراجعت به اقلیم هند نمودید باید بقول شیخ حافظ قند پارسی گردید و طوطیان هندوستان را شکرشکنی نمایند اقلیم هند هرچند افسرده است و محتاج تربیت، نفوس در نهایت کسالت و رخاوت ولی اگر به تربیت الهی نشو و نما نمایند در اندک زمانی زنده گردند و نهایت نشاط و انبساط حاصل نمایند اجسام مرده محتاج نفخه حیات است و بیمارهای پژمرده مستحقّ دوا و علاج. یاران الهی باید مانند طبیبان حاذق اراده صادّق نمایند دردمندان را درمان گردند و مریضان را طبیب مهربان. شاید نفخه حیاتی در آن صفحات استشمام گردد، نسیم رخیمی بوزد و مخمودان را جان بخشد و تر و تازه نماید و علیکم البهاء الابهی.

پریتم سنگه Pritam Singh که یکی از الواح صادره خطاب به ایشان فوقاً نقل شد در ۱۶ نوامبر ۱۸۸۱ م متولّد شد و در حدود سنه ۱۹۰۹ م به امر الهی مؤمن گردید. او از طایفه سیکهای هند بود و اول کسی است که از آن طائفه به امر مبارک اقبال نموده است. پریتم سنگه تحصیلات خود را در رشته اقتصاد به پایان رسانید و سالها به تدریس این علم مشغول بوده است.

پروفسور سنگه در محفل روحانی ملی بهائیان هندوستان سالها عضویت داشته و اسفار عدیده به جوامع مختلف بهائی نموده و مصدر خدمات مهمّه به امر الهی بوده است. پروفسور سنگه فارسی نیک می‌دانسته، نویسنده و ناطقی مبرز بوده و از مؤسّسین مجلّه هفتگی بهائی در هند است. پریتم سنگه در ۲۵ آگست ۱۹۵۹ م در امریتسر از این عالم

درگذشت.

برای ملاحظه شرح احوال پریتم سنگه به کتاب عالم بهائی، (ج ۱۳، ص ۸۷۴ - ۸۷۶) و کتاب زیر مراجعه فرمائید:

Dipchand Khianra, Immortals

(New Delhi: Bahá'í Publishing Trust, 1988) PP. 109 _ 130.

شکر نعمت نعمت افزون کند

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقاسیدزین العابدین در اصفهان چنین می‌فرمایند:

اللهم یا من اختص برحمته الساجدين ...

ای یار قدیم الحمدلله آنچه از قلم عبدالبهاء چندسال پیش صادر در این ایام واضح و آشکار گردید شورشیان از علماء و غیره مخذول و منکوب و اعلیحضرت تاجداری مظفر و منصور و در اطراف آثار سکون و قرار مشهود امید چنان‌است که به‌شکرانه این تأیید بنیان عدل برقرار گردد و بنیاد اعتساف برافتد دست عوانان کوتاه گردد و آثار عدل و انصاف ظاهر و آشکار گردد تا تأیید استمرار یابد و توفیق استقرار جوید، شکر نعمت نعمت افزون کند. باری یاران باید در نهایت اطاعت و انقیاد به‌سریر تاجداری باشند و به‌خدمت و صداقت پردازند و در آسایش مملکت ید بیضا نمایند ...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقاعزیزالله خان (ورقا) در طهران چنین می‌فرمایند:

هو الله ای عزیز عبدالبهاء الحمدلله والمنة که از کلک میثاق آنچه صادر در عرصه شهود ظاهر و آشکار گردید تأییدات غیبیه رسید و توفیقات لاریبیه ظاهر شد، جنود لم تروها نصرت نمود و جیوش ملأ اعلی معاونت کرد تا کل بدانند که این قلم مؤید و ملهم است و ذلک من فضل الله والله ذو فضل عظیم و همچنین ملاحظه نما چون قیود بر این مظلوم شدید شد چه قیامت برپا گشت دست قدرت بگفته زنجیر سجن یوسفی را از گردن عبدالبهاء برداشت و بر گردن عوانان گذاشت جمیع آن نفوس که دست تطاول گشودند و عبدالبهاء را در این سجن تضییق نمودند حال به اشنع احوال کل در تحت سلاسل و اغلالند و فریاد این المناس و این الملاذ برآرند. باری حکومت علیه ایران باید به شکرانه تأیید و توفیق بنیان عدل و انصاف بنیاد نهد و حمایت مظلومان نماید و دست ستمکاران را کوتاه کند و خونخواهی ستمدیدگان

فرماید. در سیرجان گرگان خونخوار حضرت فاضل بزرگوار آقاسید یحیی را جسد شرحه شرحه نمودند و در عراق شخص مبارکی دیگر را به تیغ خیانت ریزه ریزه کردند. حال حکومت باید خونخواهی نماید و به شکرانه تأییدات الهیه ستمکاران را جزای شدید و قصاص مجری فرماید تا این تأیید باقی و برقرار ماند و این توفیق استمرار جوید، شکر نعمت نعمت افزون کند، هذا هو الحق المبين و العاقبة للمتقين. ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح حضرات اعضای محفل روحانی در طهران چنین می فرمایند:

هو الله ای یاران عبدالبهاء الحمد لله آنچه از کلک پیمان در سنین هیجان و نهایت نفوذ و اقتدار مجلسیان در اعراق و اعصاب و شریان ایرانیان صادر در این ایام ظاهر و آشکار گشت تا کلّ یقین نمایند که این قلم ملهم است اساس شور از اعظم تأسیسات الهیه ولی باید اساس تقوای الهی و خیرخواهی عمومی باشد اما مجلس معهود در دست علماء سوء و امت یحیای بیوفا بود و مقصود نهایت استبداد و استیلاء و عاقبت بر قطع شجره مبارکه قیام می نمودند با وجود مداخله این نفوس مانند ملک الاخرسین و صور و ناقور و شیخ الممالک و سید جمال چگونه موفق و مؤید شدند ان الله لا یصلح عمل المفسدین. باری حال باید حکومت به شکرانه این تأیید به عدل و انصاف پردازد و خونخواهی حضرت فاضل جلیل شهید آقاسیدیحیی در سیرجان فرماید زیرا آن بزرگوار را چندماه پیش در نهایت ظلم و عدوان ستمکاران شرحه شرحه نمودند و همچنین حکومت باید نهایت حمایت از مظلومان آفاق نماید تا این تأیید و توفیق مستمر باشد شکر نعمت نعمت افزون کند ولئن شکرتم لازیدنکم. در خصوص جناب شیخ الرئيس اجباء باید ساکت و صامت باشند و به موجب نصوص الهی بنهایت اخلاق روحانی معامله کنند اگر نفسی جزئی نسیانی نمود باید نوعی حرکت و معامله کرد که خود او ملتفت گردد. و علیکم البهاء. ع

مصرع منقول در آثار فوق از مولوی است و در مثنوی طبع نیکلسون

(دفتر اول، بیت ۹۳۹) این طور ثبت شده است:

شکر قدرت قدرت افزون کند
جبر نعمت از گفت بیرون کند
همین بیت در مثنوی طبع جعفری (ج ۱، ص ۴۳۱) چنین آمده است:
شکر نعمت نعمت افزون کند
کفر نعمت از گفت بیرون کند
مصرع مذکور در آثار مبارکه فوق در بیت دیگری در دفتر سوم مثنوی
هم آمده است:

شکر نعمت نعمت افزون کند
صد هزاران گل زخاری سر زند

مثنوی طبع جعفری، ج ۸، ص ۱۶۶

برای ملاحظه شرح احوال آقاسیدیحیی سیرجانی که در الواح فوق به شهادت ایشان اشاره شده به کتاب مصایح هدایت (ج ۵، ص ۷۷ - ۱۱۱) مراجعه فرمائید. در لوح جناب ورقا مقصود از شخص مبارک دیگر که در عراق «به تیغ خیانت ریزه ریزه» شد، به ظن قوی جناب میرزا اسمعیل خیاط ملقب به سراج الشهداء است که شرح شهادت ایشان در کتاب حیات حضرت عبدالبهاء (ص ۱۵۰ - ۱۵۵) مندرج است.
در لوح صادره به اعزاز محفل روحانی طهران مقصود از «ملک الاخرسین» حاج میرزا نصرالله ملک المتکلمین و مقصود از «صور» میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل و مقصود از «شیخ الممالک» شیخ الملک از زعمای ازلیه و مقصود از «سیدجمال» سیدجمال الدین واعظ اصفهانی پسر سیدعیسی است.

مقصود از «جناب شیخ الرئیس» که ذکر ایشان نیز در لوح مزبور مندرج شده شاهزاده ابوالحسن میرزا پسر محمدتقی میرزای حسام السلطنه است که به شیخ الرئیس معروف بوده و در شعر حیرت تخلّص می نمود. شرح حال شیخ الرئیس به تفصیل در کتاب مصایح هدایت (ج ۷، ص ۴۱۹ - ۴۴۷) به طبع رسیده است.

برای ملاحظه شرحی در باره «لئن شکرتم لازیدنکم» (آیه ۷ سوره ابراهیم) که در لوح مبارک فوق الذکر نقل شده به مقاله این عبد در مجله عنده (شماره ۵۷، ص ۲۲-۲۳) مراجعه فرمائید.

شکوه آصفی و اسب بباد منطق طیر بیاد رفت و از آن خواجه هیچ طرفه نبست

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا جواد نخودبریز که در کتاب مکاتیب (ج ۳، ص ۳۵۹ - ۳۶۰) به طبع رسیده چنین می فرمایند:
... اما حضرات شیخیه کوکبشان افول نمود، امید چنان است که بیدار گردند، و هوشیار شوند، حافظ شیرازی می گوید:
شکوه آصفی و اسب باد منطق طیر

بیاد رفت و از آن خواجه هیچ طرفه نبست

آن همه و دمدمه و ضوضاء و غلغله چون صبح اول افول نمود الحمدلله صبح صادق بر جهان و جهانیان طلوع کرد و آفاق را روشن نمود شما با آنان بنهایت روح و ریحان معامله ننمائید و مدارا کنید و مظهر آیه مبارکه ولاتجادلوا اهل الکتاب الا بالتی هی احسن گردید و بسیار محبت و مهربانی کنید ... و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح «جناب نواب والا اسمعیل میرزا» در پاریس چنین می فرمایند:

هو الله سرور عزیز محترماً مضمون نامه شما در نهایت خلوت بود زیرا دلالت بر وفا می کرد و عبارت از ثبوت و استقامت در محبت که مرا فراموش ننمودی و به گوش هوش آرزوی استماع آهنگ سروش داری. ایام ملاقات در پاریس از خاطر نرود بی نهایت شما را دوست دارم و در ایام اخیر از جلال الدوله راضی شدم و از درگاه احدیت از برای او طلب مغفرت می نمایم. اما شما نونهای بوستان محبتید امیدوارم که به رشحات سحاب عنایت نشو و نما ننمائید و از نسیم موهبت الهیه برگ و شکوفه کنید و میوه شیرین و شکرین ببار آرید ملاحظه می نمائید که سلطنت این جهان بی ثمر بود تا چه رسد به امور دیگران، چنانکه خواجه می گوید:

شکوه آصفی و اسب باد و منطق طیر

بیاد رفت و از آن خواجه هیچ طرف نبست

حال تو ان شاء الله چنان به نار محبت برافروزی که بر اریکه عزت ابدیه استقرار یابی. خدمت حضرت والا عرض خلوص و اشتیاق از این آواره آفاق برسانید. چنان که تصریح فرموده اند بیت منقول از حافظ است و در ضمن غزلی است که تمام آن در ذیل «از این رباط ...» نقل گردیده است. در شرح سودی راجع به بیت مذکور چنین آمده است: شکوه، هیبت را گویند:

آصفی، یاء حرف نسبت است. [آصف بن برخیا وزیر اول حضرت سلیمان بود].

مراد از اسب باد، یعنی تخت حضرت سلیمان را باد حرکت می داد، بهرکجا که سلیمان اراده می کرد انتقال می داد. منطق طیر، یعنی حضرت سلیمان زبان تمام طیور و وحوش را می دانست.

مراد از خواجه جایز است که آصف باشد، زیرا عجم اکثر کلمه خواجه را در مورد وزراء استعمال می کند و یا ممکن است خود حضرت سلیمان باشد که مجازاً خواجه اطلاق کرده. طرفه، در اصطلاح عجم بمعنای فایده است.

محصول بیت عظمت و هیبت آصف بن برخیا و اسب بادی که تخت سلیمان را حرکت می داد، و دانستن زبان مرغان تماماً از بین رفت یعنی هباء منثور شد و آصف از این همه شکوه و جلال و بلکه بالاتر از اینها و یا خود حضرت سلیمان که مالک همه اینها بود هیچ فایده نبرد یعنی در دنیا باقی نماند و فانی شد.

شرح سودی، ج ۱، ص ۱۹۶

آیه مبارکه منقول در لوح آقاچواد نخودبریز قسمتی از آیه شماره ۴۶ در سوره عنکبوت (۲۹) است که می فرماید:

وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَ قُولُوا أَمَّا بِالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَ أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَ إِلَيْنَا وَ إِلَيْكُمْ وَاحِدٌ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ.

مضمون آیه مبارکه آن که ای مسلمین با اهل کتاب به نیکوترین طریق

بحث و مجادله نمائید مگر با آنان که ستم می‌ورزند و به آنان بگوئید که ما به کتابی که برای ما نازل شده و به کتابی که برای شما نازل شده ایمان آورده ایم و خدای ما و خدای شما یکی است و ما تسلیم و مطیع فرمان او هستیم.

در باره لوح حضرت عبدالبهاء خطاب به اسمعیل میرزا که فوقاً نقل شد توضیح چندمطلب مفید به نظر می‌رسد:

اول - لوح مزبور فاقد تاریخ است اما چون در جوف مکتوب صادره به اعزاز دکتر محمدخان محلاتی برای اسمعیل میرزا ارسال شده و لوح دکتر محلاتی به تاریخ ۲۷ مارچ ۱۹۱۴ م مورخ است صدور لوح اسمعیل میرزا نیز باید در همان تاریخ یا در حدود اواخر مارچ ۱۹۱۴ بوده باشد.

دوم - لوح دکتر محمدخان محلاتی با این عبارت آغاز می‌شود: «ای همدم مهربان نامه شما رسید مضامین شکرین بود، نهایت سرور حاصل شد ...». در این لوح حضرت عبدالبهاء به دکتر محلاتی ابراز عنایت و فیر فرموده و برای او طلب توفیق خدمت به امر الهی می‌نمایند و در پایان لوح چنین می‌فرمایند:

...مکتوب جوف را به دست خود اسمعیل میرزا برسانید به نواب والا نصرت الدوله پیروز میرزا از قبل من نهایت محبت و احترام ابلاغ دار. نامه‌ای از پیش به خدمت ایشان مرقوم گردید ولی جواب هنوز نرسید امیدم چنان است که نامه رسیده باشد.

سوم - مقصود از اسمعیل میرزا که لوح او نقل شد اسمعیل میرزای معتمدالدوله فرزند مسعود میرزای ظل السلطان است.

چهارم - مقصود از جلال الدوله که حضرت عبدالبهاء نسبت به او در لوح اسمعیل میرزا اظهار رضایت و طلب مغفرت فرموده اند سلطان حسین میرزای جلال الدوله فرزند دیگر مسعود میرزای ظل السلطان است که در سالهای ۱۸۹۵ - ۱۸۹۷ م و ۱۹۰۰ - ۱۹۰۴ م حکومت یزد را عهده دار بود و شمه‌ای از احوال و کیفیت ارتباطش با امر مبارک در

کتاب ظهور الحق، (ج ۸، ص ۱۷۲ - ۱۷۴) به قلم جناب فاضل مازندرانی مندرج گردیده است.

حضرت عبدالبهاء در بارهٔ جلال الدوله در لوحی دیگر که به اعزاز جناب حاجی آقامحمد علاقه بند عزّ صدور یافته چنین می فرمایند:

ای بنده الهی آنچه مرقوم نموده بودی ملحوظ گشت و مفهوم گردید ... سرکار والا مظهر جلال ان شاء الله مطلع جمال می گردد و مشرق نور اجلال در این سفر اخیر در یزد نهایت عدالت را جاری نمودند و بندگان حق را راضی کردند بلکه خدا از ایشان راضی. دوستان باید قدر این لطف و رعیت پروری را بدانند و قیمت این عدالت و عنایت را بشناسند و شب و روز به درگاه احدیت عجز و نیاز آرند و دعای خیر کنند و مکافات و جزای خیر طلبند و البته این دعا در درگاه احدیت مؤثر گردد ...

پنجم - بر اساس مندرجات لوح دکتر محمدخان محلاتی که در آن مراتب محبت حضرت عبدالبهاء به «نواب والا نصرت الدوله پیروز میرزا» ابلاغ شده می توان چنین پنداشت که «مقصود از حضرت والا» در آخر لوح اسمعیل میرزا نیز همان پیروز میرزای نصرت الدوله است. او که نامش در منابع رجال قاجاریه غالباً به صورت فیروز میرزا آمده پسر ارشد عبدالحسین میرزای فرمانفرما است و شرح احوالش در کتاب تاریخ رجال ایران، (ج ۳، ص ۱۱۴-۱۲۴) مندرج است.

شما کازادگان شاخسارید نشاط سرو و گل فرصت شمارید

حضرت ربّ اعلی در یکی از تواقیع مبارکه چنین می فرمایند:

هو الله المتکبر الاکبر العلی الاعلی حال تحریر غرة ذی القعدة است الحمد لله کما هو مستحقه و صلی الله علی محمد و آله و شیعتہ کما هو علیه من الفضل و الجود انّه هو الجواد الوهاب در شهور ماضیه مکرر ذکری که مشعر بر حیات بود شده لله الحمد الآن کماکان چون در رضای محبوب است اگرچه در جبل است ولی خوش است مرا چه حد است که در فعل ملیک قهار و سلطان مدبر جبار لم و بم گویم هرگاه راضی به این محل نمی شدم این خلق مدهوش از چه راه ممتحن می شدند و صدق کلام باقر روحی و من هو فی علم الله فداه از چه راه ظاهر می شد حیث قال بما هو مذکور فی غیبة النعمانی لابد لنا من اذریبجان لایقوم لها شیء الخ.

بلی لیس لی سبیل الا ان افوض امری الی الله و اسئل الفرج من عنده انه بصیر بعباده اگرچه محزونی امروز مثل خود گمان ندارم ولی چون در سبیل الله هست کمال رضا و فرح است سنة الله قد خلت من قبل و لن تجد لسنة الله تحویلا. عرایض متعدده به حضور جده و والده نوشته شده تسلی خاطر ایشان را در هر حال فرموده هرگاه میل دارند توقف یزد به مراتب بهتر از شیراز است دیگر مختارند. عریضه بیست و هشتم شهر شعبان المعظم به حضور ایشان معروض داشته ان شاء الله رسیده مطلق اضطرابی نداشته باشند. بحمد الله خوش می گذرد و در هر حال از خداوند مسئلت فرمایند که آنچه خیر است جاری فرماید اگرچه بدیهی است در کمال حزن هستند ولی به ذکر یوسف و حضرت امام موسی خاطر را تسلی دهند مضمون همین صفحه را در محضر ایشان خوانده تسلی خاطری بهم رسد این ایام خبر تازه از مبادی حکم نرسیده تا بعد تقدیر حضرت واهب العطایا چه جاری گردد تازگی خطوط الی مورخه هشتم جمادی الثانی را مشاهده نموده همین صفحه را بعد از ملاحظه روانه

شیراز نموده که ملاحظه فرمایند جواب خطوط نوشتم بفرستد خواهد رسید
نسخه جنات الخلودی تازه دیده شد سفارش شده حضور همگی خواهد رسید
یکی هم سهم والده است گویا به طرف خانه بدهند مختارند قبل اشاره شد
خورده تفرقات سید دوستان و دو را قطع نمایند و آنچه بخواهند برسانید
محاسبه بامبائی را هم بگذرانید کذلک ماض و قیمت له دانه را بدهند تا
حساب بگذرد. به این دو فرد ختم می‌نمایم صفحه را والسلام.

شما کازادگان شاخسارید نشاط سرو و گل فرصت شمارید

که صیاد مرا بامن قراری است مرا هم با شکنج دام کاری است.

ذکر دوستان یزد که سلام ذکر نموده بودید سلام حق بر ایشان باد. به جناب
شیخ محمدحسین را گفته ضامنم جنت را از برای مثل تو دوستی هرگاه دین
برادر اکبر را ادا کنی ان شئت فاعط والاستعلم غذا بان مفاتیح الجنة والنار
کَلْهَا فِی یدِی کخاتمی و کفی بالله علی شهیداً.

اشعار منقول در توقیع مبارک فوق از وحشی بافقی است و در ضمن
حکایتی در مثنوی فرهاد و شیرین آمده است. در این حکایت وحشی
چنین می‌گوید:

یکی صیاد مرغی بسته پر داشت	بیستان بردو بند از پاش برداشت
زدندش طایران بوستانیی	صلای رغبت هم آشیانی
چو پر زد دید بال خویش بسته	عدوی خانه در پهلو نشسته
برآورد از شکاف سینه خویش	صفیری دلخراش از سینه ریش
که مرغی را چه ذوق از سرو و شمشاد	که پروازش بود در دست صیاد
قفس باشد ارم بر نغمه سازی	که بیند در کمیّن تاراج بازی
شما کازادگان شاخسارید	نشاط سرو و گل فرصت شمارید
که صیاد مرا با من شماريست	مرا هم در شکنج دام کاریست

دیوان وحشی، ص ۲۲۸

کمال الدین وحشی بافقی در سال ۹۲۹ هـ ق - ۱۵۲۲ م در بافق متولد
شد. در یزد و کاشان به تحصیلات متعارف پرداخت و چون به یزد

مراجعت نمود آن مدینه را مسکن دائمی خود ساخت و در سال ۹۹۱ هـ ق - ۱۵۸۳م در این شهر رخت به سرای دیگر گشید. وحشی معاصر شاه طهماسب صفوی بود و غیر از قصائد و غزلیاتی که سروده چند مثنوی معروف به نام خلد برین، ناظر و منظور و فرهاد و شیرین دارد. دیوان اشعار وحشی چندبار طبع شده و منتشر است. برای ملاحظه شرح احوال و آثار وحشی به کتاب تاریخ ادبیات، ج ۵، بخش دوم، ص ۷۶۰ - ۷۷۱ مراجعه فرمائید.

در باره مندرجات توقیع مبارکی که نقل شد توضیح چند مطلب مفید به نظر می‌رسد:

اول - توقیع مبارک مزبور به ظن قوی در غره ذی القعدة سنه ۱۲۶۵ هـ ق - ۱۸۴۹ م در چهاریق عزّ صدور یافته و مخاطب آن آقامیرزا حسنعلی خال اصغر در یزد بوده است.

دوم - مقصود از «کلام باقر» که فقره‌ای از آن را در توقیع فوق نقل فرموده‌اند حدیثی از امام محمد باقر (امام پنجم شیعیان و فرزند امام زین العابدین) است که محمدابن ابراهیم نعمانی معروف به ابن ابی زینب آن را در کتاب غیبت نعمانی به شرح ذیل نقل نموده است:

لَا بَدَّ لِنَارٍ مِنْ أَذْرِيحَانٍ لَا يَقُومُ لَهَا شَيْءٌ فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَكُونُوا
أَخْلَاسَ بَيُوتِكُمْ وَ الْبِدَا مَا الْبَدْنَا. فَإِذَا تَحَرَّكَ مُتَحَرِّكُنَا فَاسْعُوا إِلَيْهِ
وَلَوْ حَبَوَا، وَاللَّهِ لَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ يُبَايِعُ النَّاسَ
عَلَى كِتَابٍ جَدِيدٍ عَلَى الْعَرَبِ شَدِيدٌ، قَالَ: وَ وَيْلٌ لِلْعَرَبِ مِنْ شَرِّ قَدِ
أَقْتَرَبَ.

معنی حدیث بفارسی آن که:

"لاجرم باید آتشی از آذربایجان برافروزد که چیزی در برابرش نتواند ایستاد، پس چون چنین شود در خانه‌های خود بمانید و تا زمانی که ما آرام هستیم شما نیز آرام باشید و چون حرکت کننده ما بفعالیّت پرداخت بسوی او بشتابید اگرچه بر سر زانوان، بخدا سوگند گوئی من هم اکنون بدو می‌نگرم که در میان رکن و مقام از مردم بر فرمانی

جدید که بر عرب سخت گران است بیعت می گیرد، فرمود: و وای بر عرب از شری که بزودی فرا می رسد.

غیبت نعمانی، ص ۳۷۹

سوم - عبارت عربی «سنة الله قد خلت ...». آیه شماره ۲۳ در سورة فتح (۴۸) است که می فرماید:

«سنة الله التي قد خلت من قبل و لن تجد لسنة الله تبديلاً». مفهوم کلام الهی آن که سنت خداوند همیشه بر این اساس بوده است که حق بر باطل غالب شود و هیچگاه در این سنت الهی تغییر و تبدیلی راه نخواهد یافت.

چهارم - مقصود از «یوسف»، نبی مشهور آل اسرائیل و هفتمین پسر یعقوب است که شرح احوال او در تورات و در سورة یوسف در قرآن آمده است. مقصود از «حضرت امام موسی» حضرت امام موسی الکاظم امام هفتم شیعیان است که در سنة ۱۸۳ هـ ق ۷۹۹ م به فرمان هارون الرشید خلیفه عباسی در زندان بغداد مسموم و شهید شد.

پنجم - مقصود از جنات الخلود کتابی است که آن را میرزا محمد رضا ابن محمد مؤمن امامی مدرس خاتون آبادی در سالهای ۱۱۲۵ - ۱۱۲۷ هـ ق - ۱۷۱۳ - ۱۷۱۵ م، یعنی در عصر سلطان حسین صفوی به فارسی تألیف نموده است.

مؤلف در مقدمه کتاب چنین نوشته است که: "...موسوم ساختیم این نسخه مبارکه را بنام نامی که عدد حروفش ماده تاریخ تألیف آن است یعنی جنات الخلود". رقم «جنات الخلود» از نظر حروف ابجد با عدد ۱۱۲۵ برابر است.

کتاب جنات الخلود از جمله شامل شرح اسماء الهی، تاریخ ادیان، تاریخ ملوک و سلاطین و تاریخ ائمه اطهار است. این کتاب بارها به طبع رسیده و طبع اول آن که به صورت سنگی و بدون ذکر شماره صفحات چاپ شده به تاریخ دوشنبه ۱۸ ربیع الاول سنة ۱۲۶۳ هـ ق، ۶ مارچ ۱۸۴۷ م مورخ است. این نسخه در کارخانه استاد عبدالمحمد به خط

مصطفی قلی ابن محمد هادی سلطان کجوری طبع شده است.
 ششم _ مقصود از «سید دویست و دو» نفس مبارک حضرت ربّ اعلی
 است زیرا رقم مزبور از نظر حساب ابجد با «علی محمد» که نام
 حضرت ربّ اعلی است برابر می باشد.
 هفتم _ فقره «قیمت له دانه» اشاره به قیمت هشتاد دانه از چیزی است
 که در متن توقیع به آن تصریح نشده است. علامت «له» در حساب
 سیاق برابر رقم هشتاد است.

**شمع را باید از این خانه برون بردن کشتن
تا که همسایه نداند که تو در خانه مائی**

ن ک به ذیل «تا که همسایه ...».

شمع شبستان حقّ نور به آفاق بخش مقتبس از شمس شو شعله و اشراق بخش

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقاسیّد مصطفی در رنگون چنین می فرمایند:

ای ثابت بر میثاق آنچه به مرحوم جمال افندی مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید... غزلی در سه سال پیش مرقوم گشت دو بیت آن این است، شمع شبستان حقّ نور به آفاق بخش. مقتبس از شمس شو شعله و اشراق بخش. شرق منورّ نما، غرب معطرّ نما، نور به سقلاب ده، روح به افلاق بخش، و از جمله، حب بهائی سراج صون بهائی زجاج، خاک درش بر تو تاج مژده به مشتاق بخش ...

تمام غزلی که حاوی ابیات فوق می باشد در ذیل «شرق منورّ نما ...» مندرج شده است.

شوری ز وصف روی تو در خاتمه فتاد

ن ک به ذیل: «وصفی ز حسن روی ...».

شیراز پرغوغا شود شکرلبی پیدا شود قرسم که آشوب لبش بر هم زند بغداد را

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب میرزاحمدباقرخان در شیراز چنین می‌فرمایند:

ای ثابت برپیمان نامه مفصل که به جناب منشادی مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید از عدم فرصت مختصر مرقوم می‌گردد. از وقایع آن دیار مغموم و مهموم مگردید، مگر نشیندی که شیخ حافظ چه گفته، شیراز پرغوغا شود شکرلبی پیدا شود. چون در آن یوم ضوضا نمودند لآبد بر این است راحت و آرام نجویند، گهی زلزله جنبان بمیان آید گاهی قحط و غلا رخ گشاید، گهی طوفان احزاب هیجان کند و این بلا مستدام مگر آن‌که عاشقان آن شکرلب گردند و از شهد حلاوت آن دلبر بهره و نصیب گیرند آنوقت آرام یابد و جمیع این وقایع به جهت آن است که احزاب بیدار شوند هوشیار گردند و از نفس و هوی بیزاری جویند و در ظلّ شجره حیات راحت و آرامی طلبند جمیع وقایع منتهی به اعلاء کلمه الله است ...

مجموعه آثار مبارکه، شماره ۸۴، ص ۳۳۵ - ۳۳۶

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقانوروزعلی و اخوان و والده آنها که در سعدی شیراز ساکن بوده‌اند چنین می‌فرمایند:

هوالله ای بندگان جمال مبارک جناب طراز و حضرت علی اکبر دو سراج محبت الله نامه‌ای نگاشتند و نهایت ستایش از محبت و انجذاب قلب شما نمودند که آن خانواده آماده هر خدمتند و چون شمع روشنند و مانند برق خندان و بمثابه ابر گریان شب و روز به خدمت یاران پردازند و در انجمن الفت همدم و همراه و با نغمه و آواز از این خبر نهایت فرح و انبساط حاصل و به درگاه بی‌نیاز شکرانه نمودم که الحمدلله بوی عشقی از سعدی استشمام می‌گردد و نفعه خوشی به مشام می‌رسد بلکه ان شاء الله شما هم‌تی نمائید

که از صیت و آوازه آن شکرلب الهی شیراز پرغوغا شود و بقول شیخ حافظ آشوب لبش بر هم زند اطراف را. پس نظر باستعداد و لیاقت خویش منمائید بلکه نظر بالطاف بی پایان جمال مبارک کنید و اعتماد بر نفثات روح القدس نمائید اگر پرتو شمس حقیقت زند مجازها حقیقت گردد و اگر آن تأیید نرسد جمیع حقیقتها مجاز شود مراد این است که چون مدد حق آید قطره دریا شود و چون مدد منقطع گردد آفتاب ذره گردد هذا هو الحق والله یؤتدکم علی مایشاء بفضل من عنده و آله لعلی کل شیء قدیر. ع.ع

مجموعه آثار مبارکه، شماره ۸۴، ص ۲۶۱ - ۲۶۲

نبیل اعظم زرنندی نیز از بیانات حضرت ربّ اعلی در کتاب تاریخ خود چنین آورده است:

... حضرت باب فرمودند روح القدس گاهی بزبان شعرا ناطق می گردد و مطالبی بلسان آنها جاری می سازد که غالباً خود آنها مقصود اصلی و منظور واقعی را نمی دانند این شعر هم از آن جمله است که روح الامین به لسان شاعر جاری ساخته:

شیراز پرغوغا شود شکرلبی پیدا شود

ترسم که آشوب لبش بر هم زند بغداد را

معنی حقیقی این شعر هنوز مخفی و مستور است و در سنه بعد حین واضح و آشکار خواهد شد بعد این حدیث معروف را بیان فرمودند که
 إِنَّ لِلَّهِ كُنُوزًا تَحْتَ الْعَرْشِ مَفَاتِيحُهَا أَلْسِنَةُ الشُّعْرَاءِ..

تاریخ نبیل زرنندی، ص ۲۲۴

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب بشیرالهی در شیراز نیز به مضمون بیت فوق چنین اشاره فرموده اند:

هو الله ای بشیر عزیز من نامه شما وصول یافت و به دقت تمام ملاحظه گردید دلیل بر وصول نامه عبدالبهاء و مناجات طلب تأیید به جهت عموم احباء الله بود و همچنین بشارت خوشی از شیراز مرقوم نموده بودید که الحمدلله به فضل و عنایت جمال ابهی شیراز نزدیک است پرغوغا شود و آشوب لب آن شکرلب در ارکان آن اقلیم فتنه اندازد ...

شعری که در آثار فوق به آن استشهاد شده به ظنّ قوی ناظر به بیت سعدی در غزل ذیل است که می‌فرماید:

وقت طرب خوش یافتم آن دلبر طنّاز را
ساقی بیار آن جام می مطرب بزن آن ساز را

امشب که بزم عارفان از شمع رویت روشنست
آهسته تا نبود خبر رندان شاهد باز را

راز غم عشقی چنین حیف است پنهان داشتن
در گوش نی رمزی بگو تا برکشد آواز را

دوش ای پسر می خورده‌ای چشمت گواهی می‌دهد
باری حریفی جو که او مستور دارد راز را

روی خوش و آواز خوش دارند هریک لذّتی
بنگر که لذّت چون بود محبوب خوش آواز را

چشمان ترک و ابرو روان جان را بناوک می‌زنند
یارب که دادست اینکمان آن ترک تیرانداز را ؟

من مرغی پرسته‌ام زان در قفس بنشسته‌ام
گر زانکه بشکستی قفس بنودی پرواز را

شیراز پرغوغا شدست از فتنه چشم خوشت
ترسم که آشوبی عجب بر هم زند شیراز را

سعدی تو مرغ زیرکی خوبت بدم آورده‌ام
مشکل بدست آرد کسی مانند تو شهباز را

کلیات سعدی، ص ۵۳۶

بیت سوم و بیت مورد بحث (بیت هشتم) که در غزل فوق مندرج می‌باشد در دیوان کامل سعدی که به همت آقای مظاهر مصفا به طبع رسیده موجود نیست.

عبارت «انّ الله کنوزاً ...» که در تاریخ نبیل زرنندی آمده در کتاب امثال و حکم (ج ۱، ص ۳۰۹) به صورت «انّ الله خزائن الحکمة و السنة الشعراء مفاتیحها» ثبت شده و از احادیث اسلامی محسوب

گردیده است. معنی عبارت چنین است که خداوند را خزائن از علم و حکمت است و زبان سخن سنجان و شاعران کلید آن است. مقصود از «جناب طراز و حضرت علی اکبر» که ذکر آنان در لوح احبای سعدی مطرح شده ایادی امرالله جناب میرزا طرازالله سمندری و جناب آقامیرزا علی اکبر رفسنجانی هستند که شرح خدمات و اسفار آنان در کتاب مؤسسه ایادی امرالله (ص ۵۱۸ - ۵۴۶) مندرج شده است. ذکر جمیل این دو نفس نفیس در لوح دیگری نیز به عمل آمده و آن لوح در ذیل «دانی که چنگ ...» مندرج گردیده است.

شیر را بچه همی ماند بدو

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب عباس خان وقار چنین می فرمایند:
 هوالله ای سرحلقه اهل عرفان نامه شما واصل و مضمون دلیل بر عرفان
 حضرت بی چون بود و مشحون بر معانی سر مکنون آیت محبت الله بود و
 دلیل وصول به معرفت الله از گلشن معانیش نفحه معطری استشمام گردید و
 آن خلوص در امرالله و ثبوت بر میثاق الله و استقامت بر عبودیت درگاه
 کبریا و از تلاوت مسرت حاصل گشت تا توانی به جان بکوش تا خفتگان را
 بیدار نمائی و بی خردان را هوشیار فرمائی و وحوش را انسان کنی و درندگان
 را آهوان بر وحدت فرمائی و گرگان را اغنام چمنستان حقیقت فرمائی ...

زاده عنصر جان و دل و سلیل نورانی نجل سعید را از قیل من نهایت نوازش
 و مهربانی فرما امیدوارم که این سلیل شبل اصیل آن جلیل گردد، شیر را
 بچه همی ماند بدو، اگر اخلاق مطابق اعراق آید نسبت حقیقت است، الولد
 سر ابیه، والا معاذالله اگر اخلاق مخالف اعراق آید نسبت مجازی است و
 منقطع است آنه لیس من اهلک آنه عمل غیر صالح. ما امیدواریم که آن
 نونهال بوستان الهی زاده عنصر روحانی و سلیل قلبی و جسمانی
 آن حضرت باشد وعلیک البهاء الابهی. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین می فرمایند:

هوالله ای سلیل غضنفر، غضنفران را صولتی وهزیران را سطوتی که روبهان فرار
 نمایند و درازگوشان از طویله بیرون نیایند تو نجل غضنفری، شیر را بچه
 همی ماند بدو، پس به صولتی ملکوتی مگذار که روبهان نقض از سوراخ
 درآیند و درازگوشان نعیق و شهیق برآرند و البهاء علیک. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی که به اعزاز "جناب محمدرضا خان
 سلیل من ادرک لقاء ربّه آقا میرزا علی" صادر شده چنین می فرمایند:
 هوالله ای یادگار آن بزرگوار حمد خدا را که پسر خوی پدر گرفت و سلیل
 روش اب جلیل یافت شکر خدا را که شیر را بچه همی ماند به او. آن سرور

ابزار در ملکوت اسرار شادمانی کند و کامرانی نماید که الحمد لله آن نور دیده به مقصود رسیده و مسلک پدر مهربان پسندیده و از شهد محبت الله چشیده از فضل دلبر آفاق امید چنان است که واله و شیدا گردی و از عاشقان روی او شوی و از گمگشتگان کوی او. زبان به تبلیغ بگشائی و به بیانی بلیغ طالبان را هدایت فرمائی سبب حیات نفوس شوی و محرومان را از فیض ابدی بهره و نصیب دهی این است سبب تقرب درگاه کبریا و این است وسیله عظمی و این است واسطه کبری و علیک البهاء الابهی! ع ع
مصرع منقول از مولوی است که می گوید:

شیر را بچه همی ماند بدو تو به پیغمبر چه می مانی بگو

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۲۰۲

عبارت «الولد سرّ ابیه» را کسانی نظیر مولوی از احادیث نبوی دانسته اند. برای شرح مطلب ن ک به احادیث مثنوی، (ص ۱۳۵) عبارت «آنّه لیس من اهلک...» فقره ای از آیه ۴۶ در سوره هود (۱۱) است که می فرماید:

قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْتَلِنَ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ.

مضمون آیه به فارسی آن که خداوند به حضرت نوح چنین خطاب فرمود که فرزند تو هرگز از اهل بیت تو نیست زیرا او عملی ناشایسته است پس تو از من تقاضای امری که از حقیقت آن آگاه نیستی مکن و از نااهلان شفاعت منما من تو را نصیحت می کنم تا از مردم جاهل نباشی.

مآخذ اشعار فارسی
در آثار بهائی

* * *

حرف

ص

صبا ز لطف بگو آن غزال رعنا را که سر بکوه و بیابان تو داده‌ای ما را

میرزا محمود زرقانی در ذکر وقایع روز ۱۹ صفر ۱۳۳۱ هـ ق (۲۷ ژانویه ۱۹۱۳ م) در کتاب بدایع الآثار چنین آورده است که در پاریس حضرت عبدالبهاء ... بعد از مجلس شب به بازدید وزیر مختار ایران [عبدالصمد خان] تشریف بردند و چون به منزل مبارک مراجعت می نمودند فرمودند:

ببین خدا ما را به کجاها کشانیده چگونه آواره صحرا و دریا کرده فی الحقیقه
این قول حافظ مناسب حال ماست که گفته :

صبا ز لطف بگو آن غزال رعنا را

که سر بکوه و بیابان تو داده‌ای ما را

بدایع الآثار، ج ۲، ص ۱۰۹

بیتی که نقل فرموده اند مطلع غزل حافظ است که می گوید:

صبا بلطف بگو آن غزال رعنا را

که سر بکوه و بیابان تو داده‌ای ما را

شکرفروش که عمرش دراز باد چرا

تفقّدی نکند طوطی شکرخا را

غرور حسنت اجازت مگر نداد ای گل

که پرسشی نکنی عندلیب شیدا را

بخلق و لطف توان کرد صید اهل نظر

ببند و دام نگیرند مرغ دانا را

ندانم از چه سبب رنگ آشنائی نیست

سهی قد آن سیه چشم ماه سیمّا را

چو با حبیب نشینی و باده پیمائی

بیاد دار محبّان باد پیمّا را

جزاین قدرنتوان گفت درجمال تو عیب
که وضع مهر و وفا نیست روی زیبا را
در آسمان نه عجب گر بگفته حافظ
سرود زهره برقص آورد مسیحا را

دیوان حافظ، ص ۴

در توضیح و تشریح بیت منقول در حافظ نامه، ج ۱، ص ۱۱۸-۱۲۰،
از جمله چنین آمده است:

صبا: «بادی است که صبح در وقت طلوع آفتاب از مشرق می وزد»
(حواشی غنی، ص ۹۶). تهانوی می نویسد: «بادی که از طرف مشرق
آید در فصل بهار ... به وقت صبح می وزد. بادی لطیف و خنک است،
نسیمی خوش دارد و گلها از آن بشکفتد و عاشقان راز با او گویند و
در اصطلاح عبدالرزاق کاشی صبا نفحات رحمانیه است که از جهت
مشرق روحانیات می آید ...»

کشاف اصطلاحات الفنون

شاید در دیوان هیچیک از شعرای فارسی زبان به اندازه دیوان حافظ
هوای خوش و باد خوش نسیم و نسیم عطر گردان و صبا و باد صبا
آمد و رفت نداشته باشد. باد صبا یا صبا یکی از قهرمانان و موجودات
شعری فعال دیوان حافظ است. شاید همانقدر که یار و ساقی طرف
توجه و خطاب حافظ هستند باد صبا یا نسیم سحر هم هست. بسیاری
از غزلهای حافظ با خطاب به صبا یا با ذکر خیر او افتتاح می شود،
که مطلع بعضی از آنها را می نگاریم:

___ صبا به لطف بگو آن غزال رعنا را

___ ای نسیم سحر آرامگه یار کجاست

___ صبا اگر گذری افتد به کشور دوست

___ کنون که می دمد از بوستان نسیم بهشت

___ ای هدهد صبا به سبا می فرستمت ...

حافظ از نسیم مصلا همواره به نیکی و آرزومندی یاد می کند:

— نمی دهند اجازت مرا به سیر و سفر
 نسیم باد مصلا و آب رکناباد
 — شیراز و آب رکنی و آن باد خوش نسیم
 عیش مکن که خال رخ هفت کشورست
 — میان جعفرآباد و مصلی
 عبیرآمیز می آید شمالش
 — هوای منزل یار آب زندگانی ماست
 صبا بیار نسیمی ز خاک شیرازم
 صبا نقشهای بسیاری در دیوان حافظ دارد: صبا به خوش خبری هدهد
 سلیمانست. و قاصد میان عاشق و معشوق است:
 — سزد ار پیک صبا از تو پیاموزد کار
 — برسانش ز من ای پیک صبا پیغامی
 — ای صبا سوختگان بر سر ره منتظرند
 گر از آن یار سفر کرده پیامی داری
 و عطر آشنای گیسو و نکه یار غائب را به مشام عاشق مهجور می رساند:
 — کحل الجواهری به من آرای نسیم صبح
 زان خاک نیکبخت که شد رهگذار دوست
 یکی از صفات برجسته باد صبا، آهسته خیزی و نرم وزیدن آن است که
 در زبان شعرا به بیماری صبا تعبیر شده است ... دیگر از صفات باد
 صبا غمازی آنست که با پراکندن عطر گیسو یا بدن یار نمی گذارد
 وجود او پنهان بماند. چنانکه گوید:
 — ترا صبا و مرا آب دیده شد غماز
 و گر نه عاشق و معشوق راز دارانند
 — چو دام طره افشاند ز گرد خاطر عشاق
 به غماز صبا گوید که راز ما نهان دارد
 سر به ... دادن: یعنی یله کردن، رها کردن، آواره کردن، مرا سر به کوه و
 بیابان داد یعنی آواره بیابان و کوه کرد، از آدمیان و شهر و دیار رم

داد. هنوز در قزوین بجای رهاکردن و نظایر آن "سردادن" به کار می رود ...

برای ملاحظه سابقه خدمات دولتی میرزا عبدالصمدخان (ممتازالسلطنه) وزیر مختار ایران در پاریس به کتاب رجال وزارت خارجه، (ص ۱۸۳ - ۱۸۴) مراجعه فرمائید.

صبر تلخ است ولی میوه شیرین دارد

حضرت عبدالبهاء در لوح «حرم محترمه آقامیرزا عبدالحسین اردستانی ورقه منجذبه رباب علیها بهاء الله الابهی» در اردستان چنین می فرمایند:

هو الله ایها المنجذبة بنفحات الله جناب آقامیرزا عبدالحسین گاهی ابره کوه و گاهی سجاف دریا و گاهی حاشیه صحرا در سبیل خدا هستند و شما را در کناره اردستان معتکف نموده اند تقدیر چنین بود تدبیر همین بود البته شما از کأس هجران تلخ کام هستید ولی به قول شیخ سعدی صبر تلخ است ولی میوه شیرین دارد امید چنان است که منتهی به جام پرحلاوتی شود و مسرت بی پایان حصول یابد شکر کن خدا را که از بدایت زندگانی بکمال شادمانی همواره جانفشانی نمودی و خدمت به آستان اسم اعظم کردی این موهبت را قدر بدان و بنواز و بنواز و در بین اماء رحمن سر بفراز جمیع کنیزان عزیز الهی را به تحیت عبدالبهاء از پس هزار کوه و صحرا و دریا مسرور بساز و علیک البهاء الابهی. ع ع

مضمون کلام سعدی در یکی از الواح جمال اقدس ابهی^۱ هم آمده است که میفرمایند:

ای عبد مقبل این بسی معلوم و واضح است که الطاف الهیه نسبت به برته کامل بوده و خواهد بود ... در هر حال به رضاء الله راضی باشند اگرچه صبر تلخ است ولیکن به امر دوست شیرین و مبارک است بر مقبلین لازم که به رضای دوست راضی باشند و نزد اشراق شمس امریه الهیه خاضع و مطیع مشاهده شوند ...

کلام سعدی که حکم مثل سائر یافته در حکایتی در باب اول گلستان است که می فرماید:

منشین ترش از گردش ایام که صبر تلخ است ولیکن بر شیرین دارد

گلستان، ص ۷۱

در توضیحات دکتر یوسفی در باره بیت مزبور چنین آمده است:

« منشین تُرُش از ... از گردش روزگار ترش روی و غمگین مباش ...
صبر تلخ است ... سعدی در غزلی (غزلیات ۱۳۹) نیز گفته است:
من بعد حکایت نکنم تلخی هجران

کان میوه که از صبر برآمد شکری بود

این مضمون سابقه دارد و مَثَل بوده است:

صبر تلخ آمد ولیکن عاقبت میوه شیرین دهد پر منفعت

مثنوی مولوی، نقل از: امثال و حکم ۶۸۰، ۱

از قول انوشروان نقل کرده اند: الْصَّبْرُ صَبْرٌ كَاسِمِهِ وَ عَاقِبَةُ عَسَلٍ؛
شکیبائی مانند همنام خود صبر زرد (شیرابه گیاهی تلخ) تلخ است و
فرجام آن مثل عسل شیرین است (ابن ابی عون، التشبیها ۳۱۶، به
نقل از: المتنبی و سعدی ۱۷۴). شاعری گفته است:

الْصَّبْرُ مِثْلُ اسْمِهِ فَهِيَ كُلُّ نَائِبَةٍ لَكِنَّ عَوَاقِبَهُ أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ
صبر مانند همنام خود (صبر زرد) تلخ است ولی عاقبت آن، از
انگبین شیرین تر خواهد بود.

دکتر خزائی، شرح گلستان ۲۷۲

بیت زیر نیز نزدیک به همان مضمون است.

لَئِنْ كَانَ بَدْءُ الصَّبْرِ مُرَّامَاقَهُ لَقَدْ يُجْتَنَى مِنْ غَبَةِ الثَّمْرِ الْحُلُو

المتنبی و سعدی ۱۷۴، ارمغان نوید ۹۴

یعنی اگر شکیبائی در آغاز مزه اش تلخ است بتحقیق سرانجام از آن
میوه شیرین چیده شود.

گلستان، ص ۲۸۳ - ۲۸۴

صحبت یوسف به از دراهم معدود

حضرت عبدالبهاء در قسمتی از لوح مشهور به لوح عمّه چنین می‌فرمایند:

...ای عمّه حنون تا وقت باقی است فرصت را غنیمت دار و یوسف مصر الهی را بثمان بخش دراهم معدوده مفروش. صحبت یوسف به از دراهم معدود دراهم معدود در این مقام نفوسی هستند که سبب احتجاب گردند و علت نقاب آن روی چون آفتاب اگر اندک ملاحظه شود مقامات و شئون هر نفوسی از روش و سلوک واضح و مشهود گردد ...

مکاتیب، ج ۲، ص ۱۸۰

مصرع منقول از سعدی است و تمام غزلی که حاوی این مصرع می‌باشد در ذیل «دوست دنیا ...» مندرج شده است. مقصود از عمّه که فقره‌ای از لوح او نقل گردید شاه سلطان‌خانم دختر میرزابزرگ نوری و کلثوم‌خانم است که خواهر پدری حضرت بهاء الله بوده است. شاه سلطان در عائله جناب میرزابزرگ نوری به حاج عمّه خانم شهرت داشته و ازلی بوده و در بین ازلیان به عزیه معروف و مشهور است. عمّه شوهر اختیار ننمود و در سال ۱۳۲۲ هـ ق در سن ۹۵ سالگی در طهران از این عالم درگذشت و در امام‌زاده معصوم مدفون است. برای ملاحظه شرح احوال و افکار او به کتاب اقلیم نور (طهران: م م م، ۱۱۸ ب، ص ۱۸۵ - ۱۸۹) اثر جناب محمدعلی ملک خسروی مراجعه فرمائید.

صفرا به سر برآید زانده به سر مرا

حضرت بهاء الله در لوحی که از لسان میرزا آقا جان خادم الله به اعزاز جناب ملا علی اکبر اردستانی عزّ نزول یافته چنین می فرمایند:

بسم ربنا الاقدس الاعظم العلی الابهی، هذا ما انزله الرحمن فی الفرقان رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله عباد لا یسبقونه بالقول و هم بامرہ یعملون... یا اخی و حبیبی جزاء اعمال اماء و رجال عصر را از فیوضات یوم مآل محروم نموده، هر هنگام این عبد فانی در حزب قبل یعنی شیعه و افعال و اعمال و اقوالشان تفکر می نماید به نار حزن مشتعل می شود اشتعالی که ذکرش از قلم و بیان خارج است به قول قائل صفرا به سر برآید زانده به سر مرا. چه که در قرون و اعصار خود را اعلم و افضل و اعرف وافقه و اتقی و ازهد اهل عالم می شمردند و به گمان خود طالب حق بودند و لکن چون افق سماء آمال به انوار ظهور غنی متعال منور گشت در سنین ازلیه کلّ بر اعراض قیام نمودند و به سبّ و لعن مشغول و بعد فتوی دادند بر آنچه که قلم و لسان حیا می نماید از ذکرش. در بعضی مقامات بعضی اذکار لاجل اطلاع ذکر شده و می شود و لکن در حالتی که کبد مشتعل و قلب محترق. از حقّ می طلبیم به آن قوم انصاف عطا فرماید و به طراز عدل مزین نماید و از نفحات ایامش محروم نسازد. یا حبیبی الی حین از کین ساکن نشده اند هر یوم نار بغضاء مشتعل و نور عدل مستور ...

مصرع منقول از ناصر خسرو قبادیانی است که در یکی از قصاید خود چنین می گوید:

آزرده کرد کژدم غریت جگر مرا	گویی زیون نیافت ز گیتی مگر مرا
در حال خویشتن چو همی ژرف بنگرم	صفرا همی برآید ز انده بسر مرا
گویسم چرا نشانه تیر زمانه کرد	چرخ بلند جاهل بیسدادگر مرا
گرد در کمال و فضل بود مرد را خطر	چون خوار و زار کرد پس این بی خطر مرا
گر بر قیاس فضل بگشتی مدار دهر	جز بر مقررّ ماه نبودی مقرر مرا

نی‌نی که چرخ و دهر ندانند قدر فضل این گفته بود گاه جوانی پدر مرا
 دانش به از ضیاع و به از جاه و ملک و مال این خاطر خطیر چنین گفت مرا
 با خاطر منور روشن‌تر از قمر ناید بکار هیچ مقر قمر مرا
 با لشکر زمانه و با تیغ تیز دهر دین و خرد بس است سپاه و سپر مرا...

تاریخ ادبیات، ج ۲، ص ۴۵۶

حکیم ابومعین ناصر بن خسرو قبادیانی در ماه ذی قعدة سنه ۳۹۴ هـ ق (آگست ۱۰۰۴ م) در قبادیان از نواحی بلخ متولد شد. او در جوانی به دربار سلطان محمود و سلطان مسعود غزنوی و سپس دربار سلاطین آل سلجوق راه یافت و با عزت و اقتدار به دبیری و سایر مشاغل دیوانی پرداخت. ناصر خسرو در سن چهل و سه سالگی برای انجام مراسم حج عازم مکه معظمه گردید و سپس در طی سنین متوالی به سیر و سفر در بلاد مختلفه عالم اسلامی پرداخت. او در مصر به مذهب اسماعیلی گروید و در این مذهب به مقامی شامخ رسید و با عنوان «حجت» به ایران مراجعت نموده در بلخ به نشر و دعوت مردم به این مذهب اشتغال یافت. اقدامات ناصر خسرو در زمینه بسط و اشاعه تفکرات و عقاید مذهب اسماعیلی با مخالفت شدید اهل تسنن و سرانجام تکفیر او مواجه گردید و ناچار به کوه‌های بدخشان پناه برده سنین آخر حیات خود را در آنجا سپری نمود و سرانجام در سال ۴۸۱ هـ ق (۱۰۸۸ م) در شهر یمکان در ولایت بدخشان به جهان دیگر شتافت.

ناصر خسرو را دیوانی از اشعار گوناگون باقی مانده که به دفعات به طبع رسیده است. در نشر نیز زاد المسافرین، جامع الحکمتین، وجه دین و چند اثر دیگر را به رشته تحریر کشیده است.

ناصر خسرو شاعری توانا و یکی از نویسندگان و حکمای بزرگ ایران است که در علوم ادبی، مذهبی و کلامی عصر خویش تبحر و فیر داشته و نیز در حکمت و فلسفه یونانی و عقاید و آراء ملل و نحل عالم صاحب مطالعات و تحقیقات وسیع بوده است.

برای ملاحظه شرح حال او به تاریخ ادبیات، (ج ۲، ص ۴۴۳ - ۴۶۹) و منضمات کتاب تحلیل اشعار ناصر خسرو اثر آقای دکتر مهدی محقق مراجعه فرمائید.

در صدر لوح مبارکی که نقل شد فقره «رجال لا تلهيهم...» قسمتی از آیه ۳۷ سوره نور (۲۴) است که می فرماید:

رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ
يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ.

مضمون آیه مبارکه آن که مردمانی هستند که هیچ مشغولیتی آنان را از ذکر خدا غافل نمی سازد، آنان به اقامه نماز و دادن زکات به فقیران می پردازند و نگران روز جزا هستند که در آن روز دلها و دیدها مضطرب و هراسان می شود.

فقره «لا يسبقونه بالقول و هم بامرهم يعملون» آیه شماره ۲۷ در سوره انبياء (۲۱) است که خداوند می فرماید عبادی هستند که هرگز پیش از امر خدا کاری نخواهند کرد و هرچه کنند به فرمان پروردگار خود کنند.

**صلاح کار کجا و من خراب کجا
ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا**

ن ک ب ذیل: «ببین تفاوت ره ...».

صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقامیرزا حسن عکاس باشی چنین می فرمایند:
 هوالله ای عکاس طاهرا لافاس عبدالبهاء در اقلیم شرق و غرب آنچه سیاحت
 نمود انعکاس ناسوتی بسیار و صور صحرا و دریا و کوهسار و بوستان و
 گلستان و قصور و بیوت در نهایت اتقان ولی انعکاسات لاهوتی کم و نایاب
 پس تو همتی نما که صور ملأ اعلی را در آئینه قابلیت و استعداد بیندازی
 و انعکاسات لاهوتیه در صفحات ناسوت بنمائی این صور نامتناهی است و
 این انعکاس باقی و برقرار، صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی. و علیک
 البهاء الابهی. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب میرزا محمد باقرخان شیرازی
 می فرمایند:

ای ثابت برپیمان این عبد از قِبَلِ شمع محبتِ الله جناب منشادی جواب
 می نگارد. اخبار تأسیس محفل روحانی در آن دیار سبب سرور قلوب گشت
 امید چنان است که آن انجمن انعکاس از عالم بالا گردد و پرتوی از ملأ
 اعلی یابد، نعم ما قال: صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی. قسم باسم
 اعظم که اگر آن نفوس از هر فکری فراغت یابند و قلوب مانند مرایای
 صافیه گردد یقین است تجلیات ملکوت چنان چهره گشاید و جلوه نماید که
 آفاق آن اقلیم روشن گردد. نامه جناب آقامیرزا اسمعیل خان را جواب نگارم و
 در طی این مکتوب ارسال نمایم، برسانید. از انقلاب ایران مرقوم نموده بودید
 این نتیجه اعمال میرزا فضل الله نوری و میرزا حسن تبریزی و ستمکاران سیرجان
 و ظالمان سنگسر است اگر این امور نبود تابه حال ایران در نهایت راحت و
 اطمینان بود و در این وقوعات یک حکمتی است. تبریز لازم بود که خونریز
 شود. آن خون مطهر بر آن تراب اغبر هدر داده شده بود لایذ بر این است که
 چنین اثر نماید ذلک تقدیر من عزیز علیم و علیک البهاء الابهی. ع ع

مجموعه آثار مبارکه، شماره ۸۴، ص ۳۳۴ - ۳۳۵

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب میرزا حسن خان و اخویشان میرزا عبدالباقی خان عکاس چنین می فرمایند:

یا بهاء الابهی، ای عکّاس ملکوتی جام نورانی و آینه روحانی را متوجّه عالم ملکوت ابهی کن تا انوار تقدیس بتابد و آیات توحید جلوه نماید صور ریاض و حیاض و گلشن و گلبن عالم بالا در جام جهان نما عکس اندازد و کشف اسرار ملکوت ابهی گردد، صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی. چه ک تصویر بشر به قوت اصابع و دقت بصر هرچند پرشکوه و جلوه گر باشد از هر جهت مطابق اصل نشود. اما تصویر شمسی انطباع حقیقی است که از خواص موهوبه اجسام صافیه است و مصورش ید قدرت ربانیه لهذا مطابق واقع. اگر چنین عکسی بتوانی برداری جان را جنت ابهی نمائی و دل را گلشن ملاّ اعلی و البهاء علیک ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جمعی از احتّای الهی که در اصفهان در مجلس ختم متصاعد الی الله جناب آقامیرزا علی محمد خیاط حاضر بوده اند چنین می فرمایند:

ای بندگان خالص جمال ابهی نفس مقدّس آقامیرزا علی چون صعود بملکوت تقدیس نمود یاران الهی در ذکر آن نفس نفیس مجتمع شده لوح حروفات عالین را تلاوت و استماع نمودند این اجتماع سبب ارتفاع ذکر آن ذات مکرم شد همچنان که در ملاّ ادنی محفل ذکر آراسته گشت در افق اعلی و ملکوت ابهی نیز جمعیت روحانیین بستایش آن جوهر ایقان پرداختند صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی. فی الحقیقه آن محفل مانند گلستان الهی نفحاتش منتشر به جمیع ضواحی و نواحی شد و مشام روحانیان معطر و معنبر گردید و سزاوار چنین است که ابرار و احرار بذکر نفوس اخیار پردازند تا از نفحات گلشن محبت الله نفوس میته زنده و بیدار گردند هرچند این عبد در آن محضر به جسم حاضر نبود ولی به روح مؤانس و مجالس و امید از فضل رب مجید چنان است که یاران الهی را همواره به ذکر دوستان قدیم مشغول و مألوف فرماید.

ای یزدان مهربان آن جمع پریشان تو هستند و آن یاران بی‌نوایان تو عاطفتی
فرما موهبتی بخش رحمتی مبذول دار عون و عنایتی رایگان کن تا کل
مانند خوشهٔ پروین همنشین یکدیگر شوند و به بیانات شکرین مذاق یکدیگر
را پرشهد و شیرین فرمایند. ای محبوب یکتا توانائی و بینا ذره را قوت
آفتاب بخشی و قطره را بخشایش دریا دهی. ذباب را عقاب فرمائی و پشه
را سطوت سلیمانی عطا کنی. پس به فضل و جود این نفوس محمود را مقرب
درگاهت کن و به بارگاهت ره ده به عبودیتت موقت فرما و مظهر سنوحات
رحمانیه کن پرتوی از انوار احدیتت افکن و تاریکی بیگانگی را بنور یگانگی
مبدل کن، تویی مقتدر و توانا و تویی واقف و بینا.

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین می‌فرمایند:

... بعد ملاحظه شد که بلایانی که بر جمال قدم وارد یک‌یک پی در پی
مستولی بر این عبد می‌گردد تا آنچه در علو ربوبیت ظاهر گشته
انعکاساتش در دُئو عبودیت نمایان و عیان شود صورتی در زیر دارد آنچه در
بالاستی چون این مصیبت بعینها بر جمال قدم وارد پس باید صدمه‌ای از آن
نصیب این عبد گردد تا عبدی اطعنی حَتَّى أَجْعَلَكَ مِثْلِي تحقق یابد...

ایام تسعه، ص ۴۳۵

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح «امة الله مسیس ترو» Corinne True
در شیکاگو چنین می‌فرمایند:

هو الله ای بنت ملکوت نامه رسید و اجتماع مبعوثان مشرق‌الاذکار در روز
نوروز در شیکاگو سبب فرح و سرور شدید گردید فی الحقیقه تصادفی عجیب
واقع شده در آن یوم مبارک عبدالبهاء به حیفا شتافت و با یاران الهی در
مقام اعلی حاضر گشت جسد مظهر حضرت اعلی بعد از شصت سال آوارگی
و بیقراری در کوه کرمل در جبل رب در مقام اعلی استقرار یافت و در
شیکاگو جمعیت مبعوثان مشرق‌الاذکار بود و مستر چارلس هینی و مسیس
مریم هینی وارد شیکاگو شدند و در آن جمع مقدس حضور یافتند از خدا
خواهم که آن جمعیت نورانیّه مؤید بنوایای طیبّه صادق گردند و موفق
بخدمت ملکوت شوند تا نمونه جمعیت ملا اعلی گردند. حکیم ایرانی گفته

صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی. اما در خصوص زمین قراری که بصاحب زمین داده‌اید مجری دارید که خرید شود ولی قسط قسط داده شود و اگر ممکن بنای مشرق‌الاذکار مباشرت نمایند تأخیر نیندازید. در شریعت الله نساء و رجال در جمیع حقوق متساویند مگر در بیت‌العدل عمومی زیرا رئیس و اعضای بیت‌العدل بنص کتاب رجالدند دیگر در سائر محافل عموماً مثل محفل بنای مشرق‌الاذکار و محفل تبلیغ و محفل روحانی مثل محافل خیریه و محافل علمیه رجال و نساء مشترکند در جمیع حقوق. و علیک البهاء الابهی. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب لطف‌علی خان کلیادی چنین می‌فرمایند:

هوالبهی ای همشهری ای کاکو ما از اصل از یک اقلیمیم و از ابناء یک کشور عظیم اگرچه این را حکمی نیست و قاعده کلی نه زیرا چه بسیار که دو نفس از یک شهر و از یک بوم و بر بلکه از یک کاشانه و مقر ولی با یکدیگر نه سلامی نه پیامی و نه آشنائی و نه دوستی و نه یگانگی و چه بسیار که دو نفر هریک از کشور دیگر ولی خویش و برادر و پیوند و مهرپرور اما چون حال در این مقام ظاهر عنوان باطن شده و جسم آئینه جان گشته صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی همشهرتیم در اقلیم عنصری و هم عهدیم در ملکوت ابهی هم وطنیم در عالم خاک و هم مسکنیم در جهان پاک لهذا این همشهری بسیار مهّم شمرده می‌شود از فضل جمال ابهی امیدواریم که از عهده شکر این مقام برآئیم و بستایش حضرت ربّ علامّ قیام کنیم. ای کاکو وقت میدان‌است و هنگام جولان در دشت عرفان و بجمال قدم قسم که این دشت از دشت پازوار خجیرتر است و این میدان از میدان کارزار وسیعتر پس همتی کن تا هم وطنی جمال قدم را ثابت نمائی. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جمعی از احتبای اصفهان چنین می‌فرمایند:

هوالبهی ای یاران حقیقی جناب خان محفلی که آراستند محضری بود که تصویر ملأ بالا بود، صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی. چون انجمن بهائیان ترتیب یابد و مشتاقان جمال کبریا، چون عقد ثرتا در برجی اجتماع

نمایند و محفلی بیارایند آن انعکاسات ملکوت ابهی است و پرتو الفت ملاً اعلی. ای یاران حق در هر دمی صدهزار شکر و طرب نمائید و شوق و شغف کنید که در کور اسم اعظم و دور جمال قدم روحی لاجبانه الفداء در ظلّ سدره منتهی محشور شدید و به موهبت اعظم ابهی موفق گشتید و به نفحه حیات زنده شدید و در سایه شجره انیسا آرمیدید و بر کرسی عزّت قدیمه عظمی جلوس نمودید و در صفوف ملاً یختصّ برحمته من یشاء داخل شدید و به ذیل میثاق درآویختید و از زمرة اهل اشراق شدید و از کأس دهاق نوشیدید. در ملاً اعلی به عبید البهاء نامیده شدید و در ملکوت دنیا به اسم او مذکور شدید عنقریب سراپرده انّ العزة لله و لعباده الثابتین علی الميثاق در فراز ملکوت ابهی بلند شود و مستظّلین در آن ظلّ ممدود به مقام محمود فائز گردند و البهاء علیکم. ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا جان طیب کلیمی در همدان چنین می فرمایند:

هو الله ای ثابت بر میثاق نسیم فرح بخش روحانی که از ریاض قلب آن حبیب رحمانی به هبوب آمده بود به این بقعه مبارکه رسید و مشام روحانیان را معطر نمود از مضامین شکرینش مذاق مشتاقان شیرین گردید زیرا دلیل واضح و برهان ساطع بر ثبوت و رسوخ بر میثاق الهی و استقامت بر امر فائض فیوضات غیرمتناهی بود از مجلس عظیم که در رضوان جلیل برپا شد مرقوم نموده بودید هرچند این مجالس و محافل نقشه محافل ملاً اعلی است، صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی ولی چون چشم اعداء تنگ است و از بغض و حسد بر اجباء هر مبغضی دلتنگ لهذا مدارا باید نمود و مجالس را باید متجاوز از نوزده نفس ننمود البته اعدای حق در مثل همدانی ملاحظه کنند که محافل لاهوتیه عبارت از چهار صد نفس است شبهه ای نیست که جزع و فزع کنند و تحمل ننمایند و بر فساد قیام کنند ولی این تعرض و ستم اعظم وسائط اعلاء امر جمال قدم است زیرا بلا به منزله دهن است از برای سراج امرالله هرچه ماده اشتعال بیشتر گردد انوارش ساطعتر شود این فخر اهل بهاء است که مستغرق در بحر بلا گردند

تا ثابت از متزلزل و مستقیم از متحول واضح و مشهود شود. فنعم ما قال الشاعر، خوش بود گر محک تجربه آید به میان تا سیه روی شود آن که در او غش باشد. جناب میرزا اسحق علیه بهاء الله الابهی تکبیر ابداع اعلی ابلاغ نمائید و همچنین امة الله ثابتة راسخه ضجیع ایشان را. جناب فرخ عطار را تکبیر ابداع ابهی ابلاغ نمائید و بگوئید واقعات کوک و ماکوک الیوم مشاهده نما و البهاء علیک. ع

مصرعی که در آثار مبارکه فوق به کرات نقل شده از میرفندرسکی است و در صدر قصیده ای آمده است که تمام آن در ذیل «این سخن را ...» نقل گردیده است. نیز ن ک به ذیل «چرخ گردون کین ...» توضیح چند نکته مندرج در لوح جناب میرزا محمدباقرخان شیرازی مفید بنظر می رسد:

اوّل - جوابی که حضرت عبدالبهاء به نامه جناب آقامیرزا اسمعیل خان مرقوم داشته اند و طی مکتوب میرزا محمدباقرخان ارسال فرموده اند به شرح ذیل است:

بواسطة جناب محمدباقرخان

جناب میرزا اسمعیل خان علیه بهاء الله الابهی

ای جان پاک اثر کلک گهاریار ملاحظه گردید اعتذار فرموده بودید که زبان کلیل و بیان علیل است و حال آن که از نفوس منجذبه بملکوت ابهی حرفی کتابی است و لمعه ای اشراقی است قطره ای دریائی است ذره ای آفتابی است نظر باثر نباید نمود باید تفکر و تأمل در مرکز معلوم و حضرت مقصود و سر وجود کرد. در این مقام لسان کلیل ناطق است و بیان علیل مانند حقایق و معانی بلکه اسرار الهی از فضل جمال قدم روحی لاجتانه الفدا امیدم چنین است که صحت جسمانی و مسرت وجدانی و فرح روحانی میسر گردد ابواب توفیق مفتوح و صدر مشروح و بشارات غیبیه موجود و مشهود گردد. و علیک البهاء الابهی

دوم - میرزا فضل الله نوری نام پدرش عباس و در سال ۱۲۵۸ هـ ق - ۱۸۴۲ م متولد شد. در ایام جوانی به عتبات عالیات رفته تحصیلات

دینی نمود و در سنه ۱۳۰۰ هـ ق - ۱۸۸۳ م به طهران مراجعت کرد و مرجع امور دینی گردید. او شاگرد حجة الاسلام حاج میرزا محمدحسن شیرازی بود و در علوم فقه و اصول و حدیث و رجال مهارت داشت. شیخ فضل الله از کبار علماء مجتهدین و در طهران مدرّس شهیر بود. شیخ را مشروطه طلبان در طهران در ۱۳ رجب ۱۳۲۷ هـ ق - اول آگست ۱۹۰۹ م مصلوب و مقتول نمودند و جسدش در قم مدفون است. از تألیفات شیخ فضل الله صحیفه قائمیه یا مهدویه است که ادعیه امام منتظر را در آن جمع آوری نموده است. شیخ فضل الله شعر نیز می گفته و در اشعار خود «نوری» تخلص کرده است.

سوم - حاج میرزا حسن آقا مجتهد تبریزی از بزرگترین علماء و مجتهدین و مراجع تقلید عصر خود بود و غیر از علوم دینی در علوم ادبی و تاریخی نیز مهارت کامل داشت. از جمله آثار او کتاب تشریح الاصول است که در تبریز به طبع رسیده است. حاج میرزا حسن مجتهد در ماه جمادی الثانی سنه ۱۳۳۷ هـ ق - ۱۹۱۹ م وفات نمود.

چهارم - مقصود از «ستمکاران سیرجان» قاتلین آقاسیدیحی سیرجانی هستند. شرح حال و شهادت آقاسیدیحی به تفصیل در کتاب مصایح هدایت (ج ۵، ص ۷۷ - ۱۱۱) مندرج گردیده است. حضرت عبدالبهاء در لوح جناب عزیزالله خان ورقا نیز به شهادت ایشان اشاره فرموده اند و آن لوح در ذیل «شکر نعمت نعمت...» مندرج است.

برای ملاحظه شرح وقایع سیرجان و سنگسر به کتاب کواکب الدریه (ج ۲، ص ۱۷۴ - ۱۷۶) و کتاب ظهور الحق (ج ۸، ص ۲۸۸ - ۳۱۵) مراجعه فرمائید.

اما اصطلاح نجومی «خوشه پروین» که در لوح جمع حاضر در مجلس ختم آقامیرزا علی محمد خیات مذکور شده مطابق شرح مندرج در کتاب فرهنگ اصطلاحات نجومی، (ص ۱۰۲ و ۲۶۶) عبارت از مجموعه ستارگان پروین است (Grapillon) که آنها را به عربی ثریا می گویند.

ستارگان ثریا را شش یا هفت عدد دانسته‌اند و آنها را عقد ثریا می‌گویند، یعنی مجموعه ستارگانی که به گردنبند شبیه می‌باشند.

عبارت عربی «عبدی اطعنی...» مندرج در لوحی که از ایام تسعه نقل گردید فقره‌ای از یک حدیث قدسی است که شیخ رجب بن محمد البرسی آن را در مشارق انوارالیقین (بمبئی: شیخ علی المحلاتی الحایری، ۱۳۰۳ هـ ق، ص ۸۱) نقل نموده است.

در لوح مسیس ترو مقصود از «اجتماع مبعوثان مشرق‌الاذکار در روز نوروز» اجتماع چهل نفر از نمایندگان جوامع بهائی امریکا در روز ۲۲ مارچ ۱۹۰۹ م مطابق ۲۸ صفر ۱۳۲۷ هـ ق در شیکاگو است. برای ملاحظه لوح مبارک حضرت عبدالبهاء در این خصوص و مطالعه شرح استقرار عرش مطهر حضرت ربّ اعلی در کوه کرمل به کتاب رحیق مختوم (ج ۱ ص ۱۱۰ - ۱۱۵) و کتاب ملکه کرمل اثر جناب محمدعلی فیضی مراجعه فرمائید.

در لوح جناب لطف‌علی خان کیلادی کلمه «کاکو» که در مازندران معروف و متداول می‌باشد به معنی دایی یعنی برادر مادر است. در همین لوح «پازوار» نام اقلیمی در استان مازندران است که از جمله شهرهای بابل و بابلسر در آن واقع شده است. کلمه «خجیر» به معنی دلپسند و زیبا است.

در باره اصطلاح «عقد ثریا» که در لوح جمعی از اجبای اصفهان مذکور شده در کتاب فرهنگ اصطلاحات نجومی، ص ۵۲۴ چنین آمده است: عقد ثریا - اضافه تشبیهی است. چون شکل ثریا «پروین» با هفت روشن خود به «عقد» یعنی گردنبند مانند شده است، «نظم ثریا» نیز تشبیه دیگری درین باره است.

غزل گفتی و در سفتی بیا و خوش بخوان حافظ

که بر نظم تو افشاند فلک عقد ثریا را

حافظ غزل ۳

... فارسی «عقد» «یکدانه» است مانند «یکدانه آفتاب» یعنی عقد آفتاب و گردن بند آفتاب «یکدانه» در معنی گردن بند مروارید هم آمده است.
خاقانی گوید:

یکدانه آفتاب بی تو در گردن آسمان ببینام

مجمع الفرس

مقصود از «کوک و ماکوک» که در لوح جناب آقا جان طیب کلیمی مذکور شده قبائل «یاجوج و ماجوج» است که ذکر آنها در آیه ۹۴ در سوره کهف (۱۸) مذکور گردیده است. در این آیه خداوند چنین می فرماید:

قالوا يا ذوالقرنین ان یأجوج و ماجوج مفسدون فی الارض فهل نجعل لك خراجا علی ان تجعل بیننا و بینهم سداً.

مضمون آیه مبارکه به فارسی آن که مردم به ذوالقرنین گفتند که قومی موسوم به یاجوج و ماجوج از مفسدین هستند، اگر ما خرج آن را بر عهده گیریم آیا تو سدی میان ما و آنها توانی بست تا ما را از شرّ و فساد آنان آسوده سازد.

برای مطالعه مطالب مربوط به این قوم به فرهنگ اساطیر مراجعه فرمائید.

برای مطالعه شرح مربوط به بیت «خوش بود گر...» که در همین لوح مبارک مذکور شده به ذیل آن بیت مراجعه فرمائید.

صوفی از خنده ساغر به طمع خام افتاد

ن ک به ذیل: «عکس روی تو...».

صید گوران را بهل از بهر گور صید معنی آر از صحرای طور

حضرت بهاء الله در لوح «امة الله هاجر التی هاجرت الی الله» چنین می فرمایند:

اوست یکتا و مهربان، اگرچه از ظلم اعداء قلوب احتیاء مضطرب به شانی که اکثری محبوب مشاهده می شوند مع آن که مقصود از جان آن بوده که در سییل رحمن اتفاق شود قسم به اسم اعظم الهی که اگر به این مقام فائز نشود در عالم معانی به کمال حسرت بوده و خواهد بود. بسیار حیرت است که به این عمر فانی خود را از ملکوت باقی دائمی محروم نمایند بلی هر نفسی را نصیبی مقدر و قسمتی معین فرموده اند. عنکبوت به شکار ذباب مشغول ولكن عنقای قاف الهی به صید معانی، این فرد در این مقام ذکرش محبوب است:

صید گوران را بهل از بهر گور صید معنی آر از صحرای طور
ان شاء الله آن امة الله لازال به ذکر محبوب مأنوس باشند و به یادش مشغول
این است از فضل اعظم پروردگار عالمیان و الروح علیک.
بیتی که ذکر فرموده اند از مثنوی نازله از قلم جمال اقدس ابهی است
که می فرمایند:

... ای بهای جان تو باز آ زین شکار	تا کنی صید معانی صدهزار
صید گوران را بهل از بهر گور	صید معنی آر از صحرای طور
صید کردی جان عشاقان بدشت	تا که جانها جمله از هستی گذشت ...

آثار، ج ۳، ص ۱۷۱ - ۱۷۲

مآخذ اشعار فارسی
در آثار بهائی

* * *

حرف

ط

**طاعت از دست نیاید گنهی باید کرد
در دل دوست بهر حیلہ رهی باید کرد**

ن ک به ذیل: «در دل دوست ...».

طعمه هر مرغکی انجیر نیست

حضرت عبدالبهاء در لوحی که به شرح محامد و نعوت جناب ملاصادق شهید بادکوبه‌ای اختصاص یافته در باره او چنین می‌فرمایند:
... آن جوهر وجود و حقیقت منجذبه به نفحات حضرت معبود از ریح مختوم
چنان مست و مدهوش شد که در کمال وجد و سرور به میدان فدا شتافت و
جان باخت ای کاش آن تیر بر سینه این اسیر بود و آن رصاص در قلب این
مشتاق داخل می‌شد ولی نصیب او بود و سهم مصیب او، طعمه هر مرغکی
انجیر نیست روحی له الفداء. قسم بجمال قدم که هیاکل تقدیس غبطه مقام او
را می‌برند و فریاد یا لیتنی کنت معکم فافوز فوزاً عظیماً برآوردند ...

مکاتیب، ج ۵، ص ۱۷۷

مصرع منقول از مولوی است اما در مثنوی طبع نیکلسون نیامده است.
مصرع مزبور به نقل از مثنوی معنوی چنین است:

برسماع راست هرتن چیر نیست طعمه هر مرغکی انجیر نیست

مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۶

مضمون مصرع منقول در بیت دیگری از مثنوی هم آمده است، آنجا که
مولوی می‌فرماید:

چارپا را قدر طاقت بار نه بر ضعیفان قدر قوت کار نه
دانه هر مرغ اندازه وی است طعمه هر مرغ انجیری کی است

مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۷۹-۵۸۰

شرح شهادت ملاصادق بادکوبه‌ای که در سنه ۱۳۱۳ هـ ق ۱۸۹۵ م اتفاق
افتاد به تفصیل در تاریخ ظهورالحق، (ج ۸، بخش دوم، ص ۱۰۵۵ - ۱۰۵۶)
و در کتاب محاضرات (ص ۱۹۴ - ۲۰۰) مندرج گردیده است.

مآخذ اشعار فارسی
در آثار بهائی

* * *

حرف

ظ

ظلم او بر ما حریص است و عیان نیست بر ما چاره کردن جز بیان

حضرت بهاء الله در لوحی که از لسان میرزا آقاخان خادم الله خطاب به سیدعلی افنان در عشق آباد صادر شده و به تاریخ ۲۴ ذی قعدة سنه ۱۳۰۸ هـ ق مورخ است چنین می فرمایند:

حمد حضرت مقتدری را لایق و سزا که ضعف عباد را در یوم معاد به قوت تبدیل نمود... افنان و اولیای آن ارض کل شاهد و گواهند که حزب الله قصد نزاع و فساد و جدال با احدی نداشته و ندارند و قریب چهل سنه می شود که حمل شدائد و بلایای لاتحصى را نمودند و بحق گذاردند مع ذلک نار بغضاء در صدور اهل نفاق ازید از قبل مشاهده می گردد ختم الله علی سمعهم و ابصارهم و ادراکهم چه که به این اعمال مردوده شیطانیه کسب عذاب سرمدی می نمایند و شاعر نیستند سوف یفنی الدنيا و ما عندهم و یرون انفسهم فی عذاب الیم. حمایت حضرت امپراطور اعظم ایده الله سبب اشتعال نار بغضاء شده مذکی است در سرّ به تحریک مشغول و به تهیه اسباب ظلم ساعی و جاهد تا آن که این ایام خافیه صدور ظالمین ظاهر و هویدا گشت البته بعضی از آنچه وارد شده اصغاء نموده اند. خدمت جنرال آن ارض از لسان این حزب که در عالم متفرقند سلام برسان و بگو این حزب نظر به عنایتی که از افق سماء عدل حضرت امپراطور اشراق نمود کلّ به او ناظر و به رضای آن حضرت متمسک و نفوس ظالمه به این جهت جمعی را برانگیختند بر عداوت این حزب مظلوم مجدد اراضی بعضی از بلاد را به دماء مسفوکة فی سیل الله رنگین نمودند از حقّ می طلبیم آن مطلع عدل و داد را مؤید فرماید بر حفظ این فئّه مظلومه آنّه علی کلّ شیء قدیر. فی الحقیقه سبب و علت این بغضاء به جهت ظهور عنایتی است که حضرت امپراطور اعظم در باره این مظلومها مشاهده نمودند نستل الله ان یوفق حضرته علی حفظ اغنامه آنّه معین الناصرین و مؤید المنصفین لا اله الا هو الفرد الواحد المقتدر القدیر انتهى.

آن حضرت باید آنچه وارد شده نزد حضرت جنرال ذکر نمایند امید آن که حضرت ایشان در ساحت حضرت امپراطور اعظم عرض نمایند آنچه را که سبب ظهور عنایت ایشان است و علت حفظ این مظلومان. این عبد متعجب بل عالم متعجب مع آن که این حزب مظلوم خاضعتر و خاشعتر از جمیع احزاب ایران بوده و هستند، آنچه گفته‌اند و امر نموده‌اند اطاعت شده و در جمیع احوال و مواقع ظلم و تعدی دست در نیاورند و به دفاع تمسک ننمودند چنانچه خود حضرت جنرال و امراء دولت بهیه ایدها الله دانسته و می‌دانند مع ذلک هر یوم از اشرار امت ظلمی ظاهر، ظلم او بر ما حریص است و عیان، نیست بر ما چاره کردن جز بیان. دیگر تا عدل حضرت امپراطوری چه اقتضاء نماید و چه فرماید. مکرر فرمودند مقصود از این اظهارها اخبار است تا کلّ بر ظلم نفوس ظالمه و صبر این حزب مظلوم آگاه شوند و مطلع گردند ...».

بیت منقول از مولوی است که در دفتر سوم مثنوی در قصّه داد خواستن پشه از باد به حضرت سلیمان چنین می‌فرماید:

گفت پشه داد من از دست باد کاو دو دست ظلم بر ما برگشاد
پشه از باد به حضرت سلیمان چنین می‌فرماید:

ما ز ظلم او به تنگی اندریم با لب بسته ازو خون می‌خوریم
ظلم او بر ما صریح است و عیان نیست ما را چاره جز کردن بیان
داد ما و انصاف ما بستان ازو ای کریم عادل اکرام خو

مثنوی طبع جعفری، ج ۹، ص ۲۱۹ - ۲۲۰

اشارات جمال قدم در این لوح ناظر به حمایت حکومت روس از بهائیان عشق‌آباد در واقعه شهادت آقامحمدرضای اصفهانی است که شرح جزئیات آن را حضرت ابوالفضائل به تفصیل نوشته‌اند و آن شرح در کتاب مصاییح هدایت (ج ۲، ص ۲۸۲ - ۳۱۶) به طبع رسیده است. در لوح مبارک فوق مقصود از امپراطور اعظم، الکساندر سوم امپراطور روسیه است که از سال ۱۸۸۱ تا ۱۸۹۴ میلادی بر خاک آن سرزمین حکم‌روائی نمود. در این لوح مقصود از جنرال، جنرال قمراف است که شرح اقدامات او را حضرت ابوالفضائل به تفصیل مرقوم فرموده‌اند.

ظلم او مر عدلها را اوستاد قهر او مر لطفها را شد رشاد

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب شریعتمدار می فرمایند:
ای محبت مدار نامه رسید و شکرانه وصول تحریر معلوم گردید ستایش و نیایش همان محبت است که زیبایش و آرایش حقیقت انسانیّه است و چه موهبتی اعظم از این که ترا از عالم عدم به جهان قدم راه داد و از ظلمت فقدان به نورانیت وجدان فائز فرمود اگر بلائی نیز روا داشت آن عین عطاست و اگر جفائی نمود آن نیز حقیقت وفا است ظلم او مر عدلها را اوستاد_ قهر او مر لطفها را شد رشاد فریاد مکن فغان منما ابن فارض می گوید ولوان ما بی بالجبال بثّ اقلّه و کان طور سینا به قبل التجلی لدکت هرچه می خواهد دل تنگت بگو ...

مآخذ اشعار، ج ۱، ص ۱۱۵

بیت منقول از مولوی است که در مثنوی چنین می فرماید:

جهل او مر علمها را اوستاد ظلم او مر عدلها را شد رشاد

مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۷۶

برای مطالعه شرحی در باره بیت ابن فارض ن ک به مآخذ اشعار ج ۱، ص ۱۱۵ و نیز ن ک به ذیل «هرچه می خواهد دل ...».

مآخذ اشعار فارسی

در آثار بهائی
* * *

حرف

ع

عار نبود شیر را از سلسله
نیست ما را از قضای حقّ کله

ن ک به ذیل: «نیست مارا ...».

عاشقان جام فرح آنگه کشند که بدست خویش خوبانشان گُشند

جمال قدم در لوح مصدّر به عبارت: «عرض می شود رقیمة کریمه عالی...» که تمام آن در ذیل «آنچه در خمخانه داری...» نقل شده به بیت فوق استشهاد فرموده اند. بیت مزبور از مولوی است و در مثنوی شریف (دفتر اول، بیت ۲۲۹) مندرج می باشد. در شرح جامع مثنوی (ج ۱، ص ۱۱۴) در شرح بیت فوق چنین آمده است:

«عاشقان، جام فرح آنگه کشند که به دست خویش، خوبانشان گُشند این بیت را بر دو وجه می توان معنی کرد: وجه اول: عشاق حقیقی، وقتی جام شادمانی را می نوشند که به دست معشوق، کشته شوند. اما وجه دوم: عشاق، موقعی از باده شادمانی سرمست می شوند که معشوق خود را آن چنان به خود نزدیک بدانند که روح او را از کالبد تن آزاد کنند و با روح خویش، متحد سازند.»

عاشقان خوشه چین از سرّ لیلی غافلند
کین کرامت نیست جز مجنون خرمن سوز را

ن ک به ذیل: «عاقلان خوشه چین ...».

عاشقان را شد مدرس حسن دوست دفتر درس و سبقشان روی اوست

حضرت بهاء الله در رساله چهاروادی به ابیات زیر استشهاد فرموده اند:

عاشقان را شد مدرس حسن دوست	دفتر درس و سبقشان روی اوست
درسشان آشوب و شور و ولوله	نی زیادات است و باب سلسله
سلسله این قوم جعد مشکبار	مسأله دور است اما دور یار

آثار، ج ۳، ص ۱۴۸

ابیات از مولوی است که در مثنوی چنین می فرماید:

چونکه عاشق تویه کرد اکنون بترس	کاوچو عیاران کند بر دار درس
گرچه این عاشق بخارا می رود	نه به درس ونه به اُستا می رود
عاشقان را شد مدرس حسن دوست	دفتر و درس و سبقشان روی اوست
خامُشند و نعره تکرارشان	می رود تا عرش و تخت یارشان
درسشان آشوب و چرخ و زلزله	نه زیادات است و باب و سلسله
سلسله این قوم جعد مشکبار	مسئله دور است لیکن دور یار

مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۴۵ - ۳۸۵۰

در شرح ابیاتی که در چهاروادی نقل شده در شرح جامع مثنوی ج ۳، ص ۹۸۷ - ۹۸۹ چنین مذکور است.

عاشقان را شد مدرس، حسن دوست دفتر و درس و سبقشان روی اوست
عاشقانی که درس عشق آموخته اند، معلمی ندارند جز جمال یار. دفتر و درس و مشق آنان روی زیبای حضرت معشوق است ...

درسشان آشوب و چرخ و زلزله نه زیادات است و باب سلسله
درس عشاق، شور و حرکت و هیجان روحی است، نه مطالعه کتاب
زیادات و ابواب کتاب سلسله. معرفت عشاق الهی، محصول مجادلات
لفظی و مناقشات کلامی نیست. بلکه محصول تجارب روحی و سلوک
باطنی است. چنانکه عطار می گوید: سخن ایشان، نتیجه کار و حال

است، نه ثمره حفظ و قال است. و از عیان است، نه از بیان است، و از اسرار است نه از تکرار است، و از علم لذتی است نه از علم کسبی است، و از جوشیدن است نه از کوشیدن است.

زیادات نام کتابی است در فروع مذهب حنفیه تألیف محمد بن حسن بن فرّقد شیبانی فقیه و دانشمند حنفی مذهب قرن دوم هجری. و سلسله نام کتابی است از عبدالله بن یوسف بن محمد جوینی ملقب به رکن الاسلام، فقیه شافعی مذهب قرن پنجم هجری در باب فقه شافعی. لفظ «سلسله» در عین حال تعریضی است به کسانی که عرفان را در سلسله‌ای از سلاسل منحصر می‌کنند و به جای آنکه خود به سلوک حقیقی پردازند و به زیور کمالات اخلاقی آراسته شوند، دم از سلسله خود می‌زنند و بدان می‌بالند و پیایی می‌گویند سلسله من فلان و بهمان است. به یکی از مشایخ عظام گفتند: سلسله شما به کجا می‌رسد؟ گفت: از سلسله کسی به جایی نمی‌رسد! منظور مولانا اینست که عاشقان حضرت حق، مقید به قیل و قال نیستند و خود را اسیر رنگ‌ها نمی‌کنند.

سلسله این قوم، جعدِ مُشکبار مسئله دَوَرست، لیکن دَوَر یار سلسله این طایفه (عاشقان) زلف پریچ و خم و خوشبوی حضرت معشوق است. در میان عاشقان، اگرچه مسأله دَوَر وجود دارد، اما منظور از آن، دور حضرت معشوق است.

جعد (گیسوی پریچ و خم) در اصطلاح عرفا کنایه از کثرات و تعینات دنیوی است، زیرا همانطور که گیسوان، رخساره را می‌پوشاند، کثرات دنیوی و آیات و مظاهر نیز جمال حضرت حق را در حجاب خود می‌پوشاند... اما منظور از «مُشکبار بودن جعد» اینست که کثرات دنیوی و مظاهر و آیات، برای صاحب‌دلان و روشن‌بینان حجاب حضرت حق نمی‌شود، بلکه بالعکس، رایحه دلنواز حق را به مشام دل بیدار آنان می‌رساند. دَوَر در اصطلاح اهل منطق چنین تعریف شده: تقدّم شیء بر نفس خود. به عبارت دیگر هر معلولی که خالق علت خود نیز

باشد آن را دَوْر گویند. و البتّه این امر، مستلزم آن است که معلول، مقدّم بر نفس خود باشد مثلاً از کسی سؤال کنند. علّت «روز» چیست؟ او جواب دهد: خورشید. و سپس از او سؤال کنند: علّت خورشید چیست؟ او جواب دهد: روز، مسلماً این دَوْر است و دَوْر باطل و ممتنع است. امّا دَوْر عرفاً چیست؟ حرکت و چرخش و جوشش برای شهود حقّ. و قهراً این دَوْر امری مقبول و مطلوب است. ظاهراً مناسب‌ترین وجه، همین است. برخی می‌گویند، منظور از دور، دور «می» است که در مجلس یار به صورت پیاله می‌گردد، یا دور چشم یار است که به نوبت به جانب عشاق نگاه می‌کند. برخی نیز گفته‌اند: از آنجا که موجد و فاعل تمام کارها و جمیع احوال، حضرت حقّ است، پس اضافه دور و اضافه هر فعلی که در هر دور ظاهر می‌شود به او صحیح است، زیرا او مدبّر و قدیر است. امّا تعریف تسلسل در منطق عبارت است از ترتّب امور غیرمتمناهی به نحوی که لاحق، مترتب بر سابق باشد و به دنبال آن بیاید. از آنجا که زنجیره متسلسل علّت و معلول بالاخره به آخرین حلقه می‌رسد، محال است که این زنجیره، بی‌نهایت باشد. هرچند تسلسل در منطق امری باطل و ممتنع است، امّا تسلسل در اصطلاح عرفاً امری ممکن و مطلوب است، چه منظور از آن آیات و آثاری است که بوسیله آن می‌توان به حقّ واصل شد. «دل هر ذره را که بشکافی، آفتابی‌اش در نهان بینی».

**عاشقان کشتگان معشوقند
بر نیاید ز کشتگان آواز**

ن ک به ذیل: «بر نیاید ز کشتگان آواز».

عاشقم بر مهر و بر قهرش بجده وین عجب من عاشق این هردو ضده

حضرت بهاء الله در یکی از الواح مبارکه چنین می فرمایند:
هوالمعزّ

یا من ذکرک انیس قلوب المشتاقین و اسمک حبیب افئدة المخلصین و
ثنائک محبوب المقرّیین و وجهک مقصد العارفین و ندائک شفاء صدور
المقبلین و بلائک غایة مراد المنقطعیین. سبحانک سبحانک یا من بیدک
ملکوت ملک السموات و الارضین یا من بکلمة من عندک انصعقت
الممکنات و تفرقت اركانها و بکلمة اجتمعت و رکّب کلّ جزء بجزء الآخر.
سبحانک یا من قادراً علی من فی السموات و الارض و مقتدراً علی من فی
جبروت الامر و الخلق لیس لک شبه فی الابداع و لا مثل فی الاختراع ما
عرفک نفس و ما بلغ الیک احد فو عزّتک لو یطیر فی هواء عزّ احدیتک انّ
العارف من اقترب بالعجز و اعترف بالذنب لانّ الوجود لو یذكر تلقاء مدین
ظهورات عزّ امرک أنّه لذنب لا یعادلّه ذنب فی ممالک ابداعک و اختراعتک
کسروا کؤب الموهوم باسمی القیوم ثمّ خذوا قح الفلاح باسم فائق الاصباح
کذلک احیینا اجساد الالفاظ من رشحات بحر بیان ربّک مسّخر الاریاح. اذا
فزت بالّلوح و انجذبت من کوثر الرّحمن قل لک الثناء یا مطلع الثناء و
لک البهاء یا من بیدک بهاء السموات و الارضین.

عاشقم بر مهر و بر قهرش بجده وین عجب من عاشق این هر دو ضده
قد وجدنا منک عرف الاقبال لذا نزل لک هذا اللّوح الّذی لا یعادلّه ما خلق
فی الارض انّ ربّک لهو العلیم الخبیر. انّ الّذین استیقظوا من نداء الله اولئک
من اهل البهاء فی لوح عظیم ان استقم علی الامر و تدارک ما فات عنک
کذلک یعظک المسجون من لدن علیم حکیم. بلّغ امر مولای بالحکمة کذلک
یأمرک من یدع الکلّ الی الله العزیز الکریم تفکّر فی ایتامی و ما ورد علیّ
فی سبیل الله ربّک و ربّ العالمین قم علی ذکر مولای باستقامة لا

تمنعها نعیق الفجّار و لا نهیق الذّین كفروا بالله العزیز الحمید. اَما البهاء
على اهل البهاء الذّین استقروا على الفلك الحمراء باسم الله المالك الاسماء
الا انّهم من الفائزين.

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب شریعتمدار میفرمایند:
ای محبّت مدار نامه رسید و شکرانه وصول تحاریر معلوم گردید ... الحمدلله به
اقرار خود عاشقی، شما را اشعار مثنوی خوش آید و به اهتزاز آئی و او
گفته عاشقم بر لطف و بر قهرش به جد ای عجب من عاشق این هردو ضد ...
بیت مزبور در مثنوی مولوی چنین آمده است:
عاشقم بر قهر و بر لطفش به جد

بوالعجب من عاشق این هر دو ضد

مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۵۷۰

و نیز ن ک به ذیل: «نالم و ترسم ...».

عاقلان خوشه چین از سرّ لیلی غافلند کین کرامت نیست جز مجنون خرمن سوز را

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح می فرمایند:

هو الله ای عباد حقّ و اماء رحمن عشق از اوّل سرکش و خونی بود، تا
گریزد آنکه بیرونی بود.

از لوازم حبّ صادق تحمّل بلایا و محن سابق و لاحق است عاشق مفتون
همواره آغشته بخون است و مشتاق دیدار همیشه آواره دیار، فنعم ماقال:
عاقلان خوشه چین از سرّ لیلی غافلند، کین کرامت نیست جز مجنون
خرمن سوز را.

لهذا در جمیع قرون و اعصار ابرار هدف تیر بلا بودند و مقتول سیف جفا
گاهی جام بلا نوشیدند و گهی سمّ جفا چشیدند و دمی آسایش و راحت
ندیدند و نفسی در بستر عافیت نیارمیدند بلکه عقوبت شدید دیدند ...

مکاتیب، ج ۶، ص ۱۲۷ - ۱۲۸

و نیز در لوحی دیگر حضرت عبدالبهاء چنین میفرمایند:

... از سال ورود به عراق تابه حال آنچه محلّ سخط و عذاب شدند و در مورد
زجر و عقاب افتادند گناهی ننمودند و آهی بر نیاورده جز تسلیم و رضا
کلمه ای بر زبان نراندند و بغیر از صبر و سکون و صمت و سکوت وادنی
نپیمودند و به کمال صدق و استقامت بخدمت دولت کوشیدند و به خیرخواهی
ابناء وطن جان نثاری نموده چشم از هر وقوعات پوشیدند. شب و روز اوقات را
حصر بر مابه التّرقی نموده در حصول فوائد عمومی جان باختند و در وسائل
تزیین حقیقت انسانی بانوار سعادت و دانائی و ظهور کمالات بشری و تحقق
اعظم مناقب نفوس مدنی روح و وجود ایثار نمودند دیگر مقدّس اردبیلی نیز
اعظم از این تقدیس ابراز ننمود اگرچه بصر اهل غرض جز بدی نبیند و گوش
اهل هوی بغیر از زمام نشنود، عاقلان خوشه چین از سرّ لیلی غافلند، کین
کرامت نیست جز مجنون خرمن سوز را، شما از وقوع اینگونه فسادها

محزون نشوید و دلخون نگردید ...

مکاتیب، ج، ۵ ص ۱۲۱

و نیز حضرت عبدالبهاء در اثری دیگر چنین می فرمایند:

ای جانفشان یار بی نشان، هزار عارفان در جستجوی او ولی محروم و مهجور
از روی او اما تو یافتی تو شناختی تو نزد خدمت باختی و کار خود ساختی
و عَلم فوز و فلاح افراختی طرفه حکایتی و غریب بشارتی آنان که جستند
نیافتند آنان که نشستند یافتند استغفرالله جستجویشان جستجوی سیراب بود نه
تشنگان و طلبشان طلب عاقلان بود نه عاشقان. عاقلان خوشه چین از سر
لیلی غافلند، کاین کرامت نیست جز مجنون خرمن سوز را. عاشق نشسته به
از عاقل متحرک. و البهاء علیک.

منتخبات مکاتیب، ج ۳، ص ۱۰۴

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب عبدالرحمن چشتی در لاهور
چنین می فرمایند:

ای رسوای آن دلبرمهریان، به چه منقبتی ترا بستایم بهترین ستایش این است
که بگویم شیدای آن دلبری و رسوای عشق محبوب جانپرور بی سر و سامان
کوی اوئی و سرگشته و پویان سوی او و آشفته روی او و در پیچ و تاب
موی او.

عاشقان خوشه چین از سر لیلی غافلند، کین کرامت نیست جز مجنون
خرمن سوز را. این است که جمیع انبیاء را مجنون گفتند و اولیاء رامفتون
نامیدند و یا ایها الذی نزل علیه الذکر آنک لمجنون بر زبان راندند این جنون
فخر عقول است و این دیوانگی آزادگی از دو جهان، ما جنون واحد لی
فی الشجون بل جنون فی جنون فی جنون. در نزد گروه خراطین ارض دلیل
عقل تعمق در طبقات سفلیه ارض است اگر جنبه ای رو به طبقات علویه آرد
خراطین سفلیه او را مجنون خوانند گویند که خیر خود نداند و منفعت خویش
نشناسد با وجود آن که در طبقات سفلیه هزاران خروار کشفات طینیه
است خود را از آن محروم کند و به طبقات علویه بشتابد آنجا نه لجنی و
نه گلی نه عفونتی نه رطوبتی هوایی و سمایی است و چمنی و صفائی از

قوت و قوت محروم شود و از استشمام این روایح کریهه مایوس گردد لهذا در حق او حکم جنون کنند صدهزار شکر نما که مجنون دلداری و مفتون آن زلف مشکبار. و عليك التحية و الثناء

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح امة الله خير النساء والدۀ استاد حاجی در عشق آباد چنین می فرمایند:

ای کنیز ربّ عزیز عزیز مصر از جمال یوسف رحمانی بی خبر بود الحمد لله تو چون زلیخا پریشان روی آن دلبر یکتا گشتی و به جان خریدار آن یار بی همتا گردیدی از قوم و قبیله گذشتی و از شماتت لاثمات چشم پوشیدی و پیراهن به محبت جمال رحمانی دریدی و گریبان به عشق آن جان پاک چاک نمودی چه خوش گفته: عاقلان خوشه چین از سرّ لیلی غافلند، این کرامت نیست جز مجنون خرمن سوز را. و عليك التّحيّة والثّناء.

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب میر محمد خان چنین می فرمایند: هو الابهی ای سرگشته سودائی، عاقلان خوشه چین از سرّ لیلی غافلند، کین کرامت نیست جز مجنون خرمن سوز را.

هرچند هر بصری نظری دارد ولی آن بصر حدید که خارق حجیات ظلمات شدید است کجاست. آن بصر از فیوضات اسم اعظم است و از نتایج انی ابرء الاکمة والابرص. خفّاش و حریاء هردو احساس اشراق آفتاب بنمایند ولی از این نظر تا آن بصر صدهزار فرسنگ تفاوت راه. پس ای زائر مطاف ملأ اعلی از خدا بخواه که مقامی عنایت گردد که فیض سمع و بصر از آن به سائر اشخاص افاضه شود آن وقت انسان حامل نفعه مسیحانی گردد و مؤید به نفس عیسوی. والبهاء عليك. ع

بیتی که در آثار مبارکه فوق نقل شده از سعدی شیرازی است که در طیبات خویش چنین می گوید:

دوست می دارم من این نالیدن دلسوز را

تا بهر نوعی که باشد بگذرانم روز را

شب همه شب انتظار صبح روئی می رود

کان صباحت نیست این صبح جهان افروز را

وه که گر من باز بینم چهر مهرافزای او
 تا قیامت شکر گویم طالع پیروز را
 گر من از سنگ ملامت روی برپیچم زخم
 جان سپر کردند مردان نساوک دلدوز را
 کامجویان را ز ناکامی چشیدن چاره نیست
 بر زمستان صبر باید طالب نوروز را
 عاقلان خوشه چین از سر لیلی غافلند
 این کرامت نیست جز مجنون خرمن سوز را
 عاشقان دین و دنیا باز را خاصیتی است
 کان نباشد زاهدان مال و جاه اندوز را
 دیگری را درکمند آور که ما خود بنده ایم
 ریسمان در پای حاجت نیست دست آموز را
 سعدیا دی رفت و فردا همچنان موجود نیست
 در میان این و آن فرصت شمار امروز را
 کلیات سعدی، ص ۵۳۷
 توضیح چند مطلب در باره مندرجات الواحی که نقل شد مفید به نظر
 می آید:
 در لوحی که از مکاتیب جلد پنجم نقل شد مقصود از مقدس اردبیلی
 احمد بن محمد معروف به مقدس یا محقق اردبیلی است که در اردبیل
 زاده شد و در نجف اشرف به سال ۹۹۳ هـ ق - ۱۵۸۵ م از این عالم
 درگذشت. او از فقههای بنام شیعه امامیه بود و صاحب کتب و تألیفات
 بسیار است. آقاشیخ عباس قمی در فوائد الرضویه (ص ۲۳) در اشاره
 به زهد و تقدیس او که در لوح مبارک نیز بدان اشاره شده چنین
 می نویسد:

شیخ اجل عالم ربانی و فقیه محقق صمدانی معروف بمحقق اردبیلی
 است که در مراتب علم و فضل و عبادت و زهد و کرامت و

وثاقت و تقوی و ورع و جلالت بدرجه‌ای رسیده که توصیف نشود و در قدس و تقوی بمرتبه‌ای رسیده که به او مثل زده شود و به راستی اشعه‌ انوار جمال و پرتو حسن آن عالم مفضال چنان تجلی کرده که بر هیچ دیده پوشیده نیست ...

برای مطالعه شرح احوال و مراتب زهد مقدس اردبیلی غیر از فوائدالرضویه به قصص العلماء تنکابنی (ص ۳۴۲ - ۳۴۶) نیز میتوان مراجعه نمود.

در لوح عبدالرحمن چشتی عبارت «یا ایهاالذی نزل علیه ...» آیه قرآنیّه شماره ۶ در سورة حجر (۱۵) است که می‌فرماید: «و قالوا یا ایهاالذی نزل علیه الذکر انک لمجنون». مضمون کلام الهی آن که کافران بر تو اعتراض کرده و گویند ای کسی که مدعی آنی که قرآن از جانب خدا بر من نازل شده تو به عقیده ما محققاً دیوانه‌ای که چنین ادعائی می‌کنی.

در همین لوح مبارک بیت «ماجنون واحد...» از مولوی است و در دفتر پنجم مثنوی (بیت ۱۸۹۴) آمده است. در شرح جامع مثنوی (ج ۵، ص ۵۲۰) در باره این بیت چنین مذکور است که «من در میان انبوه غم‌ها، فقط یک نوع جنون ندارم، بلکه از غم و عشق الهی برایم جنون در جنون در جنون حاصل شده است. پس بر حسب ضرب المثل الجنون فنون «دیوانگی انواعی دارد» من نیز با عشق الهی به انواع جنون گرفتار آمده‌ام. و مرجبا بر این جنون که از صدها عقل بالاتر است».

در لوح میرمحمدخان عبارت «انی ابرء الاکمة...» قسمتی از آیه شماره ۴۹ در سورة آل عمران (۳) است. آیه مبارکه ناظر به بعثت حضرت عیسی برای قوم بنی اسرائیل است که خداوند فرمود او را به رسالت می‌فرستم تا به قوم بگوید که کورمادرزاد و مبتلای به مرض پیسی را به امر خدا شفا می‌دهم و مردگان را زنده می‌سازم.

عالمی در عیش و نوش و ما و چشم اشکبار

ن ک به ذیل: «موسم عید است ...».

عجب نبود که از قرآن نصیبی نیست جز نقشی که از خورشید جز گرمی نیابد چشم نابینا

حضرت بهاء الله در کتاب مستطاب ایقان چنین می فرمایند:

... سبحان الله کمال تحیر حاصل است از عبادی که بعد از ارتفاع اعلام مدلول طلب دلیل می نمایند و بعد از ظهور شمس معلوم باشارات علم تمسک جسته اند مثل آن است که از آفتاب در اثبات نور او حجّت طلبند و یا از باران نیشان در اثبات فیضش برهان جویند حجّت آفتاب نور اوست که اشراق نموده و عالم را فرا گرفته و برهان نیشان جود اوست که عالم را بردای جدید تازه فرموده بلی کور از آفتاب جز گرمی حاصلی نداند و ارض جز از رحمت نیسانی فضلی احصا ننماید، عجب نبود که از قرآن نصیبی نیست جز نقشی که از خورشید جز گرمی نیابد چشم نابینا...

ایقان، ص ۱۶۱ - ۱۶۲

بیت مرزور از سنائی غزنوی است که در قصیده مصتر به بیت «مکن در جسم و جان منزل که این دونست و آن والا قدم زین هردو بیرون نه، نه اینجا باش و نه آنجا» چنین می فرماید:

...عروس حضرت قرآن نقاب آنگه براندازد

که دارالملک ایمان را مجرد بیند از غوغا

عجب نبود گر از قرآن نصیبت نیست جز نقشی

که از خورشید جز گرمی نیابد چشم نابینا

بمیرای دوست پیش از مرگ اگر می زندگی خواهی

که ادريس از چنین مردن بهشتی گشت پیش از ما ...

دیوان سنائی، ص ۵۲

و نیز ن ک به ذیل: «که از خورشید ...».

عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه چنین می‌فرمایند:

بواسطة حضرت شهید علیه بهاء الله الابهی

هو الله احبای الهی علیهم بهاء الله الابهی

هو الله ای ثابتان برمیثاق نیر اعظم اشراق چون از افق عراق طلوع فرمود و پرتوی نورانی از منبع رحمانی بر آفاق نثار کرد جمهور خفاشان با دبدبه و کبکبه‌شان از جمیع جهات هجوم نمودند که شاید آن نور مبین را از انتظار مقررین ستر نمایند و خود در ظلمات دهماء پرواز نمایند و در لیلۀ لیلاء جولانی در میدان دهند چون عاجز از مقاومت بحجت بودند تدبیر در مسافرت جمال قدم کردند و صدهزار تزویر بکار بردند که شاید کوکب اشراق از آفاق عراق غروب نماید و پرتو تقدیس از اوج احدیت باز ماند این بود که جمال قدم را از اقلیم شرق به کشور غرب بردند ولی این هجرت و غیبت سبب اعلاء کلمة الله و علّت نشر نفحات الله گشت عقاب امرالله در اوج عظمت پرواز نمود و آفتاب کلمة الله در مشرق قوت و قدرت اشراق کرد این توهین سبب تأیید شد و این تغریب سبب تقرب گردید بنیۀ امرالله قوت یافت و صیت امرالله شهرت گرفت آوازه این امر در ایران شیوع داشت این غربت سبب شد که جهان گیر گشت و در جمیع جهان اشتهار یافت این قضیه هرچند سبب عبرت بود ولی نادانان را عبّلت غفلت گشت چندی نگذشت که دوباره رایت عناد برافراشتند و تخم کینه در سینه کاشتند و عوانانی را بر تعرض گماشتند و سیله ای بدست آوردند و واسطه ای پیدا نمودند و آن میرزایحیای معهود بود. حضرت سفیر این شخص بی تمیز را وسیله کبیره نمود و بر فساد دلالت کرد این شخص چنان گمان نمود که اگر مصباح ملااعلی از زجاجة غرب انتقال نماید امر جدید و فیض جلیل اضمحلال جوید لهذا با سفیر همداستان شد و هزار فساد و فتنه در نهان و عیان احداث کرد گمان می نمود که این ضرر بر

هیکل مکرم وارد گردد و این فساد سبب اذیت جمال قدم شود ولی او محفوظ و مصون ماند هیئات آتش فتنه چون شعله ور شد آن شخص نادان را پیش از جمال رحمن حرکت دادند و الی الآن در بشر خذلان و خسران در آه و فغان است ولی آن مهر تابان چون از افق زندان طلوع فرمود پرتو تقدیس بر ارض مقدس زد نارالله الموقده شعله‌ای شدید برافراخت و حرارت محبت الله در قلب امکان برافروخت حقیقت جامعه کلمه الله از حسیض باوج اعلی رسید و سر یزیدون ان یطفثوا نورالله بافواههم و یابی الله الا ان یتم نوره ولو کره الکافرون آشکار گشت. فنعم ماقال الشاعر عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد. ملاحظه فرمائید که حکمت الهیه چه قدر عظیم است در سه هزارسال پیش بلسان انبیاء بشاراتی بارض مقدس داد که ای ارض مقدس مژده باد موطیء قدم رحمن خواهی شد و خیمه حضرت یزدان بلند خواهد گشت نفحات قدس مرور نماید و نیز تقدیس پرتو افکند. ای ارض مقدس شاد باش شاد باش آن مه تابان در آسمان لایع گردد و آن خورشید درخشان از خاورت بدرخشد حضرت مقصود به حکمت بالغه خواست که وعده‌های دوهزار و سه هزارسال انبیاء را وفا فرماید. اعدای خویش را برانگیخت و بقوت نافذهاش درآویخت و آنها را واسطه نمود تا بدست خویش ریش و ریشه خود از بن و بنگاه براندازند و همچو سراج منیری را از زجاج وطن خود اخراج نمایند تا ارض مقدس منور گردد و وعد انبیاء تحقق یابد وادی ایمن انجمن یاران الهی شود و بقعه مبارکه مرکز معارک روحانی گردد نور احدیت طلوع کند و ظلمت جهل زایل شود. هذا من حکمة ربکم البالغه و نعمة مولیکم السابغة و رحمة محبوبکم السابغة. ع ع .

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقامحمدحسین وکیل در بغداد چنین می‌فرمایند:

ای بنده آستان مقدس نامه‌های شما رسید فریاد و حنین شما باوج اعلی می‌رسد که بیت را اعداء غصب نمودند و ما را بیرون کردند الحمدلله تأییدات غیبی رسید و من تلغرافی به. والاحضر تقیب کردم و ایشان نیز

بکمال همت کوشیدند و همچنین وکیل مندوب سامی و بیت مکرم از دست غاصبین خلاص شد و دعوائی نیز نماند، عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد تحقق یافت. حال شما بشکرانه این تأییدات باید متخلّق به اخلاقی گردید از شهد شیرین تر و از مشک و عنبر معطرتر یعنی به کلی روش و سلوک قدیم را فراموش نمائید و به اجبای الهی در نهایت خضوع و خشوع باشید ...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب علی شعبان اف و امیر اسلان زاده حضرت محمد چنین می فرمایند:

ای دو مؤمن ممتحن نامه وصول یافت و فی الحقیقه اجبای ارتوز و اجبای کول و اجبای قارخون و اجبای توتیا و اجبای اکرک و اجبای همت آباد جمیع مؤمنین ممتحنینند زیرا از انقلابات شدیده دنیا که شرق و غرب را زیر و زیر نموده اجبای مجبور شدند که در کمال زحمت وطن مألوف را ترک کنند و هجرت به اطراف تبریز و گنجه و بادکوبه نمایند و حال آن که معلوم است که چقدر صدمه و بلایا کشیده اند عبدالبهاء ازین زحمت و مشقت شما تضرع و بتبتّل بدرگاه حضرت بهاء الله می نماید که اسباب راحتی فراهم آید. حضرت حیدر قبل علی همتی خفی و جلی نمود لهذا در نزد عبدالبهاء محبوب و مقبولست الحمد لله در این هجرت موفق بآن شدید که تبلیغ نفوس مهمه مبارکه ای نمائید پس ملاحظه کنید که این مصیبت چگونه سبب موفقیت گردید اما آن نفوسی از مهاجرین که موفق بهدایت گشتند باید صدهزار شکرانه ازین فلاکت نمایند که سبب نورانیت شد و جاذب فیوضات رحمانیت گشت، عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد. حال حکمت این مهاجرت ظاهر و عیان گردید به جناب میرزا شعبان و آقا ولی و آقا سلیمان و آقا حمید و آقا محمد علی و آقا محمد حسن و آقانماز و آقامشهدی عبدل جمیع اجبای مهاجرین از قِبَل من نهایت محبت و مهربانی ابلاغ دارید. حیفاً ۱۲

شوال ۱۳۳۹

در کتاب گلچین جهانبنانی (ص ۵۸۹) مصرع مورد مطالعه در بیت ذیل آمده است:

عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد خمیرمایهٔ دکان شیشه‌گر سنگ است در کتاب گلچین جهانبنانی گویندهٔ بیت وحید قزوینی ثبت شده است. عمادالدین میرزا طاهر بن میرزا حسین خان قزوینی متخلص به وحید در دستگاه شاه عباس دوم سمت مجلس‌نویس داشت و تاریخ شاه عباس ثانی را به رشتهٔ تحریر درآورده که بنام «عباس‌نامه» و یا «تاریخ طاهر» نیز مستوی است. میرزا محمد طاهر وحید در عهد سلطنت شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۸ - ۱۱۰۵ هـ ق) با لقب عمادالدوله وزیر اعظم شد و سرانجام در سال ۱۱۱۱ هـ ق وفات یافت. مجموعهٔ منشآت محمد طاهر وحید قزوینی در کلکته و لکنهو به طبع رسیده است.

برای ملاحظهٔ شرح حال وحید قزوینی به مجلهٔ یادگار (ج ۵، ش ۱ - ۲، ص ۱۱۸ - ۱۲۰) و تاریخ ادبیات (ج ۵، بخش دوم، ص ۱۳۴۶ - ۱۳۵۱) مراجعه فرمائید.

در لوح اول که در صدر مقال نقل شد حضرت عبدالبهاء به آیهٔ قرآنی شمارهٔ ۳۲ در سورة توبه (۹) استشهاد فرموده‌اند که می فرماید: «یریدون ان یطفئوا نورالله ...». مضمون آیهٔ مبارکهٔ آن که کافران می‌خواهند که نور خدا را با دهانشان خاموش کنند غافل از آن که خداوند نخواهد گذاشت و هر قدر کافران ناراضی و مخالف باشند نور خود را به حدّ اعلای کمال خواهد رسانید.

عرش او را این زمان جز ذات او می نیارد حمل این از من شنو

حضرت بهاء الله در کتاب بدیع چنین می فرمایند:

... در یک مقام عرش نفس ظهور است که مابین ناس مشهور چه که آن آیه توحید و جوهر تفرید در مقرّ خود واحد بوده و احدی با او نه کان الله و لم یکن معه من شیء در آن مقام عرش نفس ظهور است و ملائکة ثمانیه مدلّین بر این اسم مبارک ابداع امنع چنانچه عددش با عدد بها من غیر همزه مطابق و در حقیقت اولیه حامل آن عرش جز نفس مقدّسش نه، عرش او را این زمان جز ذات او می نیارد حمل این از من شنو و این فرد از اشعاری است که از لسان ابداع احلی در عراق جاری ...

کتاب بدیع، ص ۲۲۶

بیت منقول چنانچه تصریح فرموده اند از ابیات جمال قدم نازله در بغداد است.

اشاره جمال قدم به ملائکة ثمانیه ناظر به آیه شماره ۱۷ در سورة حاقه (۶۹) است که می فرماید «والمملک علی ارجائها و یحمل عرش ربّک فوقهم یومئذ ثمانیه». مضمون آیه مبارکه آن که در آن روز فرشتگان در اطراف آسمان خواهند بود و عرش خداوند را هشت فرشته حمل خواهند نمود.

عدد «بهاء» بدون احتساب رقم یک برای همزه برابر عدد هشت است.

عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری

حضرت بهاء الله در یکی از الواح مبارکه چنین می‌فرمایند:
 حمد مقصود عالم را لایق و سزا که اولیای خود را در هرجین آگاهی عطا
 می‌فرماید بر خدعه و مکر معتدین و کذب و افترای ظالمین ...
 جمال‌قدم در لوح فوق پس از شرح خدعه و مکر اهل نقض و فتورچنین
 می‌فرمایند:

... باری تفصیل را خود آن محبوب فؤاد بهتر می‌دانند عرض خود می‌برند و
 به سایرین زحمت می‌دهند چه لازم اموری که به مثابه آفتاب کذبش ظاهر است
 گفته شود ...

تلمیح جمال‌قدم ناظر به بیت حافظ است که می‌فرماید: «ای مگس
 حضرت سیمرغ نه جولانگه تست _ عرض خود می‌بری و زحمت ما
 می‌داری».

برای ملاحظه سایر آثار مبارکه و تمام غزل حافظ به مآخذ اشعار
 (ج ۲، ص ۱۲۷-۱۲۸) مراجعه فرمائید.

**عزیز دار وصال را کانددم
مقابل شب قدر است و روز استفتاح**

ن ک به ذیل : «ببین هلال محرم...».

عزیز مصر به رغم برادران غیور ز قعر چاه برآمد به اوج ماه رسید

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه چنین می‌فرمایند:
...اطفالی چند گرد هم آمده و بسودائی افتاده که یوسف میثاق را در چاه
نسیان اندازند و خود شهرة شهر و بازار گردند و این درّ ثمین را بدرهم
معدوده فروشند و در ترویج خرف بکوشند. و غافل از این که عزیز مصر الہی
برغم هر حسود عنود (ز قعر چاه برآید) بعنایت جمال ابہی (باوج ماه رسد)
عنقریب ملاحظہ خواهید فرمود کہ بتأیید ملکوت ابہی علم میثاق در قطب
آفاق بموج آید و شمع پیمان در زجاج امکان چنان ساطع شود کہ ظلمات
نقض بکلی زائل گردد ...

مکاتیب، ج ۱، ص ۲۶۹ - ۲۷۰

اشاره ادبی حضرت عبدالبهاء در اثر فوق ناظر به بیت پنجم در غزل
حافظ است کہ می‌فرماید:

بیا کہ رایت منصور پادشاه رسید
نوید فتح و بشارت بمهر و ماه رسید
جمال بخت زرّوی ظفر نقاب انداخت
کمال عدل بفریاد دادخواہ رسید
سپہر دورخوش اکنون کند کہ ماه آمد
جهان بکام دل اکنون رسد کہ شاه رسید
ز قاطعان طریق این زمان شوند ایمن
قوافل دل و دانش کہ مرد راه رسید
عزیز مصر برغم برادران غیور
ز قعر چاه برآمد باوج ماه رسید
کجاست صوفی دجال فعل ملحد شکل
بگو بسوز کہ مهدی دین پناه رسید

صبا بگو که چهار سرم درین غم عشق
 ز آتش دل سوزان و دود آه رسید
 ز شوق روی توشاها بدین اسیر فراق
 همان رسید کز آتش بیرگ کاه رسید
 مرو بخواب که حافظ بیارگاه قبول
 ز ورد نیم شب و درس صبحگاه رسید

دیوان حافظ، ص ۱۶۳ - ۱۶۴

حضرت عبدالبهاء در لوح ذیل نیز با تلمیح به بیت حافظ چنین می فرماید:

هوالبهی

جناب میرزایوسف علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند.

هوالبهی

ای یوسف مصر محبت الله عزیز مصر بعون الهی و فیض رحمت غیرمتناهی از قعر چاه برآمد و باوج ماه رسید تو که دلدادۀ جمال یوسف رحمانی، نه کنعان، و ذلیل عزیز مصر یزدانی، نه امکان امیدواریم که از بثر ظلمانی عوالم امکانی بقوة الهی و تنگنای تاریک شتون جهان فانی نجات یافته باوج عزت قدیمه رسی و در فضای وسیع سلطنت باقیه داخل گردی تا در مصر وجود شهریار سریر شهود بینی و در کشور عرفان عزیز کریم کامران گردی و البهاء علیک. ع ع

و نیز ن ک به لوح آقاموسی در ذیل «موسی نیست که ...».

در شرح سودی (ج ۲، ص ۱۳۷۵) در بارۀ بیت مورد مطالعه چنین آمده است:

«عزیز مصر - اضافه لامیه مراد حضرت یوسف می باشد. برغم، با حرف صله رغم - بضم و یا بفتح و کسر «را» در لغت بینی کسی را بر خاک مالیدن است اما در استعمال بمعنای کوری و حسد می باشد.

برغم برادران غیور، اولی اضافه لامیه دومی بیانیه. غیور، صیغه مبالغه است یعنی بسیار غیرتمند. عزیز، مبتدا و برآمد خبر مبتدا. برغم. و ز قعر چاه، متعلق به خبر. بر اوج ماه، بدل از قعر چاه. محصول بیت. حضرت یوسف بکوری برادران غیورش. از قعرچاه بر اوج ماه، یعنی بروی ماه رسید، یعنی در حالیکه غلام بود پادشاه شد. مرادش از عبارت: برادران غیورش، اینست که حضرت یعقوب یوسف را علیهماالسلام بیش از برادران دیگرش دوست می داشت. و همین امر سبب شد که برادرانش حسادت کردند و غیرت نمودند و یوسف علیه السلام را بآن بلاها گرفتار ساختند. این بیت همان معنا را مشعر است که برادران شاه شجاع او را از سلطنت منع نموده و حبس می نمایند و سپس بمرور ایام بر سریر سلطنت عروج می نماید. در بعضی از نسخ بجای کلمه «ماه» «جاه» واقع شده است یعنی منصب که کنایه است از سلطنت»

عشق از اول سرکش و خونی بود تا گریزد آن که بیرونی بود

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

هو الله ای عباد حق و اماء رحمن عشق زاول سرکش و خونی بود، تا گریزد آن که بیرونی بود. از لوازم حبّ صادق تحمّل بلایا و محن سابق و لاحق است عاشق مفتون همواره آغشته به خون است و مشتاق دیدار همیشه آواره دیار ...
مکاتیب، ج ۶، ص ۱۲۷

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقاسیدحسین جهرمی چنین می‌فرمایند:

ای ثابت پیمان نامه شما رسید شرح اذیت بیگانگان باشنایان و تعرض محرومان به محرمان اسرار الهی بود، ملای رومی گفته: عشق زاول سرکش و خونی بود، تا گریزد آن که بیرونی بود. البته در این سیل هر روز بلای جدید مقرر و در این راه انواع امتحانات مقرر ...

منتخبات مکاتیب، ج ۲، ص ۲۲۲ - ۲۲۳

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح «حضرت فروغی» در عشق آباد چنین می‌فرمایند:

نامه آن حضرت مورخ ۲۲ ربیع الاول سنه ۱۳۲۵ واصل گردید و بر اوراق مرسله در طی نامه و مضامین مرقومه اطلاع حاصل گشت. ای عزیز عبدالبهاء این راه عشق است از این نامناسبات بسیار دارد هر روز طوفانی است و هردم شعله آتش باری محیط اعظم از موج شدید باز نماند و سحاب اکرم بی‌رعد و برق نبارد حضرت اعلی روحی له الفداء در یکی از توقیعات مرقوم فرموده بودند لیس البلیة فی ایامنا عجا بل السلامة فیها من اعجب العجب.

عشق از اول سرکش و خونی بود تا گریزد آنکه بیرونی بود
بقول ابن فارض عش خالیا فالحبّ راحتہ عنا فاولہ سقم و آخره قتل. در

قصیده ورقائیه می فرماید: خل دعوی الحبّ او فارض بما جرى کذاک
جری الامر فی فرضی و ستنی. باری ناچار شعله عشق آتش بار است لهذا
صبر و قرار لازم و سکون و اضطبار واجب ...
و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب میرزا عبدالحسین سلیل
میرزامحمد شیرازی در شاهرود چنین می فرمایند:

ای بنده الهی نامه شما رسید و بلایا و محن و رزایای وارده معلوم گردید،
عشق ز اول سرکش و خونی بود تا گریزد آن که بیرونی بود. این سبیل الهی
است سمّ بلا شهد و سلسبیل است می فرماید بالبلاء یضیء وجه البهاء.
فی الحقیقه طغیان ستمکاران بی پایان و احتای الهی هر روز بمصیبتی در
سبیل رحمن گرفتار ولی عاقبت عزّت بی پایان امیدوارم که در صون حمایت
حضرت رحمن باشند. به جناب ابوی آقامیرزامحمد و جناب اخوی میرزاعبّاس
و امة الله الثابته ربابه و جناب میرزا طرازالله و جمیع احتای الهی از قَبْلِ
من نهایت محبّت و مهربانی برسانید. و علیک البهاء الابهی

۲۹ ذی حجه ۱۳۳۸ حیفّا

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقامحمدجواد و جناب آقاخلیل
در وان چنین می فرمایند:

هو الله ای دو بنده صادق حق، آنچه به جناب سیّد مرقوم نموده بودید ملاحظه
گردید این صدمات در راه الهی بوده عین عنایت است زیرا قصوری ننموده اید،
خطائی نکرده اید مجرّد به جهت آن که به نار محبّت الله افروخته اید چنین روا
داشته اند و این بجهت این است که سرکارپرداز دام اقباله هنوز مطلع نشده اند
که اعلیحضرت شهریاری خیمه عدالت برافراخته اند و کاری به روش و طریقت
نفسی ندارند ولی عنقریب مطلع خواهند شد اگر چنانچه باز تعرّض نمودند
تفصیل را به ابراهیم بیگ ترجمان در سفارت مرقوم دارید. ع

و دادخواهی به حضرت سفیر کنید و اگر چنان چه دادرسی ندیدید رأساً
به وزارت خارجه مرقوم دارید و به حضور اعلیحضرت شهریاری عریضه کنید که
ما از طریقت بهائیه هستیم و هیچ قصوری نداریم مجرّد به جهت آن که بهائی
هستیم تعرّض بما می نمایند و حال آن که در ایران این طائفه در ظلّ

حمایت حکومت امین و مستتریح هستند و ما در خارج معذب ولی نسبت به سرکار کارپرداز کلمه ای مرقوم ننمائید که شکایت باشد زیرا حرمت اولیاء امور فرض و واجب است از بعضی عملجات ذکری نمائید همین قدر که چنین گمان می نمایند که ما مغضوب پادشاهی هستیم لهذا جفا نمایند و شما باید که از بلا در سیل خدا محزون نشوید زیرا بلایای سیل الهی منتها آرزوی دل ابرار است و اگر این نبود اگر جنود من فی الوجود هجوم می نمودند یک مو از سر اصفیا کم نمی شد ملاحظه نمائید که حضرت سید الشهداء روحی له الفداء یا جمیع اصحاب چگونه آرزوی شربت شهادت نمودند و حضرت سید حضور یحیی ابن زکریا چگونه حنجر به خنجر تسلیم فرمود و حضرت زکریا چگونه تحمل بلا نمود و انبیا و اولیا هریک چه صدماتی دیدند و ائمة اطهار علیهم السلام هریک چه جفائی کشیدند. در آیه قرآن می فرماید افکَلَمَّا جاء کم رسول بما لاتھوی انفسکم استکبرتم ففریقاً کذبتم و فریقاً تقتلون.

عشق ز اول سرکش و خونین بود تا گریزد آن که بیرونی بود

ترک جان و ترک مال و ترک تن در طریق عشق اول منزل است

حال که الحمد لله در ایران حکومت عادلۀ شهریار حامی مظلومان است و حافظ ستمدیدگان شما باید که به رفتار و گفتار و کردار خویش ملاحظه نمائید که ان شاء الله سبب راحت و آسایش حکومت و دولت و ملت باشید در نهایت صبر و سکون و امانت و دیانت و محبت و مهربانی و انسانیت با نوع بشر از جمیع طوائف و ملل معامله و حرکت نمائید ابداً جز خیرخواهی و خوش رفتاری و غمخواری ولو با دشمنان خونخوار باشد ندانید این است صفت راستان این است روش بندگان آستان و علیکم التّحیة و التّناء. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب میرزا حسین چنین می فرمایند:

هوالبهی ای سرگشته کوی الهی تو را که گفت که در زمرۀ آوارگان درآئی و در انجمن دلدادگان درافتی و در حلقۀ بینوایان داخل شوی و در مجمع عاشقان وارد گردی. دلی آسوده داشتی و جانی از هر مصیبتی آزاده، آسایش وجدان داشتی و با راحت جان هدم بودی جمعیت خاطر را به پریشانی مبذل

کردی و آسودگی دل را به آلودگی محنت مبادله نمودی. چون این آوارگان بی سر و سامان شدی و چون این دل‌باختگان گمگشته صحرا و بیابان شدی خانه به تالان و تاراج دادی و به شغالهای شیراز باج و خراج. باری نمی‌دانستی که در این مصائب شدید خواهی افتاد و در این بلایای عظیمه گرفتار خواهی گشت؟ آخر می‌خواستی که از آوارگی این بینوایان عبرت گیری و از اسیری این ستمدیدگان پند و نصیحت یابی. باری این سبیل الهی است و این طریق حضرت رتانی راه جانبازی و فداکاری و گذشتن از راحت و کامکاری است این قمیص مطهر هیچ رنگ آرایش قبول ننماید و این جمال انور هیچ زینت و زیور نپذیرد از هر جامهٔ عریان به میدان آید و از هر قیودی آزاد عیان گردد اگر چنان نبود هر اسیر شهوتی علم محبت الهی برافراختی و هر مبتلای خوشی و ثروتی خیمهٔ جذب رتانی بلند نمودی، عشق ز اول سرکش و خونی بود تا گریزد آن‌که بیرونی بود. و فی الحقیقه اگر بلایای سبیل الهی نبود کام عاشقان جمال به چه شیرین گشتی و اگر جرعهٔ جام محن و آلام در محبت رحمن نبود ذائقهٔ مشتاقان به چه متلذذ گشتی حضرت اعلیٰ روحی و روح الوجود لساخته فدا در مناجات می‌فرمایند که خدایا اگر بلایای سبیل تو نبود من هرگز قبول نمی‌نمودم که از عوالم قدس تو به این مقامات شهود آیم. شما نیز از این بحر اعظم نصیبی داشتید و از این کوثر مزوج به کافور حق سهم و بهره گرفتید ولی این قدر کفایت است. امید از فضل حق چنان است که من بعد تأییدات غیبیه برسد و به آنچه آمال و آرزوی دل و جان است واصل گردند. در جمیع اوقات که در عتبهٔ طاهره فانزیم بیاد شما هستیم از خدا می‌طلبیم که آن جناب را به موهبتی موثق فرماید که انوارش تا ابد از افق عالم روشن و طالع و ساطع باشد. ع

بیت منقول از مولوی است که در مثنوی چنین می‌فرماید:

یک جوانی برزنی مجنون بده ست	می ندادش روزگار وصل دست
بس شکنجه کرد عشقش بر زمین	خود چرا دارد زاول عشق کین
عشق، از اول چرا خونی بُود	تا گریزد آنکه بیرونی بُود

مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۷۴۹ - ۴۷۵۱

در شرح بیت مورد مطالعه در شرح جامع مثنوی (ج ۳، ص ۱۲۰۹ - ۱۲۱۰) چنین آمده است:

عشق، از اول چرا خونی بُود؟ تا گریزد آنکه بیرونی بود
چرا عشق از همان آغاز ظهور خود، سفاک و خونریز است؟ برای اینکه
بیگانگان و نامحرمان عشق، دست از این بازی بردارند و فرار کنند.
عشق، عاشقان صادق را طلب می‌کند، نه آن کسانی را که هوس‌های
آنی را با مقوله‌الای عشق در هم آمیخته‌اند. اگر عشق از همان
آغاز، خونریز و سرکش نبود هر آدم بی سر و پایی، هوس‌های مبتذل
خود را رنگ عشق می‌زد و خود را در صف عاشقان قرار می‌داد.
برای همین است که مولانا در بیت ۱۳ دفتر اول، عشق را «راه
پرخون» نامیده است:

نی حدیث راه پُرخون می‌کند قصه‌های عشق مجنون می‌کند
شیخ عطار نیز وادی عشق را جایی می‌داند که عاشق، غرق آتش ابتلا
می‌شود:

بعد از آن وادی عشق آمد پدید غرق آتش شد کسی کآنجا رسید
خوارزمی می‌گوید: «شنیده‌ام که از بغداد و شام، چون قافله، عزیمت
بیت الحرام و قصد روضه رسول علیه السلام می‌کنند، ارباب ثروت و
اصحاب زاد و راحله از برای فقرا و مساکین مهیا می‌سازند. اما آوازه
در میان خلایق نمی‌اندازند، بلکه یک منزل و دو منزل قطعاً مددکاری
فقرا و مساکین نمی‌نمایند و منادیان بر سر قافله‌ها از صعوبت طریق
و عدم امداد رفیق، اعلام می‌فرمایند تا بعضی که در صدق و عزیمت
ایشان، قصوری هست، مراجعت می‌نمایند و بعضی گرم روان بادیه‌پیمای
و ثابت‌قدمان روشن‌رأی را که قدم صدق پیش نهند اعانت می‌کنند و
مدد می‌دهند. همچنین در طریق کعبه مقصود نیز امتحان‌ها می‌کنند
و دور باش غیرت بر سینه نامحرم می‌زنند تا عاشق قدم بر جای از
بوالهوس بادپیمای، پدید آید».

توضیح چند نکته مندرج در الواحی که نقل شد مفید به نظر می آید:
 برای ملاحظه شرحی در باره «لیس البلیه...» و «عش خالیاً...» و «خل
 دعوی الحب...» که در لوح جناب فروغی نقل شده به کتاب مآخذ
 اشعار، جلد اوّل مراجعه فرمائید.

آیه قرآنیّه «افکلما جاء کم...» که در لوح جناب آقامحمدجواد و جناب
 آقاخلیل نقل شده قسمتی از آیه شماره ۸۷ در سوره بقره (۲) در قرآن
 مجید است. مضمون آیه آن که آیا هر پیغمبری که از طرف خدا
 دستوری برخلاف هوای نفس شما آورد از او سر پیچیده و گروهی را
 تکذیب نموده و جمعی را به قتل می رسانید؟

در لوح فوق بیت «ترک جان و ترک مال...» از سعدی است و در غزل
 مصدّر به بیت «پای سرو بوستانی در گل است، سرو ما را پای معنی
 در دل است» به این صورت آمده است:

بذل جاه و مال و ترک نام و ننگ در طریق عشق اوّل منزل است
 کلیّات سعدی، ص ۵۵۷

**عشقت بنای صبر بکلی خراب کرد
جووت در امید بیکبار برگرفت**

ن ک به ذیل: «وصفی ز حسن ...».

عشق تو منسوخ کرد ذکر اوایل

حضرت بهاء الله در لوح مصدّر به عبارت «ریاض بیاض قلوب عاشقان همیشه از شمس جمال جانان مستشرق...» که تمام آن در ذیل «باقی این گفته...» به طبع رسیده به مصرع فوق استشهاد نموده چنین می‌فرمایند:

...مسافران خطّه هندوستان و واصلان کعبه ایقان و طالبان روی جانان هریک را به هر اسم و رسم به آنچه شایسته و برازنده است در ذکر و داد طیّ مراتب اتّحاد می‌نماید اگرچه از قدیم سابقه و تقدیم نبود ولیکن رسم جدید عهد قدیم را فراموش نمود. چنانچه می‌گوید عشق تو منسوخ کرد ذکر اوایل والسّلام».

مآخذ اشعار، ج ۲، ص ۱۹۸

مصرع منقول از سعدی شیرازی است و تمام غزلی که حاوی مصرع مزبور می‌باشد در ذیل «پرده چه باشد...» نقل شده است. و نیز ن ک به ذیل «قصه لیلی مخوان...».

عشق را خود صد زبان دیگر است

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه چنین می فرمایند:
 هوالبهی ای ناظر الی الله فارسی و عربی و ترکی همه لسان عاشقان جمال
 جانان است، عشق را خود صدزبان دیگر است مقصد معانی است نه الفاظ
 حقیقت است نه مجاز صهبای حقایق و معانی در هر کاسی گوارا خواه جام
 زرین باشد و خواه کاسه گلین ولی البتّه جام بلور و مرصع لطیف تر است.
 والبهاء علیک. ع ع

مصرع منقول از مولوی است که می فرماید:
 پارسی گو گرچه تازی خوشترست عشق را خود صدزبانی دیگرست
 بوی آن دلبر چو پَران می شود آن زبانها جمله حیران می شود
مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۴۲ - ۳۸۴۳

عقل اگر خواهی که ناگه در عقیت نفکند گوش گیرش در دبیرستان الرحمن درآر

حضرت بهاء الله در لوحی که به امضای میرزا آقاخان خادم الله به اعزاز حضرت علی قبل اکبر عزّ صدور یافته و به تاریخ ۲۹ ذی حجه ۱۳۰۲ هـ ق مورخ است چنین می فرمایند:

الحمد لله الذي انزل الكتب و ارسل الرسل و جعلهم سرج هدايته بين خلقه ...
از صریح قلم اعلی مراتب و مقامات فضل و عنایت مشهود احتیاج بذکر این کلیل علیل نبوده و نیست قسم به آفتاب افق معانی اگر آذان عالم مقدّس و مظهر بود به اصغای این ندا مشتعل می شد اشتعالی که ذکرش از قلم و مداد خارج است یشهد بذلک مولی العالم و مقصود الامم این فضل را شبه و نظیر نبوده و این رحمت را مانند نه از حقّ تعالی شأنه سائل و آمل که عنایت فرماید و عباد خود را به کلمه علیا از نوم غفلت نجات بخشد و بافق آگاهی کشاند نعم ما قیل: عقل اگر خواهی که ناگه در عقیت نفکند، گوش گیرش در دبیرستان الرحمن درآر. از حق می طلبیم غافلین را آگاهی بخشد و از حلاوت بیان خود محروم نسازد آته علی کلّ شیء قدیر.

مجموعه آثار، شماره ۲۸، ص ۲۰۸

جمال قدم بیت فوق را در رساله چهاروادی نیز نقل فرموده اند و متن آن رساله در ذیل «عقل جزئی کی ...» مندرج گردیده است. بیت مورد نظر از حکیم سنائی غزنوی است که در قصیده خود با مطلع «ای خداوندان مال الاعتبار الاعتبار، ای خدا خوانان قال الاعتذار الاعتذار...» چنین می فرماید:

...بازدان تأیید دین را آخر از تلقین دیو

باز دان روح القدس را آخر از حبر نصار

عقل اگر خواهی که ناگه در عقیله ات نفکند

گوش گیرش در دبیرستان الرحمن درآر

عقل بی شرع آن جهانی نور ندهد — رترا
 شرع باید عقل را همچون معصفر را شخار
 عقل جزوی کی تواند گشت بر قرآن محیط
 عنکبوتی کی تواند کرد سیمرغی شکار..
 دیوان سنائی، ص ۱۸۹ — ۱۹۰

عقل جزئی کی تواند گشت بر قرآن محیط عنکبوتی کی تواند کرد سیمرغی شکار

حضرت بهاء الله در رسالۂ چهاروادی چنین می فرمایند:
 ... و اگر سالکان از ساکنان حجره محمودند این مقام راجع بعقل می شود که
 او را پیغمبر می نامند و رکن اعظم دانند لیکن عقل کلی رتانی مقصود
 است که در این رتبه تربیت امکان و اکوان بسلطنت اوست نه هر عقل ناقص
 بی معنی چنانچه حکیم سنائی می گوید:
 عقل جزئی کی تواند گشت بر قرآن محیط
 عنکبوتی کی تواند کرد سیمرغی شکار
 عقل اگرخواهی که ناگه در عقیلت نفکند
 گوش گیرش در دبیرستان الرحمن درآر
 و در این مقام تلاطم بسیار است و طماطم بی شمار گاهی سالک را متصاعد
 می نماید و گاهی متنازل...
 آثار، ج ۳، ص ۱۴۴ - ۱۴۵
 برای ملاحظه مأخذ ابیات سنائی به ذیل «عقل اگرخواهی...» مراجعه
 فرمائید.

عقل چون قطره عشق چون دریا قطره را منتقل بدریا کن

حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

هوالمحبوب ای برادر من مَثَلِ خدا به مثل آفتاب است مَثَلِ خلق به مثل اشیاء در دل هر ذره‌ای از آفتاب تابش و درخششی دارد و همچنین در هر سری سری و در هر افقی نوری از آن محبوب بیهتا و ذات یکتاست و آن ذات غیبی در مغرب غیب‌الهریة مستوی و نرد محبت با عشق خود می‌بازد.

یار با ما در ازل بی ما و من عشق را می‌باختی با خوشتن این عشق و محبت عین ذات است که باعث جمیع شور و مایه‌هاست از بین عشق و محبت رتبه طلعت احدیت معلوم و از معلوم صرف کمال جلا و استجلا تجلی حضرت علم است و آن علم در هر دوری باسی از اسماء تجلی بخشد که سلطان جمیع اسماست و جمیع اسماء طائف حول آن اسمی که حضرت علم در او مستور است جمعند و تمام از مرتبه علم موجود شدند و هریک را دو جنبه باشد یکی مقام ناسوت است که تعلق به جسم دارد ثانی مقام ملکوت است که تعلق به عالم روح دارد. ناسوت ظهور نار است ملکوت ظهور نور و الیوم سلطان نار و نور موجود آنچه در این دو رتبه ظاهر گردد به اراده سلطان ظهور است که حضرت علم باشد و جمیع اشیاء بواسطه علم معلوم می‌گردد و آن ذات غیبی را هیچ نفسی عارف نشده و نخواهد شد. می‌فرماید من سئل عن التوحید فهو جاهل فمن اجاب عنه فهو مشرک. یعنی اگر کسی از توحیدی که عین ذات است سؤال نماید جاهل است و اگر کسی اجابت به جواب نماید مشرک است پس باید نظر به صفات و آثار داشت نه به ذات عقل کل در مقام ذات می‌فرماید ربّ زدنی فیک تحیراً.

ای درویش بدان علم بر دو قسم است یکی زلت است یکی هدایت. زلت

قسمت جاهلان است می فرماید العلم نقطة كثرها الجاهلون. هدایت جهت اهل تقوی است. می فرماید العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء. علمی که زحق رسیده در سینه بود درسی نبود هرآنچه در سینه بود این علم سینه به سینه شرح می شود و دل به دل می سپارند یعنی سر است. سردهانند که سر می دهند سر ندهند، ساقیانند که انگور نمی افشارند. این رتبه کتب الله علی قلوبهم خوانده می شود و علم کثرت ختم الله علی قلوبهم و دیگر اینکه می فرماید العلم علمان علم الابدان و علم الادیان در علم ابدان طبقات ارض لحمی دوران نهرهای دمی را علامات و آثاری است بخواند و بداند. و مرض روح و جسد را تمیز دهد و هوش را از گوش بیاید و نظر را از بصر اخذ کند و حق را از باطل فرق بدهد و زکام را از مغز دور کند اسم خود را در اسم حق فانی کند.

عقل چون قطره عشق چون دریا قطره را منتقل به دریا کن ع توضیح چند مطلب در باره لوح فوق مفید به نظر می آید: اول آن که قسمت اعظم لوح مزبور در مائدة آسمانی، (ج ۹، ص ۸۹ - ۹۰) به طبع رسیده ولی متن فوق از روی نسخه ای خطی به کتابت جناب محب السلطان تسوید گردیده است.

دوم - عبارت «من سئل عن التوحید...» را حضرت عبدالبهاء در تفسیر کنت کنز (مکاتیب، ج ۲، ص ۳۰) نیز نقل فرموده اند و آن را به حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب نسبت داده اند.

سوم - عبارت «ربّ زدنّ فیک تحیراً» در کتب اهل عرفان به حضرت رسول اکرم و نیز بعضی از صنادید متصوفه نسبت داده شده است. نجم رازی در مرصادالعباد (ص ۳۲۶) آن را به حضرت رسول منسوب داشته و چنین آورده است:

«خواجه علیه السلام درین مقام بود که بعد از وظیفه «و قل ربّ زدنّ علماً» (سوره ۲۰ آیه ۱۱۴) ورد یا دلیل المتحیرین زدنّ تحیراً، بر دست گرفت...».

چهارم - عبارات «العلم نقطة...» و «العلم نور...» از احادیث اسلامی

است و برای مطالعه شرحی در باره آنها می‌توان به کتاب قاموس ایقان (ج ۲، ص ۱۱۱۸ - ۱۱۱۷) مراجعه نمود.

پنجم - عبارت «العلم علما...» حدیث نبوی است.

ابرقوهی در مجمع‌البحرین (ص ۷۵) آورده است که حکما اطباء ابدان اند و انبیاء اطباء ارواح و سپس این حدیث را نقل نموده است که «... نبی صلوات الله علیه فرمود که: العلم علما: علم الابدان و علم الادیان».

ششم - عبارت «کتب الله علی قلوبهم» به کرات به صورت «طبع الله علی قلوبهم» در قرآن مجید آمده و «ختم الله علی قلوبهم» فقره‌ای از آیه ۷ در سورة بقره (۲) است.

برای ملاحظه شرح ابیات «یار با ما...» و «علمی که ز حق...» و «سرده‌انند...» به ذیل آن ابیات مراجعه فرمائید.

گوینده بیت «عقل چون قطره...» بر حقیر معلوم نیست.

**عقل و عشق اهل حقّ خو کردنی است
نی چو عقل و عشق دنیای دنی است**

در بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء که در بدایع الآثار جلد دوم (ص ۳۲۸) مندرج می باشد بیت فوق نقل شده است. برای مطالعه مطالب مربوط به بیت مزبور به ذیل «گر ندیدی عقل...» مراجعه شود.

عکس روی تو چو در آینه جام افتاد عارف از خنده می در طمع خام افتاد

حضرت عبدالبهاء با اشاره به مضمون بیت فوق در یکی از الواح مبارکه چنین می‌فرمایند:

هوالبهی جناب مشهدی ابوالقاسم علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند.
هوالبهی ای هوشیار، جهانیان مدھوش اوھامند و بیهوشان صراحی و جام مدام، عکسی از پرتو تجلی در خمخانه عاشقان افتاد جوش و خروش درخیل آشفته‌گان افتاد و فریاد و فغان در قلوب عارفان حال که آن مجلی طور با رخی تابان و جعدی عنبرافشان و زلفی مشکین و لعلی نمکین و جمالی ظاهر و حسنی باھر ساقی بزم امکان گشت و درھای میکده الهی را بر جهانیان گشود و می تجلی خوشگوار سبیل فرمود و الحان بدیع بگوش میگساران رساند خاموش و محجوب و محروم ماندند و چون حال را چنین یافت روی منیر را در پس پرده کرد و جمال عظیم را در سحاب غیب متواری فرمود. ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب حاجی میرزا حسن خراسانی چنین می‌فرمایند:

رتبی و رجائی و حرزی و ملاذی... باید به عون و عنایت حق شیاطین شبھات را تیر شھاب گردید و جنود اوھام را سهام پرتاب محفل میثاق را چراغ پراشراق شوید و مجمع دوستان را گلدسته‌ای در نہایت عطر و رونق بی‌پایان. مدارای آن جناب سید میرزا را به طمع خام انداخت صوفی از خنده ساغر به طمع خام افتاد اینقدر این شخص فکر نکرد که اگر کسی از نور میثاق روی گرداند و از مطلع اشراق عبودیت آستان مقدس منحرف شود دیگر عقب ذغال نیفتد بلکه مھمل و معطل گردد و در دارین مأیوس و محروم شود ...

اشارات مندرج در الواح مبارکه فوق ناظر به بیت حافظ در مطلع غزل ذیل است که می‌فرماید:

عکس روی تو چو در آینه جام افتاد
 عارف از خنده می در طمع خام افتاد
 حسن روی تو بیک جلوه که در آینه کرد
 این همه نقش در آینه او هام افتاد
 این همه عکس می و نقش نگارین که نمود
 یک فروغ رخ ساقیست که در جام افتاد
 غیرت عشق زیان همه خاصان ببرید
 کز کجا سر غمش در دهن عام افتاد
 من ز مسجد بخرابات نه خود افتادم
 اینم از عهد ازل حاصل فرجام افتاد
 چکند کز پی دوران نرود چون پرگار
 هر کس در دایره گردش ایام افتاد
 در خم زلف تو آویخت دل از چاه زنج
 آه کز چاه برون آمد و در دام افتاد
 آن شد ای خواجه که در صومعه باز می بینی
 کار ما با رخ ساقی و لب جام افتاد
 زیر شمشیر غمش رقص کنان باید رفت
 کانگه شد کشته او نیک سرانجام افتاد
 هر دمش با من دلسوخته لطفی دگرست
 این گدا بین که چه شایسته انعام افتاد
 صوفیان جمله حریفند و نظر باز ولی
 زین میان حافظ دلسوخته بدنام افتاد
 دیوان حافظ، ص ۷۵ - ۷۶

در شرح بیت مورد نظر در حافظ نامه (ج ۱، ص ۴۸۵ - ۴۸۶) چنین آمده است:

«آینه جام: مفید دو معنی است: الف، شیشه جام یا جام شیشه ای.

ب، جام می که آینه وار است و رازنما یا غیب نماست. در جاهای دیگر گوید:

— صوفی بیا که آینه صافست جام را

— ساقیا آن قدح آینه کردار بیار

— ببین در آینه جام نقشبندی غیب ...

نیز قهراً تلمیحی دارد به آینه سکندر که با جام جم خلط شده است ...
— عارف: ضبط سودی، خانلری، انجوی، قدسی، عیوضی — بهروز، جلالی
نائینی — نذیر احمد مطابق قزوینی یعنی عارف است. پژمان به جای
عارف، عاشق دارد. این تنها باری است که حافظ از عارف با اندکی
تعریض و تخفیف یاد می کند ...

— معنای بیت: خطاب به ساقی یا معشوق ازلی است، نه ساقی دنیوی.
در جاهای دیگر گوید:

— ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم

ای بی خبر ز لذت شرب مدام ما

— آن روز شوق آتش می خرمم بسوخت

کاتش ز عکس عارض ساقی در آن گرفت ...

معنای این بیت و دو بیت بعدی اشاره دارد به اینکه تجلی خداوند —
که خود جلوه دیگری از عشق است — مبدأ آفرینش است و در تجلی او
تکرار نیست. یعنی با آنکه تجلیات او بی نهایت و مدام است، ولی
هریک کارساز و مؤثر است و «تکراری» نیست. در بیت اول می گوید
جلوه تو در اعیان (جام) و تجلی تو بر ما سوا و اینکه معشوقانه
جلوه گری کردی و معنای عشق (می) را به اهل معرفت چشاندی،
باعث شد که عارف (عاشق، اهل معرفت، انسان) در این طمع بیفتد
که خود را از طریق عشق با تو متحد بیند یعنی قائل به اتحاد عشق
و عاشق و معشوق شود. به تعبیر دیگر عکس روی معشوق، شباهتی
با چهره عاشق داشت (خلق الله آدم علی صورته)، لذا از خنده می

یعنی از سرمستی عشق، عارف (انسان سالک) در طمع خام یعنی ادعای وحدت و اتحاد افتاد چرا که فرق و فاصله‌ای در میان نمی‌دید. خنده می: همانا صدای موج‌زدن و ریخته شدن می از صراحی به ساغر است. کمال‌الدین اسماعیل گوید:

تا کی ورق عمر به هم درشکنیم وین خنده می در دل ساغر شکنیم
دیوان، ص ۸۵۱

حافظ بارها به خنده می و جام و صراحی و قدح اشاره کرده است... طمع خام: «تمنای امری که ممکن نباشد» (غیاث اللغات)، «کنایه از توقع داشتن به چیزی است که ممکن الحصول نباشد» (برهان). در جای دیگر گوید:

طمع خام بین که قصه فاش از رقیبان نهفتنم هوسست
در جاهای دیگر به صورت صفت «خام طمع» یعنی دارنده طمع خام به کار برده است:

— حافظ خام طمع شرمی ازین قصه بدار

— ای دل خام طمع این سخن از یاد ببر

کمال‌الدین اسماعیل گوید:

طمع خام گفت رو لختی — هیزم آخر بخواه از جانی
تا چو درمطبخ تو چیزی نیست ما بدان می‌پزیم سودائی

دیوان، ص ۵۹۶

سودی که گاه باریک‌بینی‌های مخصوص به خود دارد بر آن است که «خام» را می‌توان مضاف‌الیه شمرد نه صفت، و به معنای شراب خام گرفت که با جام و خنده می هم مناسبت دارد.

علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد

در توقیعی که به امضای میرزا محمود زرقانی از طرف حضرت ولی‌امرالله صادر گشته و به تاریخ ۲۰ ربیع‌الثانی سنه ۱۳۴۵ هـ ق مورخ است چنین مسطور است:

...مکرر فرمودند که آن محفل مقدس نهایت جهد را در صیانت امرالله بنمایند و کمال مواظبت را در انتباه نفوس بفرمایند و متحدالمالّی محرمانه نیز در این خصوص بجهت جمیع محافل روحانی ایران بفرستند که اگر چنانچه باید بر وصایای الهیه ثابت نمانند و بر این احکام مؤکده مستقیم و متحد نگردند و هرروز در گوشه‌ای نفوس خودسر پیدا شوند عاقبت امر منجر بقتل عام این حزب مظلوم گردد و ذآب کاسره بر هلاک عموم اغنام الهی اجتماع و اتحاد نمایند. پس علاج واقعه را قبل از وقوع باید کرد. باید عموم اجباء بدانند که اوامر صادره از سلطان ظهور برای همیشه است نه یک‌دو روز. جلی است نه شوخی. الهی است نه بشری ...

توقیعات مبارکه، ج ۱، ص ۳۲۸ - ۳۲۹

مصرع «علاج واقعه ...» از سعدی است که در قطعات خود می‌فرماید:

علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد

دریغ سود ندارد چو رفت کار از دست

بروزگار سلامت سلاح جنگ بساز

وگر نه سیل چو بگرفت سد نشاید بست

کلیات سعدی، ص ۸۷۷

علم نبود غیر علم عاشقی ما بقی تلخیص ابلیس شقی

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقاسیداسدالله قمی چنین می فرمایند:
... در جمیع اعصار و قرون علماء سوء موجود و منشأ فساد و طغیان اهل
عناد بودند این است که در قرآن می فرماید: واضله الله علی علم و در آیه
ثانیه می فرماید: فرحوا بما عندهم من العلم و در حدیث می فرماید: فقهاء
ذلک الزمان شر فقهاء تحت ظل السماء منهم ظهرت الفتنة و اليهم تعود.
شیخ بهائی می گوید:

علم نبود غیر علم عاشقی ما بقی تلخیص ابلیس شقی
ملای رومی گفته:

ورنه این زاغان دغل افروختند بانک بازان سپید آموختند
بانک هدهد گر بیاموزد قطا راز هدهد کو و پیغام سبا...

مکاتیب، ج ۲، ص ۲۲۴

بیت شیخ بهائی در مثنوی نان و حلوی اوست که می فرماید:
... گر کسی گوید که از عمرت همین هفت روزی مانده و آن گردد یقین
تو درین یک هفته مشغول کدام علم خواهی گشت ای مرد تمام
فلسفه یا نحو یا طب یا نجوم هندسه یا رمل یا اعداد شوم
علم نبود غیر علم عاشقی ما بقی تلخیص ابلیس شقی
علم فقه و علم تفسیر و حدیث هست از تلخیص ابلیس خیث
زان نگرده بر تو هرگز کشف راز گر بود شاگرد تو صد فخر راز ...

کلیات شیخ بهائی، ص ۵

در لوح جناب آقاسیداسدالله قمی که فقره ای از آن نقل شد عبارت
«اضله الله علی علم» فقره ای از آیه ۲۳ در سوره جاثیه (۴۵) و
عبارت «فرحوا بما عندهم من العلم» فقره ای از آیه ۸۳ در سوره غافر
(۴۰) است.

برای ملاحظه شرحی در باره «فقهاء ذلک الزمان...» که در همین لوح نقل شده به قاموس ایقان (ج ۳، ص ۱۱۸۱) مراجعه فرمائید.

جناب میرزااسدالله قمی در باره لوح مبارک مندرج در مکاتیب، (ج ۲ ص ۲۲۳ - ۲۲۷) که فقره‌ای از آن در فوق نقل گردید شرحی در کتاب هزارداستان (ص ۴۵۳ - ۴۵۵) خود مرقوم داشته‌اند که ذیلاً به نقل آن می‌پردازد. کتاب هزارداستان تاکنون به طبع نرسیده است.

جناب آقا سیداسدالله قمی چنین می‌نویسند:

...این لوح چنان شرری به جان دوست و دشمن و یار و اغیار زد که از وصف خارج است. نظر به این که در آخر این لوح مبارک کلمه والسلام علی من اتبع الهدی از یراعه نورا نازل گشته بود بنده دیدم در ظاهر این لوح به افتخار این سگ آستان است و در باطن و حقیقت به صدر اعظم، لوح را برداشته و به منزل جناب ادیب (میرزا حسن ادیب، ایادی امرالله) شتافته و قرائت نمود و با جناب ادیب مذاکره شد که این توقیع باید به احسن وسیله به نفس صدارت تقدیم شود، بدون این که احدی اطلاع پیدا کند حقیر مصمم شمیران گردیدم. در وقتی رسیدم که حضرت سلطان از لار وارد شمیران گشته در نیاوران تشریف داشتند. عریضه به حضرت صدارت پناهی به این عنوان عرض نمود: در حضور محامد موفور اتابک اعظم روحی و کینوتی لمراحمه الفداء معروض و جسارت می‌دارد، در ایامی که در ظلّ ظلیل حضرت صدارت پناهی مورد همه گونه مراحم و الطاف بوده آنچه از ذات مقدّس حضرت اتابک اعظم نسبت به این حقیر تراوت فرموده به ساحت اقدس اعزّ اعلی اعلان و معروض داشته و در جواب این توقیع بدیع منیع به افتخار و مباهات حضرت اجلّ روحی لحسن توجّه فداء نازل و صادر گردیده بر خود حتم نمود بدون واسطه از خویشان صرف نظر بنماید و با هزار شکرانه اصل توقیع مبارک را به خطّ حضرت عبدالبهاء ارواحنفاه

تقدیم می‌دارد که لازال سبب افتخار اهل خاندان و عائله محترمه گردد بدون ذره‌ای ریا و تمنای غیررضای خدا لا اسئلکم اجراً انّ اجری علی الله ربّ العالمین.

حضرت صدارت پناهی در نهایت ادب و خضوع و خشوع دو دستی پاکت را باز کرده و به دقت تمام امعان نظر نموده میان بغلی خود نهاده و در جیب گذاشتند و اصل همین لوح پیش ایشان ماند و به بنده کرده فرمودند شما امشب را توقفتان جایز نیست به طهران تشریف ببرید و در طهران روز چهارشنبه من خواهم آمد ملاقات خواهد شد. بنده ملاحظه کردم دیدم منزل صدراعظم چون در جنب و جوار اردوی ملوکانه است ایشان بدین ملاحظه عذر مرا خواستند و مرخص فرمودند که مبدا نفسی ورود فانی را به نیاوران به ملاقات ایشان به شاه اشاره نماید و نتیجه بعکس بخشد. فانی عرض کردم حمد خدا را که نام نامی اتابک اعظم در الواح مبارک ثبت گردید که به دوام اسماء حسنی و صفات علیا در عالم ملک و ملکوت باقی بماند، خداحافظ نموده و در همان شب به زحمت زیاد اولاغی گرفته به شدت سرعت به طهران شتافته حسن تصادف در خیابان یکی از احباب را ملاقات نمود ذکر نمودند که جناب آقا میرزا محمود فروغی امشب در خانه چراغچی باشی است فانی مال را به صاحب خود رسانیده و در مجلس احباب وارد گشته وقایع را به سمع دوستان رسانیده جناب فروغی به شور آمده رو به بنده نمودند و فرمودند که در ایام جمال مبارک لوح سلطان را جناب بدیع رسانید و در ایام حضرت عبدالبهاء لوح را شما رسانیدید. آن وقت سواد لوح را از دست بنده گرفته و در نهایت فصاحت و بلاغت قرائت فرمودند. این کیفیت در طهران شیوع یافت و دوستان الهی آزادانه قیام به خدمت امرالله نمودند ...

مقصود از صدراعظم در شرح فوق میرزا علی اصغر خان اتابک است که

شرح مهمان‌نوازی و رعایت او از آقاسیداسدالله قمی در لوح دیگری نیز مذکور شده و آن لوح در ذیل «نفس مؤمن اسغری...» ثبت گردیده است.

برای ملاحظه شرح مطالب در باره «ورنه این زاغان...» و «بانگ هدهد گریباموزد...» به ذیل آن ابیات مراجعه فرمائید.

شیخ بهاء الدین محمد بن حسین عاملی مشهور به شیخ بهائی از شعرا و علمای بزرگ ایران است که در بعلبک به سال ۹۵۳ هـ ق - ۱۵۴۶ م متولد شد و در طفولیت به ایران آمده به تحصیل علوم متداوله پرداخت و اسفار متعدّد به حج بیت الله و مشهد رضوی و سایر بلاد ایران نمود و سرانجام در سال ۱۰۳۱ هـ ق - ۱۶۲۲ م در اصفهان بدرود حیات گفت. جسد شیخ را بنا بروصیت او به مشهد مقدّس حمل نموده در جوار مسجد گوهر شاد به خاک سپردند.

شیخ بهائی در علوم مذهبی و ادبی و ریاضی دست داشت و آثاری متعدّد که تعداد آنها به بیش از هشتاد کتاب و رساله می رسد از خود به جا گذاشت. از آثار مشهور شیخ بهائی جامع عباسی و، اربعین و کتاب کشکول است. آثار ادبی او نیز در کلیات شیخ بهائی که بوسیله کتابفروشی محمودی در طهران به طبع رسیده جمع آوری و منتشر گشته است. شرح مفصل احوال و آثار شیخ بهائی در مقدمه کلیات او و نیز در تاریخ ادبیات (ج ۵، بخش دوم، ص ۱۰۳۹-۱۰۴۷) مندرج گردیده است. در تاریخ ادبیات منابع و مصادر شرح حال شیخ بهائی نیز ارائه شده که برای کسب اطلاعات بیشتر می توان به آن منابع مراجعه نمود.

علمی که ز حق رسیده در سینه بود درسی نبود هرآنچه در سینه بود

حضرت عبدالبهاء در لوحی که تمام آن در ذیل «عقل چون قطره ...» نقل شده به بیت فوق استشهاد نموده اند. بیت منقول از شاه سنجان خافی است که در یکی از رباعیات خود چنین می گوید:

علمی که حقیقتی است در سینه بود در سینه بود هرآنچه درسی نبود
صدخانه پر از کتاب کاری نباید باید که کتابخانه در سینه بود

ریحانة الادب، ج ۲، ص ۲۹۳

خواجه رکن الدین محمود خافی ملقب به شاه سنجان از عرفا و شعرای ایران در قرن ششم هجری است. او از اهالی سنجان از توابع خاف خراسان بود و در حدود سال ۵۹۷ هـ ق - ۱۲۰۰ م از این عالم درگذشت. شاه سنجان در قریه بایج از توابع تربت حیدریه مدفون است.

برای ملاحظه شرح حال و آثار شاه سنجان به ریحانة الادب، (ج ۲، ص ۲۹۳ - ۲۹۴) و مجمع الفصحاء (ج ۴، ص ۴۰) مراجعه فرمائید.

رباعی شاه سنجان یادآور ابیات شاه قاسم انوار است که می گوید:

مرا علم ازل در سینه دادند عجب علمی ولی درسی ندادند
مرا سه ساله حالی گشت معلوم که شیخ چله را درسی ندادند

ریحانة الادب، ج ۳، ص ۲۶۰

عمرتان بادا بکام ای ساقیان بزم حق

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب ناظم خراسانی چنین می فرمایند:
ای ناظم فصیح اشعار مثل آب روان در نهایت سلاست و بلاغت بود الحمدلله
قریحه سیال است و طبع روان، ابیات آیات محبت بود و منظوم لؤلؤ منشور
الحمدلله در آن سامان بزم سروری دارید و جشنی در غایت حبور، علی قول
شاعر، عمرتان بادا بکام ای ساقیان بزم حق ولی الحمدلله جام ما بدوران شما
پر می شد بلکه سرشار گشت. باری از الطاف ربانی امیدم چنان است که در
هر عیدی بیت قصیدی از شما به آهنگ جدیدی در ستایش جمال مبارک
به ملکوت ربّ مجید رسد، جمیع یاران را تحیت ابدع ابهی ابلاغ دار و علیک
البهاء الابهی.

مصرعی که حضرت عبدالبهاء به نقل آن پرداخته اند از حافظ است و
تمام غزل او بشرح زیر می باشد:

ای فروغ ماه حسن از روی رخشان شما
آب روی خوبی از چاه زنخدان شما
عزم دیدار تو دارد جان بر لب آمده
باز گردد یا برآید چیست فرمان شما
کس بدورنرگست طرفی نیست ازعافیت
به که نفروشد مستوری بستان شما
بخت خواب آلودمابیدار خواهد شدمگر
زانکه زد بر دیده آبی روی رخشان شما
با صباهمراه بفرست از رخت گلدسته ای
بو که بوئی بشنویم از خاک بستان شما
عمرتان بادو مراد ای ساقیان بزم جم
گرچه جام ما نشد پرمی بدوران شما
دل خرابی می کند دلدار را آگه کنید
زینهار ای دوستان جان من وجان شما

کی دهد دست این غرض یارب که همدستان شوند
 خاطر مجموع ما زلف پریشان شما
 دور دار از خاک و خون دامن چو برما بگذری
 کاندرین ره کشته بسیارند قربان شما
 می کند حافظ دعائی بشنو آمینی بگو
 روزی ما باد لعل شکرافشان شما
 ای صبا با ساکنان شهر یزد از ما بگو
 کای سرحق ناشناسان گوی چوگان شما
 گرچه دوریم از بساط قرب همت دور نیست
 بنده شاه شمائیم و ثناخوان شما
 ای شهنشاه بلند اختر خدا را همتی
 تا ببوسم همچو اختر خاک ایوان شما

دیوان حافظ، ص ۱۰ - ۱۱

سودی محصول بیت مورد نظر را چنین آورده است:
 «عمرتان زیاد و مرادتان برآورده گردد ای ساقیان مجلس پادشاه گرچه
 در دوران شما قدح ما پراز می نشد.
 مراد شاعر تعریض بیادشاه یزد است، زیرا شاعر او را مدح کرد ولی
 از شاه صله نیافت چنانکه در یک قطعه باین موضوع اشاره کرده است
 و می فرماید:

قطعه

شاه مرموزم ندیده یکزمان صد لطف کرد
 شاه یزدم دید و مدحش کردم و هیچم نداد
 پس مراد بیان اینست که ای شاه یزد عمرت طولانی و دولدت زیاد
 باشد اگرچه مرا بهره مند نکرده و مرادم را ندادی».

شرح سودی، ج ۱، ص ۱۰۱

عنان بر عنان رود

حضرت عبدالبهاء در لوحی که در ذیل «چهار تکبیر زدم ...» به طبع رسیده عبارت فوق را که در شعر حافظ آمده است نقل فرموده‌اند. حافظ در غزل معروف خود با مطلع «عیدست و آخر گل و یاران در انتظار، ساقی بروی شاه ببین ماه و می بیار» چنین می‌فرماید:

ترسم که روز حشر عنان بر عنان رود تسبیح شیخ و خرقة رند شراب‌خوار
دیوان حافظ، ص ۱۶۷

تمام غزل حافظ در ذیل «دل برگرفته بودم ...» نقل شده است. در شرح سودی (ج ۳، ص ۱۴۸۲) در باره بیت مورد مطالعه چنین آمده است: «عنان بر عنان، در مورد سوارانی که در حال حرکت در یک ردیف باشند این اصطلاح را بکار می‌برند.

تسبیح شیخ، اضافه لامیه. رند شراب‌خوار، اضافه لامیه و بیانیه محصول بیت - می‌ترسم روز قیامت تسبیح شیخ و خرقة رند شراب‌خوار برابر باشد: تسبیحی که شیخ از روی ریا در دست گرفته و ذکر می‌کند و خرقة‌ای که رند از روی خلوص طوئیت و توبه و استغفار بتن کرده در میزان آخرت برابر باشند».

و نیز ن ک به لوح حضرت عبدالبهاء در ذیل: «ما که دادیم دل ...».

عنقا شکار کس نشود دام باز چین کانجا همیشه باد بدست است دام را

حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

... حکایت کنند که چون سلطان محمد عثمانی قسطنطنیه را محاصره نمود شخصی از وزراء قیصر بر شخصی از علمای مسیحی در شهر وارد شد، ملاحظه نمود که آن عالم بنوشتن و نگاشتن مشغول، سؤال نمود که بچه مشغولی گفت مشغول به ردّ نوشتن بر حضرت رسول و بر قرآن. آن وزیر قیصر متغیر شده از شدت حدّات طیانچه بر گوش آن عالم زد که دیر خبر شدی وقتی که علم مبین آن شخص در حجاز و یثرب بود لازم بود که رد بنویسید حال که آن علم اعظم پرچمش پشت دروازه قسطنطنیه موج می زند و بانک کوس نبوتش گوش شرق و غرب را پر کرده و انوار عزّتش چشم عالم را خیره نموده مشغول رد نوشتن شده اید؟ برخیز درمانی بجهت درد خود بجوئید و مرهمی بجهت زخم درون خویش بیابید و راه فراری تحری نمائید که آن کوکب شمس مضیء شد و آن سراج بدر منیر گشت ما چاره ای جز قبول جزیه نداریم
عنقا شکار کس نشود دام بازچین ...

مکاتیب، ج ۲، ص ۱۲۱-۱۲۲

مصرع منقول در لوح مبارک فوق از حافظ است و تمام غزلی که حاوی این مصرع می باشد به شرح ذیل است:

صوفی بیا که آینه صافیت جام را	تا بنگری صفای می لعل فام را
راز درون پرده زردان مست پرس	کاین حال نیست زاهد عالی مقام را
عنقا شکار کس نشود دام بازچین	کانجا همیشه باد بدستست دام را
در بزم دوریک دو قدح درکش و برو	یعنی طمع مدار وصال دوام را
ای دل شهاب رفت و نچیدی گلی زعیش	پیرانه سرمکن هنری ننگ و نام را
در عیش نقدکوش که چون آبخورنماید	آدم بهشت روضه دار السلام را
ما رابر آستان تو بس حق خدمتست	ای خواجه باز بیسن بترخم غلام را

حافظ مرید جام می ست ای صبا برو وز بنده بندگی برسان شیخ جام را
دیوان حافظ، ص ۶ - ۷
حضرت عبدالبهاء مصرع اول بیت حافظ را در لوح جناب مسعودافندی
نیز نقل فرموده اند و آن لوح در ذیل «دل بر گرفته ...» مندرج است.
در شرح بیت مورد مطالعه در حافظ نامه (ج ۲، ص ۱۴۰ - ۱۴۲)
چنین مسطور است:

عنقا: همان سیمرغ است. در برهان قاطع آمده است: «سیمرغ، عنقا
را گویند و آن پرنده ای بوده است که زال پدر رستم را پرورده و
بزرگ کرده، و بعضی گویند نام حکیمی است که زال در خدمت او
کسب کمال کرد.» دکتر معین در حاشیه خود بر این کلمه گوید:
«در اصل سین مرغ، در اوستا حکیمی دانا به نام سننه، باصفت
فروهر پاکدین ستوده شده ... این سننه (که محققان آن را به شاهین
و عقاب ترجمه کرده اند) با سیمرغ یا سین مرغ رابطه دارد.»
دکتر علی نقی منزوی کتاب مستغنی در باب سیمرغ نوشته است:
(سیمرغ و سی مرغ. تهران، سحر، ۱۳۵۹). در این کتاب آمده است:
«در آثار سهروردی و حافظ شیرازی و فیلسوفان متأخر چون دوانی
(م ۹۰۷ ق) و صدرای شیرازی (م ۱۰۵۰ ق) و پیروان ایشان چون
نراقی و سبزواری (م ۱۲۸۱ ق) به جای سیمرغ به کلمه «طایر
قدسی» بر می خوریم. و صدرا، عنقا را با عقل دهم، عقل فعال
تطبیق نموده است ...» (همان کتاب، ص ۴۹) آری در حافظ طایر
قدسی و طایر قدس به کار رفته است:

— اگر آن طایر قدسی ز درم باز آید عمر بگذشته به پیرانه سرم باز آید
— همتم بدرقه راه کن ای طایر قدس که دراز است ره مقصد و من نوسفرم
به گفته آقای منزوی جایگاه سیمرغ که در شاهنامه البرز است بر
اثر قول طبری (م ۳۱۰ ق) که حرف «ق» (قاف) در آغاز سوره
پنجاهم قرآن مجید را که از حروف مقطعه است، به کوهی تفسیر
کرده که دوردور زمین را فرا گرفته، و کوه البرز با کوه قاف

تطبیق داده شده. عطار جایگاه سیمرغ را در پشت کوه قاف یعنی ماوراء مرز عالم طبیعت قرار داده است...

سیمرغ در ادب غیرحماسی (بوژه در متون عرفانی) نیز به معنی وجود ناپیدا و بی نشان، و غالباً کنایه از انسان کامل که از دیده ها پوشیده است، نیز به کار رفته است. شیخ عطار در منظومه منطق الطیر سیمرغ را برای تعبیر از وجود نامحدود بی نشان حق استعمال کرده است که به حکم مبانی این وحدت در عین حال چیزی جز «سی مرغ» که همان طالبان دیدار او هستند نیست» (دایرة المعارف فارسی «سیمرغ»). در حافظ سیمرغ یا عنقا گاه به معنی کنایه از موهوم و چیزی که واهی بودنش آشکار است (همردیف کیمیا) به کار رفته است:

وفا مجوی ز دشمن و گر نمی شنوی

به هرزه طالب سیمرغ و کیمیا می باش

گاه به معنی مرغ افسانه ای - بدون تلمیح عرفانی - اشاره می شود:

ببر ز خلق و ز عنقا قیاس کار بگیر

که صیت گوشه نشینان ز قاف تا قاف است

گاه به معنای عرفانی و اشاره به موجود یا حقیقتی حتی برتر از انسان کامل و عقل فعال اشاره دارد. از جمله همین بیت: عنقا شکار کس نشود دام باز چین. در مثنوی «آهوی وحشی» گوید:

فراموشم نشد هرگز هـمـا نا

چنینم هست یاد از پیر دانا

به لطفش گفت رندی ره نشینی

که روزی ره روی در سرزمینی

بیا دامی بنه گر دانه داری

که ای سالک چه درانبانه داری

ولی سیمرغ می باید شکارم

جوابش داد گفتا دام دارم

که از ما بی نشانست آشیانش

بگفتا چون به دست آری نشانش

در جای دیگر گوید:

مرغان قاف داند آئین پادشاهی

باز ارچه گاهگاهی برسر نهنگ کلاهی

علامه قزوینی در حاشیه این بیت نوشته است: مرغان قاف یعنی عنقا.

دکتر احمد علی رجائی می‌نویسد: نظر به بی‌نشانی و لامکانی گاه تصور می‌شود مراد حافظ از عنقا یا سیمرغ ذات حقّ است. بعضی آن را کنایه از پیر و مرشد می‌دانند (فرهنگ اشعار حافظ، ص ۳۷). دلیل و قرینه بر اینکه مراد حافظ از عنقا یا سیمرغ ذات حقّ است این ابیات است:

نبندی زان میان طرفی کمر وار اگر خود را ببینی در میانه
 برو این دام بر مرغی دگر نه که عنقا را بلندست آشیانه
 که بندد طرف وصل از حسن شاهی که با خود عشق بازد جاودانه

محمّد دارابی (قرن ۱۱) در شرح این بیت می‌نویسد: «عنقا به اصطلاح اهل عرفان، معرفت کنه ذات حقّ تعالی است و حکما نیز متفقند در اینکه معرفت کنه ذات واجب، ممکن نیست» (الطیفه غیبی، ص ۴۴) در اینکه مراد عطار از سیمرغ ذات الهی است تردید نیست. چنانکه دکتر گوهرین در تحقیق این معنی گوید: «عارفان کامل خاصه شیخ فریدالدین عطار او را منبع فیض و سرچشمه هستی یا وجود باری تصور کرده‌اند که کاملان جهان که مرغان بلندپرواز این دیر رند سوزند تمام همّ خود را صرف شناسائی او می‌نمایند...» (منطق الطیر به اهتمام دکتر سیدصادق گوهرین، توضیحات، ص ۳۱۵).

حافظ هم به همین تعبیر با تلمیح به منطق الطیر عطار اشاره دارد:
 من به سرمنزل عنقا نه به خود بردم راه

قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم
 ملاّعبده الله زنوزی به این بیت حافظ استشهاد و اندکی آن را شرح کرده است: «غایت معرفت و نهایت فکر اعتراف به عجز و ناتوانیست از معرفت مبدأ موجودات و اوصاف ذاتیه و صفات فعلیه او و از معرفت کیفیت حقیقت ایجاد او مبدعات و کاینات و سفلیات و علویات را، و از چگونگی اختراع او اولی و آخری و دنیا و عقبی را: عنقا شکار کس نشود دام بازچین ...» (لمعات الهیه، ص ۴۶۰).

عهد تو منسوخ کرد ذکر اوائل

ن ک به ذیل: «عشق تو منسوخ ...».

مآخذ اشعار فارسی

در آثار بهائی

* * *

حرف

غ

غره ای کن شیروار ای شیرحق تا رود آن غره تا هفتم طبق

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقامحمدحسن خضرائی در خضراء
(سبزوار) چنین می فرمایند:

سبحانک اللهم یا الهی انّی استغفرک من کلّ وصف و نعت فی حقّی
الا لعبودیّة لعبتک السّامیة... باید کمر را بر خدمت امر بکمال قوّت و قدرت
و همت بست و چون هزیر صائب و اسد غالب در این اجمه توحید زئیری بلند
نمود.

غره ای کن شیروار ای شیرحقّ تا رود آن غره تا هفتم طبق
بل استغفرالله عن ذلک تا آن نعره عظیم به ملکوت ابهی و جبروت اعلی
رسد و تا ندای تحسین از مجامع ملأ اعلی و جوامع جبروت اسمی و
صوامع ملکوت اوادنی به مسامع اهل الله رسد ...
و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقاسیداسدالله در کرمانشاه چنین
می فرمایند:

هوالله یا من ثبت و نبت و تأیّد بفضل من الله، مکاتیب متعدّده آن جناب
واصل و از مضمون جمیع روح و ریحان حاصل از برودت آن صفحات شکایت
فرموده بودید اصل در جمیع جهات برودت مستولی بود و کسالت و فترت
محیط و مستوی ولی به فضل و عنایت اسم اعظم روحی لاجبائنه الفداء و
نفحات حدائق قلوب اصفیاء الله آن برودت به حرارت تبدیل شد و آن ظلمت
بانوار مبطل گشت آن علّت شفا یافت و آن درد به صفا منتهی و آن جور
به وفا تبدیل گردید پس تو که اسد و غضنفری کزّار شو نه فزّار تا صفوف
ثعالب تزلزل و اضطراب را در هم شکنی و جنود برودت و خمودت آن
صفحات را شکست دهی، غره ای کن شیروار ای شیرحقّ. قسم به روی و
موی آن دلبر پرده نشین که در همان بلاد به عون و عنایت جمال قدم روحی

لتراب عتبه الفداء چنان نار محبت الله برافروزد که شعله اش به عنان آسمان رسد و صدهزار مشتری به جهت خریداری یوسف مصر الهی پیدا گردد ولی من میل آن دارم که تو سبب شوی چوگان بدست گیر و این گوی را تو از میدان بریا ملال میار و خسته مشو نومید مگرد سرد مشو حضرت نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال هرروز دعوت می فرمود و به قسمی به چوب و دگنگ و مشت و طپانچه و سنگ و تازیانه آن حضرت را اذیت می نمودند که یقین بر ممات می کردند باوجود این فتور نیارود و قصور نکرد حال شما نیز اگر گاه گاهی به جهت تأسی به انبیاء و رفاقت به اولیاء قدری از آن چوب و چماقها محض تغییر ذائقه میل فرمائید چنانچه از پیش سیلش را دیدید بزودی زود به جان عزیزت نار موقده الهیه شعله زند اگر چنانچه تحمل توانی زود حواله کنم فاختر لفسک ما یحلو. جناب علی پاشا خان را تکبیر ابدع ابهی ابلاغ فرمائید، در خصوص مطلبشان در روضه مبارکه دعا شد اذن حضور دارند. ع

از شروط ثبوت و لوازمات توجّه سؤال نموده بودید دلیل ثبوت تخلّق به اخلاق اهل تقدیس از صدق و امانت و محبت و دیانت و شعله و حرارت و سکون و انقطاع و نشر نفعات الله و اعلاء کلمه الله قولاً و عملاً این نشانه هر بی نشانی است و سجیه هر ثابت برپیمان و البهاء علیک ... و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقاسید اسدالله قمی چنین می فرمایند: هوالبهی جناب آسداالله از خدا بخواه که چون اسد ضاری و هژیر جری در میدان معرفت الله نعره زنی، غره کن شیروار ای شیر حق، تا رود آن غره تا هفتم طبق. جمیع اولاد و اطفال و منتسبین را از قبیل این عبد تکبیر ابدع ابهی ابلاغ فرمائید به جمیع ذکر به ذکر جمیع مشغولیم.

مجموعه مکاتیب، شماره ۱۳، ص ۶

بیت منقول از مولوی است که در مثنوی شریف چنین می فرماید:

غره ای کن شیروار ای شیر حق تا رود آن غره بر هفتم طبق

مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۴۲۷

غنچه دهان من بیا تنگ دلی من ببین بی تو هنوز زنده ام سنگ دلی من ببین

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقامحمدعلی در صیدا چنین می‌فرمایند:

هو الله

صیدا

جناب آقامحمدعلی علیه بهاء الله الابهی

هو الله ای یار قدیم یاد باد آن ایام که در عراق در ظلّ شجره عنایت آرمیده بودیم و در هر ساعت به مزید الطاف و موهبت به نهایت آرزو رسیده یاد باد آن شبهای روشن و آن اوقات چون گلزار و گلشن که گذشت، شاعر چه خوش گفته:

غنچه دهان من بیا تنگ دلی من ببین

بی تو هنوز زنده ام سنگ دلی من ببین

باری آنچه به قلم صدق و راستی و خلوص و حقیقت پرستی مرقوم نموده بودید اشهد بالله جمیع وصایای مفیده و دلائل مقنعه بود و مواعظ حسنه و خیرخواهی محض ولی هرگوشی لائق هر نصیحت و رازی نه چون شما محض خیرخواهی عموم و یادآوری عهد و میثاق الهی مرقوم نموده بودید ان شاء الله تأثیری خواهد نمود اما جمیع آن ممکن نیست بلکه سبب تکدر بعض نفوس می‌گردد لهذا ان شاء الله بعضی را ثبت و بعضی را حذف نموده اجراء می‌شود.

جناب علی‌افندی را سلام برسانید، احمدا فندی به اسلامبول رفته است تحقیق نمائید که به جهت چه رفته است و چند وقت بود که به طرابلس رفته بود آیا از اسلامبول او را احضار نموده اند یا خود او رفته است تحقیق نمائید اخبار دهید. ع ع

صبیه و والده اش را تکبیر برسانید.

بیت منقول در لوح مبارک فوق که در آتشکده آذر (ص ۱۲۴) ثبت شده از اشعار عماد فقیه کرمانی است.

عمادالدین کرمانی متخلص به عماد و مشهور به عماد فقیه از شعرا و عرفا و ادبای معروف ایران در قرن هشتم هجری است. او در کرمان متولد شد و در همان شهر زیست نمود و مورد توجه کثیری از اهل معرفت و خود صاحب خانقاه بود. عماد فقیه در سال ۷۷۳ هـ ق - ۱۳۷۱ م در کرمان وفات نمود و آثار ادبی متعدد از او به جا ماند. آثار عماد در ادب پارسی شامل دیوان اوست که حاوی انواع شعر از قصیده و غزل و رباعی و غیره است. چند مثنوی مشهور نیز از عماد به جا مانده که مشهورترین آنها عبارتند از محبت نامه و مونس الابرار که در سالهای ۷۲۲ هـ ق - ۱۳۲۲ م و ۷۶۶ هـ ق - ۱۳۶۴ م به نظم درآمده اند. اثر مفصل عماد فقیه در شرح مبانی عرفان و تصوف اسلامی مثنوی طریقت نامه اوست که در ده باب به نظم کشیده شده است. عماد فقیه در شعر و ادب پارسی تبخر و ذوق وفیر داشته و آثارش مملو از مضامین لطیف و حاکی از درک عمیق او از عرفان اسلامی است.

شرح احوال و صورت منابع مطالعه حیات عماد در تاریخ ادبیات (ج ۳، ص ۹۸۵ - ۹۹۵) مندرج است.

مقصود از آقامحمدعلی که یکی از الواح ایشان نقل گردید آقامحمدعلی صباغ یزدی است که شرح حالات او را حضرت عبدالبهاء در تذکرة الوفا (ص ۹۳ - ۹۵) به رشته تحریر درآورده اند.

غیر تسلیم و رضا کو چارہ ای

حضرت عبدالبہاء در لوح جناب آقامحمدحسن بلورفروش چنین می فرمایند:

بواسطہ جناب منشادی جناب آقامحمدحسن بلورفروش علیہ بہاء اللہ
 ہوائے ای ثابت بر پیمان نامہ ای کہ بہ جناب منشادی مرقوم نموده بودی
 ملاحظہ گردید سبب بہجت و انبساط شد زیرا مزاح نموده بودی و مداعبہ
 فرمودہ بودی و از برای اولادہای خویش نامہ ای مخصوص خواستہ بودی من
 نیز فرمایش شما را بجا آوردم و بنگارش نامہ پرداختم، بقول ملاّ غیر تسلیم
 و رضا کو چارہ ای، زیرا ابدأ فرصت ندارم مہلت نیابم راحت نجویم استراحت
 نخواہم سکون و قرار ندارم راحت جان ندانم با وجود این نامہ نگاشتم و
 علیک البہاء الابیہی. بہ جناب آقامحمدصادق سلیل مرحوم آقامحمد حناساب
 تحیت مشتاقانہ من برسان ہمیشہ در یاد و خاطر است ابدأ فراموش نشود مورد
 فضل الہی است و مشمول الطاف و عنایت رحمانی. و علیہ البہاء الابیہی. ع ع
مجموعہ مکاتیب، شمارہ ۸۷، ص ۲۷

و در توقیعی کہ از طرف حضرت ولیّ امراللہ در تاریخ ۱۵ مارچ سنہ
 ۱۹۲۷م بہ اعزاز جناب آقامجید ہاشمی در اسکندرونہ عزّ صدور یافتہ
 چنین مسطور است:

ہواللہ تعالیٰ مجید عزیز عریضہ مورخہ ۹ آذار بہ محضر مبارک ولیّ امر
 پروردگار فدیت فضلہ و جودہ واصل و از آہ و انین در صعود حضرت افنان
 سدۃ ربّ العالمین قلب انور را نہایت تأثر حاصل، فرمودند هنگام نزول قضا
 تسلیم و رضا لازم و در احیان وقوع بلایا شکر و ثنا واجب ہرچند تحمل این
 احزان و مشاہدہ این مصیبت پرتغیان صعب است ولی غیر تسلیم و رضا کو
 چارہ ای. لذا در آنچه از حقّ مقتّر باید شاکر شد و بہ فیض جہان الہی ناظر

گشت که آخر الامر هر نفسی بآن سرای باقی شتابد و در ظل عرش الهی مقر
یابد مقرّی که پاک از زجر و آلام حرمان است و صلی که پاکیزه از زحمت و
نقمت و حرمان.

پس چون مأل کار ابرار چنین است باید در هر لیل و نهار به خدمت امر
کردگار پرداخت و به نشر نفحات اسرار مشغول گردید مروج آثار وحدت و وداد
شد و ساقی ساغر سرشار یگانگی و اتحاد که این مایه هرگونه تسلی است و
پایه هر نحو سلوت و شکیبائی ...

مصرع منقول از ملّای رومی در مثنوی اوست که می گوید:
جز که تسلیم و رضا کوچاره ای در کف شیر نری خون خواره ای

مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۷۷

و نیز ن ک به ذیل: «خوش بود تسلیم ...» و «جز که تسلیم ...».

غیر خوبی جرم یوسف چیست پس

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه چنین می فرمایند:

هوالله ای آوارگان جمال ابهی هرچند از موطن مألوف دور و مهجور گشتید و معذب در دست اهل شرور، خانمان بتاراج و تالان دادید و لانه و کاشانه را در دست عوانان ویران یافتید از هر سمتی تیرجفا را هدف گشتید و از هر جهتی معذب و مبتلا شدید اما این نه از گناهی بود و نه از عصیانی و طغیانی و سوء رفتاری. الحمدلله با کلّ ملل پراستی و آشتی رفتار نموده اید و در اطاعت دولت در نهایت متابعت حرکت نموده اید اما این بلا در راه خدا بر شما وارد و این مصیبت در محبت حضرت احدیت بر شما واقع جفدان ستمکار جفا به مرغان گلزار نمایند و غراب عنود اذیت به حمامه محمود کند کلاب و ذئاب زخم به غزالان بادیه توحید زنند و سباع درنده اغنام چرنده را اذیت کنند، غیر خوبی جرم یوسف چیست پس. پس چون این مصائب و بلاها و رزایا و محن و آلام در راه آن دلبر دل آرام است شهد و شکرین است و قند و انگبین. ملاحظه نمایند که این جام لبریز در هر دوری چقدر فرح انگیز بود که یاران الهی در میدان فدا قربانگاه عشق بزم طرب آراستند و سرور و شادمانی خواستند سرمست صهبای شهادت گشتند و به نهایت مسرت به ملکوت عزت رجوع نمودند و یا لیت قومی یعلمون فرمودند. پس ای یاران عبدالبهاء به جان و دل مناجات نمایند و آرزوی آن صهبای موهبت کبری کنید شاید از آن بحر نصیبی بریم و از آن الطاف بهره گیریم واشوقی لذلك اليوم و اظمئی لتلك الكأس الطافحة بصهباء اللطاف فسبحان ربی الابهی. ع ع

نار و نور، ص ۵۶

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین می فرمایند:

هوالابهی یا من تشبث بالعروة الوثقی خوشا به حال حقانقی که در محفل تجلّی دیده را به مشاهدۀ انوار جمال بیزوال روشن نمودند خوشا به حال نفوسی

که در بزم الست از جام عهد سرمست شدند و خوشا به حال گویی که ندای الهی را از شجره میثاق استماع نمود و فرخنده طالعی که در ظلّ شجره انیسا حاضر شد و مبارک رخی که به پرتو آفتاب عهد برافروخت و ای همایون دلی که به نار محبت الله در سدره طور بسوخت و ای سعادت‌مند مستمندی که به کنز اعظم پی برد. ای پروردگار بتو امیدوارم و از غیر تو بیزار حجاب بدر و اوراق شبها را بی اثر کن و شجره عنایت را پرثمر فرما یوسف صدیق را از بئر عمیق برآر و از قعر چاه به اوج ماه رسان و از دست تطاول بی وفایان نجات بخش.

غیر خوبی جرم یوسف چیست پس، مکتوب شما وارد و مضمون چون شهد فائق و رؤیا صادق و صاحب رؤیا عنقریب بر هر ناقض میثاق غالب. ع ع
مجموعه مکاتیب، شماره ۱۳، ص ۵ - ۶

مصرعی که در آثار مبارکه فوق نقل شده از مولوی است که در مثنوی چنین می گوید:

جغدها بر باز استم می کنند پر و بالش بی گناهی می کنند
جرم او اینست کو بازست و بس غیر خوبی جرم یوسف چیست پس
مثنوی، دفتر ششم، بیت ۹۵۶ - ۹۵۷

و نیز ن ک به ذیل: «جرم او این است ...» و «جغدها بر باز...».

مآخذ اشعار فارسی
در آثار بهائی

* * *

حرف

ف

فاش می گو و برهنه گو که من می نخسبم با صنم در پیرهن

این بیت را جمال‌القدم در لوح مبارک مصدّر به عبارت «نقطهٔ حمد و جوهر حمد» نقل فرموده‌اند و تمام این لوح در ذیل «آنچه می خواهد دل تنگت بگو» مندرج است.

بیت مزبور از مولوی است که در دفتر اوّل مثنوی می فرماید:

گفت مکشوف و برهنه گوی این	آشکارا به که پنهان ذکر دین
پرده بردار و برهنه گو که من	می نخسبم با صنم با پیرهن
گفتم ار عریان شود او در عیان	نی تو مانی نی کنارت نی میان

مثنوی، دفتر اوّل، بیت ۱۳۷ - ۱۳۹

فتنه و آشوب و خون‌ریزی مجو بیش از این از شمس تبریزی مگو

بیت فوق را جمال اقدس ابهی در اواخر رسالهٔ چهاروادی نقل فرموده‌اند (آثار، ج ۳، ص ۱۵۶). بیت مزبور از مولوی است که در مثنوی چنین می‌فرماید:

فتنه و آشوب و خون‌ریزی مجوی بیش از این از شمس تبریزی مگوی
مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۲

فرمان خدا دارد و یرلیغ پیمبر

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب بدیع الممالک سلیل متصاعد الی الله جناب میرزا علی اکبر نراقی در رشت چنین می فرمایند:

هو الله ای بنده آستان مبارک نامه مفصل شما رسید با وجود عدم فرصت با نهایت دقت مطالعه گردید اما حضرت ابوی در عراق به لقای نیر آفاق فائز شد این موهبت اعظم مواهب، هرکس در یوم ظهور به شرف لقا فائز شد مظهر الطاف است مشمول عفو و غفران است مورد عنایت است و در کھف صون و حمایت در ملکوت ابھی روشن است و در ملا اعلی متباهی و مفتخر، به قول قآنی فرمان خدا دارد و یرلیغ پیمبر. احتیاج به ذکر شخص دیگر ندارد علی الخصوص که آن مقرب درگاه کبریا از قلم اعلی مخاطب به الواح شد آن الواح از میان نرود عاقبت رق منشور گردد و در انتظار عموم جلوه و ظهور نماید مطمئن باش با وجود این نفسی که در بحر غفران غریق است چه احتیاج به طلب مغفرت جدید دارد با وجود این به جهت علو درجات مناجاتی مرقوم می گردد: الھی الھی ان عبدک علی اکبر آمن بک فی الحشر الاکبر...

مصرع منقول در ابیات صدر یکی از قصاید قآنی است که در ستایش محمد شاه قاجار سروده شده است. قآنی می گوید:

برخیز و مرا سبحه و سجاده بیاور	ماه رمضان آمد ای ترک سمنبر
زان پیش که ناگاه ثقیلی رسد از در	واسباب طرب را ببر از مجلس بیرون
بردی بشب عید و نیاوردی دیگر	وان مصحف فرسوده که پارینه زمجلس
غفران پدرخواهم و آمرزش مادر	باز آر و بده تا که بخوانم دوسه سوره
فرمان خدا دارد و یرلیغ پیمبر	می خوردن این ماه روانیست که اینماه
ندانه توان خورد بشب یک دوسه ساغر	در روز حرامست باجماع ولیکن
بویش رود از کام و خمارش رود از سر	بیش از دوسه ساغر نتوان خورد که تاصبح

دیوان قآنی ، ص ۳۲۱

فعل من بر دین من باشد گواه

حضرت بهاء الله در لوحی که به اعزاز «جناب میرزاهادی» در قزوین عزّ نزول یافته چنین می فرمایند:

جوهر تسبیح و ساذج تقدیس سلطان بدیع منیع قتیومی را سزاست که از رشحات طفحات ابهر عنایت و مکرمات خود هویات موجودات و کینونات ممکنات را از ذلّت عدم و نیستی بر عرش عزّت و هستی جالس فرمود... شش ماه کلّ اهل بغداد این بنده را احاطه نموده اند بفضل الله همه را مضمحل نموده و امراالله را به اتمام رساندم، فعل من بر دین من باشد گواه و همچو گمان داشتم که از احباب بعد از این نصر کبری و ابتلاء لایحصى اظهار حبّ و دوستی می شود آخر نتیجه این بود، در جمیع امور حمد خدا را من کان لله کان الله له ...

مصرع منقول در این لوح مبارک از مولوی است. سابقه مطلب چنین است که کافری از حضرت علی امیرالمؤمنین پرسید که «چون بر چون منی مظفر شدی شمشیر را از دست چون انداختی؟»

حضرت امیر در جواب فرمود:

گفت من تیغ از پی حق می زنم	بنده حقّ نه مأمور تنم
شیر حقّ نیستم شیر هوا	فعل من بر دین من باشد گوا
مارمیت اذرمیتم در جراب	من چو تیغ و آن زننده آفتاب
رخت خود را من ز ره برداشتم	غیر حق رامن عدم انگاشتم
سایه ام من کدخدایم آفتاب	حاجب من نیستم او را حجاب
من چو تیغ پرگهرهای وصال	زنده گردانم نه کشته در قتال
خون نپوشد گوهر تیغ مرا	باد از جا کی برد میغ مرا
که نیم کوهم ز حلم و صبروداد	کوه را کی در رباید تندباد ...

مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۸۷ - ۳۷۹۴

جمال قدم در کتاب بدیع (ص ۲۳) نیز با توجّه به مصرع مورد مطالعه چنین می‌فرمایند:

... به فضل الله در ریاض مکاشفه سائریم و در انجمن مشاهده حاضر از وهم و تقلید گذشته‌ایم و در مقرّ شهود و مشاهده آرمیده‌ایم به دنیا و اهل آن کاری نداشته و نداریم چنانچه فعل ما بر دین ما گواه است ...

در لوح مبارکی که در صدر مقال نقل شد عبارت «من کان الله کان الله له» از احادیث اسلامی است. برای ملاحظه شرح مطالب در باره این حدیث به مقاله این عبد که در مجله پیام بهائی (شماره ۸۸، مارس ۱۹۸۷، ص ۶ - ۷) به طبع رسیده است مراجعه فرمائید.

فغان کین لولیان شوخ شیرین کار شهر آشوب چنان بردند از ایشان دل که ترکان خوان یغما را

حضرت عبدالبهاء در لوح «امّة الله المطمئنّة فرح انگیز خانم مسیس اسپرک علیها بهاء الله الابهی» که در لندن به تاریخ ۱۴ رمضان ۱۳۲۹ هـ قـ ۷ سپتامبر ۱۹۱۱ م عزّ صدور یافته چنین می فرمایند:

هو الله یا امّة الله اگر از احوال جناب ابوی سؤال می نمائی در زحمت زیاد و مشقّت بی پایانند که نفسی تحمّل آن نتواند در خانه ای از قصر شاه ایران بهتر در نهایت زینت در فراشی خواب می نمایند خشن مانند پر قو، غذائی میل می کنند که ابدآ خوردنی نیست و لحم طیر و ما یشتهون کآته راحة الحلقوم. خدا بداد برسد کی می تواند تحمّل این بلایا نماید، از همه بدتر از صبح تا شام پیایی بدون انقطاع مردمان آراسته می آیند و می روند و تبلیغ می شوند و به نفحات قدس ملکوت ابهی مشام معطرّ می نمایند و سبب سرور قلب می گردند انصاف بده کی تحمّل این همه بلایا می نماید خدا صبر دهد اتّما یوفی الصّابرون اجرهم بغير حساب. به امّة الله المقرّبه والده بگو که ابوی از دست رفت،

فغان کین لولیان شوخ شیرین کار شهرآشوب

چنان بردند از ایشان دل که ترکان خوان یغما را

علی الخصوص بهمراهی شخص محترمی هست که در بند و بست بسیار ماهر. دوشیزه بیست ساله را به جهت شخصی هفتادساله چنان بست و بند نمود که دختر از عشق آن سالخورده آرام ندارد. ملاحظه کن که در حقّ آقامیرزا اسدالله دیگر چه می کند، بر من است که شما را اخبار نمایم. باری تو محزون مباش و از خدا گله مکن الحمدلله در ظلّ عنایت جمال مبارک روحی لعنتبته الفداء تولّد یافتی و ابوی و والده ای مانند این غلام و کنیز اسم اعظم داری و در جوار تربت مقدّسه پرورش یافتی و حال نیز در جوار دو روضه مبارکه هستی

و در ایام شدائد و بلایای جناب ابوی و والده نبودی بلکه در ایام راحت قدم
 بدنیا نهادی و حال قرین عزیز محترمی مانند اسکندر خان داری و در ظلّ
 الطاف جمال قدم هستی و مانند ورقه علیا و ورقات مبارکه نفوس مهربان
 داری و مانند من پدر روحانی مهربان داری خدا به فریاد تو برسد، کی
 می تواند تحمل این مشقات نماید هرچه هست باید صبر نمود. این ها مزاح
 بود، الحمدلله شب و روز منقطعاً عمّا سوی الله موقّق به خدمت آستان مقدّس
 مشغولیم انّ هذا من فضل ربّی. به امة الله المقرّبه والده و امة الله المظلومه
 خانم ضیا و جناب آقامیرزا عنایت الله و امة الله سکینه تحیت ابدع ابهی
 برسان و علیک البهاء الابهی. ع ع

بیت منقول از حافظ است و غزلی که شامل این بیت می باشد چنین است:
 اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را

بخال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را
 بده ساقی می باقی که درجّت نخواهی یافت
 کنار آب رکناباد و گلگشت مصلّا را
 فغان کاین لولیان شوخ شیرین کار شهر آشوب
 چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغما را
 ز عشق ناتمام ما جمال یار مستغنی است
 بآب ورنگ و خال و خط چه حاجت روی زیبا را
 من از آن حسن روزافزون که یوسف داشت دانستم
 که عشق از پرده عصمت برون آرد زلیخا را
 اگر دشنام فرمائی و گر نفرین دعا گویم
 جواب تلخ میزید لب لعل شکرخا را
 نصیحت گوش کن جانا که از جان دوست تر دارند
 جوانان سعادت مند پند پیر دانا را
 حدیث از مطرب و می گو و راز دهر کمتر جو
 که کس نگشود و نگشاید بحکمت این معما را

غزل گفتی و درسفتی بیا و خوش بخوان حافظ

که بر نظم تو افشاند فلک عقد ثریا را

دیوان حافظ، ص ۳-۴

در شرح بیت مورد مطالعه در حافظ نامه (ج ۱، ص ۱۱۵ - ۱۱۶) چنین آمده است:

لولی: در جای دیگر گوید:

دلم رمیده لولی وشی است شورانگیز

دروغ وعده و قتال وضع و رنگ آمیز

در برهان قاطع آمده است: «بر وزن و معنی لوری که سرودگوی کوچه و گدای در خانه ها باشد، و به معنی نازک و لطیف و ظریف هم آمده است. و در هندوستان به قحبه و فاحشه می گویند.» دکتر معین در حاشیه نوشته است: «راجع به این گروه که اصلشان از هند است رجوع کنید به مقاله عبدالحسین زرین کوب در Indo-Iranica, Vol. 6. No 1.p.11-21. در لغت نامه دهخدا، کولی، غریبالبند، غربتی، قرشمال، سوزمانی، و چندین معادل دیگر برای این کلمه یاد شده و سپس ترجمه یا روایت فارسی قسمت اعظم مقاله دکتر زرین کوب - که شادروان معین به آن اشاره کرده بود - نقل شده است. شادروان غنی می نویسد: «لولی = کولی، در عربی «زط» می گویند. گویا در سوریه «عجر» می نامند. دخویه رساله ای در باب کولی غریبالبندها نوشته است» (حواشی غنی، ص ۴۷).

- شیرینکار: یعنی کسی که حرکات و سکنات و رفتار و اطوارش شیرین و دلپسند باشد. در جای دیگر گوید:

تو خود چه لعبتی ای شهسوار شیرینکار

که توسنی چو فلک رام تازیانه تست

- شهر آشوب: «آشوبنده شهر... کسی که در حسن و جمال فتنة شهری باشد» (لغت نامه). در جاهای دیگر گوید:

— چه عذر بخت خود گویم که آن عیار شهر آشوب
 به تلخی کشت حافظ را و شکر در دهان دارد
 — رسم عاشق کشی و شیوه شه — آشویی
 جامه ای بود که بر قامت او دوخته بود
 — بازکش یک دم عنان ای ترک شهر آشوب من
 تا زاشک و چهره راحت پر زر و گوهر کنم
 — خوان یغما: «کنایه از خوانی باشد که کریمان بگسترانند و صلاهی
 عام در دهند، و معنی آن خوان تاراج است، چه یغما به معنای تاراج
 باشد» (برهان) حافظ در جای دیگر به غارت کردن خوان اشاره دارد:
 بیا که ترک فلک خوان روزه غارت کرد هلال عید به دور قدح اشارت کرد
 سعدی گوید:

ادیم زمین سفره عام اوست بر این خوان یغما چه دشمن چه دوست
 کلیات، ص ۲۰۱

تو همچنان دل شهری به غمزه ای ببری که بندگان بنی سعدخوان یغما را
 ص ۴۱۳

چو خوان یغما بر هم زند همی ناگاه زمانه مجلس عیش بتان یغمائی
 ص ۷۴۸

در لوحی که نقل شد عبارت «آئما یوفی ...» قسمتی از آیه شماره ۱۰
 در سوره زمر (۳۹) است. معنی عبارت آن که خدا صابران را به حد
 کمال و بدون حساب پاداش خواهد داد.
 در باره بعضی از نفوسی که در لوح مبارک فوق مذکور شده اند در
 کتاب محاضرات (ج ۱، ص ۳۹۰) شرحی مندرج است که ذیلاً آن را
 نقل می نمایم:

... مسیواسپراک معروف باسکندر خان داماد میرزا اسدالله اصفهانی پدر
 دکتر فرید است فرید که ناقض شد و طرد گردید پدرش میرزا اسدالله و
 اسپراک هم باو ملحق شدند اسپراک پس از نقض گرفتار مرضی سخت

گردید و کیخسرو که در لوح مشارالیه اسم او را بیان می‌فرمایند که جان را فدای اسپراک نمود کسی بود که بپرستاری پرداخت و در نتیجه مریض شد و وفات یافت قبرش در گلستان جاوید لاهور است. اسپراک بشرحی که در مجلد نهم کتاب عالم بهائی مندرج است در اواخر ایام تائب شد. برای اطلاع بیشتر بجلد نهم عالم بهائی مراجعه شود و شرح حالش در آنجا بتفصیل مسطور و عکسش هم موجود است تولّد اسپراک در ۱۸۷۵ و وفاتش بسال ۱۹۴۳ و مدّت عمرش ۶۸ سال و توبه‌اش در سال ۱۹۴۱ واقع شد.

فکر خود را گر کنی تأویل به که کنی تأویل آن نامشبهه

در فقره‌ای از کتاب بدیع (ص ۳۴ - ۳۵) چنین مذکور است:

...حقّ ناظر بقول و اعراض و اعتراض ناس نبوده و نخواهد بود يفعل مایشاء رغما لانف الذینهم کفروا بالله و کانوا من المعرضین. اگر فی الجمله تعقل نمائید این اعتراضات شما جمیعاً بر نقطه‌اولی روح ماسواه فداه وارد و همچنین من قبل به کلّ رسل، اسمع قولی ثمّ استغفر عمّا ارتکبت لعلّ الله یغفرک و یکفرّ عنک سیئاتک و آنّه لغفور رحیم.

قول دیگر آن مبغض مقلی پس بنابراین،

فکر خود را گر کنی تأویل به که کنی تأویل آن نامشبهه

عجب است از شما که امر بر شما مشتبّه شده در صریح امر کم جو التباس انتهی. این عباد فکر خود را نموده‌اند و بفضل الله از اجام تأویل به صحرای بافضای خوش تصریح رسیده‌اند مأول کسانی هستند که حقّ ظاهر منیع را می‌گذارند و از تیشۀ ظنون اصنام اوهام می‌تراشند و بعد به مصنوع خود عاکف و ساجد و خاضع می‌شوند و مع ذلک خود را از عابدین حق می‌شمرند و منقطعین الی الله می‌دانند، بشنو ذکر این عبد را و قلب را از اوهام فارغ کن و بر بۀ الانام ناظر شو ...

بیت مذکور از مولوی است که در مثنوی چنین می‌گوید:

...حقّ شاهی که جز او معبود نیست

پیش او زاری کس مردود نیست

گفت نتوانم بدین افسون که من

رُو بتابم ز آمرِ سرّ و علّان

گفت آخر امر فرمود او به حلّم

هر دو امرند آن بگیر از راهِ علم

گفت آن تأویل باشد یا قیاس
در صریح امرکم جُوالتباس
فکر خود را گر کنی تأویل به
که کنی تأویل این نا مُشتبه

مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۵۵ - ۱۶۵۹

در بارهٔ بیتی که مورد مطالعه می‌باشد در شرح جامع مثنوی (ج ۵، ص ۴۵۶) چنین مذکور است:

«فکر خود را گر کنی تأویل به که کنی تأویل این نا مُشتبه اگر اندیشهٔ خود را تأویل کنی بهتر است از آنکه این موضوع صریح و اشتباه‌نشدنی را تأویل کنی. در اینجا معنی لفظی «تأویل» مراد است. تأویل در لغت به معنی بازگرداندن چیزی است. یعنی به جای آنکه این حرف صریح را تأویل کنی، بهتر است اندیشه‌ات را تغییر دهی. در بیت ۱۰۸۰ دفتر اول آمده است:

کرده‌ای تأویل حرف بکر را خویش را تأویل کن نی ذکر را».
بنا بر توضیح مندرج در پاورقی کتاب فوق «مشتبه: اسم مفعول از مصدر اشتباه به معنی اشتباه شده» می‌باشد. مصرع «در صریح امرکم...» نیز که در کتاب بدیع نقل شده چنان که گذشت از مولوی است و در بارهٔ آن در شرح جامع مثنوی ج ۵، ص ۴۵۶ چنین آمده است:

«عزرائیل به زمین گفت: این سخنانی که تو گفתי یا تأویل است و یا قیاس. در امور صریح و آشکار جویای اشتباه مشو. "تأویل" و "قیاس" در جایی رواست که کلام واضح و صریح نباشد. اما در جایی که صراحت است توّسل به تأویل و قیاس ناصواب است. مولانا به کرات قیاس نابخردانه را مورد نقد قرار داده است».
کلمهٔ التباس به معنی اشتباه‌شدن و پوشیدگی کار است.

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می کرد

حضرت عبدالبهاء در لوح «حضرت مؤید» چنین می فرمایند:
هو الله

حضرت مؤید علیه بهاء الله الابهی

هو الله ای یار دیرین و همدم قدیم زندان عگا ایوان کسری بود و جنت علیا زیرا آن سجن و زنجیر در سبیل یوسف رحمانی و چون رهائی حاصل تسلی خاطر نماند و خود را خائب و خاسر یافتم و مریض و سقیم گشتم لهذا باقلیم مصر شتافتم و امید خدمتی به آستان مقدس داشتم ولی افسوس که مور بی نام و نشان را حشمت سلیمان ممتنع و محال با وجود این حرکت مذبوحی شد و جام صبحی بدور آمد و در خطه مصر غلغله ای افتاد و ولوله ای بلند شد پس بی درنگ عزم فرنگ شد حال به الطاف حضرت بیچون در تونون در ساحل دریاچه جینوا از حسرت آستان مقدس فغان برآرم و زمان الفت با شما را به خاطر آرم و هر روز جمعی از رجال و نساء اروپا حاضر و به ذکر دوستان تسلی خاطر حاصل. امروز عازم پاریس شویم و با سلاله لویس و گروه فرنسیس از مراتب تقدیس دم زنیم ولی بعید بنظر آید زیرا این گروه پرشکوه هرچند پرخط و خالند ولی اسیر عالم طبیعت و بی مجال و هرچند طیور مشکورند ولی محروم و بطیء الشّعور هزار گلزارند ولی بی شهناز ببلان جهان مدنیّتند ولی بی بانک و آواز نه آهنگی نه نوائی نه گلبانگی و نه شنوائی با وجود این از رحمت پروردگار امیدواریم که عاقبت ناقوس ملکوت ابهی و کوس ملأ اعلی ولوله و غلغله اندازد و نعره یا بهاء الابهی هیجانی شدید انگیزد و فریاد یابشری یابشری به مسامع اهل صوامع ملکوت رسد. تا چه کند قوت بازوی دوست. فیض روح القدس ار باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می کرد. ع.ع

بیتی که در آخر لوح مبارک نقل شده از ابیات حافظ شیرازی است که
 در غزل مشهور خود چنین می گوید:
 سالها دل طلب جام جم از ما می کرد
 و آنچه خود داشت زیبگانه تمنّای کرد
 گوهری کز صدف کون و مکان بیرونست
 طلب از گم شدگان لب دریا می کرد
 مشکل خویش بر پیر مغان بردم دوش
 کو بتأیید نظر حلّ معما می کرد
 دیدمش خرم و خندان قدح باده بدست
 و اندر آن آینه صدگونه تماشا می کرد
 گفتم این جام جهان بین بتو کی داد حکیم
 گفت آنروز که این گنبد مینا می کرد
 بیدلی در همه احوال خدا با او بود
 او نمی دیدش و از دور خدایا می کرد
 این همه شعبده خویش که می کرد اینجا
 سامری پیش عصا و ید بیضا می کرد
 گفت آن یار کزو گشت سردار بلند
 جرمش این بود که اسرار هویدا می کرد
 فیض روح القدس از باز مدد فرماید
 دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می کرد
 گفتمش سلسله زلف بتان از پی چیست
 گفت حافظ گله از دل شیدا می کرد

دیوان حافظ، ص ۹۶ - ۹۷

در شرح بیت مورد مطالعه در حافظ نامه (ج ۱، ص ۵۷۱ - ۵۷۳)
 چنین مسطور است:

«فیض: فیض در اصل لغت مصدر است (همانند فیضان) و به معنای

سرازیر شدن یا سرزیر شدن آب و اشک است و مجازاً به معنای جود و عطا (اساس البلاغة و لسان العرب) و اصطلاحاً به فعل همیشگی فاعلی که بخششی بدون عوض و غرض انجام می‌دهد اطلاق می‌گردد (کشاف اصطلاحات الفنون). در اصطلاح عرفانی «عبارتست از آنچه تجلی الهی افاده می‌کند. چنین تجلی‌ای بیشکل است و تعیین و تقید آن بر حسب متجلی (المتجلی له) است. اگر متجلی له عین ثابت غیر موجودی باشد، این تجلی نسبت به او تجلی وجودی می‌شود و به او افاده وجود می‌کند. ولی اگر متجلی له موجود خارجی و صورت متعادلی باشد، تجلی نسبت به او به واسطه صفات خواهد بود و صفاتی غیر از وجود نظیر حیات و غیره به او خواهد بخشید...» (کشاف اصطلاحات الفنون) فیض در مکتب ابن عربی، اصطلاحی کاملاً فنی و مهم است و به دو نوع اقدس و مقدس تقسیم می‌گردد...

حافظ بارها فیض را به معنای لطف و عنایت و مدد، و نیز کمابیش همان معنای عرفانی که نقل شد به کار برده است:

- در ازل هرکو به فیض دولت ارزانی بود...
- گوهر پاک ببايد که شود قابل فیض...
- به شیراز آی و فیض روح قدسی بجوی از مردم صاحب کمالش
- بلبل از فیض گل آموخت سخن...
- ز آنجا که فیض جام سعادت فروغ تست بیرون شدی نمای زطللمات حیرتم
- با فیض لطف او صد ازین نامه طی کنم
- بیا که دوش به مستی سروش عالم غیب نوید داد که عام است فیض رحمت او
- همچنین گاه فیض را با توجه و ایهام به معنای اصلی لغوی اش به کار می‌برد:

- غبار زرق به فیض قدح فرو شویم
- تیغی که آسمانش از فیض خود دهد آب تنها جهان بگیرد بی منت سپاهی
- روح القدس: در قرآن مجید سه بار به تأیید خداوند عیسی (ع) را به

توسط روح القدس اشاره شده است. از جمله: و آتینا عیسی بن مریم
البینات و آیدناه بروح القدس (و عیسی بن مریم را معجزات آشکار
بخشیدیم و به روح القدس مؤید داشتیم، بقره ۸۷، ۲۵۳ نیز مائده،
۱۱۰). میبیدی مراد از روح القدس را جبرئیل می داند، و قول دیگرش
این است که گوید روح، جبرئیل است و قُدُس (یا به قرائت ابن کثیر:
قُدُس) خداوند است. و در باره تأیید عیسی (ع) به روح القدس
می نویسد: «و گفته اند تأیید عیسی به جبرئیل آن بود که عیسی نیرو
گرفت به جان پاک از دهن جبرئیل که در مریم دمید، تا به آن نیرو
گرفت و بی پدر از مادر در وجود آمد. و گفته اند که جبرئیل در
همه حال قرین وی بودی در سفر و در حضر و در آسمان ... ابن عباس
گفت و جماعتی از مفسران که معنی «و آیدناه بروح القدس» آنست که
وی را اسم اعظم درآموختیم تا مرده بدان زنده می گردانید، و خلق را
بدان عجائب معجزات می نمود. پس به این قول روح القدس، اسم اعظم
است. ابن زید گفت: روح القدس انجیل است، هم بدان معنی که قرآن را
بدان روح خوانند ...» (کشف الاسرار و عده الابرار، ج ۱، ص ۲۶۴ - ۲۶۵).
عطار در «صفت معراج رسول اکرم» در اوایل اسرارنامه جبرئیل و
روح القدس و روح الامین را مترادف و به یک معنی به کار برده است
(اسرارنامه، به تصحیح دکتر گوهرین، ص ۱۷ - ۱۹).
عبید گوید:

روح قدسی آنکه خوانندش خلاق جبرئیل

همچومن دائم دعاگوی و ثناخوان تو باد

کلیات عبید، ص ۴۳

حافظ در جاهای دیگر گوید:

روح القدس آن سروش فرخ	— ر قبه طارم زبرجد ...
به شیراز آی و فیض روح قدسی	بجوی از مردم صاحب کمالش
داور دین شاه شجاع آنکه کرد	روح قُدُس حلقه امرش به گوش...

— معنای بیت: فیض الهی هرگز انقطاع یا تعطیل نمی‌یابد، لذا امید آن هست که با امداد آن فیض دیگران هم به سان عیسی (ع) کراماتی ظاهر کنند... این بیت صراحت دارد که حافظ به وقوع کرامات و خوارق عادات از ناحیه صالحان، اذعان دارد...»

برای مطالعه مطالب مربوط به «تا چه کند قوت...» به ذیل آن مصرع مراجعه فرمائید.

مآخذ اشعار فارسی
در آثار بهائی

* * *

حرف

ق

قافیه اندیشم و دلدار من گویدم مندیش جز دیدار من

حضرت عبدالبهاء در شرح احوال جناب شیخ علی اکبرمازگانی چنین می‌فرمایند:

... بعد از صعود طلعت مقصود روحی لاجبانه الفداء ثابت عهد و پیمان بود و نابت از فیض رحمت یزدان. بصرف فطرت از شدت محبت شوق شاعری داشت و آرزوی قصائد و غزلخوانی. ولی عاری از سجع و قوافی. قافیه اندیشم و دلدار من، گویدم مندیش جز دیدار من. باری شیخ مذکور در نهایت فرح و سرور شوق صعود بجهان ربّ غفور داشت. لهذا بنار اشتیاق می‌گذاخت عاقبت از این جهان رفت و در جهان بالا خیمه برافراخت ...

تذکره الوفاء ص ۱۶۲

بیتی که حضرت عبدالبهاء در این موضع از تذکره الوفاء بدان استشهاد فرموده‌اند از ملای رومی است که می‌گوید:

قافیه اندیشم و دلدار من	گویدم مندیش جز دیدار من
خوش نشین ای قافیه اندیش من	قافیه دولت تویی در پیش من
حرف چه بود تا تو اندیشی از آن	حرف چه بود خار دیوار رزان
حرف و صوت و گفت را برهم زنم	تا که بی این هر سه با تودم زنم

مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۲۷ - ۱۷۳۰

در شرح جامع مثنوی (ج ۱، ص ۴۷۰) در باره بیتی که مورد مطالعه می‌باشد چنین مذکور است:

«قافیه، اندیشم و دلدار من گویدم مندیش جز دیدار من
با اینکه در اندیشه قافیه‌سازی هستم، ولی آنچنان مستغرق در جلوه جمال محبوبم که گویی آن محبوب حقیقی به من می‌گوید: قافیه را

رها کن و تنها به دیدار من اندیشه کن. زیرا شعر حقیقی آن است که بی اختیار و تکلف و به مدد عشق و جوشش معنی بر زبان آید و عشق به زبان شاعر سرودگفتن آغاز کند نه آنکه به نیروی فکرت و تتبع در اسلوبهای شاعران دیگر و احاطه بر لغت بسرایند. شبستری هم گوید:

عروض و قافیه معنی نسجد به هر ظرفی درو معنی نگنجد».

**قرآن کنند حفظ و بطه کشند تیغ
یس کنند حرز و امام مبین کشند**

ن ک به ذیل: «یس کنند حفظ ...».

قصه آن دارند این گلپاره‌ها کز حسد پوشند خورشید تو را

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه چنین می‌فرمایند:
... بگو ای بیچارگان عبودیت عبدالبهاء آفاق را منجذب نموده و صیت رقیتش
جهانگیر گشته و محویت و فنایش مثل آفتاب مشهور اقطار شده،
قصه آن دارند این گل‌پاره‌ها از حسد پوشند این فقر و فنا
هیئات هیئات عنقریب قرین ناله و حنین گردند و در خسران مبین افتند ویل
للمکذبین ثم ویل للمکذبین ثم ویل للمکذبین ...

مکاتیب، ج ۲، ص ۳۲۳

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب میرزاغلامعلی دوافروش در
طهران چنین می‌فرمایند:

هو الله ای ثابت بر پیمان پاکتهای نمره صد و شصت و چهار و شصت و پنج
و شصت و شش و شصت و هفت رسید در خصوص محافل همان است که
مرقوم نمودید محفل اتحاد سبب اختلاف شد زیرا توحش‌الملک در آن محفل
رکن رکین بود با وجود آن‌که عبدالبهاء از پارسال این خبر را می‌داد که این
شخص منافق است بعد توبه‌نامه نوشت و ایضاً در محفل اتحاد چند نفر سرّاً
همداستان دارد بسیار عجیب است که محفل اتحاد با وجود آن‌که رائحه
خوشی از آن نمی‌وزد شعبه‌ها تأسیس کرده‌اند و احباء نیز سکوت نمودند
بسیار عجیب است همین سرّ خفی را باید احباء کشف کنند بدانند که در این
ضمن فساد عظیمی می‌شود ولیکن بعضی ساده هستند گمان نمودند که جمیع
اعضای محفل اتحاد را مقصد خدمت است لهذا بآن پیوستند و اگر بر آنها
واضح شود که بعضی از اعضای محفل همداستان توحش‌اند البته اجتناب کنند.
پارسال مرقوم شد که حضرت مسیح می‌فرماید: چراغ را کسی زیر فانوس
حدید نمی‌گذارد. یعنی مذاکرات سرّیه بین نفوس معذوره مخالف امر

الهی است و سبب فساد و در بغداد شخصی از مشایخ طریقت در حضور مبارک در خلوت رسید و استدعای سری از اسرار نمود فرمودند ما اسرار را با طبل و دهل چهاراً بر ملا زدیم سری نداریم. پس از این ترتیب در طهران مقصدی دارند و مجلسی تشکیل نموده اند که اسرار داشته باشد و هریک از اعضای آن محفل محفل سری تشکیل نماید و به تسلسل برود این سبب وهم حکومت گردد که حضرات حکومت خفیه تأسیس نموده اند و این سبب فساد عظیم شود زنهار از چنین تأسیسی البته این قضیه را موقوف ننمائید. در سنه گذشته این مرقوم شد و چنان مظنون بود که این مجلس فسخ شده حال یک دفعه دیدیم که با کوس و دهل صدایش بلند شد و خلاصه بعضی اعضاء را مقاصد خفیه این که اجتناء را به کلی یک دفعه در دام قوم لثیم اندازند یعنی جمیع یاران را از صراط مستقیم بلغزانند ابداً کسی فکر نکرد که این سر مکنون چه چیز است و این فراموش خانه چه چیز است و مقاصد چه. سبحان الله با وجود آنکه سال گذشته عبدالبهاء چنین جوابی به طهران مرقوم نمود با وجود این اجتناء ملتفت مکر و خدعه بعضی از اعضای اتحاد نشدند. باری این اتحاد نیست این اساس اختلاف است این هادم بنیان الهی است مَنْ تَقَرَّبَ إِلَيْهِ فَلَيْسَ لَهُ مِنَ الطَّافِ رَهْ مِنْ نَصِيبٍ. این نفوس را نصیحت ننمائید که جفدان بیوفا بازان سپید الهی را گمراه نتوانند نمود و طیور شب شمس حقیقت را پنهان نتوانند کرد این است که محافل خفیه خفاشها در ظلمات تحت الارض تشکیل نمایند و با یکدیگر براز گویند که آفتاب تاریک است، قصد آن دارند این گلپاره ها کز حسد پوشند خورشید تو را و علیکم البهاء الابهی. عبدالبهاء عباس

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین می فرمایند:

هوالبهی ای تشنگان چشمه حیوان بامداد است و عبدالبهاء بیاد شما مسرور و شادمان فرح اندر فرح است و سرور اندر سرور زیرا کأس مزاجها کافور در دور است و صهبای جان پرور ربّ غفور در نهایت رقت و حلاوت چون ماء

طهور سرمستان جمال ابهی در ولوله و شورند و عاشقان دلبر یکتا در اعظم
حبور، فنعم ماقال:

ولوله در شهر نیست جز شکن زلف یار

فتنه در آفاق نیست جز خم ابروی دوست

صوت یابهاء الابهی است زلزله در آفاق انداخته و صیت سبحان ربّی الابهی
است ولوله در جهان اشراق بلند نموده. الیوم هزاران هزار نفوس در غیب و
شهود هلهله کنان هله هله یا بشارت نعره زنند و مژده عظمت ظهور
جمال مبارک را روحی لاحتیانه الفداء به آفاق مبذول دارند ملاحظه نمائید که
شمع میثاق را چه تأیید از ملکوت ابهی رسیده که عموم انظار حیران است با
وجود این حزب غرور در اعظم شرور و ناقضان پیمان فریاد برآرند که
عبدالبهاء بنیان ایمان را خراب کرده، فنعم ماقال:

قصه این دارند این گل پاره ها کز حسد پوشند خورشید ترا

هیئات هیئات،

جغدها بر باز استم می کنند پرو بالش بی گناهی می کنند

که چرا تو یاد آری زان دیار یا ز قصر و ساعد آن شهریار

جرم او این است کویا ز است و بس غیر خوبی جرم یوسف چیست پس

ای یاران الهی در عبودیت آستان مقدس ظهیر و نصیر و شریک و سهیم
عبدالبهاء شوید تا کلّ در یک ارض محشور گردیم و چون جوق طیور شکور
در یک هوای جان فزا پرواز کنیم و به درگاه بی نیاز نماز آریم و علیکم
التحیة والثناء.. ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین می فرمایند:

هو الابهی ایها الفرع الجلیل من السدرة الالهیه الحمد لله که فیوضات ملکوت
ابهی از جمیع ارجاء و انحاء چون باران نیشان متتابع و رایت میثاق در قطب
آفاق مرتفع نیر امرالله در اوج عزّت ساطع و بساط امن و امان در کلّ بلاد
مفروش و از جمیع طوائف از شرق و غرب در ظلّ امرالله داخل عنقریب
سطوت کلمة الله کائنات را به حرکت آرد و هیکل عالم را مرتعش کند و

قلوب را منتعش نماید، حمداً له شمّ شکرآ. سبحان الله اهل فتور همت گماشته‌اند که این نور مبین را از دیده‌ها ستر نمایند و این بدر منیر را مخفی کنند علو امرالله را انکار نمایند و سمو کلمات الله را احتجاج کنند، قصد آن دارند این گلپاره‌ها کز عَمّه پوشند خورشید ترا، هیهات هیهات اَیَعْمَى النَّاظِرُونَ عَنِ الضِّیَاءِ.. باری اگر حزب شبهات به آن صفحات با جنود مفتریات و الواح محرّفه هجوم آرند البتّه آن حضرت باید با کمال قوّت مقاومت فرمایند که مبدا حلول در ضعفاء نمایند.

مجموعه مکاتیب، شماره ۸۷، ص ۴۵۲ - ۴۵۳

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح حضرات ایادی امرالله در طهران در باره دسائس و اغراض و مفتریات یحیائیها چنین می‌فرمایند:

ایها المنادون باسم الله المهیمن القیوم در این ایام سهام بغضا از جمیع انحاء متتابع... نفوس آگاه از بدایت امر بر اسرار و وقایع و آثار مطلعند و همچنین کسانی که در ثبوت و رسوخ بر امرالله چون جبل باذخند این مفتریات در نزد ایشان مانند کلمات و ابیات اشعار موش و گربه خود یحیاست که سبب رسوائی نفوسی است که تلقین نموده‌اند، قصد آن دارند این گلپاره‌ها کز حسد پوشند خورشید ترا. چنانچه شاعر عرب گفته فیهنی قلت هذا الشمس لیل اَیَعْمَى النَّاظِرُونَ عَنِ الضِّیَاءِ ...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب الله ویردی میرزا در مشهد چنین می‌فرمایند:

هوالبهی ای مهتّز از نسائم الطاف در این حشر اعظم که خدمات جمال قدم قلب عالم را بحرکت آورده قومی از افسردگان و مردگان چنان گمان نموده‌اند که بحر اعظم را توان از امواج قدم منع نمود و یا نیر اکرم را از انوار صبحدم مهجور کرد و یا آفاق امم را از فیوضات این اشراق دمام محروم نمود، فباطل ما هم یعملون.

قصد آن دارند این گل‌پاره‌ها کز حسد پوشند خورشید ترا
عنقریب نقره این ناقور را از ملاّ اعلی شنوی و نفخه این صور را از آفاق

جهان استماع نمائی و البهاء و الروح علیک. عبده عباس
و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح «حضرت شهید ابن شهید» در طهران
چنین می فرمایند:

ای مونس قدیم آنچه نگاشتی ملاحظه گردید و سبب فرح و مسرت بی پایان
شد ...

و اما جناب شیخ محمد ملقب به فاضل را از قبل عبدالبهاء ابلاغ دارید که
ما را امید چنین است که سیف مسلول عهد و میثاق باشی و شعله محرقه
در قلوب اهل نفاق و ان شاء الله چنین خواهی شد خفاشان مهین در ظلمات
زیر زمین توهین آفتاب خواهند ولی انیشان سزاوار گوش خراطین است نه
آذان طیور علیین، قصد آن دارند این گلپاره ها کز حسد پوشند خورشید ترا.
هیئات هیئات قضی الامر الذی فیه تستفتیان ناقضین به چنان خسران مبین
افتاده که عبرة للناظرین گشته اند بیا و تماشا کن وجوه یومئذ مغبرة ترهقها
قترة ...

جمال قدم نیز بیت فوق را در لوح علی محمد سراج نقل فرموده اند و
متن آن لوح در ذیل «ای ضیاء الحق حسام الدین و دل ...» مندرج است.
بیت مزبور در لوح جمال قدم مصدّر به عبارت «عرض می شود رقیمة
کریمه عالی ...» نیز نقل شده و تمام آن لوح در ذیل «آنچه در خمخانه
داری ...» مندرج می باشد.

بیت مزبور از مولوی است که می فرماید:

... ای ضیاء الحق حسام دین و دل کی توان اندود خورشیدی به گل
قصد کردستند این گل پاره ها که بپوشانند خورشید ترا
در دل گه لعلها دلّال تست باغها از خنده مالا مال تست ...

مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۰۱۰ - ۲۰۱۲

شرح چند مطلب در باره مندرجات الواح مبارکه فوق مفید به نظر
می آید: مقصود از «توحش الملک» در لوح آقاغلامعلی دوافروش
میرزاعبدالحسین شیرازی ملقب به تمدن الملک است که از مشاهیر

بهائی بود اما به ازلیه گروید و مردود و مطرود شد. لوحی در باره او در ذیل «من آنچه شرط...» نیز مندرج می باشد.

در همین لوح مبارک منظور از «شخصی از مشایخ طریقت» ممکن است میرزامحیط شیخی باشد که شرح تقاضای تشرّف او در ذیل «گر خیال جان...» مندرج گردیده است.

برای مطالعه شرح مطالب مربوط به بیت «ولوله در شهر...» و «جغدها بر باز...» به ذیل آن ابیات مراجعه فرمائید.

مصرع «أیعمی الناظرون...» و بیت «فهنی قلت...» در ذیل «وهبنی قلت...» در مآخذ اشعار، (ج ۱، ص ۱۲۳ - ۱۲۴) مورد مطالعه قرار گرفته است.

عبارت «وجوه یومئذ مغبرة...» در لوح جناب شهید ابن شهید ناظر به آیات ۴۰ و ۴۱ در سورة عبس (۸۰) در قرآن است که می فرماید: «و وجوه یومئذ علیها غبرة ترهقها قتره». معنی آیات مبارکه آن که رخسار گروهی غم آلود و اندوهگین است و بر روی آنان خاک ذلت و خجلت نشسته است.

در همین لوح مبارک مقصود از شیخ محمد فاضل، شاید شیخ محمدفاضل جهرمی باشد که از امرالله کناره گرفت و دور و مهجور شد.

**قصه این دارند این گلپاره ها
کز حسد پوشند خورشید ترا**

ن ک به ذیل: «قصه آن دارند ...».

**قصه کردستان این گل پاره ها
که پوشانند خورشید ترا**

ن ک به ذیل: «قصه آن دارند ...».

قصه لیلی مخوان و غصه مجنون عشق تو منسوخ کرد ذکر اوائل

حضرت بهاء الله در رساله چهاروادی می فرمایند:

...اگرچه زیارت جواب نامه ننموده ذکر ارادت نزد عقلا خطا و بیجاست ولیکن

محبت بدیع ذکر و قواعد قویم را منسوخ نمود و معدوم کرد.

قصه لیلی مخوان و غصه مجنون عشق تو منسوخ کرد ذکر اوائل

نام تو می رفت عاشقان بشنیدند هردو برقص آمدند سامع و قائل ...

آثار، ج ۳، ص ۱۴۱

ابیات منقول از سعدی شیرازی است و تمام غزلی که حاوی این ابیات می باشد در ذیل «پرده چه باشد ...» نقل شده است.

و نیز ن ک به ذیل «عشق تو منسوخ ...».

قطره دانش که بخشیدی ز پیش متصل گردان بدریاهای خویش

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب ابوالفضائل گلپایگانی چنین می فرمایند:
 هوالله یا من فداحياته فى اعلاء كلمة الله و بذل روحه فى نشر نفعات الله
 مدتی پیش مختصر تحریری از آن حضرت وارد و اشاره رفته بود که مفصل
 ارسال خواهد شد تا به حال انتظار ورود آن فصل مشروح کشیده شد و نرسید
 لهذا به تحریر این مختصر پرداختم و مقصد اصلی نشر مافی الاناء بود چه که
 کأس لطیف را چون لبریز نمائی رشحات و طفحات حاصل گردد و این قطره
 رشحه‌ای از جام قلوب است. از تأییدات غیبیة حضرت احدیت چنان امید است
 که این کأس دهاق قلمز آفاق گردد و این جام لبریز دریای شورانگیز و
 طوفان خیز شود تا رشحات و طفحات مبذل به امواج از جمیع جهات گردد.
 قطره دانش که بخشیدی ز پیش متصل گردان به دریاهای خویش...
 و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب علی خان ابن عبدالمطلب طهرانی
 چنین می فرمایند:

هوالله ای بنده آستان مقدس نامه خوش مضمون و فصیح العبارة به این
 آواره صحرای محبت الله رسید فی الحقیقه نیت صادق داری و خلق موافق تور
 توفیق ابدی می طلبم حال باید به عزمی ثابت و همتی فائق در آن دیار به
 خدمت ابرار پردازی و مظهر الطاف پروردگار گردی حصول مقصود به تأیید
 است نه محصور در تحصیل. امید چنین است که قطره دریا گردد و زندان
 صحراء شود،

قطره دانش که بخشیدی ز پیش متصل گردان به دریاهای خویش
 آذرپایجان محتاج نفوسی است که آذری در جان و دل دارند یعنی نار
 محبت الله و علیک البهاء الابهی.

۱۷ شوال ۱۳۳۹ حیف عبدالبهاء عباس

حضرت بهاء الله نیز بیت فوق را در رساله چهاروادی (آثار ج ۳، ص ۱۴۹) نقل فرموده اند:

بیت مورد بحث از مولوی است که چنین می فرماید:

ای خدا ای فضل تو حاجت روا	با تو یاد هیچ کس نبود روا
این قَدر ارشاد تو بخشیده ای	تا بدین بس عیب ما پوشیده ای
قطره ای دانش که بخشیدی زبیش	متصل گردان به دریا های خویش
قطره ای علم است اندر جان من	وارهانش از هوا و زخاک تن ...

مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۸۰ - ۱۸۸۳

در شرح جامع مثنوی (ج ۱، ص ۵۰۴) در باره بیتی که در آثار فوق نقل شده چنین مذکور است:

قطره ای دانش که بخشیدی ز پیش متصل گردان به دریا های خویش
 قطره دانشی که از آغاز به ما بخشیده ای، آن یک قطره دانش را به
 دریا های دانش و معرفت خودت متصل کن. علم جزئی و محدود ما را
 به علم بی نهایت متصل فرما.

قعر دریا خوشتر آید یا زیر تیر او دلکستر آید یا سپر

حضرت عبدالبهاء در لوح «جناب افنان آقامیرزاهادی» چنین می‌فرمایند:
 هو الابهی ای فرع تر و تازه سدره الهیة آنچه بقلم رعناء بر ورقه بیضاء
 نگاشته بودید از خلیج سعید و هند بعید و بوشهر بی مهر کلّ قرائت شد
 مشقّات شدیده کشیدید و زحمات عظیمه تحمّل نمودید جمیع این محن و بلایا
 و مشقّات و رزایا از تأثیرات و مقتضیات این سنه شداد است چه که فزع
 اعظم رخ نموده و رستخیز اکبر برخاسته در چنین طوفان اعظم ساحل راحت و
 نجات تصوّر نتوان نمود بلکه خوشا آن کشتی بهشتی را که از شدائد صدمات
 امواج این طوفان صفّه و سگان شکسته و شرّاع و حبال دریده و گسیخته و
 الواح و اسرار از هم پاشیده و به عمق و پایان این دریا رسیده.

قعر دریا خوشتر آید یا زیر تیر او دلکستر آید یا سپر
 چنانچه شمع پرنور هدی شابّ نَشَأَ فی محبّة الله حضرت آقامرتضی سلسبیل
 شهادت را از دست ساقی عنایت نوشید و با طبل و علم پاکوبان کف زنان
 به ملکوت ابهی شتافت طوبی له و حسن مآب. ع ع
 بیت منقول از مولوی است و در دفتر اوّل مثنوی (بیت ۱۷۴۶) چنین
 آمده است:

زیر دریا خوشتر آید یا زیر تیر او دلکش تر آید یا سپر؟
 در شرح این بیت در شرح جامع مثنوی (ج ۱، ص ۴۷۵) چنین مذکور
 است.

زیر دریا خوشتر آید یا زیر؟ تیر او دلکش تر آید یا سپر؟
 زیرا برای کسی که در دریای عشق الهی، مستغرق است، فرق نمی‌کند
 که او زیر دریا باشد یا روی دریا. زیر دریا، در اینجا کنایه از تجلّی
 جلالی است که موجب استهلاک سالک است؛ و زیر دریا و سپر کنایه

از تجلی جمالی که باعث بقای اوست».

مقصود از «حضرت آقامرتضی» حضرت آقامرتضای شهید سروسرستانی است که شرح حال و جانبازی عاشقانه او در محاضرات (ج ۱، ص ۱۱۵ - ۱۱۸) به طبع رسیده است.

مآخذ اشعار فارسی
در آثار بهائی

* * *

حرف

ک

کأس ظهور است این سرّ حبور است این فیض ظهور است این آن وقت شتاب آمد

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه چنین می فرمایند:

طهران

جناب ملاعلی اکبر علیه بهاء الله الابهی

ای منادی میثاق آنچه نگاشتید قرائت گشت و ملاحظه گردید از تلاوتش
بشاشت حاصل شد زیرا دلالت بر آن داشت که اجبای رحمن در فکر نشر
نفحات اللّٰهند و نوجوانان را به تعلیم و تحصیل حجع و دلائل و براهین
ترغیب و تحریض می نمایند الیوم نهایت احتیاج به مبلّغینی است از جمیع
اطراف فریاد این المبلّغین و این الناطقین و این الهداة الی الجمال المبین و
این الثّقات فی بیان هذا الامر العظیم برآرند ملاحظه فرمائید که عون و عنایت
جمال ابهی بچه درجه احاطه نموده از یزد یک سال است که نفوس بسیار
محترمی فریاد برآرند المبلّغ المبلّغ و هنوز نفس مبلّغی به آن دیار نرسیده اگر
چنانچه مبلّغینی بودند الی الآن اکثر آن بلاد در ظلّ شجرة رحمانیت درآمده
بودند لهذا تا توانید در فکر این باشید که نفوسی تربیت شوند که بتوانند
تبلیغ امرالله نمایند بسیار مهمّ است این مسئله و زحمتی ندارد چه بهتر از
آن که شب و روز انسان بیان ادّله و برهان بر ظهور جمال رحمن نماید.

کأس ظهور است ایمن سرّ حبور است این

فیض ظهور است این آن وقت شتاب آمد

جوهر تأیید است این سازج تقدیس است این

قوت تنزیه است این در نصّ کتاب آمد

الیوم مقامی اعظم از تبلیغ امرالله و نشر نفحات الله نیست و بدون آن نصرت
ملکوت ابهی و آثار الطاف ربّی الاعلی ممتنع و مستحیل و محال ...

ابیات از حضرت عبدالبهاء است.

کار این کار است ای هشیار مست

حضرت عبدالبهاء در لوحی که به شرح جانبازی و مراتب ایمان و انقطاع جناب ورقا و جناب روح الله شهید اختصاص یافته چنین می فرمایند:

... ای یاران الهی این نفوس سزاوار بندگی جمال مبارکند که به مبارکی اسمشان جهان و جهانیان عنقریب در بشارت، روحی لهما الفداء کینوتی لهم الفداء تا به حال کودکی به این فرزاندگی و با کمال قوت و بی باکی جام شهادت را در بزم محبت حضرت احدیت ننوشید و زهر قتل را چون شهد لطف نچشید در زیر اغلال و زنجیر چون شیر بیشه انقطاع در کمال سرور و بهجت به نعوت و محامد حضرت احدیت مشغول بود، کار این کار است ای هشیار مست. پس ای دوستان یزدان باید به جان و دل عجز و نیاز آریم که از این جام لبریز سرمست شویم و از این نفحات انقطاع و تقدیس مشام معطر نمائیم تا به بندگی جمال قدم روحی لشهداء سیبله الفداء موفق شویم. ع ع

خوشه ها، ج ۵، ص ۱۱

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین می فرمایند:

هوالابهی جناب حاجی حسین الذی فاز بمشاهدة الّلقا علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نماید.

هوالابهی ای بنده دیرین جمال قدم خوشا به حال تو که به این آستان منسویی و به این درگاه از بندگان محسوب قسم باسم اعظم که عنقریب این نسبت آرزوی شهریاران عالم گردد و سرمایه افتخار ملوک امم و تو به چه سهولت به این موهبت فائز گشتی و از این جام عنایت سرمست شدی پس به وفای حق قیام کن و احباب را بر ثبوت و رسوخ بر عهد و پیمان الهی دلالت کن و عموم ناس بر منهج هدایت جامی از صهبا طهور در دست گیر و از خمر مزاجها کافور عالم را سرمست نما، کار این کار است ای هشیار مست. قسم به جمال انور که در سبیل جانفشانی خوش است نه کامرانی. والبهاء علیک و

على كلّ من ثبت على العهد و الميثاق. ع ع

اخبار امری، سال ۴۶، شماره ۷، اکتبر ۱۹۶۷

مصرع منقول از مولوی است که در دفتر سوم مثنوی (بیت ۴۶۰۸) چنین می فرماید:

کار آن کارست ای مشتاق مست

کاندر آن کار ار رسد مرگت خوش است

در شرح این بیت در شرح جامع مثنوی (ج ۳، ص ۱۱۷۳) چنین آمده است:

«کار آن کارست ای مشتاق مست

کاندر آن کار، ار رسد مرگت، خوش است

ای عاشق مست، کاری کار است که اگر در اثنای آن کار، مرگ فرا رسید، آن مرگ برای تو خوشایند باشد».

کاین طفل یکشبه ره یکساله می‌رود

در لوحی که از لسان میرزا آقا جان خادم الله خطاب به میرزا اسدالله اصفهانی عز صدور یافته و به تاریخ ربیع الاول سنه ۱۳۰۱ هـ ق - ژانویه - فوریه ۱۸۸۴ م موزع است جمال قدم چنین می‌فرمایند:

حمد مقدس از الفاظ حضرت مقصودی را لایق و سزااست که احزان عالم و ضوضاء امم او را از اراده مقدسه‌اش باز نداشت ... از قبل مولود جدید در ساحت امنع اقدس عرض نمودم آنچه سزاوار بود، عنایت‌الله در باره ایشان ظاهر و لایح طوبی لمولود فاز بذكرالله الاعظم و لوالد شهد بخدمته القلم الاعلی و لام فازت بذكره الجمیل. یا امین در حینی که لبن از ثدی ام می‌نوشی عالم سرّ و علن ترا ذکر می‌نماید. در ایامش متولد شدی و به عنایتش فائز گشتی اقلام عالم از ذکر این مقام علی ما ینبغی عاجز، طوبی لک و لایک و امّک من لدی الله مالک ملکوت الآخرة والاولی و ربّ العرش و الکرسی الرفیع. انتهی. لله الحمد این طفل یکشبه ره صدساله رفت چه که به عنایت حقّ و ذکرش فائز گشت در ایامی که وجها و علما و کبرا و اعزّا جمیع محروم مشاهده شدند الاّ من شاء الله، این فضل عظیم است و این عنایت بسیار بزرگ از حقّ جلّ جلاله می‌طلبیم لازال در ظلّ سدره ساکن باشند و از کوثر معانی و بیان بیاشامند ...

عبارت «این طفل یکشبه ...» ناظر به مصرع دوم در بیت چهارم در غزل زیر است که حافظ شیرازی می‌فرماید:

ساقی حدیث سرو و گل و لاله می‌رود

وین بحث با ثلاثه غساله می‌رود

می‌ده که نوعروس چمن حدّ حسن یافت

کار این زمان ز صنعت دلاله می‌رود

شکرشکن شوند همه طوطیان هند

زین قند پارسی که به بنگاله می‌رود

طیّ مکان ببین و زمان در سلوک شعر

کین طفل یکشبه ره یکساله می رود...

دیوان حافظ، ص ۱۵۲

تمام این غزل در ذیل «شکرشکن شوند...» نقل شده است. در شرح مصرع منقول در لوح مبارک در کتاب حافظ نامه (ج ۲، ص ۷۷۶ - ۷۷۷) چنین مسطور است:

طفل یکشبه - طفل، یکشبه: قرائت مشهور «طفل یکشبه» (به صورت صفت و موصوف) است، ولی یک قرائت دیگر و شاید صحیحتر وجود دارد و آن جدا خواندن «طفل» است از «یکشبه». به صورت: کاین طفل، یکشبه ره یکساله می رود. یعنی «یکشبه» قید زمان برای یکساله رفتن. نگارنده همین قرائت نامشهور دوم را بیشتر می پسندد به دو دلیل: ۱ - طفل یکشبه (به صورت صفت و موصوف) این اشکال را دارد که عرفاً کسی از طفل یکشبه انتظار راه رفتن ندارد. ۲ - فرضاً هم که طفل یکشبه، ره یکساله را بتواند برود، این ابهام و اشکال باقی است که ره یکساله را در چه زمانی می رود. اگر بگوئید «یکشبه» دیگر نمی شود، چرا که «یکشبه» را به صورت صفت برای طفل خرج کرده اید. وقتی نکته حافظ معنی دار می شود که راه یکساله را یکشبه برود. و این با قرائت دوم مناسب است.» (ذهن و زبان حافظ، ص ۱۳۰ - ۱۳۱).

- معنای بیت: در کار و بار شعر (شعر من) و در سلوک عالمگیر آن تأمل کن که چگونه زمان و مکان را زیر پا می گذارد و گوئی «طی الارض» و «طی زمان» دارد. این طفل نوزاد و نوپای شعر من یکشبه ره یکساله را می پیماید.

مقصود از «امین» مذکور در لوح فوق دکتر امین الله فرید پسر میرزا اسدالله اصفهانی است.

کاین هنوز از نتایج سحر است

ن ک به ذیل: «این همه از نتایج ...».

کجا داند حال ما سبکباران ساحلها

حضرت عبدالبهاء در لوح «حضرت سمندر نار موقده علیه بهاء الله الابهی» چنین می فرمایند:

هو الله در خفایای اسرار و سرائر آنچه مناجات به درگاه جمال مبارک شده امید به فضل مجید است که مستجاب گردیده مطمئن باش و بحق الیقین واضح و مبین است که هر دردی را درمان دریاق اعظم عهد و پیمان حضرت یزدان است چون یاران الهی چنانچه باید و شاید ثابت و راسخ باشند هر زخمی مرهم یابد و هر زهری بَدَل به قند مکرر گردد و چون بنیاد بنیان محکم و استوار باشد هر رخنه مسدود شود و هر فتور سبب تجدید محکمی قصور. باری شما یقین حتمی دارید و مَظْلَعِد چه که به بصر مشاهده نمودید و به سمع استماع که این عبد من قبل و من بعد از برای کَلّ مستظّلین سدره توحید علو امتناع خواسته و خواهد داشت و شب و روز به ترویج دین الله و اعلاء کلمه الله مشغول بوده و هستم و آنی فرصت به شئون دیگر نداشته و ندارم و علی الخصوص مقاومت هجوم اعداء که از جمیع جهات است دیگر ملاحظه فرمائید که امواج بلایا از جهتی و افواج اعدا از جهتی و ترویج دین الله در میان این طوفان و از این گذشته مشاغل چون بحر بی پایان چه مناسب است شعر خواجه، کجا داند حال ما سبکباران ساحلها، دستی از دور بر آتش داری. باری از جمله در اروپ و امریک دست به تبلیغ گذاشته شده است و جمعی در ظلّ کلمه وحدانیت داخل و متصل و متتابع مکاتیبشان می رسد...

مصرع منقول در غزل مندرج در صدر دیوان خواجه حافظ شیرازی است که می گوید:

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل
کجا داند حال ما سبکباران ساحلها

نقل شرح مفصل عبدالرحمان ختمی بر این بیت در این مقام مقدور نیست اما به قول او: «...حاصل معنی بیت آنکه مقام سکر و فنا در پیش، و هم مشکلات و صعوبات این مقام از حدّ بیش. کجا دانند حال بی‌اختیاری ما در این مقام، علمای ظاهری تا معذور دارند ما را ...».

شرح عرفانی، ج ۱، ص ۱۱

برای مطالعه شرح «دستی از دور...» به ذیل همین مصرع مراجعه فرمائید.

کردی ای عطار بر عالم نثار نافه های مشک هردم صدهزار

حضرت بهاء الله در لوح «عنایت ابن ع ط» چنین می فرمایند:
بنام مقتدر توانا

یا عنایة الله علیک بهائی حمد کن مقصود عالم را که ترا در ایامش از عالم غیب به عالم شهود آورد این روز سید ایام بل سید قرون و اعصار، آنچه به حدود محدود به این یوم معادله ننماید جلّ من اظهره و عزّ من رفعه اگر اهل عالم بمقام یک آن این یوم پی برند و آگاه شوند کلّ به امری که الیوم سزاوار است مشغول گردند و از ماعندهم بما عندالله توجه نمایند. یا عنایت کتباً مستویاً علی المقام دخل ابن اسمی علیهما بهائی و عنایتی الّذی سمی بحسین فی محضرالله مولی الوری بکتابک اخذناه و وجدنا منه عرف حبّک و حبّ ابیک و امّک اجیناک بلوح لاح من افق کلّ کلمة منه نیرالعنایة و العطاء من لدی الله مالک ملکوت الاسماء.. الحمدلله لازال به ذکر حقّ جلّ جلاله فائز بوده و هستی در این حین ازمشرق ارادة الهی نیر اذن طالع و امر نمودیم جناب حسین معینک به نیابت امام وجه حاضر شود و عمل نماید آنچه را که امل مخلصین و مقرّبین بوده افرح بهذه البشارة الّتی بها ظهر و لاح نیرالفرح من افق مشیة الله المقتدر القدیر. اهل آن بیت طراً در نظر بوده و هستند و هریک بعنایت حقّ جلّ جلاله از رحیق مختوم آشامیده اند یعنی رحیق بیان که از لسان مقصود عالمیان جاری شده طوبی للشاریین و طوبی للقاترین. عطار این فرد را خوب گفته:

کردی ای عطار بر عالم نثار نافه های مشک هردم صدهزار

استغفرالله این مشک به بیان نیاید و تحدید نشود از مقامی ظاهر شده که مطاف هیاکل بیان و معانی است کذلک ذکرناک و ارسلنا الیک ما یبقی به ذکرک و من معک انّ ربّک هو الغفور الرحیم، البهاء من لدنا علیک و

على الذين اقبلوا الى الوجه و على اللآتى آمن بالله رب العالمين.

مجموعه آثار، شماره ۱۸، ص ۳۴۵ - ۳۴۷

و حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه چنین می فرمایند:
هوالبهی ارض یاء جناب آقاحسین عطار علیه بهاء الله الابهی ملاحظه
نمایند:

هوالبهی ای بنده درگاه الهی عطر گل و بوی سنبل صد قدم راه را معطر
نماید و مشام معدودی حاضر را معنیر ولكن عطر عرفان شرق و غرب عالم
را ریاض بهشت برین نماید و بوی خوش رحمن مشام رحمة للعالمین را ملئت
کند و آتی اجد نفس الرحمن من جانب الیمن فرماید پس تو در فکر این باش
که این نفحات حیات بخش را به مشام مشتاقان برسانی و این نسائم روح پرور
را به قلوب افسردگان مرور دهی و به فضل و عنایت جمال قدم چنان ناشر
کلمه الله گردی که در عنوان مکتوب به تو مرقوم نمایم و در دفتر وجود ثبت
گردد.

کردی ای عطار بر عالم نثار نافه اسرار هردم صدهزار
و البهاء علیه و علی کلّ عطار نشر عطر الرحمن. ع ع
و نیز حضرت عبدالبهاء در اثری دیگر چنین می فرمایند:
ای بنده حقّ،

کردی ای عطار بر عالم نثار نافه اسرار هردم صدهزار
سبحان الله در بعضی مشامها رائحة جحیم معطر و نفحة جنت النعیم مذموم و
غیر مقبول این چه طبیعت جعلی است و این چه فطرت پستی نغمه بلبل
گلشن اسرار منفور و نهیق و نعیق هر ناعقی مقبول و مطبوع الطیبات
للطیبین و الطیبون للطیبات هر بلاتی چاره شود و هر دردی درمان یابد جز
غضب الهی، این درد بی درمان است و این زخم بی امان.

منتخبات مکاتیب، ج ۲، ص ۱۴۹

چنانچه مصرّح است بیت مورد نظر از عطار نیشابوری است که در
منطق الطیر چنین می فرماید:

کردی ای عطار بر عالم نثار	نافه اسرار هر دم صدهزار
از تو پر عطرست آفاق جهان	وز تو در شورند عشاق جهان
که دم عشق علی الاطلاق زن	گسه نوای پرده عشاق زن
شعر تو عشاق را سرمایه داد	عاشقان را دایم این سرمایه داد
ختم شد بر تو چو بر خورشید نور	منطق الطیر و مقامات طيور

منطق الطیر، بیت ۴۴۵۶ - ۴۴۶۰

برای ملاحظه شرحی در باره «انی اجد نفس الرحمن...» که در لوح جناب آقاحسین عطار نقل شده به مقاله این عبد که تحت عنوان «اویس قرن در یمن» در مجله عندلیب، سال ۷، شماره ۲۵ (زمستان ۱۹۸۷ م)، ص ۱۴ - ۲۲ به طبع رسیده است مراجعه فرمائید.

عبارت «الطیبات للطیبین...» که در لوح مبارک نقل شده فقره ای از آیه شماره ۲۶ در سوره نور (۲۴) است. معنی آیه آن که زنان ناپاک درخور مردانی بدین وصفند و مردان ناپاک شایسته زنانی بدین وصف و بالعکس.

کز شعاع آفتاب پر ز نور غیر گرمی می نیابد چشم کور

حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

الله ابهی ای دوستان الهی هرچند تجلیات جمال قدم در وادی ایمن بقعه مبارکه چون شعاع شمس در جلوه و ظهور است ولی بعضی از بصرها کور و بصیرتها مهجور است.

کز شعاع آفتاب پر ز نور غیر گرمی می نیابد چشم کور
و لهم اعین لا یبصرون بها و لهم آذان لا یسمعون بها بسا کرکس کبیر را
طعام لاشه پیر و پشه ضعیف را رزق غسل مصفی پس نظر به حقارت خویش
نباید نمود بلکه به بزرگواری مجلی حقیقی همت را بلند کنید و در میدان
موهبت کبری سمند برانید تا هوشمند گردید و در انجمن الهی ارجمند...
مکاتیب، ج ۵، ص ۲

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین می فرمایند:

ای مقرران درگاه کبریا شمع هدی روشن است و دلبر موهبت کبری شاهد
انجمن جام میثاق سرشار است و صهای الطاف نشئه اهل اشراق. نور مبین
از جبین یاران دلنشین ساطع است و بارقه فجر صادق بر آفاق لائح ندای
جان فزای جمال ابهی از ملکوت اخفی بلند است و فیض نامتناهی آن شمع
ملأ اعلی شامل حال هر عزیز و مستمند. بدرقه عنایتش از جهان پنهان دمبدم
می رسد و نفحه حیات ابدیه پی در پی می دمد نسیم رخیم ریاض احدیتش
می وزد و مژده وصل می دهد صیت بزرگواریش زلزله درآفاق انداخته و آوازه
تقدیسش جهانگیر گشته با وجود این اشراق بر آفاق گروه کوران این
النورالمبین فریاد برآرند و سرگشتگان این الحصن الحصین فریاد کنند و
گمراهان این السبیل المستقیم نعره زنند صم بکم عمی فهم لایرجعون، کز
شعاع آفتاب پر ز نور غیر گرمی می نیابد چشم کور. ای کاش گرمی را

نیز احساس می نمودند...

منتخبات مکاتیب، ج ۲، ص ۷۳ - ۷۴

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین می فرمایند:

هو الله بواسطة جناب آقا میرزا احمد ابن من صعد الى الله نبيل الجليل

عموم احتای الهی ملاحظه فرمایند:

هو الابهی الابهی

ای یاران حقیقی و ثابتان بر پیمان فجر میثاق بنور اشراق روشن و شاهد پیمان شمع انجمن افق شرق منور است و مشام غرب معطر و کیهان از نفحات گلشن عهد معنبر پرتو تقدیس است که از ملکوت غیب شرق و غرب را روشن نموده و هیکل امرالله را درخ و جوشن گشته اهل شبهات هرچند بقوة ظلمات این فضل موفور و این تجلی نور را مستور خواهند و به کمال جد و جهد در قلع و قمع مطالع پیمان کوشند ولی این نور مبین به پرتوی ظلمت بغض و کین را محو و زایل نماید و به تابشی متلاشی کند سبحان الله بحر عنایت را از امواج موهبت ممانعت خواهند و نسیم جانپور را از مرور بازداشتن جویند، هیئات هیئات ابر رحمت غیب از فیض عنایت باز نماند و آفتاب انور از اشراق بحر و بر ممنوع نگردد ثمره شجره طوبی را نهایتی نه و حقیف سدره منتهی را انقطاعی نیست فیوضات غیب ملکوت ابهی از ملا اعلی چون گنج روان و اشراقات شمس حقیقت از افق پنهان در فیضان ظلمات شبهات را با این تجلیات و اشراقات چه حکم و اثری و تأویلات متشابهات را چه تأثیر و ثمری جز این که ناقضین چون عنکبوت از لعاب خویش مرهم ریش خواهند و پیرامن خود تنند و پرده بر روی خود کشند خویش را محجوب و محروم نمایند نه پرتو آفتاب را مستور. ای احتای الهی قوه نافذة امرالله بمشابه سریان روح هیکل آفاق را به حرکت آورده و چون رگ شریان در قطب امکان متحرک گشته حیات عالم انسان از این فیض بی پایان که جان جاودانی بخشد و چون فجر ساطع بر آفاق کیهان درخشد با وجود این ظهور و بروز و شعله شب افروز خفاشان بیهوشان این النور و این انکشاف الظلام الدیجور گویند زیرا رمد حسد چشمها را کور و شدت حقد گوشها را کر و زبانها را لال و قلوب را مهجور نمود.

کز شعاع آفتاب پر ز نور غیر گرمی می نیابد چشم کور
 حال ای ثابتان پیمان به نعت و تمجید ربّ فرید پردازید و به شکرانه فضل و
 موهبت خداوند یگانه زبان گشائید که الحمدلله به این فیض بی منتهی موفّق
 گشتید و به این موهبت کبری مؤید چون شمع روشن شوید و چون گل آرایش
 هر گلشن گردید چون نسیم صبحگاهی حیات جاودانی بخشید و چون فجر
 رحمانی پرتوی نورانی مبذول دارید چشمه حیات ابدیه گردید و شعله نار احديه
 آیات ملکوت شوید و ریایات فیض لاهوت عالم امکان دریائی پرتوفان و
 ساحل این عَمان میثاقِ رحمن پس در کشتی بهشتی سوار شوید و شرّاعِ هَمّت
 منشور کنید و به اریاح فضل موفور بر این بحر مسجور مرور نموده پناه
 به ساحل پیمان برید تا در کشور موهبت بر سریر سلطنت محبة الله استقرار
 یابید و شب و روز هَمّت را مبذول دارید بلکه در این اقلیم جلیل بیت معمور
 انشاء نمائید تا از خمر طهور و کأس مزاجها کافور سرمست گشته به آواز
 عهد الست همراز و دمساز شوید و البهاء علیکم. ع ع

بیت منقول در مثنوی جلال الدین محمد مولوی است که می فرماید:

خوش بیان کرد آن حکیم غزنوی بهر محجوبان مثال معنوی
 که ز قرآن گر نبیند غیر قال این عجب نبود ز اصحاب ضلال
 کز شعاع آفتاب پر ز نور غیر گرمی می نیابد چشم کور

مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۲۲۹ - ۴۲۳۱

در کتاب شرح جامع مثنوی (ج ۳، ص ۱۰۸۱) در باره بیت مورد
 مطالعه چنین آمده است:

«کز شعاع آفتاب پر ز نور غیر گرمی می نیابد چشم کور
 زیرا نابینایان از پرتو خورشید، فقط گرمی و حرارت را احساس می
 کنند. دو بیت اخیر بیان مضمون این بیت سنائی است:

عجب نبود گر از قرآن نصیبی نیست جز نقشی

که از خورشید جز گرمی نیابد چشم نابینا».

و نیز ن ک به ذیل «خوش بیان کرد ...».

عبارت «ولهم اعین ...» در اولین لوحی که نقل شد فقره ای از آیه ۱۷۹

در سورة اعراف (۷) است. مقصود آن که بسیاری از جن و انس را دیده‌هائی است امّا بی‌نور و بصیرت و گوشهائی است ناشنوای حقیقت.

کس ندارد از قضای حقّ گله

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب مشکین قلم چنین می‌فرمایند:

ای حبیب قلوب مشتاقان دو مراسله آن جناب دو یوم قبل که بیست و ششم ذی القعدة الحرام بود رسید بسیار بسیار در این لیل دیجور باعث انوار فرح و سرور شد ... عبدالکریم نیز داخل آن هفت نفر لیمان است سبحان الله تقدیر را هیچ تدبیری ممانعت نمی‌کند این شخص وقتی که از آنجا آمد به بیروت در عکا ناخوشی و با شهرت یافت و قرتینه گذاشته بودند ابداً کسی را نمی‌گذاشتند که وارد شود مدتی در آنجا معطل ماند بعد از آن که قرتینه را برداشتند آمد بعد از چند روز که تأمل نمود روانه شد به حیفا که به واپور سوار شود و بیاید به آنجا چون موج و طوفان بود واپور به اسکله نیامد از دور مرور نمود و راست رفت به بیروت و تا پانزده روز دیگر موعد آمدن واپور بود لهذا ناچار به عکا مراجعت نمود و این کیفیت واقع شد، کس ندارد از قضای حقّ گله، باری علی‌العجالة باید کمال صبر و شکیب را پدیدار نمود تا ببینیم خدا چه خواهد کرد ...

مصرع از مولوی است که می‌فرماید:

عار نبود شیر را از سلسله نیست ما را از قضای حقّ گله

مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۱۶۰

و نیز ن ک به ذیل : «نیست ما را ...».

در بارهٔ بیتی که مورد مطالعه می‌باشد در کتاب شرح جامع مثنوی (ج ۱، ص ۸۱۷) چنین آمده است:

«عار نبود شیر را از سلسله نیست ما را از قضای حقّ گله
 زنجیر و قلاده برای شیر، ننگ آور نیست، و ما نباید از قضا و حکم
 حقّ تعالی گله و شکایتی داشته باشیم. چرا که از قضای الهی به ما
 رنجی نرسد شیران طریق خدا، «مرد میدان رضایند و تسلیم تیر قضا.»

و رضای خود را در رضای خدا، فانی می‌سازند. و هرچه از قضای الهی به آنان رسد، زیان و ضرر محسوب نمی‌دارند بلکه آن را عین لطف می‌شمرند و هرگز ماهیت شیرانه خود را تغییر نمی‌دهند و روبه صفتی پیشه خود نمی‌سازند و مفتون عافیت طلبی‌های پست دنیوی نمی‌شوند.»

کسی را با کسی کاری نباشد

حضرت عبدالبهاء مصرع فوق را در لوح جناب حاجی میرزا حسین نقل فرموده‌اند و تمام آن لوح در ذیل «در کار گلاب...» مندرج است. مصرع منقول مصرع دوم بیت زیر است:

بهشت آنجاست کازاری نباشد
کسی را با کسی کاری نباشد
بنا بر نوشته لطفعلی بیگ آذر بیگدلی در کتاب آتشکده آذر (ص ۲۰۱) بیت مزبور از شاعری بنام مفلح اصفهانی است و از حسب و نسب او چیزی معلوم نشده است.

کشتن شمع چه حاجت بود از بیم رقیبان پرتو حسن تو گوید که تو در خانهٔ مائی

بیت فوق را حضرت عبدالبهاء در محاورهٔ خود با یکی از پاشاهای عثمانی نقل فرموده‌اند و متن آن محاوره در ذیل «تا که همسایه ...» نقل گردیده است.

بیت مزبور از سعدی است و در بعضی از نسخ طیبیات او بعد از بیت دهم که می گوید «شمع را باید ازین خانه بدر بردن و کشتن، تا بهمسایه نگوید که تو در خانهٔ مائی» چنین آمده است:

کشتن شمع چه حاجت بود از بیم رقیبان

حسن روی تو بگوید که تو در خانهٔ مائی

برای ملاحظهٔ تمام این غزل به ذیل «تا که همسایه ...» مراجعه فرمائید.

کفاف کی کند این باده‌ها به مستی ما

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب میرعلی نقی در طهران چنین می‌فرمایند:

هو الله ای مقرب درگاه کبریا بعد از غروب است و انامل عبدالبهاء از کثرت تحریر چون اسب خسته از کثرت حروب. با وجود این چون به یاد تو پرداخت تعب رفت، خستگی زائل شد چست و چالاک گشت و جولان در میدان نمود زحمت رحمت شد و مشقت آسایش جان گردید. این نیست الا از پرتو فیوضات و عنایت جمال قدم روحی لاجبانه الفدا که چنین ارتباطی در قلوب افکند و چنین انشراح در صدور که خستگی آزادگی آرد و درماندگی آسودگی، باری چه نگارم که بیان وجدان نمایم و حالت انجذاب دل و جان نگارم. این قدر بدان که در آستان مقدس به یاد یاران چنان در جذب و ولهم که وصف نتوانم و شرح ندهم. والبهاء علیک. ع ع

جناب خان قناعت به این مختصر نمی‌خواهند بفرمایند که کفاف کی کند این باده‌ها به مستی ما. من می‌گویم ای مرد حسابی این باده خمخانه میثاق است و می‌فروشد انامل عبدالبهاء یک قطره اش نشئه ابدی آرد و نشاط سرمدی، باری به هر قسم بود اقناع نمودیم و به این اکتفا. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین می‌فرمایند:

عشق آباد

حضرت افنان سدره مبارکه جناب آقامیرزا آقا علیه بهاء الله الابهی
هو الله ایها الفرع الرفیع من الشجرة الرحمانیه مصائب جانسوز نیریز البته به سمع شریف رسیده نفوس مقدسه و هیاکل منزّه ای از جواهر وجود و سروران اهل سجود به مشهد فدا منجذباً الى الملكوت الابهی شتافتند و جان رایگان در ره یزدان فدا نمودند بکت علیهم السماء والارض و ارتفع نحب اهل البهاء

فی هذه المصيبة الكبرى و اشتد الضجيج من الملكوت الاعلى فى هذه الرزية العظمى فیا اسفى على تلك الوجوه الثورائىة و یا حسرتى على تلك النجوم الرحمانیة و یا ظمأى للتجرع من تلك الكأس الطافحة فى مشهد الفداء و یا شوقى للفوز بذاك المقام الاعلى رب ان هولاء نفوس زكت عناصرها و صفت ضمائرهما و لطفت سرائرها و انجذبت الى ملكوت الجمال محفل اللقاء مركز البقاء معرض التجلى بانوار البهاء رب انهم اشتاقوا السيوف المسلوله و السهام المسمومه و الرماح التواهل فى سبيلك حباً بجمالک و طلباً لوصالك و شوقاً الى رحابك رب اجعلهم كواكب ساطعة من افق البقاء و سرجاً لامعة فى الالوج الاعلى و آیات باهرة من ملكوت الابهى ورايات شاهرة فى قطب الوفاء انك انت المؤيد الموفق من تشاء على ما تشاء لا اله الا انت العزيز الوهاب. اى فرع جلیل، بازماندگان شهدا بی سر و سامانند و آوارگان متفرق و پریشان لهذا باید فکری نمود. اجبای شیراز همتی نموده اند و یاران طهران اعانتی کرده اند ولی کفاف کی کند این باده ها به مستی ما. على العجالة به وسائلی تشبث شد و هزار تومان و اندکی تهیه و تدارک گشت از بادکوبه نزد شما ارسال می دارند فوراً حواله به شیراز دهید که صدتومان به جناب عندلیب برسانند و مابقی را به بازماندگان شهدا و آوارگان تقسیم نمایند تا بعد بینیم خدا چه تقدیر می فرماید، الامر له فى جميع الامور والاحوال و عليك البهاء الابهى. ع

مصرع مورد مطالعه در کتاب گلچین جهانبنانی (ص ۵۸۵) بدون تصریح به نام شاعر به این صورت آمده است:

خم زمانه تهی شد ز می پرستی ما

کفاف کی دهد این باده ها به مستی ما

بیت مزبور در لغت نامه دهخدا (ذیل کفاف) به صورت «خم سپهر...» ثبت شده و به حافظ منسوب گردیده است. حقیر در چندین نسخه از دیوان حافظ که در اختیار داشتم این بیت را نیافتم.

کلّ از نتایج سحر است

حضرت ولیّ امرالله در توقیع مورخ رضوان ۱۰۵ بدیع چنین می فرمایند:
 ... اگر بنظر حدید ملاحظه نمائید و در آنچه از قلم اعلی و کلک نقطه اولی و یراعه مرکز عهد جمال ابهی نازل گشته تدبّر و تفرّس نمائید معلوم و واضح گردد که این تصرفات عجیبه غریبه و وقایع هائله خطیره که از جریان و سریان قوه محیطه ازلیّه دافعه الهیه در حقایق ممکنات در سنین اولیه این کور مقدّس در عالم امکان ظاهر و نمایان گشته کلّ از نتایج سحر است که بنفسه بشارت دهنده اشراق شمس سلطنت آتیه الهیه و مقدمه طلوع آفتاب جهانتاب سعادت و رفعت و عزّت موعوده عالم انسانی است که در قرن های لاحقه و ادوار آتیه این کور مجید بسیط خاک را نورانی و مثلثاء نماید و خلعت جدید پوشاند و یک وطن نماید و بدرجه بلوغ و اوج کمال رساند ...

توقیعات مبارکه ۱۰۲ - ۱۰۹، ص ۱۰۹

مصرع «کلّ از نتایج سحر است» ناظر به بیت کمال الدّین اسمعیل اصفهانی است که می گوید:

باش تا صبح دولتت بدمد کاین هنوز از نتایج سحرست
 تمام غزل حاوی این بیت و آثار مبارکه ای که بیت مزبور در آنها نقل شده در ذیل «این همه از ...» مندرج می باشد.

کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب علی قلی خان چنین می فرمایند:
 هوالله ای همدم قدیم نامه شما وصول یافت و از مضمون واضح گردید که
 دلخونید، حق با شماست وقایع ایران سوهان روح است و آتش سوزان ولی
 امید به عون و عنایت ربّ مجید است و عاقبت حمید است. کلبه احزان شود
 روزی گلستان غم مخور. شما در خدمات به ایران و ایرانیان نهایت همت و
 صداقت را مجری دارید دیگر حزنی نداشته باشید من ان شاء الله سفری به
 امریک خواهم کرد. به امه الله روحانیه خانم تحیت ابدع ابهی ابلاغ دارید و
 نورهای افق محبت اطفال را از قیل من ببوئید و ببوسید. ع ع
 مصرع منقول از حافظ است که در مطلع یکی از غزلیات معروف خود
 چنین می گوید:

یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور

کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور

برای ملاحظه تمام این غزل به ذیل «یوسف گم گشته ...» مراجعه فرمائید.

در شرح بیت مورد مطالعه در حافظ نامه (ج ۲، ص ۸۲۷ - ۸۲۸) چنین آمده است:

«یوسف (ع) فرزند یعقوب (ع) (از راحیل، و تنها برادر ابوینی او بنیامین بود)، از انبیای بنی اسرائیل، یکی از دوازده فرزند یعقوب (ع). در قرآن مجید بیست و هفت بار از او نام برده شده است. بیست و پنج بار در سورة یوسف - که سراپا بر خلاف سبک و سیاق سایر قصص قرآن به یک موضوع یعنی قصه یوسف اختصاص دارد - و یک بار در سورة انعام، آیه ۸۴، که نام او را در عداد نام انبیاء یاد کرده، و بار دیگر در سورة مؤمن (غافر) آیه ۳۴ که باز هم به پیامبری او تصریح

شده است. نام یوسف (ع) را بعضی از مفسران از «اسف» می گیرند که درست نیست. این نام اصلاً عبری است به معنای «خدا خواهد افزود» (اعلام قرآن، ص ۶۷۰). داستان یوسف (ع) به اختصار طبق توصیف سورة یوسف از این قرار است:

یوسف (ع) خوابی دید و برای پدر بیان کرد. برادرانش از اینکه یوسف نزد پدرشان عزیزتر بود، بر او رشک بردند و به لطایف الحیل او را با خود به گردش بردند و در چاه یا مغاکي افکندند، و با ارائه پیراهن خون آلودش چنین فرا نمودند که او را گرگ دریده است. کاروانی یوسف را برگرفت و او را به ثمن بخس به عزیز مصر فروخت. همسر عزیز، زلیخا، عاشق او شد و در مقام کامیابی برآمد. یوسف در پاکدامنی و خویشتن داری اصرار ورزید. زلیخای ناکام رنجیده رسوا شده، یوسف را نزد عزیز مصر متهم به قصد خیانت کرد و به زندان فرستاد. فرعون مصر خوابی دید و چون خوابگزاران در تعبیرش فرو ماندند و یوسف به تعبیر رؤیا شهرت یافته بود، یوسف را از زندان فراخواند و چون یوسف طبق آن خواب پیش بینی قحط سال می کرد، تصدی خزائن و ارزاق مصر به او واگذار شد. برادران یوسف برای تهیة غله از کنعان به مصر آمدند و یوسف خواسته شان را برآورد و حتی برای استمالت، نقدینه شان را نهانی در میان کالاهایشان گذاشت. سپس از آنان خواست که در سفر بعد برادر دیگرشان بنیامین را نیز همراه بیاورند. و آوردند و یوسف دستور داد تا پیمانه خاصش را نهانی در باردان او بگذارند تا به این بهانه دستگیرش کنند و نزد او بماند. اندوه یعقوب - که از سرنوشت یوسف بیخبر بود - بالا گرفت. برادران تهی دست یوسف بار دیگر برای تهیة غله نزد او رفتند و او این بار خود را به آنان شناسانید، و برادران گفتند همانا خداوند به تو برتری و سروری بخشیده و ما خطاکار بودیم. یوسف از راه فتوت گفت گذشته ها گذشته است و بر شما سرزنشی نیست. پیراهن مرا با خود ببرید و بر روی پدرمان بیفکنید تا

بینائی اش را باز یابد و باز یافت. به درخواست یوسف پدر و برادران و خانواده هایشان به مصر کوچیدند و سرانجام یوسف و یعقوب دیدار کردند و یوسف پدر و برادران را گرامی داشت.

حافظ بارها به یوسف و داستان او تلمیح کرده است:

— ماه کنعانی من مسند مصر آن تو شد وقت آنست که بدرود کنی زندان را
 — عزیز مصر به رغم برادران غیور ز قعر چاه برآمد به اوج ماه رسید
 — پیراهنی که آید از بوی یوسفم ترسم برادران غیورش قبا کنند
 — ببین که سبب زرخدان تو چه می گوید هزار یوسف مصری فتاده در چه ماست
 — یار مفروش به دنیا که بسی سود نکرد آنکه یوسف به زرناسره بفروخته بود...
 — کنعان: «سرزمینی مطابق فلسطین قدیم، بین رود اردن، بحرالمت، و دریای مدیترانه، که گاه سرزمین اردن را هم شامل بود. کنعان ارض موعود اسرائیلیان بود، و پس از خروج از مصر آن را به تصرف درآوردند...» (دایرة المعارف فارسی)، «نام شهری که مسکن یعقوب و مولد یوسف (ع) بوده است. (برهان) (نیز قاموس کتاب مقدس، معجم البلدان).

— کلبه احزان: یعنی اتاقت یا حجره غمها، غمکده. در قصه یوسف (ع) و یعقوب (ع) مراد از آن بیت الحزن یا بیت الاحزان است. یعنی خانه ای که یعقوب بنا کرده بود و دور از اهل بیت خویش بدانجا می رفت و رو به دیوار بر فراق یوسف ناله و نوحه می کرد (ترجمه و قصه های قرآن، ج ۱، ص ۴۴۱). عراقی گوید:

یوسف گمشده چون باز نیابم به جهان لاجرم سینه من کلبه احزان آید
 دیوان، ص ۷۹

سلمان گوید:

یا بشیر صحت ذات شریف یوسفیست رهگذر بر کلبه احزان کنعان یافته
 دیوان، ص ۲۲۰...»

کلک مشکین تو هر دم که ز ما یاد کند ببرد اجر دوصد بنده که آزاد کند

حضرت بهاء الله در یکی از آثار مبارکه خود چنین می فرمایند:
کلک مشکین تو هر دم که زما یاد کند

ببرد اجر دو صد بنده که آزاد کند

رشحات مشک که از بحر مداد بر لوح منیر قلب ترشح فرمود چون نقطه علم
مکنون بر صفحه مصون ظاهر گشت. گویا خال رخ محبوب بود که مرآت
علوم غیبی شد و مظهر جمال الهی گشت زهی رفعت و قدرت که جمیع
حروفات را به کلمه راجع فرمود و کلمه را به نقطه و نقطه را به سواد و آن
سواد را صیادی نمود و در شاطی بحر بقا منزل داد و چه چابک است این
صیاد که قبل از تیر صید می نماید بلکه در هر آنی عالمی صیاد را بدام
می آورد صدهزار گردن را به حلقه موئی در کمند نموده و هزار هزار دل به
تیری از مؤگان خسته و به آنی قلب کون را شکسته و به لحظه ای خلق
امکان را به فنا فرستاده. ای محبوب من این نامه که نقطه آن این وصف را
لایق و این نعت را قابل است کجا این هیکل فانی تواند از عهده جواب آن
برآید و خود را در معرض اظهار برآرد مگر آن که به چشم عفو ملاحظه
فرمائید و به نظره عنایت مشاهده نمائید والتکبیر علی من معک و
علی الذین یطوفون حولک.

و نیز حضرت بهاء الله در مراسله ای که در جواب معروضه ملا حامد
مرقوم فرموده اند چنین می فرمایند:

لا تیأس — روح الله	ما بتو مأنوس و تو محسوس ما
هفت شهر عشق را عطار گشت	ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم
کلک مشکین تو هر دم که زما یاد کند	ببرد اجر دوصد بنده که آزاد کند
این بنده ضعیف و طلعت نحیف نمی داند بکدام کلمات مهمل غیر مستعمل	

اظهار مطلب نماید که هرچه در آن حضرت عرض شود افک صرف است و آنچه ذکر آید شرک محض.

گر نبودی خلق محبوب و کثیف ورنبودی حلقها تنگ و ضعیف
در مدیحت داد معنی دادمی غیر این منطق لبی بگشادمی
ولکن کلام بزرگان است مالایدرک کله لایترک کله ...

رحیق مختوم، ج ۱، ص ۴۰۸ - ۴۰۹

بیت مورد بحث از حافظ شیرازی است که می فرماید:

کلک مشکین تو روزی که ز ما یاد کند
ببرد اجر دوصد بنده که آزاد کند
قاصد منزل سلمی که سلامت بادش
چه شود گر بسلامی دل ما شهاد کند
امتحان کن که بسی گنج مرادت بدهند
گز خرابی چو مرا لطف تو آباد کند
یا رب اندر دل آن خسرو شیرین انداز
که برحمت گذری بر سر فرهاد کند
شاه را به بود از طاعت صدساله و زهد
قدر یکساعته عمری که درو دادکند
حالیا عشوه ناز تو ز بنیادم بُرد
تا دگر باره حکیمانه چه بنیاد کند
گوهر پاک تو از مدحت ما مستغنیست
فکر مشاطه چه با حسن خداداد کند
ره نبردیم بمقصود خود اندر شیراز
خـرم آن روز که حافظ ره بغداد کند

دیوان حافظ، ص ۱۲۸ - ۱۲۹

برای ملاحظه شرح ابیاتی که در مراسله ملااحمد نقل شده به ذیل آن

ابیات مراجعه فرمائید.

در باره عبارت «مالایدرک کله...» در همین مراسله می توان به مقاله
حقیر در مجله پیام بهائی، شماره ۱۳۷ (اپریل ۱۹۹۱م)، ص ۲۲ –
۲۳ مراجعه نمود.

کند هم جنس با هم جنس پرواز کبوتر با کبوتر باز با باز

حضرت عبدالبهاء در لوح «ناشر نفحات الله جناب میرزا محمدخان تبریزی» در بغداد که به تاریخ ۶/۱۱/۲۱ (۶ نوامبر ۱۹۲۱م) مورخ است چنین می فرمایند:

هو الله ای ثابت برپیمان این عنوان موثر روح و ریحان است زیرا امروز ثبوت و استقامت بر عهد و میثاق دلیل بر آن که در جمیع مراتب متین و رزین و مطیع و منقاد نور مبین است زیرا امتحانات شدید و نفوس ضعیف احتیای عراق در نزد عبدالبهاء در نهایت وفاق چنین امیدوارم و در نیم شب بگریم و بزارم و آنان را الطاف جمال مبارک خواهم و تأیید جدید شدید جویم، مضمون نامه شما موثر کامرانی بود و اهتزازات وجدانی زیرا دلالت بر آن می نمود که تیر افترای بی خردان به هدف ثبوت بهتان نرسید. سبحان الله مسیحیان را چقدر معابد، یهودیان را چقدر مساجد و کلدانیان قدیم را بین البصرة و البغداد چقدر معابد و شیعیان جمیع این طوائف را از مشرکان می شمردند با وجود این بهیچ یک تعرضی ندارند و لکن این بیت چون منسوب به بهائیان است به کمال اذیت برخاستند سبب این است که با آنان هرچند به صورت مخالف به سیرت موافق لهذا نزاع و جدال در میان نه، کند هم جنس با هم جنس پرواز، کبوتر با کبوتر باز با باز. ذآب کاسره با یکدیگر در امتزاج چون برة مظلوم به میان آید جمیع هجوم نمایند. باری الحمد لله این دسائس و وسوس نکبتش عاقبت بر خود آنان راجع خواهد گشت و يرجع مکرهم علی نحرهم. به جناب شکری افندی تحیت محترمانه برسان بگو مائیم اهل قرآن مائیم مؤمن برسول الله علیه الصلوة و السلام مائیم ثابت بر عهد و پیمان، در این سیل جان فدا نمائیم مائیم مؤمن به جمیع انبیاء لا نفرق بین احد من رسله زیرا ایمان ما حقیقت است نه مجاز تحقیقی است نه

تقلیدی اگر ظالمان با سیف شاهر بر سر ما هجوم نمایند و بگویند یا انکار
 محمد رسول الله علیه الصلاة و السلام نما یا گردنت می زنیم و با این شمشیر
 قطع می کنیم در زیر شمشیر نعره زنیم نشهد انّ محمداً رسول الله و انه الآیة
 الكبرى و الكلمة الجامعة للمعانی الالهية و انه الموهبة الكبرى قد فصلت
 بكلّ الصحف و الزیر و الالواح روحی له الفدا...

بیت منقول از نظامی گنجوی است که در خسرو و شیرین چنین
 می فرماید:

... کند با جنس خود هر جنس پرواز کبوتر با کبوتر باز ——— باز
 نشاید باد را در خاک بست ——— نه با هم آب و آتش را نشستن ...

کلیات نظامی، ج ۱، ص ۲۳۱

در این لوح مبارک عبارت «لا نفرق بین احد من رسله» فقره ای از آیه
 شماره ۲۸۵ در سوره آل عمران (۳) است. مفهوم کلام الهی آن که ما
 میان هیچیک از پیغمبران الهی فرق نمی گذاریم.

کور به چشمی که گریان تو نیست

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب حسین آقا تبریزی در اسلامبول چنین می فرمایند:

ای بنده حقّ نامه شما از اسلامبول رسید با وجود عدم فرصت و نهایت محنت جواب مختصر مرقوم می گردد زیرا حوادث ایران مورث کدورت است و تأثر و حسرت بی حد و پایان، کور به چشمی که گریان تو نیست، مختصر این است که آیات غیر باهره و حجج غیر بالغه که از عالم سیاسی خبر نداشتند با امرای بی فکر و متحد علی شاه غیر آگاه دست بهم دادند و آتش نزاع و جدال برافروختند و ایران را ویران کردند و مظهر والقینا بینهم العداوة والبغضاء گشتند با وجود آن که در سنه سیصد و ده در بدایت انتشار رایحه انقلاب رساله ای مرقوم شد و در سنه هزارو سیصد و یازده در بمبئی طبع شد و در جمیع جهان منتشر گشت و الآن هزاران نسخه در دست است بصریح عبارت در آن رساله نصیحت شد و جمیع این وقایع صریحاً مرقوم گردید که واقع خواهد گردید ولی ابدأ این نصیحت مقبول نیفتاد و همچنین در بدایت انقلاب مکرر مرقوم شد که باید دولت و مملّت مانند شیر و شهد به یکدیگر آمیخته گردند و الا فلاح و نجات محال است ایران ویران گردد و عاقبت منتهی به مداخله دول متجاوره شود لهذا باید احتیای الهی به تمام همت بکوشند که بین دولت و مملّت التیام حاصل شود و اگر عاجز مانند کناره گیرند ولی جمیع این نصایح مفید نیفتاد تا ایران ویران شد. باری بر سر مطلب خود رویم سؤال نموده بودید اگر قالب انسان از شعور محروم با وجود این چگونه امتثال اوامر روح می کند؟ پس بدان روح در جمیع اعضاء و ارکان انسان ساری و جاری و اراده اش نافذ و اعضاء و اجزا آلت اوست و به این آلات تمشیت امور و ترتیب افعال می نماید اعضاء آلاتند و روح فاعل نظیر آن است که کسی شمشیری به دست گیرد و جنگ و حرب کند، شمشیر

آلت است ولی مسخر ضارب است روح به چشم می بیند به گوش می شنود
به زبان نطق می کند بواسطهٔ جمیع اعضاء تمشیت امور می دهد و جمیع
اعضاء به روح زنده است چگونه از روح بیخبر است ولی شعورش به اندازه ای.
و علیک البهاء الابهی.

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح «جناب آقاغلامعلی علیه بهاء الله»
چنین می فرمایند:

هوالبهی آنچه از هویت قلب و منابع وجدان میعان فرموده بودید معلوم و
مفهوم شد و انین و حنین قلب حزین آن تشنهٔ کأس عنایت الهیه تأثیر در
حقیقت قلوب و نفوس نمود.

کور به چشمی که گریان تو نیست خون شود آن دل که بریان تو نیست
باری ان شاء الله امیداست که به مقامی فائز شوند که روائح طیبهٔ معطرهٔ ذکر
الهی در جمیع احیان از گلزار قلب شما به جهان منتشر گردد. ع ع
شعر مندرج در آثار مبارکهٔ فوق در مناجات منظوم حضرت عبدالبهاء
با مطلع:

ای خدای پرعطای ذوالمنن واقف جان و دل و اسرار من
آمده است که می فرمایند:

خون شود آن دل که بریان تو نیست کور به چشمی که گریان تو نیست
تمام این مناجات در صفحات ۵۴ - ۵۵ کتاب مکاتیب (جلد دوم) به
طبع رسیده است.

عبارت «والقینا بینهم...» فقره ای از آیهٔ ۶۴ در سورهٔ مائده (۵) است،
به این معنی که با نزول قرآن ما در بین اهل کتاب القاء عداوت و
کینه نمودیم.

مقصود از عبارت «... در بدایت انتشار رائحهٔ انقلاب رساله ای مرقوم
شد...» صدور رسالهٔ سیاسیه از قلم حضرت عبدالبهاء در سنهٔ ۱۳۱۰
ه ق است. در بارهٔ این رساله حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین
می فرمایند:

رساله سیاسی که در سنه هزار و سیصد و ده در بدایت انقلاب مرقوم گردید و یک سال بعد یعنی در سنه یازده به خط جناب مشکین قلم و تاریخ آن سال در بمبائی طبع و تمثیل شده و منتشر در آفاق گشت و البته نسخ متعدده از آن در طهران موجود به آن رساله مراجعت نمائید و به دیگران بنمائید که به صریح عبارت تفصیل واقعه الیوم مندمج و مندرج است و به وضوح مرقوم گردیده که اگر آخوندها و فقهای زمان مداخله در امور نمایند بعینه مثل زمان شاه سلطان حسین و فتحعلی شاه و خلع سلطان عبدالعزیز گردد ...

مائده آسمانی، ج ۵، ص ۱۹۷

کوری نگر که عصاکش کور دگر شود

حضرت بهاء الله می فرمایند:

... مع این اعلاء کبری و ظهور عظمی و آیات واضحات، بعضی از عباد متابعت نفوسی را اختیار نموده اند که همیشه خلف قناع بوده و خواهند بود و ابدأ امری از آن نفوس ظاهر نشده چه فایده که این عبد فرصت ندارد والاّ جمیع آنچه ظاهر شده و می شود کلّ را از آیات الله که بالتصریح من غیر تأویل نازل شده معروض می داشت نسل الله بان یؤید العباد علی الانصاف و محو ما عندهم من الاوهام و ما ذکر فی الاسلاف ان العجب فی الذین اتبعوا الدفراء بعد الذی تضوع رائحة المحبوب بین العالمین. مثل آن که به سید محمد اصفهانی و اقوال او که ابدأ از اصل امر مطلع نبوده و لازال به فساد مشغول از حقّ امنع اقدس محتجب مانده اند اگر چه قول عوام است و لکن مناسب این مقام، کوری نگر که عصاکش کور دگر شود. فوالله فوالله هر ذی بصری و ذی شمی که یک مرتبه او را دیده از وجهش اثر جحیم و از نفسش رائحة اهل سجین یافته ...

مائدة آسمانی، ج ۴، ص ۲۵۰ - ۲۵۱

غزل کلیم کاشانی که متضمن مصرع مذکور در لوح فوق می باشد به این شرح است:

ایدل چو راز دوست نخواهی سمر شود
نامش چنان مبر که زبان را خبر شود
سر دارد الفتی بهوایت که چون حباب
با او سفر کند اگر از سر بدر شود
جاهل برو ز مرشد بیمعرفت چه فیض
کوری کجا عصاکش کور دگر شود
زنجیر زلف او دل دیوانه را شناخت
سودا مقررست که شب بیشتَر شود

منت کش از حمایت کس نیست عجزما
تا نقش سینه هست که ماراسپر شود
دود سپند بیهنری چون شود بلند
آتش زن ستاره اهل هنر شود
براهل عقل فیض جنون کم زیاده نیست
باید کسی ز کار جهان بیخبر شود
هرکس اگر بقدر هنر بهره یافتی
بایست آب بحر نصیب گهر شود
از هیچیک ندارد امید اثر کلیم
گر آه شعله گردد و اشکش شرر شود

دیوان کلیم، ص ۱۹۹

میرزا ابوطالب کلیم کاشانی از شعرای نامدار قرن یازدهم هجری است. اصل او از همدان است اما چون در کاشان اقامت داشته به کاشانی اشتهاور یافته است. کلیم مدتی در شیراز به تحصیل علوم متداول پرداخت و سپس سالیانی از عمر خود را در هند گذراند و در دربار شاه جهان سمت ملک الشعرائی یافت و سرانجام در کشمیر به سال ۱۰۶۱ هـ ق - ۱۶۵۱ م دار فانی را وداع گفت.

کلیم مردی نیکونهاد، خیر و از شئون دنیوی برکنار بوده و در انواع شعر طبع آزمائی نموده است. مهارت و شهرت خاص کلیم در غزل سرائی است. غزلیات او ساده، روان، استوار و مشحون از مفاهیم تخیلی لطیف و مضامین و معانی تازه است. مهارت خاص دیگری که کلیم کاشانی از آن بهره وفیر داشته ارسال مثل و استفاده از تمثیل و کلمات محاوره‌ای در شعر است. دیوان کلیم بارها به طبع رسیده و از جمله در سال ۱۳۶۲ هـ ش بوسیله انتشارات زرین تحت عنوان دیوان کامل کلیم کاشانی در طهران انتشار یافته است. در این طبع به اهتمام آقای مهدی افشار مقدمه و حواشی و فرهنگ لغات به دیوان کلیم

افزوده شده و شرح مختصری از احوال او نیز در ضمن مقدمه مذکور گشته است. شرح مفصل احوال و نمونه اشعار و نیز منابع مطالعه زندگی نامه کلیم کاشانی در ص ۱۱۷۰ - ۱۱۸۱ کتاب تاریخ ادبیات، جلد پنجم، بخش دوم نیز به طبع رسیده است.

که از خورشید جز گرمی نبیند چشم نابینا

حضرت بهاء الله در لوح «جناب طالب علیه بهاء الله» چنین می فرماید:

بنام مبین دانا ان شاء الله از باده اراده الهیه بنوشید به شأنی که جمیع اراده های عالم را در ظلّ اراده حقّ فانی و معدوم مشاهده نمائید بسیار محبوب است نیستی محض عند هستی مطلق تفکر نمائید که چه مقدار از بلایا و رزایا که متتابعاً و مترادفاً به حقّ و احبّای او در این ظهور اعظم وارد شده و از حمل این مشقّات مقصود ارتفاع امر الهی و ارتقاء ظهور اراده سبحانی بوده حال باید دوستانی که از کوثر محبة الله نوشیده اند به کمال جدّ و جهد در اثبات ما حکّم به المقصود قیام نمایند و ناس را از ظنون و اوهام قبلیه به کوثر ذکر الهیه مطهر نمایند تا کلّ بما اراد الله فائز شوند مشاهده در قلّت ادراک ناس نمائید بعضی از الواح الهیه جز کاغذ و مداد مشاهده نمی نمایند، نعم ما قال که از خورشید جز گرمی نبیند چشم نابینا، لعمر الله اگر نفسی در یک لوح از الواح به دیده بصیرت ملاحظه کند مشاهده می نماید که بحور حیوان از او جاری و ساری است و هر قطره ای از آن محیی اشیاء آن ریک لهو العالم المبین العلیم الخبیر. باید به کمال توکل و انقطاع ناس را از ظلمات وهم و اختلاف نجات داد تا به مشرق امر الهی توجّه نمایند طوبی للعاملین قل ان الحمد لله رب العالمین.

اخبار امری، سال ۴۴، شماره ۴، تیرماه ۱۳۴۴، صدر شماره

مصرع منقول از سنائی غزنوی است. برای ملاحظه ابیات سنائی به ذیل «عجب نبود که ...» مراجعه فرمائید.

که چرا تو یاد آری زان دیار
یا ز دست و ساعد آن شهریار

ن ک به ذیل : «جغدها بر باز ...».

**که ز قرآن گر نبیند غیر قال
این عجب نبود ز اصحاب ضلال**

ن ک به ذیل: «خوش بیان کرد ...».

که صیاد مرا با من قراری است
مرا هم با شکنج دام کاری است

ن ک به ذیل: «شما کازادگان ...».

کیست آن گمگشته کش فضلش نجست

حضرت بهاء الله در لوحی که از لسان خادم الله در تاریخ صفر سنه ۱۳۰۳ هـ ق به اعزاز بنت جناب ناظر عزّ صدور یافته چنین می فرمایند:

بسم ربنا الاقدس الاعظم العلی الابهی، حبذا آفتاب عنایت مشرق و نیر فضل در کلّ حین به ابداع طراز ظاهر و باهر سحاب کرم مبذول داشته آنچه را که از ارض عرفان نعمت های گوناگون مشهود و هویدا و از بحر معانی لثالی حکمت جدیده باهر و نمودار اوست سلطانی که قدرت عالم نزد قدرتش عاجز و علوم امم نزد علمش لاشیء محض و چون رحمتش سبقت یافت و عنایتش احاطه فرمود بعضی آگاه گشتند و بر وحدانیتش گواهی دادند طوبی از برای نفوسی که به معرفتش فائز شدند و عرف ظهور را ادراک نمودند ایشانند مقتدای ناس و پیشوای عباد... اگر ید قدرت حجابات را خرق فرماید کلّ به سرعت تمام به مدینه عکا توجّه نمایند و لکن نظر به حکمت بالغه اسباب مقطوع و حجاب مشهود از حقّ جلّ جلاله سائل که تأیید فرماید تا کلّ بما یحبّ و یرضی فائز شوند اوست کریمی که هیچ طالب را منع ننمود و هیچ قاصد را محروم نساخت آسمان آیت رفعت او و دریا دلیل رحمت او، کیست آن گمگشته کش فضلش نجست و به رحمتش فائز نگشت، من کان لله کان الله له...

و نیز حضرت بهاء الله در لوحی که از لسان خادم الله در تاریخ ۹ شهر جمادی الاولی سنه ۱۳۰۳ هـ ق به اعزاز «ورقه مخدّره خدیجه بیگم» عزّ صدور یافته چنین می فرمایند:

بسم ربنا الاقدس الاعظم العلی الابهی، حمد مقدّس از چند و چون و عرفان این و آن حضرت رحمن را لایق و سزااست که علم اتّنی انا الله را بر مقامی نصب فرمود که دست ها از او کوتاه و لسانها از ذکرش عاجز و قاصر بل

اخرس، جمیع عالم به او شناخته می‌شوند و او به نفس خود و این مخصوص است به این ظهور اعلی که یومش غیر ایام است ... یا ورقه ذکر اماء به شرف اصفاء فائز و هریک از امواج بحر بیان رحمن قسمت بردند از حق می‌طلبیم مؤید شوند بر حفظ آنچه عطا شد امروز روزی است عظیم و شأنش عندالله بزرگ طویی از برای وجهی که به انوار وجهش توجه نمود و از برای قلبی که به افقش اقبال کرد از لسان مظلوم کلّ را تکبیر برسان و به عنایتش بشارت ده که شاید تکبیر الهی و ذکرش کلّ را منقطع نماید از ماسوایش و مؤید فرماید بر آنچه سزاوار ایام اوست انتهی. لله الحمد انوار آفتاب فضل کلّ را احاطه نمود، تشنگان را آب بخشید و خستگان را توانائی داد و طالبان را به انوار ذکرش فائز فرمود، کیست آن گمگشته کش فضلش نجست. باری این فانی با همه کزوبین و اولیاء و اصفیاء از ذکر قطره‌ای از دریای فضلش عاجز و قاصریم ...

مصرع منقول در آثار مبارکه فوق از مولوی است که در مثنوی چنین می‌گوید:

مرغ و ماهی در پناه عدل تست کیست آن گمگشته کش فضلش نجست

مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۲۶

برای ملاحظه شرحی در باره «من کان لله ...» که در لوح بنت جناب ناظر مذکور شده به مقاله این عبد در مجله پیام بهائی، شماره ۸۸ (مارچ ۱۹۸۷ م)، ص ۶ - ۸ مراجعه فرمائید.

کی می دهد رهم بر آن پادشاه حسن این بخت بد که پست تر از همت گداست

حضرت بهاء الله در یکی از الواح مبارکه چنین می فرمایند:
علیک بهاء الله و ماینبغی لسماء... کتابت لدی العرش حاضر و حرارت
شوق و اشتیاق از کلمات آن ظاهر و مشهود الحمد لله که به فیوضات
نامتناهیة الهیة فائز شدید و نظر عنایت به آن جناب متوجّه است چنانچه در
هر شهر کزّین ذکرت لدی العرش مذکور و لسان عظمت به اسمت ناطق هذا
لایعاده شیء این ایام چون قلم امر به تحریر جواب عرایض ناس مشغول بود
لذا در توجّه به آن سمت تعویق رفت لو شاء الله لینزل ما اراد أنّه لهو المنزل
العلیم الحکیم. نسل الله بان یوفقک و احبّائه علی خدمته والاستقامة علی
حبّه انه لهوالمقتدر القدیر. اذّا نکبّر علی الجواد من هذاالشر المقدّس المنیر
قد ارسلت لدی العرش بلسان الپارسی،

کی می دهد رهم بر آن پادشاه حسن

این بخت بد که پست تر از همت گداست

علی قول العلماء لا نسلم هذاالقول، بخت شما بسیار بلند و به غایت رفیع
است چه که شما را به حقّ منیع فائز گردانید و به سبیل مستقیم هدایت
نمود مبارک بختی که انسان را از وطنش حرکت دهد و به وطن حقیقی الهی
کشاند قدر این بخت را که عند حقّ به تأیید الهیة و ما قدر فی الالواح تعبیر
می شود بدانید الحمد لله بخت یاری نمود و به اختیار به شطر مختار توجّه
نمودید ینبغی الثناء لهذاالبخت هذا من فضل الله علیک لتکون من الشاکرین.
غزل کلیم کاشانی که متضمن بیت مذکور در لوح فوق می باشد به این
شرح است:

این سطرهای چین که ز پیری بروی ماست

هریک جداجدا خطّ معزولی قواست

دل در جوانی از پی صد کام می دود
 پیری که هست موسم آرام کم بهاست
 چشم دگر ز عینک گیسوم بعاریت
 اکنون که وقت بستن دیده ز ماسواست
 ضعفم بجا گذاشته از خرمن وجود
 گاهی که در برابر صد کوه غم بجاست
 سامان ساز و برگ سراپا کجا بود
 در کلبه ام که موج سیلاب بوریاست
 کی می دهد رهم بر آن پادشاه حسن
 این بخت دون که پست تراز همت گداست
 دستی که وانشد ز قناعت بنزد خلق
 انگشت او بیمن به از شهپر هماست
 خون حیا بگردن اهل طلب بود
 قتل گدا بقصد قصاص حیا رواست
 غم می خورم بجای غذا چون کنم کلیم
 اینست آن غذا که نه محتاج اشتهاست

دیوان کلیم، ص ۹۴

مآخذ اشعار فارسی

در آثار بهائی

* * *

حرف

گی

گاو را باور کنند اندر خدائی عامیان نوح را باور ندارند از پی پیغمبری

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه چنین می فرمایند:

هو الله ای ثابت بر پیمان نامه ای که به آقا سید اسدالله مرقوم نموده بودی ملاحظه گردید از تعدیات اهل جفا در خطّه مازندران مرقوم داشته بودی سبحان الله با وجود آن که به کزات و مرّات در بدو انقلاب ایران به احبّای الهی مرقوم شد که تا دولت و مَلّت مانند شهد و شیر آمیخته نگردند فلاح و نجات محال است، ایران ویران گردد و عاقبت به مداخله دول متجاوره انجامد پس احبّای الهی باید به جان و دل بکوشند تا در بین دولت و مَلّت التیام حاصل گردد و اگر عاجز مانند کناره جویند ما را در جنگ کاری نه، نه با کسی الفتی و نه با کسی کلفتی ابدأ در امور سیاسی مداخله ننمائید و احبّای الهی چنین مجری داشتند و در امور مداخله نکردند حال بی وفایان دست به جفا گشودند و خون بی طرفان ریختند تا تفقّد خاطری از آیات متشابهه و حجج غیر بالغه که مصدر انقلاب بودند بنمایند با وجودی که فتوی بر کفر آنان دادند و اعلان جهاد کردند و ایرانیان را بر قتل مستبدان تشویق و تحریص نمودند حال آنان مرعی الخاطر مستبدان گردیدند و به جهت جلب قلوب آنان غزالان بر وحدت را دریدند با وجود این ظلم و تعدی امید تأیید داشتند و اورثهم خسراناً مبیناً.

باری آیات غیرباهره و حجج غیر بالغه ایران را به باد دادند و مصدر چنین انقلاب گشتند باز اهالی ایران اطاعت این بی خردان نمایند با وجود آن که ظاهر و آشکار گردید که آن قوم سزاوار لومند و مستغرق در نوم. گاو را باور کنند اندر خدائی عامیان، نوح را باور ندارند از پی پیغمبری، شبانان واضح شد که گرگانند و آفت چرنده و پرندۀ این بیابان، به قول قائم مقام مانند یابوها پرخور کم دو، آفت کاه فتنه جو، با وجود این عوام کالانعام به هوش نیابند و

بیدار نگردند، ذرهم فی خوضهم یلعبون.

من الحمد لله در این اقلیم واسع و کشور شاسع هر روز در جایی و در هر انجمنی فریادی و در هر مجمعی ندائی و در هر کلیسائی خطابی و در هر محفلی صدائی می‌زنم امید چنان است که تأییدات ملکوت ابهی این آواره کوه و صحرا و این پشه ضعیف بینوا را مؤید به شدیدالقوی فرماید. در این خطه عظیمه ناس چون مبتدی هستند به حسب استعداد آنان و مبتدی بودنشان در صحبت مدارا می‌نمایم زیرا بدایت تأسیس است، به قول شاعر بهر طفلک آن پدر تی تی کند - گرچه عقلش هندسه گیتی کند. اکثر صحبتها در مجامع کبری نظر به استعداد حاضرین است مقصد چنان است که نفسی اعتراض ننماید تا امرالله تأسیس تام شود و علیک البهاء الابهی. ع ع

بیت منقول در لوح مبارک فوق از سنائی غزنوی است که در آخر یکی از قصاید خود چنین می‌گوید:

«...از پی ردّ و قبول عامه خود را خرمکن

زانکه کار عامه نبود جز خری یا خرخری

گاو را دارند باور در خدائی عامیان

نوح را باور ندارند از پی پیغمبری

ای سنائی عرضه کردی جوهری کز مرتبت

او تواند کرد مرجان عرض را جوهری

چشم ازین جوهر همی بر داشت نتوان از بها

کانکه بی چشمست بفروشد به یک جو جوهری».

دیوان سنائی، ص ۶۶۳

در باره مندرجات لوح مبارک ذکر چند مطلب مفید است:

عبارت "اورثهم خسراناً مبیناً" مبتنی بر آیه ۱۱۹ در سورة نساء (۴) است که می‌فرماید:

"...و من یتخذ الشیطان ولیاً من دون الله فقد خسر خسراناً مبیناً".

مضمون مطلب آن که هرکس شیطان را دوست دارد نه خدا را زیان بیند زبانی که بر هر عاقلی کاملاً آشکار است.

عبارت منقول از قائم مقام را می توان در کتاب منشآت قائم مقام (طهران: ابن سینا، ۱۳۳۷ هـ ش، ص ۷۷) ملاحظه نمود.

فقره «ذرهم فی خوضهم یلعبون» فقره ای از آیه ۹۱ در سوره انعام (۶) در قرآن مجید است. مضمون کلام الهی آن است که خداوند حجّت خود را فرستاده است و پس از اتمام حجّت کافرین را بگذار تا به بازیچه خود مشغول باشند.

برای مطالعه مطالب مربوط به شعر «بهر طفلک آن ...» به ذیل آن شعر مراجعه فرمائید.

گذشت آن که ترا زلف عنبرافشان بود

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب میرزا عباس شوشتری در نیویورک چنین می‌فرمایند:

ای دوست عزیز آنچه نگاشتی ملاحظه گردید فی الحقیقه چنان است که گفתי ایران در زمانی چشم و چراغ جهانیان بود و مرکز سنوحات موهبت حضرت رحمان، کشور خاور بود و مصدر علویت عالم بشر، ولی گذشت آن که ترا زلف عنبرافشان بود. در این ایام اخیر چنان تدتی نمود که سبب تأسف دانایان گردید و تحسّر خیرخواهان، علی‌الخصوص در این اوان که در میان مَلّت و دولت اختلافی بی‌پایان، باوجود آن‌که پادشاه عادل ایران بی‌نهایت خیرخواه و مهربان ولی نفوس بدخواه از رؤساء دین به‌صورت خیرخواه درآمده و گرگان لباس شبانی پوشیده نمی‌گذارند کشور انتظام یابد و نوایای خیریه حضرت شهریار در تأسیس عزّت ابدی ایران ظاهر و آشکار گردد، ولی امید این است که چون خورشید انور خاور درخشیده و تا باختر تابیده شمع ایران عنقریب مشعل تابان گردد و نهر راکدش بحر بی‌پایان شود طفل رضیعیش به‌رشد و بلوغ رسد و کوکب حسیضش به‌اوج قبول صعود نماید زیرا آفتاب حشر بر آن اقلیم چنان تابیده که آنچه در کمون از هر شئون دارد عنقریب انبات نماید و بیرون آورد.

ای دوست من جهان از اخلاق فاسده و نوایای شرّیه و خودپرستی اقوام و ملل و پستی همّت اکابر و اعاضم عالم مختل و مظلّم و مشوّش گشته، عنوان وطن‌پرستی را بهانه نموده چنان بغض و عداوتی در دلها پیدا شده که هریک از ملل ملل دیگر را چنگ و دندان تیز نموده و مانند گرگان خونخوار بر یکدیگر ایلغار نمایند و این را حبّ وطن نامند و مَلّت‌پرستی شمرند لهذا چون به‌دقّت ملاحظه کنی روی زمین جنگل بی‌ثمر است و منبت خار و خس منزل و مأوای سباع درنده و گرگان خونخوار شده، حال باید سعی و کوشش نمود تا اخلاق عمومی تبدیل یابد و سنوحات رحمانیه جلوه کند و مَلّت اطاعت دولت

نماید و دولت به ترقی مملکت پردازد. ملاحظه نمائید که رؤسا و سروران ایران به چه پایه فرومایه گشتند که در مجلس بزرگان نواب والا شهزاده شعاع الدوله بصوت بلند فریاد نمود ای حضرات ملاحظه نمائید جمیع اهالی ایران از شیعیان می گفتند که بهائیان اهل فسادند با وجود آن که شصت سال است که طائفه بهائی انواع اذیت و جفا دیده چه قدر خونها ریخته شده و چه قدر اموال تالان و تاراج گردید و چه قدر خانمان بر باد رفت با وجود این یک بهائی به حکومت اجنبی پناه نبرد و حضرات مجتهدین شیعیان و سروران و بزرگان نهایت التفات از حکومت دیده اند با وجود این بتحریک نفوسی چند بیعار و بی ننگ کلّ سفارت اجنبی پناه برده اند، والله يعلم المفسد من المصلح.

باری مقصود این است که آن جناب الحمدلله گوش و چشم باز نموده دانا و بینا هستید باید شب و روز بکوشید تا ایران جنت رضوان گردد و این واضح است که بدون قوه الهیه این مرده زنده نشود و این پژمرده تر و تازه نگردد الحمدلله که نوبت ترقی رسید و زمان نشو و نما گردید. و علیک التّحیّة والثناء

گوینده مصرع بر حقیر معلوم نیست اما در لغت نامه دهخدا در ذیل «عنبرافشان» شعر مورد مطالعه به این صورت ثبت شده است:

گذشت آن که ترا زلف عنبرافشان بود گذشت آن که مرا خاطری پریشان بود
بیت فوق در امثال و حکم دهخدا (ج ۳، ص ۱۲۷۰) نیز مذکور شده و در ذیل آن خواننده به تمثیل «آن دفترها را گاو خورد و گاو را قصاب برد» ارجاع گردیده است. مقصود از این تمثیل آن که: «انتظار نفع پیشین حالا بی جاست. تمثل:

آن بوی نمانده سنبل پرچین را در باغ گلی نیست دگر گلچین را
امسال حساب گاو تازی دگراست گاو آمد و خورد دفتر پارین را
ظهوری.

نظیر: آنکه فیل می خرید رفت. آن ممه را لولو برد. آن سبو بشکست و آن پیمانه ریخت. قدکان ذاک مرة فالیوم لا. میدانی.
آن آتش فرو نشست. از آن سرای برخاسته ایم. آنورق برگشت. آن کاروان

کوچ کرد. آن دکان برچیده شد.
 آن مصرمملکت که تو دیدی خراب شد
 و آن نیل مکرمت که شنیدی سراب شد.
 خاقانی

دیگ منه کآتش ما سرد شد. سعدی.»

امثال و حکم، ج ۱، ص ۵۲-۵۳

مقصود از شعاع الدوله شاهزاده حاجی سلیمان میرزا پسر فریدون میرزای فرمانفرما است که پسر پنجم عباس میرزای ولیعهد بود.
 سلیمان میرزا در سنه ۱۸۴۷ م متولد شد و در سنه ۱۸۸۳ م ملقب به شعاع الدوله گردید و مدتی حکومت نواحی مختلفه فارس را به عهده داشت. شعاع الدوله شاهزاده ای ادیب و سخنور بوده است.

**گر بخواهم وصف کردن یک مقام
صد قیامت بگذرد وین ناتمام**

ن ک به ذیل: « گر بگویم شرح ...».

گر براندازد بهاء از رخ نقاب صد هزار همچون ازل آید پدید

حضرت بهاء الله در یکی از الواح چنین می‌فرمایند:
 "...و از جمله نقطهٔ جذیبهٔ جناب طا علیها بهاء الله الابهی مدتها با این عبد
 بوده و آنی لقاء این غلام [را] بملک دنیا و آخرت مبادله نمی‌نمود و ما
 ارادت ان تفارق عتی اقل من آن ولكن قضی ما قضی و چه مقدار از آیات
 و اشعار که در این امر بدیع ذکر فرموده از جمله در وصف طلعت اعلی
 غزلی گفته و یک فرد آن اینست:

گر براندازد بها از رخ نقاب صد هزار همچون ازل آید پدید ...

مائدة آسمانی، ج ۷، ص ۹۸

در نسخ لوح جمال قدم، «طلعت اعلی» به صورت «طلعت الهی» و «طلعت ابهی» نیز آمده است.

بیت مذکور بنا بر تصریح جمالقدم از طاهرهٔ زکّیه حضرت قره العین است.

قره العین شهرت فاطمه یا زرّین تاج دختر ملا صالح برغانی است که در سال ۱۲۳۳ هـ ق - ۱۸۱۷ م در قزوین متولد شد و پس از تحصیل دروس مقدماتی به کسب علوم عالیّه مذهبی و ادبی پرداخت و با پسر عموی خود ملا محمد ابن حاج محمد تقی برغانی ازدواج نمود. قره العین ابتدا از پیروان مکتب شیخیه و از شیفتگان حاج سید کاظم رشتی بود و از او لقب قره العین گرفت اما چون ندای حضرت باب مرتفع گشت به آن حضرت گروید و از زمرة حروف حی درآمد لقب طاهره یافت و به این نام در اشعار خود تخلّص می‌نمود. طاهره ادیب، فقیه و خطیبی توانا بود و از مفتخر زنان ایران در عهد قاجاریّه محسوب می‌گردد. او از مشاهیر بابیه و از بزرگان و دلاوران شجاع آن نهضت است. اوست که در واقعهٔ بدشت کشف حجاب کرد و آغاز دوره ای

جدید را اعلان نمود و در اسفار خود به بلاد مختلفه مردم را به نهضت بایّیه دعوت نمود تا آن که در مازندران اسیر مأمورین حکومتی شده به طهران فرستاده شد و مدّتی در منزل محمود خان کلانتر محبوس بود. سر انجام در سنه ۱۲۶۸ هـ ق - ۱۸۵۲ م به فتوای حاج ملا علی کنی و حاج ملا محمد مازندرانی و به فرمان ناصرالدین شاه طاهره را به باغ ایلخانی برده در آنجا خفه کردند و جسدش را در چاهی افکنده مدفون ساختند.

شرح احوال و آثار حضرت طاهره را مفصل نوشته اند. از جمله می توان به کتاب تذکره شعرای قرن اوّل بهائی (ج ۳، ص ۶۲-۱۳۳) اثر جناب ذکائی بیضائی رجوع نمود. مقالات مربوط به حضرت طاهره نیز در شماره مخصوص نشریه خوشه هائی از خرمن ادب و هنر (شماره ۳، ۱۹۹۲م) به طبع رسیده است. این شماره و شماره بعدی نشریه خوشه ها حاوی صورت کتب و مقالات منتشره در باره حضرت طاهره نیز می باشد.

گر بر تو من سلام فرستم توئی سلام

حضرت بهاء الله در یکی از الواح مبارکه چنین می فرمایند:
 قد نزل للحا قبل السّین من جبروت الله الملك المقتدر العلی العظیم فی
 الجیم. هو الله الاقدس الاعلی قد حضرت بین یدینا ورقة منک و وجدنا منها
 روائح حبّک ...
 گر بر تو من سلام فرستم توئی سلام اذّا یکبر الله عن جهة العرش علی وجهک
 و بتکییری ایاک کبّر علی وجهک اهل الغیب و الشهود و لا یعقل ذلک الاّ
 من شرب تسنیم العرفان من ید رتک العلیم الحکیم ...
 گوینده شعر بر حقیر معلوم نیست.

گر بگویم زاشتیاق جان و دل ناله و افغان برآید زآب و گل

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب سیّاح افندی چنین می‌فرمایند:
 هو هو۔ گل مولا گر بگویم زاشتیاق جان و دل۔ ناله و افغان برآید
 زآب و گل، ولیکن هرچه آن دلبر کند شیرین بود. صد شکر که
 عروۃ الوثقای الفت قلبیه مستحکم است و بصر روح ناظر و متوجّه لیلاً
 و نهراً ذکر آن یاران حقیقی شمع محفل دوستان است آنی نمی‌گذرد
 مگر در جان و دل مذکورید و لحظه‌ای نمی‌شود الاّ آن که در ساحت
 محبوب مشهورید، دیگر چه می‌خواهی و چه می‌جویی از مقام احدیت
 ذات به واحدیت صفات جلال و کمال و جمال رسیدید ...

گویندهٔ بیت بر حقیر معلوم نیست.
 اصطلاح «گل مولی» بنا بر تصریح لغت نامهٔ دهخدا خطابی است که به
 صورت احترام و گاهی تحقیر به درویش می‌دهند.
 برای ملاحظهٔ شرح مربوط به «هرچه آن دلبر...» به ذیل آن شعر
 مراجعه فرمائید.

**گر بگویم زان بلغزد پای تو
ورنگویم هیچ از آن ای وای تو**

ن ک به ذیل: «آدم و حوا کجا ...».

گر بگویم شرح وصف این ظهور گفته ناید صد هزاران نفخ صور

حضرت بهاء الله در یکی از الواح مبارکه چنین می فرمایند:

حبیباً فضل کلّیه بکلّه ظاهر و کلمه جامعه بتمامه باهر عنایت قدیمه بابهی ظهور مشهود و جود عمیمه باعلی بروز موجود. آیت کبری بابتدع آیه لائح و حجّت عظمی باعظم بیتنه واضح. دیگر فضلی در کینونیت غیب نمانده مگر آن که به این ظهور منیع ظاهر شده طلعت منیعۀ الهی که صد هزار دهر و دور و قرون و زمن لایزالی در سرادق غیب جمال و جلال مستور و پنهان بوده، به قسمی که تمام انظار و ابصار و عیون مجرّده لطیفه مکنونه غیب و قدس بقا و عما از او محجوب و ممنوع و مستور بودند، چون شمس نوّار از مشرق نار جمال خویش طالع گشته و جمیع حجابات و سرادقات رفارف اعلی را به یک تجلّی از نار سدره عزّ خود سوخته و جمیع حقائق مجرّده غیب را به یک اشراق از انوار جبین قدس خود منصعق فرموده، فسبحانه سبحانه چه ناری که جوهر روح حقیقی از طیران حول او ممنوع و سازج غیب صمدانی از صعود هوای او مقطوع سدره اعظم از ندای قریش منشقّ و کینونت قدم از تجلّی عزّش منصعق قیامتها از قیام منیعش برپا و حشرها از نشر امر بدیعش مهیا در هر حین از قلم مبین ندای آتی انا الله ربّ العالمین ظاهر و تجلّی و تعالی الله اظهر الظّاهرین باهر:

گر بگویم شرح وصف این ظهور گفته ناید صد هزاران نفخ صور

زان که هر آنی زوی صد محشر است و اندر آن نشر قیامی اکبر است

گر بخواهم وصف کردن یک قیام صد قیامت بگذرد و این ناتمام

ولیکن زهی عجب، عجب به فرمایش حضرت ربّ الاعلی روح من فی خلائق فداه و عجب از بالای عجب و عجب از یمین عجب و عجب از یسار عجب و عجب از کلّ عجب اگر نبوده که حضرت ربّ الاعلی تا به همین مقام فرموده بودند هرآینه ابدالآباد می گفتم عجب عجب که به این ظهور بدیع منیع هنوز

یک وجود از حجاب وهم و تقلید خارج نشده و با این همه تأییدات غیبی که در عالم شهود مشهود گشته یک نفس موقن نگردیده. قسم به جوهر مقصود که روائح قدس از جمیع انفس مقطوع گشته و نسانم انس از همه قلوب ممنوع گردیده ارواح عالیّه توجّه به مراتب دانیّه نموده اند و از رفرف اعلی و سدره ابهی دور مانده اند با این که عشرین سنه می گذرد که کلّ به فطره بدیع ظاهر گشته اند از بحرالبهور اعظم به خیال نمی گزیده اند و از جوهرالجواهر قدّم به ظنّ و وهمی اعراض جسته اند و همچو تصوّر نموده اند که همه معارج و مدارج این کور منیع که صدهزار هزار اکوار مالانهایه الهی در عوالم غیب و شهود دور زده تا به این کور منتهی گردیده همین معارفی است که این اصحاب به آن ارتقا نموده اند. به جوهر مقصود و مربی غیب و شهود قسم که هنوز احدی از بالغین سموات عرفان و ایقان حقیقی که در علو توحید و سمو تفرید و تجرید واقفند هنوز به قدر این ملتفت نشده اند که حاصل این کور چه بوده و مقصود از این ظهور به جهت چه بود.

باری گذشته از صعود به سدره منتهی و عروج به مقاعد اوفی کلّ اولوالافئده منیعه به تراب وهمیه نازل گشته اند عجب است عجب است که اهل مدینه الله که سالها در ظلّ تربیت کبری بوده اند و به ید عنایت الهی پرورش یافته اند هنوز به قدر یک استقامت بر امر از ایشان به ظهور نرسیده هریک به جلی تمسک جسته اند و به خیالی قانع گشته اند و از این فضل ما لانهایه که مثل بحر موج می زند به کلی محروم مانده اند. قسم به حقّ محبوب که نفحات حبّ خالص به کلی از آن شطر مقطوع است یک رائحه قدس از احدی از ساکنان ارض استشمام نمی شود نمی دانم در چه عالمی مشی می نمایند و به چه سبیل سالک گشته اند، این قدر هست که با این همه وصایای الهی که در هر حین به هر یک القا شده یک نفس ثابت بر حبّ دیده نمی شود خاصّه این ایام که ظهور فتنه کبری و فصل عظمی است. لوح منیع که موسوم به ملّاح القدس است با فارسی آن که در هفت ماه قبل از هجرت مبارک در صحرای وشّاش صادر فرمودند و به جهت وقوعات مستوره که در آن مسطور بوده ارسال شده بسیار به دقت ملاحظه فرمائید تا مقدار وفای همه این احباب

معلوم شود که با این همه ادعاها در چه رتبه و مقام واقفند اگرچه از آنچه معلوم می شود و راتحه آن در هبوب است اگر صدهزار از این الواح منزله بر این ارواح خوانده شود هرگز مهتّر نگردند و در این الواح منزله بدیعه که بدیعه از ساحت قدس ابهی نازل شده و ارسال گردیده ملاحظه فرمائید که در این مدت کلّ اهل بیان از اعلیٰ الاعلیٰ که استثناء نیست احدی از آن چگونه از جوهر امر غافل بوده اند کاش بعد از همه این غفلت ها که در این مدت شده حال متذکّر می شدند و تدارک گذشته می نمودند نه قسم به ذات مقدّس صمدانی که یوم به یوم حجاب وجود زیاد می گردد و تعلّقات افنده به عالم تراب بیشتر می شود. سبحان الله این سرّ غریبی است که یک نفس نباید این ایّام به مراد الله فائز شود ولو آن نفس الیوم از جوهر الجواهر خلیقه باشد حال که فتنه کبری و فصل عظمی است تا بعد چه به ظهور آید و آنه هو مظهر کلّ شیء و کلّ ما کان حینئذ مستورا. ساکنان حرم را به بهاء ابهی ذاکر و مذکرم جمیع اهل مدینه را هریک مخصوصاً به جواهر تکبیر و سواجز تعظیم مذکّر و مکبّر که ان شاء الله همگی در مقامات حبّ الهی ثابت و راسخ باشند و به بشارات روح از فردوس قدس عنایت مستبشر. ۱۵۲.

اییات از حضرت بهاء الله است امّا مصرع اخیر در مثنوی مولوی (دفتر سوم، بیت ۳۶۰۱) است که می فرماید:

تا قیامت گر بگویم زین کلام صد قیامت بگذرد وین ناتمام
لوح ملاح القدس که ذکر نزول آن در لوح فوق مذکور شده در کتاب
آثار قلم اعلیٰ (ج ۵، ص ۱۸۵.۱۷۶) به طبع رسیده است.

گر بگویم عقلها را بر زند ورنویسم بس قلمها بشکند

حضرت بهاء الله در لوحی که از لسان میرزا آقاخان خادم الله به اعزاز «جناب حاجی حسین علیه ۶۶۹ من یا» در مصر عزّ صدور یافته و به تاریخ ۱۲ ذیقعدة سنه ۱۳۰۱ هـ ق مورخ است چنین می فرمایند:

جوهر حمد الیوم حامدی را لایق و سزااست که هجوم و رجف اهل امکان عرصه بیانش را تنگ ننمود و قوت و قدرت و اقتدار منکرین او را از کلمه علیا باز نداشت... هنینا لجنابکم و مرینا لجنابکم هم به کوثر بیان و رحیق عنایت فائز شدند و هم به مقام بلند تسلیم و رضا. از حقّ جل جلاله سائل و آمل که عنایت فرماید به آن محبوب آنچه که سبب و علت اذکار دائمه و اعمال باقیه بوده و هست فی الحقیقه این مقام عنایت شده یشهد بذلک کلّ ذی بصر و کلّ ذی سمع و کلّ ذی قلب، لازال ذکر آن جناب در ساحت اقدس بوده و هست. قسم به آفتاب افق بیان که از فائزین بوده و هستید، علی قول شاعر:

گر بگویم عقل ها را برزند ور نویسم بس قلمها بشکند

السلام علی جنابکم و علی اخواننا و علی عبادالله الصالحین .

بیتی که در این لوح مبارک نقل شده از ملاّی رومی است که در قصّه موسی و شبان چنین می فرمایند:

... بعد از این گر شرح گویم ابلهی است ز آنک شرح این و رای آگهی است

ور بگویم عقلها را بر کند ور نویسم بس قلمها بشکند ...

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۷۷۵-۱۷۷۶

گر بگویم قلب ها پر خون شود ورنویسم اشکها جیحون شود

حضرت عبدالبهاء در لوح مشهور به لوح هزاربیتی چنین می فرمایند:
 "...باری این عبد در این فَرَع عظیم (مقصود صعود حضرت بهاء الله است) و
 اضطراب شدید با چشمی گریان و قلبی سوزان و گبدی بریان وارد غرفه مبارک
 با اغصان شد چون خواستیم جسد مطهر را غسل و آب پاک و ماء طهور را
 به نفحات آن تن چون بلور معطر نمایم یکی از اهل فتور به این عبد گفت
 این دو جانپه بدهید بدهم میرزا بدیع الله به غرفه خویش برد و محافظه نماید
 زیرا در اینجا آب موج خواهد زد و این عبد از شدت صدمه کبری و قوت
 رزیه عظمی مدهوش و محو و فانی گشته و بهیچ وجه گمان چنین ظلم
 نمی رفت لهذا این دو جانپه را بتمامه تسلیم نمودم باری دیگر می پرس که در
 آن روز چه حسرت و ماتمی بود و آن بامداد چگونه شام گشت.

گر بگویم قلبها پر خون شود ورنویسم اشکها جیحون شود ...

ایام تسعه، ص ۴۳۳

بیت مذکور در لوح مبارک ظاهراً از قلم حضرت عبدالبهاء عزّ صدور
 یافته است.

گر بگویم وصف این بی حد شود

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب مشکین قلم چنین می فرمایند:

هوالحی القیوم، ای حبیب روحانی حمد خدا را که رزق قلوب مخلصین را صبر و شکیبائی مقرر فرموده و بلیات را در مذاق مخلصین از مقوله حلویات مقلتر نموده همواره عاکفین کعبه عرفانش به نغمه گر تیر بلا آید اینک هدفش جانها محفل قلب را بیارایند و به آهنگ کل من علیها فان و ببقی وجه ربک ذوالجلال و الاکرام به مسامع ملاعلی برسانند. باری غائب حاضر و بعید قریب و طالع غارب مسموع این آوارگان در کلّ اوان بود حال تحقق یافته به عین شهود ملاحظه شد که آن یاران معنوی و دوستان حقیقی در جمیع لیالی و ایام مقابل چشم این مشتاقان واضح و آشکارند. باری اشتیاق قلوب مافوق عالم ذکر است، گر بگویم وصف این بی حدّ شود. پس خوشتر آن است که به قلب آگاه حواله شود. اگر از احوالات حاضره سائلید حمد مقصود عالیمان که کلّ در کمال صحتند و سالمند از امراض و علل و جمیع به ذکر آن طیور وفا مشغول. اگر به ارض صاد فرمایشی باشد از هر قبیل مرقوم فرمائید و یا شفاهاً بفرمائید جناب آقاعمو به ذکر آن جناب مشغولند و همچنین میرزا محمدقلی و سایر احباب.

مصرع منقول از مولوی است که می فرماید:

گر بگویم شرح این بی حد شود مثنوی هشتادتا کاغذ شود

مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۱

برای ملاحظه شرح مربوط به بیت "گر تیر بلا آید ..." به ذیل آن بیت مراجعه فرمائید.

عبارت «کل من علیها ...» آیات ۲۶ و ۲۷ در سوره رحمن (۵۵) است. مضمون آیات قرآنیّه آن که هرچه بر روی زمین است فانی می شود و آن که زنده ابدی است خداوند است که صاحب عزّت و جلال و عظمت و اکرام است. در لوح فوق مقصود از «جناب آقاعمو» جناب میرزاموسی کلیم برادر حضرت بهاء الله و مقصود از میرزا محمدقلی برادر دیگر آن حضرت است.

گر بماندیم زنده بردوزیم جامه‌ای کز فراق چاک شده

حضرت عبدالبهاء در لوح پروفیسور ادوارد براون چنین می‌فرمایند:

"هو دوست عزیز محترم کرمنامه عالی وصول یافت مؤده تشریف بلندن داشت ولی افسوس که میعاد ورود چهارم ماه است و این مشتاق صبح سیم ماه عازم پاریس هستم زیرا اشخاصی محترم دعوت نمودند و وعده دادم و خلف وعد خلاف است لهذا با کمال اشتیاق و خشنودی از ملت نجیب شما مجبور به رفتن پاریس هستم و از حقوق سابقه فیما بین ممنون هستم گر بمانیم زنده بر دوزیم جامه‌ای کز فراق چاک شده باقی دعای شادمانی. عبدالبهاء عباس"

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقاعلی ابن حضرت ادیب چنین می‌فرمایند:

هو الله ای عزیز طالعی عجیب داری فکر ما چنان بود که در بقعه مبارکه اقامت نمائی و ایامی به راحت بگذرانی و اصول تجارت بیاموزی ستمکاران دست تطاول گشودند کار به جایی رسید که لازم شد شما را به کمال سرعت روانه کنیم و محافظت نمائیم و آواره و غریب نگذاریم چنان تصور بود و چنین پیش آمد لابد حکمتی در این، عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم، گر بماندیم جامه بردوزیم و اگر رفتیم در جهان دیگر خیمه برافرازیم و یکدیگر را بنوازیم در هر صورت تو نومید مباش که بسی امیدهاست، محزون مگرد زیرا حکمت گوناگونی در پی، دلگیر مشو زیرا شهد و شیر مقرر. طفل رضیع را هرچند ثدی عزیز نعمت کبری است ولی چون از آن باز ماند فیها ما تشتهیه الانفس و تلذ به الایین. امید چنین است تا خدا چه خواهد. حضرت والد بزرگوار را تحیت مشتاقانه برسان و به رضایت ایشان عمل نما و آنچه مصلحت بدانند مجری بدار فکر خود را بگذار و آنچه که اراده ایشان است مجری دار مقدار رأس شعری از رضایشان تجاوز منما و بدان که این است

سبب سعادت ابدیّه تو. و علیک التّحیّة والثناء.. ع ع
و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب حاجی آقامحمد در اسکندریه
چنین می فرمایند:

هو الله ای یار قدیم نامه شما رسید ولی نمی دانی چه خبر است دقیقه ای شب
و روز آرام ندارم و فرصت تحریر یک کلمه نیست مستمراً به تبلیغ مشغولم و
در کنائس و مجامع و محافل عظمی مسلسلأ صحبت می نمایم لهذا معذور
بدارید که فرصت تفصیل نیست، مختصر مرقوم می شود که اگر چنانچه جناب
حاجی امورشان مقتضی نیست در خارج مخزن به کار دیگر پردازید توفیقات
الهیّه حاصل گردد به جمیع احبّاء و یاران تحیت ابدع ابهی ابلاغ دارید و
همچنین به اهل خانه و یاران اسکندریّه کلاً و طراً در نظرند ان شاء الله بعد از
تبلیغ در این دیار مراجعت به اسکندریّه می شود و با یاران ملاقات می گردد.
گر بمانیم زنده بردوزیم جامه ای کز فراق چاک شده

و علیک البهاء الابهی. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب محسن افندی در عگا چنین
می فرمایند:

دوست مهربانا نامه شما رسید و از مضمون نهایت سرور حاصل گردید زیرا
دلیل بر وفا بود و مؤدّه صحت و عافیت حضرت برادر محترم و عموم عائله
بود، در این مؤده آسایش جان ماست. من آن خاندان را یقین بدان فراموش
ننمایم زیرا حقوق قدیمه در میان و ان شاء الله بعد از رجوع به عگا گر بمانیم
زنده بردوزیم جامه ای کز فراق چاک شده. سفری به اقلیم فرنگ شد ایامی
درنگ گشت آهنگی بلند شد محافل عظمی تشکیل گشت نطقهای متعدد شد
تأثیری عجیب نمود حتّی در کلیساها یعنی خود کشیها دعوت نمودند
صراحةً مسئله حلول و قلب ماهیت قدیم به حدوث و حدوث به قدم به براهین
ساطعه و دلائل لامعه تزییف و ابطال گشت و ابدأً معارضی نبود. باری ای
کاش حاضر بودی و ملاحظه می کردی که پروفیسورها و فلاسفه اروپا چگونه
تمکین داشتند فی الحقیقه چهل سال حیات در عگا هدر رفت نه استفاده ای و
نه افاده ای نه تعلّمی نه تعلیمی اگر آن ایام در اوروپ می گذشت نتایجش

جهانگیر بود، یا اسفا علی تلك الاوقات التي قضت هباءً منبثاً. باری از شدت سرمای غرب دوباره به شرق آمدم از انتشار حوادث اروپا در امریکا و مقالات رتانه جرائد از جمیع محافل عظمای امریک دعوت نامه آمده است و به الحاح تمام مرا دعوت می کنند من هم مجبور به رفتن گشتم حتی مبلغی وافر یعنی سه هزار لیره انگلیس به جهت مصارف راه تقدیم نمودند ولی به جان عزیزت قسم که یک پاره قبول نشد و فوراً اعاده گشت مطلع خواهی شد و حال متحیرم و در تدارکم که بلکه ان شاء الله تهیه مصارف این طریق ولو به قناعت مهیا شود تا در نهایت پاکی و آزادگی این سفر را بنمایم و بعد رجوع به شرق نمایم از شما می خواهم که دعا نمایند تا تأیید و توفیق حاصل شود اهل خانه را سلام مخصوص برسانید و اطفال را از قَبَل من دو گونه ببوسید والسلام.

بیتی که در آثار مبارکه فوق به کرات نقل شده از فخرالدین دهراجی است که می گوید:

گر بمانیم زنده بردوزیم جامه ای کز فراق چاک شده
ور بمرديم عذر ما بپذير ای بسا آرزو که خاک شده

مجمع الفصحاء، ج ۲، ص ۹۳۳

بنا بر شرح مندرج در مجمع الفصحاء قاضی فخرالدین دهراجی از اکامل و افاضل زمان خود بوده و خاندان او در خراسان به فضل و کمال ضرب المثل بوده اند.

بنا بر شرح مندرج در کشکول شیخ بهائی (ج ۱، ص ۱۳۰) ابیات فوق در ترجمه فارسی اشعاری به زبان غربی است که می گوید:

لئن نحن التقينا قبل موت شفيْنَا النفس من ألم العتاب
وان ظفرت بنا ایدی المنایا فکم من حسرة تحت التراب

عبارت «عسی ان تکرهوا ...» در لوح جناب آقا علی فقره ای از آیه ۲۱۶ در سوره بقره (۲) در قرآن کریم است. معنی کلام الهی آن که چه بسیار می شود که امری را ناگوار شمارید ولی به حقیقت خیر و صلاح شما در آن بوده است و چه بسیار که خواهان چیزی هستید و در

واقع شرّ و فساد و زیان شما در آن است. عبارت «فیها ما تشتهیه...» نیز در این لوح فقره‌ای از آیه ۷۱ در سورة زخرف (۴۳) است که در وصف بهشت می‌فرماید که در آنجا هرچه را نفوس میل بدان باشد و چشمها را شوق و لذّت دهد مهیّا باشد.

برای ملاحظه شرح مطالب در باره «در این مؤده...» که در لوح جناب محسن افندی نقل شده به ذیل آن شعر مراجعه فرمائید.

گر بنالم زار از جور و جفای آن نگار صدهزاران شکر بینی واضح از ارکان من

حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

هو الفرد الاحد الوتر العزيز القيوم. پاک و منزّه است سلطان مقتدری که
عباد مخلصین را گاهی به نار ملتهبه فراق بگدازد و گاهی به معین
صافی وصل و لقا حرقت قلوب را ساکن سازد چون کلّ امور به اراده آن
قدیر غفور است لهذا محبوب و مشکور است،

گر بنالم زار از جور و جفای آن نگار

صد هزاران شکر بینی واضح از ارکان من

گر رسد زهر هلاهل ای دل اندر کام تو

صبر کن شهدش کند از لطف آن دلدار من

گوینده ابیات بر حقیر معلوم نیست.

گر بنوازد رواست ور بگدازد سزاست

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب معاون التجار نراقی که تمام آن در ذیل "نالَم و ترسم ..." نقل شده چنین می فرمایند:

... عنقریب افق وجود از این ابرهای ظلمانی پاک و مقدّس گردد و نور حقیقت بتابد و جهان جهان دیگر شود ولکن لابد امتحانات به میان آید، تا سیه روی شود هرکه در او غش باشد. باید تحمل نمود و با کمال قوّت مقاومت کرد، گر بنوازد رواست ور بگدازد سزاست بلکه در این مقام جفا مانند وفا است یعنی شیرین و پرفصفا است ...

مصرعی که نقل شده ترکیبی از کلمات سعدی است که می گوید:
گر بنوازی بلطف ور بگدازی بقهر حکم تویرمن روان زجرتویرمن رواست
و یا این بیت:

مالک رد و قبول هرچه کند پادشاست گر بزند حاکمست ور بنوازد رواست

کلیات سعدی، ص ۷۱۳

برای ملاحظه شرح مربوط به "تا سیه روی ..." به ذیل "خوش بود گر محک ..." مراجعه فرمائید.

گرتیر بلا آید اینک هدفش جانها ور درّ عطا بخشد اینک صدفش دلها

حضرت بهاء الله می فرمایند:

هوالحیّ سفرای صحرای فرقت و فراموشی و غربای بیدای ذلّت و خاموشی در دیار غربت و نهایت خفّت متذکّر شکر حضرت لایزال و سلطان بی مثال هستید و به این ذکر بدیع و کلمه رفیع مغرّدند:

گر تیر بلا آید اینک هدفش جانها، ولیکن از عنایت ربّانی این ذلّت فخر عزّت‌ها است و این فقر سلطان غنا ذلک من فضل الله یؤتیہ من یشاء..

و نیز جمال اقدس ابھی در لوحی دیگر چنین می فرمایند:

هو الله المتکبر السّبحان، فجر البقاء قد بدا و صبح الهدی قد جلا فابشروا یا اهل الهدی فاذاکر الله یا اصحاب التقی أجلسون یا احباء فی مقاعدکم و لا تلتفتون و الی میادین الحبّ لا تتوجّهون انا نرضی بذلك ان انتم ترضون. اذا فاسمعوا ما یغن عندلیب السّور من نغمات حمامة الظهور فیما یذکرکم بالله المقتدر العزیز الغفور فاعلموا بان الله ربّکم کان باقیاً لا یزول و ما انساکم ابدأ و ما ینسا منکم ابدأ و اخبرکم فی ما جرى علیکم عن کلّ ما قضی و لنبلوّنکم بشیء من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الانفس و الثّمرات فافقروا هذه الآیة المبارکة لتطلّعوا باسرار الله المنزلة لثلاً تحزنوا عمّا ورد علیکم و لا تیاأسوا عن روح الله فیما مسّکم و توکلوا علیه بسرّکم ثم اذکروه بلسانکم و توجّهوا الیه بقلوبکم و لا یمنعکم البأساء عن حبه و لا یسدّکم الضّرّاء عن قربه لان کلّ ذلک یفنی قبل ان ترتد الیکم الابصار و یبقى الملك لله المقتدر العزیز الجبّار و اختتم القول بما غنت بلبل الحجاز بلحن العراق لتزدادوا فی الحبّ و الشّوق و الاشتیاق و لتصبّروا عمّا ورد علیکم من رمی التّفاق. گر تیر بلا آید اینک هدفش جانها - ور درّ عطا بخشد اینک صدفش دلها .

و نیز حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

هوالبهی ای ورقه متضرعه الی الله در این عالم، نسائی بی حد و بی حساب خارج از حد و شمار آمده اند که در نهایت مسرت و راحت بر بالین پرند و پرنیان آرمیده و به آسایش جان و آسایش جهان ایام خویش را گذراندند ولی حال ملاحظه کن آن راحت و عزت را چه ثمری مشهود گردید و آن رفاهیت و مسرت را چه نتیجه موجود سرابی بود فانی و اوهامی بود چون ظل زائل غیر باقی... چون جمیع این بلایا و رزایا در راه خدا واقع مقبول و مطبوع و محبوب ارباب قلوب است زهر هلاهلش شهد و شکر است و تلخی حنظلش شیرینی قند مکرر دردش درمان است و زخمش مرهم دل و جان. گری تیر بلا آید اینک هدفش جانها - ور در عطا بخشد اینک صدفش دلها.

باری علی العجالة تو گوی از میدان ربودی و به مقصود حوریات قدس در غرفات فردوس رسیدی چه که این ذلت را موهبت عظیمه در پی و این مصیبت را شادمانی بی پایان در عقب این تلخی را حلاوت حقیقی معدن و این سم قاتل را دریاق اعظم مقدر عنقریب تلافی جمیع این آلام و محن در ملکوت تقدیس که منزّه از ادراک نفوس است خواهد شد هر تیری را تأثیر صدهزار عنایت جمال منیر و هر کأس تلخی را صدهزار دریای حلاوت اثر بی نظیر فسوف ترین ثمرات هذه البلیا فی الملکوت الابهی لعمرالله هذا حق معلوم بمثل ما انتم تنطقون ...

نار و نور، ص ۴۴

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین می فرمایند:

هوالله ای حبیب روحانی این زندانی را اشتیاق بیش و سوزش و احتراق از فراق افزون و محزون ولی حضرت بیچون چنین مقدر فرموده، گری تیر بلا آید اینک هدفش جانها ور در عطا بخشد اینک صدفش دلها. عبدالبهاء از قیل شما و قاصدان حرم جانان به مطاف ملأ اعلی توجه نمود و زیارت کرد امید و طید است که این زیارت مقبول گردد لهذا غم و اندوه از محرومی نداشته باشید فانزید و حاضر طائفید و راسخ در آنچه باید و شاید جهد بلیغ مبذول دارید و آن وفای به آن دلبر مهربان و جانفشانی در سبیل جانان و علیکم

البهاء الابهی. ع ع

مجموعه آثار مبارکه، شماره ۸۴، ص ۳۴۲-۳۴۳

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین می فرمایند:

ای متمسک به عروه وثقی قد تلوت بیان شکرک و بینات شوقک الی الله ... در خصوص تعرض حزب شنیعه و تکفیر و تشنیع به احتیای الهی مرقوم فرموده ببودید البتّه در سبیل محبت جمال مبارک روحی لبلاء احتیائه الفدا باید کَلّ ما مورد طعن و لعن و شتم و سبّ جمیع ملل و امم گردیم و معرض آفات و محن، در جشن هدی، جز کأس بلا نشنه ای نبخشد و در انجمن صفا، جز باده جفا، از اهل بغضاء مستی ندهد، گر تیر بلا آید اینک هدفش دلها، اگر طعن و لعن و سبّ و بغضاء اهل نفاق در سبیل الهی بر ما نبود نقل و حلاوتی و لذّت و مزه ای این کشمکش محبت الله نداشت، عش خالیا فالحبّ راحتہ عنا فاؤله سقم و آخره قتل. ای کاش صد هزار جان داشتیم و در هر آنی در سبیل جمال مبارک فدا می نمودیم ...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقامحمد تبریزی در همدان چنین می فرمایند:

هو الله ای ثابت برپیمان مکتوبی که مرقوم نموده بودی در نهایت روح و ریحان قرائت گشت فی الحقیقه چنین است که مرقوم نمودی که نفس انسانی در نهایت غرور و قوّت و اقتدار است و بدون ید قدرت و ذیل فضل چاره ای نتواند نفس مانند ذنب مفترس است و انسان مانند اغنام در چنگ آن خونخوار. البتّه آن درنده آن بیچاره را هلاک نماید مگر آن که صون و عون الهی مدد بخشد و هدایت رهبر گردد. در خصوص بلایا، بعضی از یاران الهی مرقوم نموده بودید این بلا نیست عین عطا است و این جفا نیست حقیقت و فاست چه موهبتی اعظم از این که انسان در ره جانان اذیت و جفا کشد و چه خوشتر از این که بندگان صادق در سبیل جمال ابهی به نهایت مصیبت و بلا مبتلا گردند، گر تیر بلا آید اینک هدفش جانها. آن یاران باید شب و روز به شکرانه جمال ابهی روحی لاحیائه الفداء قیام نمایند که به چنین فوزی کامل و فیضی شامل موفق گشتند. مکاتیبی از پیش به جهت یاران ارسال شد و

الآن نیز جمعاً مکتوبی مرقوم می‌گردد جناب اخوی محترم آقامحمد اسمعیل را از قَبَلِ عبدالبهاء تحیت و ثنا برسان و بگو کاری پیش گیر که جانبازان پیش فراموش شوند و به قسمی به قربانگاه الهی بشتاب که جانفشانی کامرانی گردد و جناب استاد قربانعلی را تکبیر ابدع ابهی تبلیغ کن و بگو الحمدلله تابحال به موجب اسم در مقام قربانی بودی حال ان شاء الله جام عنایت را از ید ساقی رحمانیت بنوشی ورقه موقنه امة الله ضجیع محترمه را به ذکر الهی متذکر دار از خدا می‌طلبم که او را سبب اشتعال قلوب اماء الرحمن فرماید. و علیک التحية والثناء. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب مشکین قلم چنین می‌فرمایند:

ای مشکین الهی از عدم وصول الواح حب و اتحاد هرگز مپندار که از قلوب محبان و دوستان آنی ذکر شما محو شود و یا سستی و وهنی در عروه محبت واقع گردد آن عهد و میثاقی که در ذرّ روحانی بسته شد لم یزل مستحکم بوده و خواهد بود. باری ان شاء الله باید به عشق و محبت جمال قدم جام بلا را مردانه گرفت و چون شهد بقا نوشید، گر تیر بلا آید اینک هدفش دلها ...

حضرت عبدالبهاء بیت فوق را در لوح مصدرّ به عبارت "ای یار همنشین ... " نیز نقل فرموده اند و آن لوح در ذیل "سر که نه در ... " نقل شده است. مصرع اوّل بیت فوق در لوح دیگر جناب مشکین قلم نیز که در ذیل "گر بگویم وصف ... " نقل شده مندرج است.

و نیز ن ک به ذیل: "گر درّ عطا بخشد ... " بیت منقول در آثار عدیده فوق از حکیم سنائی غزنوی است که در قصیده معروف خود با مطلع:

ای در دل مشتاقان از عشق تو بستانها

وز حجت بیچونی در صنع تو برهانها ...

چنین می‌فرماید:

"گر درّ عطا بخشی، آنک صدفش دلها

ور تیر بلا باری، اینک هدفش جانها"

دیوان سنائی، ص ۱۸

در لوح جمال قدم عبارت "و لنبلوَنکم بشيء من الخوف..." آیه ۱۵۵ در سورة بقره (۲) است.

برای ملاحظه شرح مطالب در باره "عش خالیا..." که در لوح حضرت عبدالبهاء نقل شده به کتاب مآخذ اشعار (ج ۱، ص ۹۸-۹۹) مراجعه فرمائید.

گر تیغ بارد در کوی آن ماه گردن نهادیم الحکم لله

حضرت بهاء الله در لوح مریم چنین می فرمایند:

هو مریم عیسی جان بلامکان عروج نمود قفس وجود از طیر محمود خالی
ماند بلبل قدم به صحرای عدم رو نمود و عندلیب الهی بر سدره رتانی
به خروش آمد سراق عزت بردرید و همای رفعت از شاخسار بهجت برپرید
افلاکهای بلند بر خاک تیره بنشست و نعره ها از دل پردرد برخاست آب گوارا
به خون تبدیل شد و صحن فردوس برین به خون آمیخته گشت، بلی تیر قضای
الهی را سینۀ منیر دوستان لایق و کمند بلای نامتناهی را گردن عاشقان
شایق هرکجا خدنگی است بر صدر احباب وارد آید و هرجا غمی است بر دل
اصحاب نازل گردد، عاشقان را چشم تر باید و معشوقان را ناز و کرشمه شاید
حبیب گر صد ناله سرآید محبوب بر جفا بیفزاید اگر شربت وصال خواهی تن
به زوال درده و اگر خمر جمال طلبی در وادی حرمان پا نه. مریم حزن را
به سرور بخش و غم را از جام فرح درکش. اگر خواهی قدم در کوی طلب
گذاری صابر باش و رخ را مخراش و آب از دیده میاش و از بی صبران
مباش. پیراهن تسلیم پوش و از باده رضا بنوش و عالمی را به درهمی بفروش
دل بقضا دریند و به حکم قدر پیوند چشم عبرت برگشا و از غیر دوست
درپوش که عنقریب در محضر قدس حلقه زنیم و به حضرت انس رو آوریم و
از بریط عراقی نغمۀ حجازی بشنویم و با دوست ملحق شویم ناگفتنی بگوئیم
و نادیدنی ببینیم و ناشنیدنی بشنویم و به آهنگ نور هیکل روح را به رقص
آوریم و در حریم جان بزم خوشی بیارائیم و از ساقی جلال ساغر جمال برگیریم
و به یاد رخ ذوالجلال خمر بیمثال درنوشیم چشم را از آب پاک کن و دل را
از حزن بروب و قلب را از غم فارغ نما و به آهنگ ملیح بخوان.

گر تیغ بارد در کوی آن ماه گردن نهادیم الحکم لله

بیت منقول از حافظ است و غزلی که شامل آن بیت می باشد به شرح

ذیل است:

گر تیغ بارد در کوی آن ماه آیین تقوی ما نیز دانیسم
 لیکن چه چاره با بخت گمراه ما شیخ و واعظ کمتر شناسیم
 یا جام باده یاقصّة کوتاه من رند و عاشق در موسم گل
 آنگاه توبه استغفرالله مهر تو عکسی بر ما نیفکند
 آئینه رو یا آه از دلت آه الصبر مرّ و العمر فان
 یا لیت شعری حتّام القاه حافظ چه نالی گروصل خواهی
 خون بایدت خورد درگاه و بیگاه

دیوان حافظ، ص ۲۸۹

ختمی لاهوری در شرح بیت مورد مطالعه چنین نوشته است:

گر تیغ بارد در کوی آن ماه گردن نهادیم الحکم لله
 مراد از تیغ باریدن باران بلاست. و مراد از ماه ذات انور و اقدس
 است، جلّ شأنه. در کشف المحجوب آورده که "به بلا امتحان تن اولیا
 خواهند، به گوناگون مشقتها و بیماریها و رنجهها. هرچند بلا بر بنده
 بیشتر قوت پیدا می کند، قربت زیاده می شود وی را با حق سبحانه و
 تعالی که بلا لباس اولیاست و گهواره اصفیا و غدای انبیاء" و قال
 الشيخ العربی "البلا شعار الاولیاء. فمن تمّ بلائه صحّ ولاته."
 معنی عبارت ابن عربی آن که "بلا شعار مردان خداست. پس هرکس
 بلای او به غایت و نهایت رسید، ولایت او راست و درست گردید".

شرح عرفانی، ج ۴، ص ۲۷۰۸

گر جمله کائنات کافر گردند بر دامن کبریاش ننشیند گرد

حضرت بهاء الله در یکی از الواح مبارکه چنین می فرمایند:
... بعضی از ناس که به مقصود اصلی در ایام الهی فائز نشده اند و رحیق معانی را از کأس بیان نیاشامیده اند از اعمال غافلین و افعال مدّعیان متوهم شوند. چنانچه مشاهده شد بعضی از نفوس که به سماء ایمان ارتقاء جستند به سبب اعمال و اقوال انفس کاذبه از افق عزّ احدیه محتجب ماندند. مع آن که سالها این فرد را شنیده اند:

گر جمله کائنات کافر گردند بر دامن کبریاش ننشیند گرد
بعضی از عباد آنچه از مدعیان محبت ملاحظه نمایند به حقّ نسبت می دهند، فبئس ما هم یعملون. در جمیع اعصار، اختیار و اشرار بوده و خواهند بود، ان اعتبروا یا اولی الابصار ...

دریای دانش، ص ۱۳۴-۱۳۵

و نیز در لوحی دیگر جمال قدم چنین می فرمایند:
... دیگر آن که بعضی از عباد از بعضی اعمال نفوس ضعیفه که طائف حولند شکایت نموده اند و آن را به حقّ جلّ و عزّ نسبت داده اند چنانچه شخصی ذکر نمود که چگونه می شود مع اظهار حقّیت و اعلاء این امر که عالم را احاطه نموده بعضی نفوس که خود را نسبت به حقّ می دهند به اعمال ناشایسته مشغول باشند، باری این فقره از غفلت آن غافل است گویا این شعر که مابین ناس مشهور است ننشیده که می گویند:

گر جمله کاینات کافر گردد بر دامن کبریاش ننشیند گرد ...

مائدة آسمانی، ج ۴، ص ۲۵۷

و نیز در لوحی که از لسان خادم الله به اعزاز جناب حاجی میرزا علی اکبر در خراسان عزّ صدور یافته جمال قدم چنین می فرمایند:
لله عمل المخلصین الذین حرّکهم حقیف سدرۃ المنتهی ... و این که

نوشته بودند شخصی مؤمن و سالها مصدق بوده و بعد به واسطه بعضی اطوار و گفتار بعضی معرض گشته سبحان الله اگر نعوذ بالله و بالفرض جمیع دوستان الهی به اعمال ناشایسته و اخلاق غیر مرضیه و کلمات غیر طیبه ظاهر شوند بر ذیل اقدس اطهر غباری وارد نه چگونه می شود از اعمال غیر شخصی از حق معرض شود مگر نشنیده ای:

گر جمله کائنات کافر گردند بر دامن کبریا نشینند گرد
جمیع احزاب ارض در اکثری از امور بغیر ما انزله الله عاملند چنانچه دیده و شنیده اید و به قول شیعه چهل هزار نفر در حجة الوداع خدمت رسول الله روح ماسواه فداه بودند و از این جمع کثیر عدد هفت یا هشت را گفته اند ثابت و راسخ ماندند و در حق مابقی گفته اند آنچه را که شنیده اید.
باری کلّ مأمورند در این ظهور به نفس ظهور ناظر باشند و بما یظهر من عنده و به کلمه مبارکه یفعل مایشاء و یحکم ما یرید موقن. اگر نفسی در بحور این کلمات تغمس نماید او از انجم سماء استقامت عندالله مذکور و در کتاب الهی مسطور اگر نفسی بعد از ایمان و ایقان نعوذ بالله مضطرب شود این دلیل بر آن است که از اول امر الهی را ادراک ننموده دعا نمائید که جمیع اقلاً به کلمه لایسنل عما یفعل ناظر باشند حق از اعمال غیر و از آنچه اراده فرموده و یا بفرماید مسئول نبوده و نیست چگونه می شود نفسی به سبب اعمال عباد علم اعراض مرتفع نماید البته بر آن شخص هم مشتبّه شده چه که گاهی از برای بعضی اشتباه دست می دهد ان شاء الله به طراز ایقان مزین شود و در امکان به ذکر مقصود عالمیان ناطق و ذاکر انه یغفر من یشاء فضلاً من عنده و هو الغفور الکریم ...

و نیز در لوح دیگری که از لسان خادم الله عزّ صدور یافته چنین مذکور است:

لم یزل و لایزال جوهر حمد و ساذج ثناء حضرت لایزال را سزااست که مرایای قلوب موحدین و مخلصین را به تجلیات انوار کلمه اولی منور فرمود اوست مقدّس از ذکر و بیان و منزّه عما یدرکه اهل الامکان ... این ایام جناب حاجی میرزا محمد حسین طبیب علیه ۶۶۹ از طهران تشریف آوردند الحمدلله

احبّای الهی و شاریان رحیق معانی به ذکر و ثنای حقّ جلّ و عزّ ذاکر بوده‌اند و به طراز سلامتی مزین و از قراری که ایشان مذکور نمودند و همچنین عرایضی که با ایشان بود که به ساحت اقدس عرض نموده بودند اظهار رضامندی از مصدر حکم ظاهری بوده یعنی حضرت سلطان و همچنین از ولدشان که به نایب السلطنه معروف است. برحسب ظاهر بعد از خروج محبوسین چند مرتبه نایب السلطنه بعضی را طلبیده و صحبت نموده و به کمال ملاطفت و مهربانی رفتار کرده به شأنی که شخصی از ارض طاهرا در حقّ دوستان کلمه نالایقی گفته حکم بر نفیش شده و آن شخص رفته در خانه سید صادق علیه ما علیه بست نشست بعد خود اجبّاء از او توسط نمودند و مرخص شد و شخص مذکور اراده نموده بعضی از کتب منزله را ملاحظه نماید. این فقرات چون لساناً و مکتوباً ذکر شد این عبد عرض نمود و لکن نعم ماقال گر جمله کائنات کافر گردد الی آخر چه که آنچه از اطوار و بیانات حضرت مقصود روح من فی العالمین فذاه ظاهر می‌شود غیر این امور است و مقدّس از ادراک و عقول ...

بیت منقول از خواجه عبدالله انصاری است که می‌فرماید:

ای ذات تو بر کلّ ممالک شده فرد سر بر خط فرمان تو دارد زن و مرد
گر جمله کاینات کافر گردند بر دامن کبریات ننشیند گرد^{۱۱}

مناجات خواجه عبدالله، ص ۹۱

خواجه عبدالله انصاری شیخ الاسلام ابواسماعیل بن محمّد هروی انصاری است که در تاریخ ادب پارسی به پیر هرات نیز شهرت دارد. او در سال ۳۹۶ هـ ق - ۱۰۰۶ م در قهندز از محال طوس متولّد شد و در سال ۴۸۱ هـ ق - ۱۰۸۸ م در هرات دیده از جهان فرو بست. خواجه عبدالله انصاری ادیب و شاعر و عارفی بنام است که به علوم ادبی و عرفانی و مذهبی عصر خود احاطه داشته و از اساتید زمان خویش نیز بهره و فیر بر گرفته است. او در فقه حنبلی مذهب و در تصوّف جانشین شیخ ابوالحسن خرقانی است و نیز از معارف شیخ ابوسعید ابوالخیر بهره مند شده است. اشتهار خواجه عبدالله به خاطر رسالات عمده او در عرفان و

نیز تفسیر مشهورش بر قرآن کریم است که به دست ابوالفضل رشیدالدین میبیدی تألیف و تدوین یافته و تحت عنوان کشف الاسرار و عدة الابرار به طبع رسیده است. از رسالات مهمّ خواجه عبدالله انصاری کنزالسالكين، قلندرنامه و محبّت نامه را می توان نام برد که در معارف اهل عرفان از اشتهار وفیر برخوردارند. مجموعه رسائل خواجه عبدالله در کتاب رسائل جامع خواجه عبدالله انصاری (طهران: فروغی، ۱۳۴۹ هـ ش) به طبع رسیده است.

برای مطالعه شرح حال خواجه عبدالله انصاری به مقدمه رسائل جامع مراجعه فرمائید.

در مقاله "پیر هرات" که در مجله پیام بهائی (شماره ۹۸، ژانویه ۱۹۸۸ م، ص ۱۴-۱۷) به طبع رسیده آثار مبارکه بهائی که حاوی افکار و عبارات خواجه عبدالله می باشد مورد مطالعه قرار گرفته است. مقصود از نایب السلطنه مذکور در لوح جمال قدم کامران میرزا ملقب به امیرکبیر است که در سال ۱۲۷۲ هـ ق / ۱۸۵۵ م متولد شد و در سال ۱۳۴۷ هـ ق / ۱۹۲۸ م از این عالم درگذشت. او سومین پسر ناصرالدین شاه است که در سال ۱۲۷۵ هـ ق / ۱۸۵۸ م ملقب به نایب السلطنه گردید و مدتی در خردسالی ریاست قشون را عهده دار بود. او در سال ۱۲۸۸ هـ ق / ۱۸۷۱ م ازدواج کرد و در سالهای ۱۲۹۰ هـ ق / ۱۸۷۳ م و ۱۲۹۵ هـ ق / ۱۸۷۸ م و ۱۳۰۶ هـ ق / ۱۸۸۷ م که ناصرالدین شاه به اروپا سفر نمود نیابت سلطنت را به عهده داشت. کامران میرزا در ۱۲۹۲ هـ ق / ۱۸۷۵ م حاکم طهران شد و در سالهای ۱۲۹۷ - ۱۳۱۳ هـ ق / ۱۸۷۹ - ۱۸۹۵ م وزیر جنگ بود. پس از کشته شدن ناصرالدین شاه کامران میرزا از مشاغل مهمه قبلی کنار گذاشته شد ولی در دربار قاجاریه صاحب نفوذ و عنوان بود و مدت کوتاهی نیز مجدداً وزارت جنگ و حکومت خراسان را احراز نمود. پس از انقراض قاجاریه کامران میرزا به کلی خانه نشین شد و سرانجام در سن هفتاد و پنج سالگی در طهران وفات یافته در مقبره

ناصرالدین شاه در شهرری به خاک سپرده شد. شرح احوال نایب السلطنه کامران میرزا در تاریخ رجال ایران (ج ۳، ص ۱۴۹-۱۶۱) مندرج است. برای ملاحظه لوح جمال قدم در باره نایب السلطنه و مذاکره او با اهل بهاء به ص ۳۳۴ کتاب رحیق مختوم (ج ۲) مراجعه فرمائید. جریان ملاقات نایب السلطنه با بهائیان را جناب مهرباخانی نیز در کتاب شرح احوال جناب ابوالفضائل گلپایگانی به تفصیل مرقوم فرموده اند. مقصود از "سید صادق" سید صادق طباطبائی سنگلجی است که شرح مظالم او علیه بهائیان در آثار عدیده حضرت بهاء الله انعکاس یافته و از او به "کاذب ارض طا" و "خیث کاذب که به صادق معروف بود" یاد شده است. برای مطالعه نصوص مبارکه در باره اعمال و مآل او به ذیل "کاذب ارض طا" در رحیق مختوم (ج ۲، ص ۳۳۲-۳۳۴) مراجعه فرمائید.

گرچه دورم بظاهر از بر تو آنما القلب و الفؤاد لدیک

حضرت بهاء الله در لوح نصیر چنین می فرمایند:
"... باری نامۀ تو به مقر اقدس وارد و ناله و حنین تو مسموع آمد، در اول
مکتوب این عبارت مذکور بود.

گرچه دورم بظاهر از بر تو آنما القلب و الفؤاد لدیک
بدانکه در ظاهر هم دور نبوده ای بلکه تو را بهیچلی مبعوث نمودیم و امر
بدخول در رضوان قدس محبوب فرمودیم و تو توقّف نموده در فَنای باب
متحیراً قائم شده و هنوز فایز بورود در مدینۀ قدس صمدانیه و مقرّ عزّ
رحمانیه نشده. حال ملاحظه نما که باب فضل مفتوح و تو مأمور به دخول
ولکن تو خود را به ظنون و اوهام محتجب نموده از مقرّ قرب دور مانده. تالله
الحقّ در کلّ حین تو و امثال تو مشهودند که بعضی در عقبۀ سؤال واقفند و
برخی در عقبۀ حیرت متوقّف و بعضی در عقبۀ اسماء محتجب. پس بشنو
ندندای منادی عظمت را که در کلّ حین از کلّ جهات تو را و کلّ اشیاء را
ندا می فرماید که تالله الحقّ قد ظهر منزل
القدر فی المنظر الاکبر و ظهر ما لاظهر ...

مجموعه الواح، ص ۱۷۰-۱۷۱

بیت منقول ظاهراً صورت دیگری از بیت مولوی در غزلیات او است که
می فرماید:

گر به خدمت نمی رسم به بدن آنما الروح و الفؤاد لدیک
برای ملاحظه تمام این غزل به کلیات دیوان شمس، (ص ۵۱۵) مراجعه
فرمائید.

گرچه ما بندگان پادشهییم پادشاهان ملک صبحگهیم

حضرت عبدالبهاء در شرح حال جناب منیب کاشانی در تذکرة الوفاء (ص ۲۲۳ - ۲۲۴) چنین می‌فرمایند:

"...این جوان در مدت حیات در ایران به نهایت رفاهیت و خوش‌گذرانی معروف و به نازکی و آزادگی موصوف. دیگر معلوم است چنین جسم لطیفی پیاده از بغداد تا به اسلامبول چه مشقتی تحمل نمود ولی در نهایت روح و ریحان بادیه می‌پیمود شب و روز به تضرع و ابتهال و مناجات مشغول و این عبد را مونس دل و جان بود. حتی بعضی شبها در یمین و یسار رکاب مبارک می‌رفتیم و به حالتی بودیم که از وصف خارج است. در بعضی از شبها غزلی می‌خواند از جمله غزلهای حافظ را می‌خواند.

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم و همچنین غزل:

گرچه ما بندگان پادشهییم	پادشاهان ملک صبحگهیم
رنگ تزویر پیش ما نبود	شیر سرخیم و افعی سیهیم ..."

همانطور که تصریح فرموده‌اند ابیات منقول از حافظ است که می‌فرماید:

گرچه ما بندگان پادشهییم گنج در آستین و کیسه تهی هوشیار حضور و مست غرور شاهد بخت چون کرشمه کند شاه بیدار بخت را هر شب گو غنیمت شمار صحبت ما شاه منصور واقفست که ما دشمنان را ز خون کفن سازیم رنگ تزویر پیش ما نبود	پادشاهان ملک صبح گهیم جام گیتی نما و خاک رهیم بحر توحید و غرقه گنهیم ماش آئینه رخ چو مهیم ما نگهبان افسر و کلیم که تو در خواب و ما بدیده گهیم روی همت به هرکجا که نهیم دوستان را قبای فتح دهیم شیر سرخیم و افعی سیهیم
---	---

وام حافظ بگو که باز دهند کرده اعتراف و ما گوهیم
دیوان حافظ، ص ۲۶۳

سودی در شرح خود بر این بیت چنین می نویسد که:
"اگر چه ما بندگان پادشهییم اما پادشاهان ملک صباحیم.
مراد: دعای صبحگاهی ما مستجاب شده و ما بندگان مقبول درگاه
حضرت حقیم."

شرح سودی، ج ۳، ص ۲۰۷۵

برای ملاحظه شرح مطالب در باره "بیا تا گل برافشانیم ..." به ذیل آن
بیت مراجعه فرمائید.

گر خضر در بحر کشتی را شکست صد درستی در شکست خضر هست

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب میرزا باقر منشی خرم آبادی چنین می فرمایند:

هوالبهی ای منشی باشی خرم دمی که به راز حق همدم شدی و مبارک
ساعتی که تاج محبت اسم اعظم بر تارک نهادی از مصیبت دلتنگ مشو
حکمتی در این است،

گر خضر در بحر کشتی را شکست صد درستی در شکست خضر هست.
خداوند در قرآن عظیم می فرماید:

و لنبلونکم بشیء من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الانفس و
الثمرات فبشر الصابرين و همچنین می فرماید: انما یوفی الصابرون اجرهم بغير
حساب و البهاء علیک خوب فکر نما حکمت این مرض معلوم می شود. ع

مجموعه مکاتیب، شماره ۱۳، ص ۲۵۸

بیت از مولوی است و در دفتر اول مثنوی (بیت ۲۳۶) مندرج است.
در باره این بیت در شرح جامع (ج ۱، ص ۱۱۵) چنین آمده است که
"اگر خضر در دریا کشتی سالمی را شکست، بدانید که در آن شکستن
بسی درستی ها وجود داشت .

آیه "ولنبلونکم بشیء من الخوف... آیه شماره ۱۵۵ در سورة بقره (۲)
است. مضمون کلام الهی آن که شما را با سختی ها و مشاکلی از
قبیل ترس و گرسنگی و از بین رفتن اموال و نفوس و ثمرات
می آزمائیم و بشارت باد آن نفوسی را که در این مصیبات شکیبا
هستند.

آیه "انما یوفی الصابرون..." نیز قسمتی از آیه شماره ۱۰ در سورة زمر
(۳۹) است. معنی آیه مبارکه آن که خداوند صابران را به حد کمال و
بدون محاسبه پاداش می دهد.

گر خیال جان همی هستت بدل اینجا میا ور نثار جان و دل داری بیا و هم بیار

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه چنین می فرمایند:
ای گم گشته بادیه پیما اگرچه چون باد بادیه پیمائی ولی از جام عنایت
سرمست و باده پیمائی. پیمانه پیمان الهی بدست گیر و عهد الست بخاطر آر
و می پرست شو چشم از دو جهان بپوش و جان در ره جانان نثار کن خوشتر
دمی آن دم که یم عنایت به جوش و خروش آید و شبنمی از فیض دریای
کبریا به جان این مشتاقان رسد و دل عزم کوی دوست کند و روح آهنگ
صعود به ملا اعلی و ملکوت ابهی نماید و به میدان فدا بشتابد و به قربانگاه
حق در نهایت شوق و اشتیاق بدود.

ای ذبیح الله ز قربانگاه عشق

بر مگرد و جان بده در راه عشق

چه مبارک دمی است آن دم و چه همایون ساعتی است آن ساعت،

گر خیال جان همی هستت بدل اینجا میا

ور نثار جان و دل داری بیا و هم بیار

رسم ره این است گر وصل بها داری طلب

ور نباشی مرد این ره دور شو زحمت میار

باری حضرت بیچون این بندگان درگاه احدیتش را به جهت عیش و عشرت

و ناز و نعمت و آسایش و راحت نیافرید ...

بشارة النور، ص ۲۲۷ - ۲۲۸

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین می فرمایند:

الله ابهی، یا احبّاء الله و اصفیائه قد اخذت القلم لاكتب ما یختلج فی قلبی

و فوادی حبّاً باحبّاء الله و امنائه ...

ای یاران روحانی و آیات رحمانی الحمدلله از فضل جمال ابهی روحی

لاحبّائه الفداء از کأس هدی سرمستید و در خمخانه صهباء حبّ بهاء

می پرست از عنایاتش جبین مبین روشن و از فضلش حقّ یقین شاهد هر
 انجمن چون طیور شکور در ریاض ربّ غفور در پروازید و به نغمات محامد و
 نعتش دمساز پس به شکرانه این الطاف پر و بالی باز کنید و هم لحن و
 آواز گردید و بخوانید و بنوازید.

گر خیال جان همی هستت بدل اینجا میا

ور نثار جان و دل داری بیا و هم بیار

رسم ره اینست گر وصل بهاء داری طلب

ور نباشی مرد این ره دور شوزحمت میار

والبهاء علیکم. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین می فرمایند:

هو الله ای دو یار باوفای من نامه مفصل شما رسید مضمون مفهوم
 گردید و آه و فغان دل و جان به عنان آسمان رسید که چنین ظلمی
 شدید واقع گشت و نفوس مبارکی شهید شدند درندگان پنجه گشودند و
 دندان تیز نمودند گرگان به جولان آمدند و سباع ضاربه هجوم نمودند و
 آن نفوس مبارکه را روی و موی به خون پاک بیالودند تیر و سنان
 آزمودند و دست طغیان و عدوان گشودند و آن جانهای پاک را خون بر
 روی خاک ریختند ذناب کاسره را کاری جز درندگی اغنام الهی نه و
 کلاب خاسره را شغلی جز سفک دماء غزالان رحمانی نه ولی طیور
 حدیقه معانی به سبب شهادت کبری به جهان الهی پرواز نمودند و غزالان
 صحرای محبت الله به وسیله فدا ببر وحدت شتافتند حمامه تقدیس به
 حدائق ملکوت طیران نماید و ستاره توحید از افق تجرید طلوع نماید و
 همواره بدرقه عنایت رسد و خطیب محبت الله این خطاب فرماید:

گر خیال جان همی هستت بدل اینجا میا

ور نثار جان و دل داری بیا و هم بیار

رسم ره اینست گر وصل بهاء داری طلب

ور نباشی مرد این ره دور شوزحمت میار...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین می فرمایند:

... جمیع اقوال و روایات را فراموش کن و از هر ذکری جز ذکر حقّ خاموش باش و به جان در جوش و خروش آ، گوش به حرف بیهوشان مده و از سروش غیب این ندا را بشنو:

گر خیال جان همی هستت بدل اینجا میا

ور نثار جان و دل داری بیا و هم بیار

رسم ره اینست گر وصل بهاء داری طلب

ور نباشی مرد این ره دور شو زحمت میار

ایام امتحان است و اوقات افتتان، قدم را راسخ نما و قلب را ثابت ...

مکاتیب، ج ۲، ص ۲۵۶

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقامحمدکریم چنین می فرمایند:
هو الابهی، ای متوجّه به ملکوت ابهی در این حین که بوی خوش حبّ الهی مشام مشتاقان را معطر دارد قلم برداشته و به ذکر آن مستبشر بنفحات الله مشغول شدم که شاید نسیم روح و ریحانی بر قلوب دوستان وزد و نفحه مشکباری به مشام یاران رسد باری به کمال تضرع و ابتهال بساحت اقدس استدعا می نمایم که آن سرمست باده عشق را چنان از نفحات حبّش واله و حیران فرماید که بی پرده و حجاب در میدان محبت الله بتازد و این نغمه آغاز نماید،

گر خیال جان همی هستت بدل این جا میا

ور نثار جان و دل داری بیا و هم بیار

رسم ره اینست گر وصل خدا داری طلب

ور نباشی مرد این ره دور شو زحمت میار

والبهاء علیک. ع

در صبح عید جناب ابن اصدق علیه بهاء الله الابهی به نیابت شما مجلس انسی فراهم آوردند و کلّ بالنیابه به زیارت روضه مطهره مشرف شدیم.

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین می فرمایند:

... زمانی که نیر آفاق از افق عراق اشراق داشت میرزا محیط شیخی شهیر شاهزاده کیوان میرزا نوه فرمانفرما را واسطه نمود که خفّیاً در نیم شب

به حضور مبارک شتابد به شرط آن که نفسی جز شاهزاده مذکور بر این کیفیت اطلاع نیابد در جواب فرمودند که من در سفر کردستان غزلی گفته بودم از جمله ابیات این است:

گر خیال جان همی هستت بدل اینجا میا

ور نثار جان و دل داری بیا و هم بیار

رسم ره اینست گر وصل بهاء داری طلب

ور نباشی مرد این ره دور شوزحمت میار

آن بیچاره از شدت خوف بعد از این جواب به ساحت اقدس مشرف نشد فوراً مراجعت به کربلا کرد به وصول گرفتار حمای شدید گشت و وفات فرمود، فاصله میان این جواب مبارک و آن وفات نامبارک هفت روز بود ...

نی ریز مشکبیز، ص ۱۷۹-۱۸۰

در باره تقاضای تشرف میرزامحیط شرحی در کتاب بهاء الله شمس حقیقت (ص ۲۰۰-۲۰۱) مندرج است که عیناً به نقل آن می پردازد:

"... یکی دیگر از کسانی که در آن روزها به حضور هیکل مبارک رسید میرزا محمد حسین کرمانی مشهور به میرزا محیط بود. این شخص پس از وفات سید کاظم رشتی ادعای رهبری طایفه شیخیه را کرده بود. حضرت اعلی در محل کعبه در مکه امر خود را باو اعلان نموده و در جواب سؤالات او "صحیفه بین الحرمین" را نازل فرموده بودند. ولی با همه اینها میرزا محیط از اقبال به این ظهور اعظم محروم ماند و در کربلا اقامت گزید. وی بیست سال بعد از این واقعه در صدد ملاقات محرمانه با حضرت بهاء الله برآمد.

نبیل می نویسد: این شخص در روزهای آخر حیات با تظاهر به اطاعت و فروتنی توسط یکی از شاهزادگان که در بغداد می زیست تقاضای ملاقات از هیکل مبارک نمود و خواهش کرد که این تقاضای او کاملاً محرمانه باقی بماند. جمال مبارک در جواب فرمودند: باو بگوئید در روزهایی که در کوههای سلیمانیه بسر می بردم قصیده ای سرودم و شرایطی را که هر رهگذر باید در طلب حقیقت پیماید در آن ذکر

کردم، این چند بیت از این قصیده را برای او بخوانید که:
 گر خیال جان بدل هستت همی اینجا میا
 ور نثار جان و تن داری بیا و هم بیار
 رسم ره اینست گر وصل بهاء داری طلب
 ور نباشی مرد این ره دورشو زحمت میار
 اگر می خواهد می تواند آزادانه و بدون پرده پوشی بدیدن من بیاید. در
 غیر این صورت مایل به ملاقات او نیستم. میرزا محیط از این جواب
 صریح و روشن حضرت بهاء الله دچار تشویش و آشفتگی شد. با دریافت
 این جواب وی که از طرفی قدرت مقاومت خود را از دست داده و از
 طرف دیگر مایل به پذیرفتن حقیقت نبود به قصد رفتن به محل اقامت
 خود در کربلا به راه افتاد و به محض ورود به خانه اش در کربلا دچار
 بیماری شد و پس از سه روز چشم از جهان فرو بست.
 ابیات منقول در آثار مبارکه فوق از قصیده "ساقی از غیب
 بقا ... " است که متن آن در کتاب مائدة آسمانی (ج ۴، ص
 ۲۰۹-۲۱۱) به طبع رسیده است.
 برای ملاحظه شرح مربوط به بیت "ای ذبیح الله ز قربانگاه ... " به ذیل
 آن بیت مراجعه فرمائید.

در بنای هر دایره در دور و دور حیات

بدرگاه حیات

در بنای هر دایره در دور و دور حیات

بدرگاه حیات

بدرگاه حیات



گرد دین بهر صلاح تن به بیدینی متن تخم دنیا در فضای دین بمکاری مکار

جمال قدم در قسمتی از کتاب بدیع چنین می‌فرمایند:

... در هیچ عصر و عهدی ظهور قبل به این تفصیل و تصریح ظهور بعد را ذکر ننموده چنانچه جمیع شاهد و گواهد لو انتم تنصفون بشنو ذکر این عبد را و از ظلمات فوق ظلمات خود را نجات ده و از برای دو روزه فائیه خود را مستحقّ عذاب لانهایه منما و در دین الله و امره به تحریف مشغول مشو نیکو است این فرد در این مقام گرد دین بهر صلاح تن به بیدینی متن تخم دنیا در فضای دین بمکاری مکار ...

کتاب بدیع، ص ۲۲۸

بیتی که جمال اقدس ابهی در این موضع از کتاب بدیع نقل فرموده‌اند از سنائی غزنوی است که در قصیده خود با مطلع ای خداوندان مال الاعتبار الاعتبار ... چنین می‌گوید:

گرد دین بهر صلاح دین به بی دینی متن

تخم دنیا در قرار تن به مکاری مکار

دیوان سنائی، ص ۱۸۹

گر در آتش رفت باید چون خلیل ورچه یحیی می کنی خونم سیل

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب خداکرم در بروجن چنین می فرمایند:
ای بنده بهاء آنچه نگاشتی ملاحظه گردید دلیل جلیل بر ثبوت و استقامت
بود و اگر چنین نبود چنان موفقیتی حاصل نمی شد زیرا توفیق با استقامت
توأم است و هر نفس نفیس مستقیم موعود به تأیید ربّ کریم است. ان الذین
قالوا ربّنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائكة، لهذا آن جناب اگر چنانچه
حاجی مصلحت بدانند در کمال وقار ولی به نهایت حکمت و مدارا و حسن
سلوک مراجعت به بروجن فرمائید و یاران الهی را به نفعات رحمانیه و
انجذابات وجدانیه و احساسات رحمانیه تشویق و تحریص فرمائید تا کلّ با
جمیع خلق به نهایت مهربانی معاشرت و سلوک نمایند و اگر چنانچه طعن و
سب و لعن استماع کنند به اصطلاح قوم زیر سیل فرمایند عیبی ندارد
همیشه چنین بوده کَلِّمَ مَرَّ عَلَیْهِمْ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ جَمِیعَ نَفُوسٍ
به حضرت روح استهزاء می نمودند پس تأسی به انبیاء لازم است و اقتدای
به حضرات اولیا، ولکم فی رسول الله اسوة حسنة. حضرت عیسی ابن مریم را
بر خر سوار کردند و تاجی از خار بر سر نهادند و در کوچه و بازار گرداندند
یک یهودی بازی در آوردند که صحف ممتلاء از این اخبار است فرصت
تفصیل ندارم و همچنین روایت کنند که سُمی از آن خر در نزد حضرت پاپ
است و در یوم مخصوص زیارت آنرا می نمایند، العهدة علی الراوی. مقصود
این است که از اهانات و استهزاء و لعن و طعن اعدا باید احبّا وجد و طرب
نمایند که الحمد لله تأسی به حضرات انبیاء و اولیاء نمودند. صاحب مثنوی
چند بیتی در این مورد گفته که سبب تقرّب درگاه ابدی است:

گر در آتش رفت باید چون خلیل	ورچه یحیی می کنی خونم سیل
ور چو یوسف چاه و زندانم کنی	ور ز فقرم عیسی مریم کنی
سر نگردانم نگردم از تو من	بهر فرمان تو دارم جان و تن

این است مسلک عاشقان و این است سبیل مشتاقان. جناب علی اکبر و جناب محمد حسن و جناب غلامحسین و جناب ذوالفقار ارکان اربعه بیت محبت الله را تحت ابداع ابهی برسان و بگو هرچند فرصت نامه نوشتن به هریک ندارم ولی امیدوارم که هریک کتاب مبین گردید و مستفیض از فیوضات رحمة للعالمین و علیکم التحية والثناء.

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین می فرمایند:

... در نصّ قرآن می فرماید ام حسبتم ان تدخلوا الجنة ولما يأتكم مثل الذين من قبلکم اصابتهم البأساء والضراء و زلزلوا حتّى قال الرسول و من معه متى نصرالله الخ از این آیه مبارکه واضح و مشهود است که در سبیل الهی هر نفسی سیر و سلوک نماید غنی فقیر گردد نه فقیر غنی کار برعکس است ملاّی رومی چه خوب گفته است:

گرد در آتش رفت باید چون خلیل و ر چو یحیی می کنی خونم سبیل
و ر چو یوسف چاه و زندانم کنی و ر ز فقرم عیسی مریم کنی
سرنگردانم نگردم از تو من بهر فرمان تو دارم جان و تن
ترک مال و ترک نام و جان و تن در طریق عشق اول منزل است
و جمال مبارک در قصیده ورقائیه می فرماید:

خلّ دعوی الحبّ او فارض بما جرى

کذاک جرى الامر فی فرضی و سنتی

می فرماید یا ترک محبت الله کن و یا به هر بلا و مصیبتی راضی شو زیرا فقر و ذلت و مصیبت و بلیّه از لوازم جانفشانی در سبیل الهی است هذا هو الحقّ و مابعد الحقّ الا الضلال المبين!

منتخبات مکاتیب، ج ۳، ص ۱۹۲-۱۹۳

و نیز حضرت عبدالبهاء در اثری دیگر که به اعزاز جناب آقامیرزا ابراهیم در آطنه عزّ صدور یافته چنین می فرمایند:

هو الله ای سرگشته کوه و بیابان مکتوبت واصل و بر کیفیت مشقت و زحمت و عسرت واقفیم معلوم است جانبازان راه حضرت بی نیاز همیشه از جام بلا سرمست و منقطع از آنچه بود و هست بودند بی سر و سامان راه یزدان بوده اند

و آواره کوه و دشت در محبتِ رحمن. ای کاش از برای این عبد چنین موهبتی
 میسر می شد ولی کجا و از چه جا چون به جهت آن جناب میسر اگر به
 شروطش قائم گردی ملاحظه کنی که اعظم موهبت است اگرچه فی الواقع صعب
 است و سخت تحمّل بسیار مشکل است غربت و کربت تنهایی و پریشانی
 بی نوائی بی سر و سامانی. ع ع

ولی چون به نظر الهی نظر نمائی جام لبریز است و چون غسل مصفای تبریز
 فرح انگیز. بلایای صحرای کریلا طاقت فرسا بود ولی در کام حضرت
 سید الشهداء روحی و روح العالمین فدا بس شیرین،

گردر آتش رفت باید چون خلیل و چو یحیی می کنی خونم سبیل
 سر نگردانم نگردم از تو من بهر فرمان تو دارم جان و تن
 باری،

و رچو یوسف چاه زندانم کنی و ز فقرم عیسی مریم کنی. ع ع
 و نیز حضرت عبدالبهاء در اثری دیگر چنین می فرمایند:
 ... از شماعت بی خردان فتور نیارید ملامت عین سعادت است و حقیقت
 موهبت و چون به تهوّر سخن رانند سکوت مظلومانه نمائید و اگر به اعتدال
 فی الجملة ملامت کنند یا حکایت نمایند بفرمائید تشخیص صحرای کربلاست
 و تعزیه سید الشهداء و این فخر و مباهات اهل الله. لا تحسبن الذين قتلوا
 ففی سبیل الله امواتاً بل احياء عند ربهم يرزقون. لیتنی کنت معهم فافوز
 فوزاً عظیماً

گردر آتش رفت باید چون خلیل و چو یحیی می کنی خونم سبیل
 و رچو یوسف چاه زندانم کنی و ز فقرم عیسی مریم کنی
 سرنگردانم نگردم از تو من بهر فرمان تو دارم جان و تن
 منتخبات مکاتیب، ج ۳، ص ۱۴۴

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح آقامیرزا علی اکبر میلانی در طهران
 چنین می فرمایند:
 طهران

بواسطة حاجی میرزا عبدالله آقا میرزا علی اکبر میلانی

هو الله ای ثابت بر پیمان نامه رسید و حزن و اندوه شما سبب تأثر قلوب گردید زیرا مرا آرزو چنان که تو دم به دم فرح و سرور بیشتر یابی و از بشارات الهیه به وجد و طرب آئی حال چون ترا محزون یافتم مغموم شدم ولی رجا از جمال ابهی دارم که ترا فرح و سروری بخشد که در هیچ موردی محزون نگردی یعنی فرح ابدی و روح و ریحان سرمدی یابی. امة البهآ میس کلیفورد و مستر دریفوس و رفیقۀ محترمه شان را از قَبَلِ من تحیت محترمانه بواسطۀ مکتوب برسان.

باری ای بنده صادق حق مقصد از مسافرت آنان این بود که سبب تذکر و تبثّل غافلان گردد ملاحظه نمایند که قوۀ کلمۀ الله چگونه در عالم امکان نفوذ نموده که از اقصای بلاد غرب نفوسی در نهایت اشتیاق و شوق به زیارت احبّای شرق روند و از این قضیه ارتباط احبّای الهی واضح و مشهود گردد. ای ثابت بر پیمان محزون مباش من غمخوار تو هستم و بی نهایت مهربان از صدمات و عسرت در این جهان فانی ملول مشو، عیسی بن مریم را ملاحظه کن، به قول ملاّی رومی:

گر در آتش رفت باید چون خلیل ور چه یحیی می کنی خونم سبیل
ور چه یوسف چاه و زندانم کنی ور ز فقرم عیسی مریم کنی
سر نگردانم نگردم از تو من بهر فرمان تو دارم جان و تن
تا توانی در تخلق به اخلاق روحانیان بکوش و به نشر نفحات پرداز. مکتوب جوف را برسانید و علیک التّحیّة والّشّناء. ع.ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در اثری دیگر چنین می فرمایند:

هوالبهی ای سرگشته بادیه محبت الله چندی بود که به ظاهر نامه ای ارسال نشد و پیامی و پیکی فرستاده نگشت علّت استیلای عوارض و آلام اجسام بود نه نسیان منافی عهد و پیمان مشقّات بلیّات و مشکلات مستولیه بر آن سرمست صهبای عشق مشهود و معلوم، شاعر رومی گفته:

گر در آتش رفت باید چون خلیل ور چو یحیی می کنی خونم سبیل
ور چو یوسف چاه و زندانم کنی ور ز فقرم عیسی مریم کنی
حال ملاحظه نمایند که نفوسی که در اعصار غیبت به نفحه ای از نفحات

محبّت الله چنین سرمست جام بلا گشتند حال این مدهوشان جام عنایت در
یوم ظهور چگونه باید که از شدائد بلایا زنده و تر و تازه باشیم. اخوی از
شهادی الهی است و وجهش در ملکوت حق روشن و نورانی لکن از دعاوی
چشم پوشیده زیرا ثمری ندارد والبهاء علیک. عبدالبهاء عباس.

احتیای این جانب جمیع تکبیر ابدع ابهی می‌رسانند احتیای آن صفحات را از
قبَل این عبد تکبیر اعزّ اوفی الابهی برسانید از فضل جمال قدم روحی
لاحتیائه الفداء امیدواریم که در کلّ حین به روح جدیدی فائز گردند شما منتظر
جواب نباشید همیشه اخبار بفرستید والبهاء علیک عبدالبهاء عباس.

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین می‌فرمایند:

هوالبهی ای محنت‌زده در سبیل میثاق، صدمات و زحمات در سبیل
ربّ الآیات البینات عنایات است و زحمت رحمت است و محنت منحت، زهر
شکر است و قهر لطف جانپور، پس باید شکر پروردگار مهربان نمود که چنین
مشقّت که صرف موهبت است مقدر فرمود،

گردر آتش رفت باید چون خلیل ور چو یحیی می‌کنی خونم سبیل
ور چو یوسف چاه و زندانم کنی ور زفقرم عیسی‌میریم کنی
سرنگردانم نگردم از تو من بهر فرمان تو دارم جان و تن
والبهاء علیک.

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب اسحق خان در کرمانشاه چنین
می‌فرمایند:

هوالله ای یار نازنین من، آنچه مرقوم نمودید مفهوم شد شکایت از ضیق
معیشت و کثرت دیون و طلبکار ستمکار فرموده بودید فی الحقیقه تحمّل این
غوائل هائل بسیار مشکل است ولی همکاری و سهم و شریک در دست
ستمکار. امروز شخص ترسائی بی‌محابا طلب ادای دین نمود و بهیچوجه
ملاحظه آشنائی فیما بین نفرمود زیرا نقود، کعبه مقصود اوست و ملاحظه
به‌کلی مفقود، ما مهلت خواستیم تا فرصت تدارک مبلغ نمایم شخص
معتمدی فرستادیم و به زحمت زیاد سه ماه مهلت گرفتیم. مقصود این است که
از کثرت دیون محزون مشو ان شاء الله این عسر سبب یسر گردد و این زحمت

بادی رحمت شود تا زحمتی حاصل نگردد رحمت جلوه ننماید ان مع العسر
یسرا فرموده حال ایّام عسرت است مطمئن باش که زمان یسر و راحت نیز
خواهد آمد این عسر و یسر و فقر و غنا و راحت و زحمت اهمیتی ندارد در
آنچه مهم است بکوش.

گر در آتش رفت باید چون خلیل و رچو یحیی می کنی خونم سبیل
و رچو یوسف چاه و زندانم کنی و ز فقرم عیسی مریم کنی
سر نگردانم از تو من بهر فرمان تو دارم جان و سر
و علیک التّحیة والثناء. ع ۶

مأئدة آسمانی، ج ۵، ص ۳۹-۴۰

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح "أمة البهاء علویه خانم ضجیع من
استشهد فی سبیل الله" ابیات فوق را نقل فرموده اند و آن لوح در ذیل
هیچ صبحهم خفته ... نقل گردیده است.

حضرت عبدالبهاء مضامین ابیات فوق را در لوحی نیز که به اعزاز
احبّای مصر عزّ صدور یافته آورده اند، لوح مزبور چنین است:

هو الله ای یاران حقیقی جناب آقاها دی علیه بهاء الله الاهی الآن عازم آن جهت
هستند و در وقت رفتن خواهش نگارش این نامه نمودند این عبد هر چند ایّام
معدودی نمی شود که نامه به آن یاران نگاشته ولی خواهش شخص زائر که
رعایتش فرض است رة نتوان نمود علی الخصوص که در کمال محبت و
استقامت بر امر مبارک است و همچنین مسئله مختصری هست که باید این
عبد بیان و ایضاح نماید و آن این که در این ایّام اهل فتور چنان در حشر و
نشور آمده اند که وصف نتوان نمود مختصر در هر دمی فسادی ظاهر و در
هر نفسی فتنه ای آشکار از هر جهت ایقاد نیران طغیان است و تفصیل سبب
صداع. مقصود این است که عبدالبهاء در طوفان اعظم بلایا گرفتار اگر امری
واقع گردد یعنی اگر چون خلیل در آتش اندازند و یا چون اشعیا به منشار و
تیشه کارش بپردازند و یا چون یوسف در چاه و زندان افکنند و یا چون یحیی
ابن زکریا سر بُرند و یا چون مسیح بدار زنند و یا چون حسین ابن علی پاره
پاره کنند و یا آن که آویخته هزاران گلوله زنند مبدا احبّای الهی را خمودتی

آید و یا پژمردگی حاصل گردد بلکه باید سبب شعله و حرارت شود و علت
وله و انجذاب گردد و بیشتر از پیشتر در اعلاء کلمة الله و نشر نجات الله
کوشند زیرا در ظلّ سایه عنایت در گلشن رحمانیت در ملکوت ابهی جمع
شویم و تلافی فرقت بنمائیم و از این گذشته این مقام اعظم آمال و آرزوی
عبدالبهاست و البهاء علیکم. ع

و نیز ن ک به ذیل "آن یکی عاشق ...".

ابیات منقول در آثار عدیده فوق به نقل از دفتر پنجم کتاب مثنوی
معنوی چنین است:

... گر در آتش رفت باید چون خلیل

ور چو یحیی می کنی خونم سبیل

ور چو یوسف چاه و زندانم کنی

ور ز فقرم عیسی مریم کنی

رخ نگردانم نگردم از تو من

بهر فرمان تو دارم جان و تن ...

مثنوی معنوی، ص ۸۸۲

توضیح چند مطلب در الواح مبارکه ای که نقل گردید مفید به نظر
می آید:

در لوح جناب خداکرم بروجنی آیه "اِنَّ الَّذِیْنَ قَالُوا رَبُّنَا..." آیه شماره ۳۰
در سورة فصّلت (۴۱) در قرآن مجید است.

در همین لوح مبارک عبارت "کَلَمًا مَرَّ عَلَیْهِمْ..." نیز آیه شماره ۳۸ در
سورة هود (۱۱) است.

در همین لوح عبارت "ولکم فی رسول الله..." نیز آیه ۲۱ در سورة
احزاب (۳۳) می باشد.

عبارت "العهدۃ علی الراوی" از امثله عربی است (امثال و حکم، ج ۱،
ص ۲۶۳). مقصود از این تمثیل آن که از صحت و سقم خبری که نقل
شد آگاه نیستیم. به قول نظامی:

گر تو را این حدیث روشن نیست عهدہ بر راوی است بر من نیست

در لوح دیگری که نقل شد عبارت "ام حسبتم ان تدخلوا ... " آیه شماره ۲۱۴ در سورة بقره (۲) در قرآن مجید است. برای شرح مطالب مربوط به "خل دعوى الحب ... " در همین لوح مبارک به مآخذ اشعار (ج ۱، ص ۳۸) مراجعه فرمائید.

در لوح مبارک دیگری که فوقاً نقل شد عبارت "لاتحسبنّ الذّین ... " آیه شماره ۱۶۹ در سورة آل عمران (۳) در قرآن مجید است.

در لوح جناب اسحق خان نیز عبارت "ان مع العسر یسر ... " از آیات قرآنی است که در آیات شماره ۵ و ۶ سورة شرح (۹۴) مندرج می باشد.

گر در عطا بخشد اینک صدفش دلها ور قیر بلا آید اینک هدفش جانها

بیت فوق را جمال اقدس ابهی در رساله چهاروادی (آثار، ج ۳، ص ۱۵۰) نقل فرموده‌اند و در آثار عدیده حضرت عبدالبهاء نیز به آن استشهاد شده‌است. از جمله حضرت عبدالبهاء در لوح صبیۀ حضرت حجت جناب ملا محمدعلی الذی استشهد فی سبیل الله فی الزاء علیها بهاء الله الابهی چنین می‌فرمایند:

هوالبهی ای اسیر سبیل الهی شکر کن حضرت حیّ قدیر را که در این کور عظیم مؤمن به نور مبین گشتی و موقن به کوکب منیر از سلاله طیبۀ حضرت حجت بزرگواری و صبیۀ آن نیر نورانی نوریار، یادگار حضرتی که در جهان ملکوت سروری نماید و برگذار طلعتی که در افق جبروت تجلی انوری می‌فرماید در جهان الهی پرصیت و شهرت است و در الواح الهی مذکور به اعظم منقبت. با وجود آن که در ملک و کشور افضل علمای عصر بود و اشهر فقهای ارض و در بین مشاهیر رجال مشارالبنان بود و در دیوان ایران معتبر و موقرترین رؤسای ادیان، عزّت عظیمه داشت و ثروت قدیمه در نهایت آسایش و راحت بود و در منتهای ناز و نعمت از جمیع چشم پوشید و از کلّ منقطع گشت عزّت و اعتبار را بینداخت و دل از شهرت و افتخار پرداخت از لذّت و راحت درگذشت و از ثروت و نعمت روی تابانش بگشت ترک جان و مال و منال و ریاست و دیار و کیاست نزد اشرار نمود و توجّه به نور هدی فرمود و به ظل ممدود در آمد و به مقام محمود توجّه فرمود رویش نورانی شد و قلبش رحمانی و روحش لاهوتی و نفسش ملکوتی، آیت عظیم شد و رایت مبین برافراخت کوکب اثیر شد و روشنی بر روی زمین بخشید تبلیغ امرالله نمود و نشر نفحات الله ترویج دین الله کرد و اعلاء کلمه الله پس آنچه داشت فدا نمود و به میدان جانفشانی شتافت شهید و قریان شد و سعید و مهمان یزدان. اموال به تالان داد و اهل و اطفال اسیر ظالمان و تسلیم

ستمکاران فرمود آنچه داشت فدا نمود و به ملکوت شتافت و علم در ملا
اعلی برافراخت. حال وجه منیرش در افق مبین تابان و روی نازنینش در
انجمن ربّ کریم چون شمع درخشان، عنقریب صیت بزرگوارش جهانگیر گردد و
آوازه آزادگیش به فلک اثیر رسد. تفصیل اطوار و گفتار و کردار و احوال و
وقایع آن حضرت در تاریخ نبیل جلیل مشروح و مسلسل است ملاحظه نمائید
که از قرائتش جان به شوق و وله آید و از اطلاعاتش دل به جذب و طرب. از
مصائبش چشم گریان گردد و از بلایایش قلب سوزان.

باری تو که یگانه گوهر آن بحر ایقانی و یاقوت خالص آن معدن ایمان تأسی
به او کن و پیرو او باش یعنی شکر حقّ قدیر را نما که در کودکی اسیر
سبیل او شدی و دستگیر در راه محبت او در مصیبت پدر بزرگوار از کشوری
به کشوری اسیری رفتی و از شهری به شهری در نهایت خواری و ذلّی. هیچ
شبّی نیارمیدی و هیچ صبحی نیاسودی مونست چشم گریان بود و همدمت
جگر بریان. آه و فغان یارت بود و ناله و زاری و بی‌قراری یاور با اقتدار آنچه
کشیدی در راه حقّ کشیدی و آنچه دیدی در سبیل حقّ دیدی. اگر به حقیقت
نگری این بلا نبود ولا بود زحمت نبود رحمت بود نعمت نبود چه
که در محبت ربّ عزّت بود، گر درّ عطا بخشد اینک صدفش دلها - ور تیر
جفا آید اینک هدفش جانها والبهاء علیک ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب بشیر الهی چنین می‌فرمایند:
...ای بشیر الهی از هر طرف هجوم بر سرت شدید است و اعداء در کمین
ولی چون این مشقّت در سبیل دلبر پرملاحت است عین مسرت است. گر دُرّ
عطا بخشد اینک صدفش دلها - ور تیر بلا آید اینک هدفش جانها، بگو و
بنواز و به ابداع آواز تغنی فرما توکل کن و توسّل نما هرچه بادا باد چنانچه
شاعر گفته: ما که دادیم دل ودیده به طوفان بلا - گو بیا سیل غم و خانه ز
بنیاد ببر.

ان شاء الله بنیاد نهاده میشود نه بُرده و سیل غم فیض سرور می‌گردد و
طوفان بلا باران وفا می‌شود. لاتحزن و لاتتکدر ان الله معک فی کلّ الاحوال
و یؤتدک فی جمیع الامور و الشّئون فی المبداء و المآل ولی حکمت را بسیار

ملاحظه دارید و بقدر امکان نفوس را به حکمت بخوانید. ع.ع

مکاتیب، ج ۸، ص ۱۴-۱۵

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح برادر جناب دکتر یونس خان افروخته چنین می فرمایند:

هو الله ای بنده بها محزون مباش مغموم مگرد مأیوس مشو در ظلّ عنایتی و مظهر لطف و موهبت از خدا خواهم که اسباب آسایش فراهم آید نه آزمایش اگرچه در الواح مبارک این بیت سنائی محرز: گر دُرّ عطا بخشد اینک صدفش دلها - ور تیر بلا آید اینک هدفش جانها.

ولی من از برای تو دُرّ عطا خواهم نه تیر بلا اما باید در کار و شغل خویش استقامت بنمائی زیرا بدون استقامت موفقیت ممتنع و محال خدا چنین قرار داده و چنین امر فرموده و علیک التّحیّة والثّناء ع.ع و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب حاجی آقامحمد علاقه بند چنین می فرمایند:

طهران: جناب حاجی آقامحمد علاقه بند علیه بهاء الله الابهی

هو الله ای ثابت بر پیمان مکتوبی که به جناب منشادی مرقوم نموده بودید ملحوظ شد ما از تو راضی خواه شکرانه نمائی و خواه شکوه کنی خوشنودی من از تو لن یتغیّر و لن یتبدّل است و هرچه شکایت کردی و خواهی کرد از پیش بگویم حقّ با شماست. پس رعد امتحان و برق افتتان را مقاومت نما و استقامت بنما، صلابت ظاهر کن و شجاعت آشکار فرما از هایهوی زمانه و جفای آشنا و بیگانه و بلایای پنجگانه ازمیدان در مرو، صبور باش و قور باش شکور باش تا عون و عنایت موفور بینی. از نزول مصیبت جدیده بر آن جناب نهایت اضطراب از برای قلوب حاصل گشت سبحان الله این چه سری است عجیب و بلائی غریب بنیان صبر و شکیب را براندازد با وجود این چون این جام از دست حبیب است باید مانند شهد در مذاق شیرین آید، داروی مشتاق چیست زهر ز دست نگار - مرهم عشاق چیست زخم ز بازوی دوست.

باری رفتن آن جناب به یزد مجرب است در وقت آسایش دشمنان قصد جان نمودند حال که روز آزمایش است اگر ممکن باشد که اطفال را به طهران

بطلبید بهتر و اگر چنانچه بدون وجود شما عیدم الامکان است چه ضرر دارد ایامی چند به نوع حکمت درنهایت ملاحظه قصد یزد نمائید و به کمال سرعت اسباب را جمع کنید و اطفال را به طهران آرید. گر دُرّ عطا بخشد اینک صدفش دلها - ویر تیر جفا آید اینک هدفش جانها و قل باسم الله مجریها و مرسیها و توکل علی الله و علیک التّحیة و الثّناء.. ع ع و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین می فرمایند:

ای حبیب روحانی ورقه لطیفه ای که ناطق به جواهر اذکار و بدایع اسرار بود به بصر روح ملاحظه شد و بر لطائف معانیش اطلاع حاصل گشت این ایام چون عصر اشراق و سطوع اشعه نیر آفاق است و عالم وجود و عرصه شهود گلشن و گلزار است و فصل روح پرور بهار و نفحه خوش الهی در ریاض احدیت مشکبار، وقت روح و ریحان و بهجت دل و جان است باید به تأیید الهی و فضل و عنایت غیرمتناهی به مقامی فائز شد که تغیر و تبدل در آن راه نیابد، چنانچه گفته شده است: گر دُرّ عطا بخشد اینک صدفش دلها - ویر تیر بلا آید اینک هدفش جانها. مقام رضا اعظم مقامات است تا از این عین صافیه که حیات مقررین است انسان ننوشد قدمی در رفرف اعلائی قرب الهی نگذارد البتّه در کمال صبر و سکون به شکر الطاف حیّ قیوم مشغول باش.

منتخبات مکاتیب، ج ۲، ص ۱۲۵

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب حافظ الصّحه چنین می فرمایند: هوالله بواسطه حضرت حیدر قبل علی علیه بهاء الله جناب حافظ الصّحه علیه بهاء الله الابهی

هوالله ای دردمند بی مانند هرچند در بستر بیماری گرفتاری و در بیمارستان بلایاء اسیر صد هزار غم و آزار ولی محزون مباش پرستارت عبدالبهاست و نوازش قلبت الطاف بی پایان جمال ابهی با وجود فیوضات و عنایات جمال ابهی و پرستاری عبدالبهاء دیگر چه غمی و المی و کدری صد هزار صحت فدای این علّت و هزاران سلامت و عافیت محتاج و قربان این رنجوری و کسالت، چه خوش گفته: عش خالیا فالحبّ راحتة عنا و اوله سقم و آخره قتل. این رنجوری نیست گنجوری است و این بیماری نیست بزرگواری است زیرا

در سبیل محبت حضرت تقدیس است و در راه عشق دلبر مونس انیس. گر
دُرّ عطا بخشد اینک صدفش جانها - و تیر بلا آید اینک هدفش دلها. باری
تا توانی شکر نما چه که شکر در موارد بلا از شیم مقربین و خصائص
مخلصین است و البهاء علیک. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین می فرمایند:

طهران امة الله ضجیع آقاحسین عطار و سلیل میرزا علی محمد و میرزا محمد
مهدی و صابا امة الله خدیجه و امة الله رقیه و امة الله سکینه علیهما و
علیهن بهاء الله الابهی

هوالله ای ستمدیدگان محزون مباشید و مغموم مگردید و جگرخون مشوید دل
و جان هرچند هدف سهام و سنان شد و لکن در ره جانان است و در سبیل دلبر
مهربان. گر دُرّ عطا بخشد اینک صدفش دلها - و تیر بلا آید اینک هدفش
جانها. خانه و کاشانه هرچند ویران گشت ولی الحمدلله در حدائق الهیه بر
شجره طوبی لانه و آشیانه موجود و مهیا بنیان خاک عاقبت ویران است و
کامرانی این خاکدان فانی نهایت حسرت و ناکامی پس چه بهتر از این که
اوهن بیوت در راه حیّ لایموت از بنگاه برافتند تا قصر مشید در ملکوت
جدید مرتفع گردد پس هر لطمه در سبیل حقّ که بر وجود وارد موهبت است
و سربرهنگی اعظم درجه عفت و عصمت چه بهتر از این که در ره آن دلبر
مهربان انسان نهایت اهانت بیند و رسوای عالم گردد نتیجه عین عنایت است
و عزّت ابدیه جهان رحمانیت الحمدلله شکوه ننمودید بلکه شکرانه فرمودید و
علیکم التّحیّة و الثّناء. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب کحل روحانی در درخش چنین
می فرمایند:

هوالله ای شخص ربّانی از ساحت اقدس ملقب به کحل روحانی شدی و هر
انسانی در این سن در نهایت درجه عقل و هوشیاری است یعنی هر شخصی
این سن درجه کمال اوست و قوی و حواس در نهایت قوّت این لقب دلالت
به آن می نماید که به آنچه باید و شاید فائز و حائز موهبت کلیّه اید و آن
موهبت کلیّه هدایت کبری است حمد خدا را که به آن فائزی و ثابت بر

میثاق. مضامین نامه بسیار شیرین بود از بلایای وارده مرقوم نموده بودید که کاربرد از ستم نمود و بدون سبب تعرض کرد مبلغی مصادره نمود و بعد از ورود در درخش نیز آن ستمکار دست تطاول گشود و مبلغی تناول کرد این مصادره مبادره در میدان جانفشانی بود و این ضرر و زیان سود بی پایان این نقود عاقبت مفقود می شد حال که در این سبیل تصریف گشت نتایجش در ملکوت جلیل بی نظیر و مثیل. از اولاد امجاد مرقوم نموده بودید علی العجالة بقدر امکان مهربانی کنید و نظر به افعال و اعمال آنها ننمائید به موجب وصایای الهیه عمل فرمائید آنان طالب زخرف دنیا هستند ببخشید و بنوازید و هریک چون جزئی ملایمتی بنماید بیشتر التفاوت فرمائید بلکه ان شاء الله محبت شما در آنها تأثیر کند. اما پنجاه تومان حقوق که حاضر است آن را نزد حضرت فروغی در فروغ بفرستید و اگر از حوادث این ارض می خواهید روح و ریحان است هرچه هست خوش است ناخوشی در اینجا راه ندارد. گر دُر عطا بخشد اینک صدقش دلها - ویر تیر بلا آید اینک هدفش جانها.

ولی به ظاهر طوفان شدید است تا چه نتیجه بخشد هرچه هست خوش است. روحی للبلاء فی سبیلہ الفداء و کینوتی للجعفاء فی محبتہ الفداء و ذاتی للآفات فی التوجہ الیه الفداء. جام تلخ باید شیرین باشد و حنجر باید مشتاق خنجر گردد و سینه باید آماج تیر کینه شود و جگر باید مجمر اخگر گردد تا نور وفا جلوه نماید و صدر شفا یابد و علیک التحیة والثناء. ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین می فرمایند:

مصر. حضرت افنان سدره تقدیس جناب آقامیرزا حبیب الله علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نماید.

هو الابهی ای فرع رشیق سدره الهیه حضرت ابوی علیه بهاء الله الابهی با اخوان وارد و به تراب آستان مقدس فائز و به طواف مطاف ملأ اعلی مشرف گشتند و شب و روز به ملاقاتشان مشغول و مؤانستشان مألوف هستیم و از حق می طلبیم که آنچه مشقت در این مدت کشیده اند من بعد مبدل به راحت و روح و ریحان گردد و اگر چنانچه اسباب تجارت غیر رابحه بهم خورد امیدوارم که وسائط تجارت الهیه و مشاغل روحانیه که سبب ریح عظیم است فراهم

آید این کسب و تجارت حطام دنیا عاقبتش خسران مبین است و آن تجارت سبب حصول کنز عظیم در ملکوت علیّین مؤسّس این تجارتها سبب سقیم است و مروج آن تجارت جمال ابهی به سلطان مبین. پس شکرکن خدا را که اسبابی به جهت حضرت ابوی فراهم آورده که بتواند به آن تجارت پردازد. والبهاء علیک و علی کلّ ثابت علی عهدالله. ع ع

از توقف در آن ارض محزون و مغموم مباشید ذالک تقدیر العزیزالعلیم. گر در عطا بخشد اینک صدفش دلها - و تیر بلا آید اینک هدفش جانها و امیدوار به فضل جمال مبارک هستیم که این تعب را سبب راحت عظمی فرماید و این مشقت را وسیله راحت کبری. مطمئن به عنایت او باش لانّ فضله علی افنان سدرته لعظیم عظیم و لطفه لجلیل جلیل والبهاء علیک. ع ع

مجموعه مکاتیب، شماره ۸۷، ص ۳۳۷-۳۳۸

و نیز حضرت عبدالبهاء در اثری دیگر چنین می فرمایند:

هوالله ای ورقات منجذب خوشا به حال شما که چون رجال در سبیل ذوالجلال گرفتار گردیدید و تشهیر کوچه و بازار شدید یکی داغ عذاب و عقاب دیده و مقنعه دریده شهرة آفاق گشته و رسوای کوچه و بازار شده دیگری اسیر و دستگیر شده گریبان دریده گیسوان بریده با دیده گریان در دست عوانان زیسته دیگری صدجفا و بلا و اذیت و عنا دیده و دیگری در دست ستمکاران افتاده و اذیت جفاکاران دیده صدمات خورده و مشقت کشیده و دیگری صدهزار نعمت و عقوبت تحمّل نموده و دیگری در دست بی مروتان افتاده و آنچه زخرف داشته گرفته و برده اند و دیگران بی سر و سامان و سرگشته و حیران پراکنده در کوه و صحرا مانده.

ای اماء رحمن این بلایای بی پایان در ره جانان وارد محزون مباشید، دلخون نگردید فرح و شادی نمائید و سرور و آزادی بنمائید که الحمدلله در سبیل جمال ابهی اسیر و دستگیر و ذلیل و حقیر شدید ستم دیدید و جفا کشیدید و صدهزار اذیت و بلا دیدید خون دل خوردید و زهر قهر چشیدید و جام محنت نوشیدید و مورد سخط گشتید پس شادی کنان در این گلستان بسرائید:

گر دُرّ عطا بخشد اینک صدفش جانها

ور تیر بلا آید اینک هدفش دلها

والبهاء علیکنّ یا امّاء الله. ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین می فرمایند:

هوالبهی ای متحمّل بلایاو مشقّات و رزایا در سبیل جمال ابهی روحی
لاحبائنه الذین ذاقوا حلاوة البلاء و سرعوا الی مشهد الفداء شکر کن جمال
قیوم را که بدرقه عنایتش و فضل احدیتش رسید و شامل شد که در
سبیل محبتش جام بلا نوشیدی و زهر جفا چشیدی در آتش ظلم و
عدوان چون گل و ریحان شکفتی و از شدّت جور ستمکاران نیاشفتی سمّ
نقیع در سبیل عشق بدیع یار شهد فائق است و تلخی زهر هلاهل شیرین
تر از سلسبیل سائل نعمت اعداء در راه حقّ نعمت دوستان است و زحمت
ظالمان رحمت بی پایان چه که ایام در گذر است و حیات بی تحمّل بلایا
و رزایا فی سبیل الله بی فایده و ثمر در عاقبت ایام چون تأمل نماید
و ملاحظه کند که اوقات در میان شدائد و مصائب فی حبّ الله منتهی
شد بهتر است و یا آنکه مشاهده کند که در بالین راحت گذرانده چون
هر دو گذشته است اوّل گواراتر بلکه ثمر شجر حیات روح پرور باشد و ثانی
لم یکن شیئاً مذکورا بلکه باعث اسف و حسرت گردد پس حمد کن خدا
را که به این موهبت که اعظم آمال مقربین است فائز شدی.

گر دُرّ عطا بخشد اینک صدفش دلها

ور تیر بلا آید اینک هدفش جانها

نار و نور، ص ۴۸

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح حضرت فروغی در مشهد چنین می فرمایند:

هو الله ایها السّهم لعبد البهاء فی عبودیة الرّب الکبریاء نامۀ مفصل آن
حضرت وصول یافت و از قرائتش تأقرات عظیمه حصول پذیرفت فی الحقیقه
دیده گریان است و قلب سوزان از این ظلم و عدوان که بر ثابت پیمان وارد
شده، ای یار عزیز ای دوست باوفا سینه حضرت اعلی را هدف این رصاص

نمودند پس دلیل بر آن است که نظر عنایت شامل بود و فضل و موهبت کامل که آماج تیر جفا شدی و به این فوز و فلاح نائل گشتی، ای کاش آن تیر بر سینهٔ عبدالبهّا بود البتّه بسیار گوارا بود و لکن این ماندهٔ استقامت نصیب آن حضرت بود و این جام سرشار بهرهٔ قدوة ابرار ثابت شد که در عبودیت آستان مقدّس شریک و سهمی و در بزم تجلّی انیس و ندیم. الحمدلله در جشن عاشقانی و شیدائی و سودائی دلبر مهربان. امیدوارم که به قربانگاه عشق شتابیم و سمّ بلا را مانند شهد وفا بنوشیم حال تو موفّق شدی و مؤیّد گردیدی تا ما ببینیم که چه خواهیم کرد چه قدر تصادف عجیبی حاصل گردید که جشن و ماتم و سرور و غم و بزم و رزم در آن خاندان توأم گشت، جام فرح در دور بود و پیمانۀ فدا سرشار، بزم طرب آماده بود و توهین و ضرب مهیّا انعکاسی از صحرای کربلا بود و صورتی در زیر از عالم بالا،

گر در عطا بخشد اینک صدفش جانها

ور تیر بلا آید اینک هدفش دلها

در وقت واحد هردو حاضر و مهیّا شد این تصادف عجیبی بود و برهان غریبی و لکن تصوّر مفرما که آن تیر بر سینهٔ آئینهٔ تو بود فی الحقیقه آن سهم مسموم بر صدر محموم عبدالبهّا بود و دلیل مقربّی درگاه کبریا و برهان ثبوت بر امر خداوند یکتا فوالذی نفسی بیده انّ المأی الا علی یتمنّون هذا البلاء و هواتف الغیب من ملکوت الابهی ینادی بشری لک ثم بشری بما سرعت الی میدان الفداء فی سبیل ربّ الوفاء و علیک البهّا الابهی.

در نهایت سکون و قرار و ثبوت و استقرار مراجعت به اولیای امور در آن صفحات و طهران فرمائید تا این ظلم و عدوان گوشزد هریک از اهل ایران گردد و بدانند که ابداً مشروطیت مجری نیست و آزادی جز از برای اهل طغیان نه آزادی سبب تسلّط متهوران بر مظلومان شده است و تطاول ستمکاران بر ستمدیدگان، بلکه ان شاء الله به قلوب اثر نماید و بینوایان از جور و جفای عوانان محفوظ و مصون مانند و اگر چنانچه بر شما آن خطه و دیار تنگ و تعرّض گرگان درنده و سباع ضاربه پیایی و راحت و آسایش مفقود

به عشق آباد حرکت فرمائید ولی در صورتی که میل آن حضرت به این حرکت باشد. جمیع یاران را تحت مشتاقانه برسانید و آنان نیز از این جام نصیبی بردند و صدمه و زحمتی کشیدند و اذیت و جفائی دیدند ولی جمیع اینها برهان راستی و درستی و حق پرستی و عنایت و الطاف عالم بالاستی. و علیک البهاء الابهی. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقامیرزا علی سیاح مراغه ای می فرمایند:
هو الله ای حبیب قلوب مهاجران سه پاکت آن جناب واحداً بعد واحد از سماء

حبّ و وفاق و صدق و وفا نازل و چون پیک سبای عشق ساکنین اقلیم
سلیمان را فرح و مسرت بی نهایت باعث گشت امیدواریم که حق در هر آن و
ساعتی کلک مشکینت را قوت جدیدی احسان فرماید که در کلّ اوان مفرح
قلوب دوستان و مبشر نفوس محبتان است در کشاکش عوالم فانی گشایش
قلوب روحانی به نفحات معطره یاران جانی است و این نعمت کبری و موهبت
مخصوصه عظمی مقابل است به سلطنت ارض و سماء لیکن چه توان کرد که
ذائقه ناس معلل و طبایع اشخاص از فطرت اصلیه مبذل در این روزها غزل
ترکی به خاطر رسیده و آن این است:

عالم ایچرده ذوق آنجق عشق جانانم یتر

جنت و فردوس دن اول روی تابانم یتر

آتش شوق درونه شاهد کافی گرک

آه سردم اشک گرم قلب بریانم یتر

زاهدا حور و قصور آنجق سکا اولسون سکا

لذت عیش و طربدن روح عرفانم یتر

پرتو انوار حق مشهود چشمک اولسه گر

سویلیورسن ماسودان بوی رحمانم یتر

شمس تابانم نظر انداز اول حریا صفت

سویله عالمدن بکا اول مهر رخشانم یتر

سن دها طفل رضیع آسا فطا می گورمدک

لاجرم فریاد ایدرسن شیر پستانم یتر. انتهی

هیچ مقصدی در این خاکدان فانی نداشته جز این که بلکه نفوسی چند از این ظلمت سرای نیستی به ساحت نورانی هستی باقی متعارج شوند و لکن کورکورانه در این مرکز خاک قدم گذاشته و به همین کوری به طبقات سفلی عائدند. اگر از حوادث و اخبار مستفسرید در این مدینه نیز بسیار شهرت یافته که محبوسین خلاص خواهند شد و در روزنامه جوائب نیز نوشته شده است و لکن کلّ امور در تحت اراده حقّ بوده تا خدا چه خواهد این عبد رضای حقّ را خواسته و طالبم:

گر در عطا بخشد اینک صدفش دلها

ور تیر بلا آید اینک هدفش جانها

اصل استقرار بر امرالله است و جان در مقابل اعداء سپر نمودن والاّ این ایّام فانی البتّه به انتها رسد. در اسلامبول جمیع وکلا و وزرا و مأمورین تغییر و تبدیل یافته حال اگر مرخصی از برای آن جناب حاصل نشود البتّه متصلاً مکاتیب به اسلامبول بنویسید چه که طبقه اعلی کلاً و طراً معزول شده اند به خصوص جودت پاشا در شورای دولت اعضاست به او و غیر او و صدر اعظم به خصوص بنویسید و آقا عبدالکریم بعد از اتمام کارهای آنجا به این جا مراجعت کنند و احباب در این جا کلّ سالمند و جناب آقامحمد باقر را از قول این عبد کمال حبّ و اشتیاق را ابلاغ فرمائید و بگوئید بگذرد ایّام تلختر از زهر مخزون مباش در طریقت هرچه پیش سالک آید خیر اوست و همچنین جناب آقاعبدالکریم را تکبیر ابدع احلی برسانید و حضرت جلال و جمال و کمال را در کمال حبّ و وداد مشتاقیم و والده شان و همشیره میرزا ان شاء الله به نفحات روحیه حقّ مستریح و ساکنند اهل خانه کلّ از احوالشان جويا و مشتاق ملاقاتشان هستند و جناب آقاعمو و میرزا محمدقلی و میرزا مجدالدین و آقامیرزا آقاخان و سایرین احباء کلّ لیلاً و نهراً انا فانا به ذکر و فکر آن جناب مشغولند و تکبیر احبّ اشوق اعلی می‌رسانند.

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب خواجه ربیع، جناب آقاعلی اکبر، جناب آقا فضل الله و جناب آقا داود در کاشان چنین می‌فرمایند:

هو الله ای یاران عبدالبهاء هر چند انقلاب ایران شدید است و محن و بلايا

مستولی بر هر قریب و بعید کافه احزاب بی صبر و بی تاب، هر گروه انبوه گرفتار حزن و اندوه خونها ریخته و خانمانها برافزاده اموال تالان و تاراج گشته و سروران بی سر و سامان شده بسا پیشوایان به زوایای نسیان خزیده و جمیع طوائف و قبائل ایران متفرق و پریشان گشته لابد در این دمدمه و هممه از برای یاران نیز کمی زمزمه پس چون فکر در دیگران کنید تسلی بی پایان یابید. الحمدلله که دوستان در این انقلاب از سایر احزاب ممتازند و بی غرض و بی مرض و از هر نزاع و جدال در کنار در زمان استبداد نه به دولت قاهره الفتی داشتند و نه با احزاب سائره کلفتی خیرخواه عموم بودند و محب صادق جمهور لهذا در پناه رب غفور بودند و از فتنه و آشوب منفور شکر خدا را که به خون نفسی از هموطنان آلوده نشدند و به قدر سر موئی آزرده ننمودند لهذا آسوده بودند پس شکر کنید خدا را که در آتش سرد بودید و در دریا خشک این از اعظم مواهب الهی است گاه گاهی اگر به جهت تغییر ذائقه واقعه ای رخ دهد مطمئن به فضل و عنایت جمال مبارک باشید و این را موهبت مخصوصی شمارید،

گر در عطا بخشد اینک صدفش دلها ورتیر بلا آید اینک هدفش جانها

و علیکم البهآء الابهی. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهآء در لوحی دیگر چنین می فرمایند:

دوست عزیز مهربان نامه نامی وارد و مضمون تسلی خاطر گشت فی الحقیقه در چنین وقتی و چنین حالتی چنین همتی باعث سرور و نهایت خوشنودی قلوب گردید هر چند طوفان بلا موجش به عنان سما رسیده اما کشتی توکل در نهایت سکون و قرار،

گر در عطا بخشد اینک صدفش دلها ورتیر بلا آید اینک هدفش جانها

الحمدلله به وصایا و نصائح رحمانی عاملیم و خیرخواه جمیع طوائف و قبائل در هر اقلیم به نص صریح سریر پادشاهی را خاضعیم و اولیای امور را خاشع جمیع طوائف عالم را به نهایت مهربانی طائفیم و کل ملل را دوست و نیک خواه کامل. این است ضمیر این اسیر و آنچه از مقتضیات تقدیر در نهایت حلاوت مانند شهد و شیر ما را گریزی از بلا نه و گزیری از عبودیت

درگاه کبریا نه هرچه واقع امر نافع توکلنا علی الله فی کلّ الشئون والاحوال
و ندعو لکم بالعزّة والاقبال والسلام.
و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح حضرت علی قبل اکبر چنین
می فرماید:

هوالبهی یا من اذخره الله لنشرالمیشاق چند مکتوب آن جناب رسید و از
احزان وارده بر شما تأثر حاصل گشت ولی اگر از بلایا و رزایا و مصائب و
بلایا این عبد مطلع گردی به کلّی خود و بلایا خویش را فراموش خواهی
نمود ولی چاره جز صبر و تحمّل نه جمال قدم و اسم اعظم روحی لبلاء
احبائنه الفدا پنجاه سال دقیقه ای نیاسود سهام مصائب و بلاء از جمیع جهات
وارد بود حال این عبد و شما آسوده خواهیم ماند این چه تصوّر باطل این چه
خیال محال.

باری این احزان و آلام را باید فراموش نمود و وفاء به الطاف و عنایات جمال
قدم شب و روز به خدمت امر یعنی نشر نفحات الله و اعلاء کلمه الله و
تشهیر میثاق الله کوشید و به کلّی این عوالم را فراموش کرد.

گر دُرّ عطا بخشد اینک صدفش دلها و ر تیر بلا آید اینک هدفش جانها
شکایت می فرمائید که آنچه مرقوم می نمایند بی جواب می ماند، آنچه مرقوم
نموده بودید هروقت جواب داده شده است مگر از برای جمعی در هر مکتوبی
نوشته خواسته بودید بیش از امکان مرقوم شد و ارسال گردید هیچ وقت قصور
نشده و نخواهد شد ولی به جهت کلّ آنها ترقیم این از امکان خارج اگر
بدانی که چه قدر تحریر زیاد است قسم به حقّ که در سالی دو کلمه راضی
می شوید اصابع و انامل از کار افتاده است شما در ماهی یک مکتوب
مرقوم می فرمائید و در ضمن به جهت جمعی مکاتیب می خواهید اگر تأخیر
جواب واقع شود تعجب می فرمائید حال ملاحظه کنید که این قلم چه قدر باید
تحریر نماید تا آن که یک مکتوب به شما مرقوم کند. باری یک دسته مکتوب
بی اسم ارسال شد که به هرکس اشدّ لزوم ملاحظه فرمائید اسم او را مرقوم
نمائید و بدهید دیگر آن که در فکر ترویج باشید یعنی تبلیغ.
بیت منقول در آثار عدیده فوق از حکیم سنائی غزنوی است که در

یکی از قصاید خود چنین می فرماید:
 ... در عرصه میدان، پرداخته در خدمت
 گوی فلکی برده قد کرده چو چوگان ها
 از نفس جدا گشته در مجلس جانبازی
 بر تارک بی نقشی، فرموده دل افشانها
 حقاً که فرو ناید بی شوق تو راحتها
 والله که نکو ناید، بی علم تو دستانها
 گاه طلب از شوق بفرکنده همه دلها
 وقت سحر از بامت برداشته الحانها
 چون فضل تو شد ناظر چه باک زبی باکی
 چون ذکر تو شد حاضر چه بیم ز نسیانها
 گر در عطا بخشی، آنک صدفش دلها
 ویر تیر بلا باری، اینک هدفش جانها
 ای کرده دوا بخشی لطف تو بهر دردی
 من درد تو می خواهم دور از همه درمانها
 لطف تو همی باید چه فایده از گریه
 فضل تو همی باید چه سود ز افغانها
 ما غرقه عصیانیم، بخشنده تویی یا رب
 از عفو نهی تاجی، بر تارک عصیانها
 بسیار گنه کردیم، آن بود قضای تو
 شاید که بما بخشی، از روی کرم آنها
 کی نام کهن گردد مجدود سنائی را
 نونو چومی آراید در وصف تو دیوانها"
دیوان سنائی، ص ۱۸
 بیت فوق به صورت "گر تیر بلا آید اینک هدفش جانها - و در در عطا
 بخشد اینک صدفش دلها" نیز در آثار عدیده بهائی نقل شده و متن آن
 آثار در ذیل بیت مزبور مندرج است.

توضیح مختصر بعضی از نکات مندرجه در الواح مبارکه فوق مفید به نظر می آید:

برای ملاحظه شرح مربوط به بیت "ما که دادیم دل و دیده ... که در لوح جناب بشیر الهی نقل شده به ذیل آن بیت مراجعه فرمائید. مقصود از برادر دکتر یونس خان که لوح ایشان نقل گردید، میرزا فضل الله پسر مشهدی حسین است.

برای ملاحظه شرح مربوط به بیت "داروی مشتاق چیست ... که در لوح جناب حاجی آقامحمد علاقه بند نقل شده به ذیل آن بیت مراجعه فرمائید. در همین لوح عبارت "قل باسم الله مجریها ... آیه شماره ۴۱ در سورة هود (۱۱) است.

برای ملاحظه شرح بیت "عشّ خالیا ... که در لوح جناب حافظ الصّحّه نقل شده به ذیل آن بیت در کتاب مآخذ اشعار (ج ۱، ص ۹۸-۹۹) مراجعه فرمائید.

برای ملاحظه شرح مطالب در باره "بگذرد ایام تلختر از زهر ... و " در طریقت هرچه ... که در لوح جناب سیّاح مذکور شده به ذیل آن اشعار مراجعه فرمائید.

ابیات ترکی مندرج در این لوح که شاید از قلم حضرت عبدالبهاء تراوش نموده باشد به لطف جناب دکتر محمد معروفی به الفبای امروزی زبان ترکی مرقوم شده و ذیلاً درج می گردد:

Alem içerde zevk ancakakş-i cananim yeter

Cennet-u ferdevs' den evvel ruy-i tabanim yeter

Ateş-i şevk-i duruna şahidi kafi gerek

Ah-i serdim, eşk-i garmim, kalb-i buryanim yeter

Zahida hur-u kusur ancak sana olsun sana

Lezeti ays-u tarabdan ruhi irfanım yeter

Pertevis envar-i Hak meşhut çeşmin olsa gerek
Sevilirsin masivadan buy-i Rahmanim yeter

Şemsi tabanım nazar endaz ol herba sıfat
Söyle alemde bana ol mihr-i rahşanım yeter

Sen daha tıfl-i rez'i asa fetamı görmedin
Lacerem feryad edersin şir-i pistanım yeter

گر دوسه ابله ترا منکر شوند تلخ کی گردی چو هستی کان قند

حضرت بهاء الله در لوحی که از لسان خادم الله به اعزاز اسم الله الجمال عزّ صدور یافته و به تاریخ ۱۶ ربیع الثانی سنه ۱۳۰۱ هـ ق مورخ می باشد چنین می فرمایند:

... کلّ باید به صبر و اضطبار و تسلیم و رضا مزین باشند که مباد واقع شود آنچه که عرف عدم رضا از او استشمام گردد از ظلم بعضی و شقاوت برخی و افترای حزبی و اعمال شنیعه قومی مکرر نشوند آتّه یأخذ کما اخذ. او به نفسی محتاج نبوده و نیست له الامر و الخلق هرکه را می خواهد اخذ می نماید چنانچه نمود و دیده شد باید کلّ به جبل صبر متمسک شوند و به کمال تسلیم و رضا امور را به حقّ جلّ جلاله تفویض نمایند و ینبغی لاحتیائه ان یکنونا اعلام الهدایة و رایات الراحة و الامانة و العفة بین البریة،

گر دوسه ابله ترا منکر شوند تلخ کی گردی چو هستی کان قند
از طنین ذباب امر ربّ الارباب توقّف ننماید و ضعیف نشود چه که جند قوی با او بوده و هست آن جند الله هم الغالبون و این جند اعمال طیبّه و اخلاق مرضیه و کلمات حکمتیه و عن وراثتها قدرة الله المحضه بوده و هست طوبی از برای نفوسی که الیوم به افق امرالله ناظر باشند نه به اعمال نفوس شریره دوام و بقا و اعمالشان به مشابه آن است که بومی بر جدار خرابی فریادی نماید و برخیزد و برود ان اعتبروا یا اولی الابصار. این خادم فانی از حقّ تعالی شانه مسئلت می نماید که اولیای خود را در حصن حفظ متحصّن فرماید و آنچه سزاوار است لقاء نماید اوست قادر و توانا. السلام و البهاء و الرحمة و العناية علی حضرتکم و علی من معکم و علی الذین فازوا بامرالله ربّ العالمین و الحمد لله ربّ العرش العظیم.

بیت منقول از مولوی است که می فرماید:

گر دوسه ابله ترا منکر شوند تلخ کی گردی چو هستی کان قند

گر دوسه ابله ترا تهمت نهد حقّ برای تو گواهی می دهد
مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۸۱-۲۰۸۲

گر رسد زهر هلاهل ای دل اندر کام تو
صبر کن شهادت کند از لطف آن دلدار من

ن ک به ذیل: "گر بنالم زار ...".

گر ز مغرب برزند خورشید سر
عین خورشید است نی چیز دگر

ن ک به ذیل: "شاخ گل هرجا ...".

گر زندگیم خواهی در من نفسی دردم
من مرده صدساله تو جان مسیحائی

ن ک به ذیل: "ای عشق منم ..."

گر شب هجران مرا تاختن آرد اجل روز قیامت زخم خیمه به پهلوی دوست

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب سمندر در قزوین چنین می فرمایند:
هو— ای حضرت سمندر نامه جانپرور ولو مختصر بود ولی پراثر بود
لهذا به درگاه جلیل اکبر تضرع مفصل شد امیدوارم که نهایت آرزو حصول
پذیرد، در هر صورت حصول خواهد یافت، گر شب هجران مرا تاختن آرد
اجل— روز قیامت زخم خیمه به پهلوی دوست.
فرصت بیش از این نه. ع ع

آیات بیتات، ص ۳۸۰

بیت از پدایع سعدی است و تمام غزلی که حاوی بیت مزبور می باشد
در ذیل داروی مشتاق چیست ... به طبع رسیده است.

گر ضریری لمتر است و تیز خشم گوشت پارش دان که او را نیست چشم

حضرت عبدالبهاء در رساله مدنیّه (ص ۶۸-۶۹) چنین می‌فرمایند:
... و علمای ربّانی که از کتاب وحی الهی استنباط معانی و معارف و حکم
نامتناهی نموده‌اند و قلب منیرشان مهبط الهام غیبی ربّانی است البتّه تفوّق
ملّت بیضای حقّ را بر جمیع ملل در کلّ مراتب به کمال جد و جهد طالب و
درتشبّث وسائل مابه التّرقی به منتهای همت ساعی و مجاهد. و اگر نفسی
از این مقاصد خیریه غافل البتّه مقبول درگاه احدیّت نبوده بلکه در کمال
نقص به هیئت تامّه ظاهر و در منتهای فقر به کلمه غنا ناطق.

گر ضریری لمتر است و تیز خشم

گوشت پارش دان که او را نیست چشم

از مقلّد تا محقّق فرقهاست

کین چه داود است وان دیگر صداست

علم و دانش و پاکی و زهد و ورع و آزادگی به هیئت و لباس نبوده و نیست ...
ابیات از مثنوی مولوی است که می‌فرماید:

زانکه بر دل نقش تقلید است بند

رَوُ به آب چشم بندش را پَرَتَوُ

زانکه تقلید آفت هر نیکوئی است

که بُود تقلید اگر کوه قوی است

گر ضریری لمترست و تیز خشم

گوشت پاره‌ش دان چو او را نیست چشم

گر سخن گوید زمو باریک‌تر

آن سرش را ز آن سخن نبود خبر

مستی دارد ز گفت خود ولیک

از بر وی تا به می‌راهی است نیک

همچو جوی است اونه او آبی خورد
 آب از او بر آب خواران بگذرد
 آب در جو زان نمی گیرد قرار
 ز آنکه آن جو نیست تشنه و آب خوار
 همچو نایی ناله زاری کند
 لیک بیگار خریداری کند
 نوحه گر باشد مقلد در حدیث
 جز طمع نبود مراد آن خبیث
 نوحه گر گوید حدیث سوزناک
 لیک کو سوز دل و دامن چاک
 از محقق تا مقلد فرقه‌هاست
 کاین چو داود است و آن دیگر صداست
 منبع گفتار این سوزی بود
 و آن مقلد کهنه آموزی بود

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۸۳-۴۹۴

در شرح دوبیت منقول در رساله مدنیه در شرح جامع چنین مذکور است:

گر ضریری لمتر است و تیز خشم
 گوشت پاره اش دان چو او را نیست چشم
 اگر نابینائی، تنی گوشت آلود و طبعی تند و خشمگین دارد باید او را پاره
 گوشتی بدانی، زیرا که چشم ندارد. تمثیلی است برای آنان که مدعی
 معرفت و حقیقت‌اند، ولی در واقع بهره‌ای از آن ندارند. اینان ظاهری
 آراسته و با ابهت دارند، ولی هیچگونه ارزش حقیقی ندارند.

شرح جامع، ج ۲، ص ۱۵۹-۱۶۰

از محقق تا مقلد فرق‌هاست
 کین چو داودست و آن دیگر صداست
 میان شخص محقق و شخص مقلد تفاوت‌های بسیاری است زیرا که

برای مثال، محقق مانند حضرت داود (ع) است و مقلّد مانند انعکاس صوت. تورات، داود رامغنی شیرین بنی اسرائیل خوانده است. بنا به نقل قاموس کتاب مقدّس، زبور را از آن جهت مزامیر نامیده اند که هماهنگ با نی سروده می شده است. از این سخنان بخوبی استفاده می شود که الحان خوش داود از قدیم در نزد یهود معروف بوده و قرآن مجید نیز بدان اشاره فرموده و از راه اخبار و احادیث در ادبیات عرب و ایرانیان منعکس گردیده است. خصوصاً عرفا که با سماع سازگار بودند برای تجلیل موسیقی بدان احادیث استناد کرده اند و در باره لحن خوش داود داستان ها سراییده اند. اما منظور بیت: شخص محقق و آنکه حقیقتاً به معانی و معارف رسیده مانند حضرت داود است از این جهت که او خود، منشأ الحان و ترنّمات خوش بود. وقتی که در کوهستان ها می خواند نوای دلنشین او در کوه انعکاس می یافت. مقلّد مانند کوه است که منشأ و موجد اصوات و الحان نیست بلکه کار آن طنین و انعکاس صوت است. بنابراین هرچه از معارف و معانی بر زبان او جاری شود در واقع منشأ آن سخنان، مردان حقّ است نه او؛ چرا که مقلّد فقط الفاظی را برای مطامع دنیوی ورد زبان می کند.

شرح جامع، ج ۲، ص ۱۶۱ - ۱۶۲

گر عاصی و گر مجرم و گر مفلس ایام معروف بنام تو در اقطار جهان است

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا عزیرالله جذّاب در عشق آباد چنین می‌فرمایند:

ای عزیز عبدالبهاء اشعار بدیع اسرار قلب منیر بود مذاق روحانیان را شکر است و کام رتانیان را از شهد خوش‌تر سبب بشاشت گردید علی‌الخصوص این بیت:

گر عاصی و گر مجرم و گر مفلس ایام

معروف بنام تو در اقطار جهان است.

این بیت بسیار ملیح است، اما عاصی نه مطیعی، مجرم نه محرمی، مفلس نه کنز ملکوت در آستین داری، اما کیسه تهی ضرر ندارد آنچه باید و شاید داری و آن محبت جمال ابهی روحی لاحتیانه الفداست و علیک البهاء الابهی.

بیت منقول از جناب عزیرالله جذّاب است. برای مطالعه شرح احوال جناب جذّاب به کتاب مصابیح هدایت (ج ۷، ص ۴۴۸-۵۰۲) مراجعه فرمائید.

مضمون "کنز ملکوت در آستین داری..." ناظر به بیت حافظ است که می‌فرماید: "گنج در آستین و کیسه تهی..." برای ملاحظه مطالب مربوط به این بیت به ذیل "گنج در آستین..." مراجعه فرمائید.

گرگ دهن آلوده و یوسف ندیده

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقاسیدیحیی چنین می‌فرمایند:
 هوالله جناب آقاسیدیحیی نامه قرائت گردید جمیع گمان می‌کنند که شما
 روشیلید یا قارون و بانکرید و در آستین گنج روان، کیسه سرشار است و
 جیب پر از زر و در شاهوار، مثلی مشهور، گرگ دهن آلوده و یوسف ندیده.
 ضرر ندارد خدا واقف است. باری در امور دقت نمائید و مرتب و منظم کنید
 قناعت و راحت بهتر از توانگری و زحمت است. امة الله المقریه خانم افندی و
 امة الله المظلومه خانم ضياء و امة الله خاور جمیع را تحیت ابدع برسانید.
 عبدالبهاء عباس

مصرع منقول که به عنوان مثل مشهور در لوح فوق بدان استشهاد شده
 از سعدی شیرازی است و تمام غزلی که حاوی این مصرع می‌باشد به
 شرح زیر است:

ای یار جفاکرده و پیـــــــوند بریده
 این بود وفاداری و عهد تو ندیده
 در کوی تو معروفم وز روی تو محروم
 گرگ دهن آلوده و یوسف ندیده
 ما هیچ ندیدیم و همه شهر بگفتند
 افسانه مجنون به لیلی نرسیده
 در خواب گزیده لب شیرین گلندام
 از خواب نباشد مگر انگشت گزیده
 بس در طلبت کوشش بیفایده کردیم
 چون طفل دوان در پی گنجشک پریده
 مرغ دل صاحب نظران صید نکردی
 الا بکمان مهره ابروی خمیده

میلت بچه ماند؟ بخرامیدن طاوس
 غمزت به نگه کردن آهوی رمیده
 گر پای بدر مینهم از نقطه شیراز
 ره نیست تو پیرامن من حلقه کشیده
 با دست بلورین تو پنجه نتوان کرد
 رفتیم دعا گفته و دشنام شنیده
 روی تو مبیناد دگر دیده سعدی
 گر دیده به کس باز کند روی تو دیده
 کلیات سعدی، ص ۶۶۷

اشاره حضرت عبدالبهاء به "روشیلد" اشاره به فامیل یهودی مشهور Rothschild است که در قرون هجدهم و نوزدهم نسل اندر نسل در امور مالی و بانکداری و نیز فعالیتهای صنعتی و علمی و سیاسی در اروپا اشتهار فوق العاده داشته و صاحب بانکها و مؤسسات مالی و تجاری عدیده در اروپا بوده اند.

مقصود از قارون، علی المشهور یکی از بنی اسرائیل جاه طلب و مقتدر و ثروتمندی است که در عصر حضرت موسی می زیسته و ثروتی هنگفت داشته است. او به مال و منال خویش مغرور شد و در مقابل حضرت موسی قیام نمود و عاقبت در اثر زلزله ای که خدا پدید آورد قارون و همه اموالش به کام زمین کشیده شده از بین رفت.

گر ما مقصریم تو دریای رحمتی

حضرت بهاء الله در لوحی که به اعزاز جناب زین المقربین نازل گشته چنین می فرمایند:

... و این که مرقوم فرموده بودند مخدره ضلع مرفوع مبرور جناب آقاسید ابوطالب علیه بهاء الله و رحمته فقراتی از لسان مرحوم ارسال نموده که به ساحت اقدس عرض شود عرض شد و به شرف اصغاء فائز و این بیان از مطلع عنایت محبوب امکان ظاهر و باهر:

یا زین المقربین مطلب اول مرحوم این فقره بود الهی تو شاهی که شرمنده هستم که نتوانستم خدمتی نمایم که قابل این یوم مبارک باشد نعم ما نطق به فی مقام العجز و الخضوع و الابتهاال و انا نقول فی هذا المقام: انه عمل بما ینبغی انه ممن فاز بالعرفان و شرب من کأس الایقان و زین هیكله بطراز الاستقامة فی امرالله رب العالمین نسئله تعالی بان یقبل منه ما عمل فی سبيله و یذکره بذکر لا یحویه المحو و النسیان انه لهوالمقتدرالعزیزالمنان.

مطلب ثانی، الهی تو شاهد و گواهی که عاجز بودم استدعا می نمایم از فضل و کرم بیامرزی مرا و از تقصیر این عاصی بگذری، گر ما مقصریم تو دریای رحمتی. یازین انا سمعنا ندائه و ما نطق به قد کان متذکراً و متمسکاً بالله و متشبثاً بذیله نسئله تعالی بان یغفره و یطهره و یدخله فی اعلى المقام و یقرّبه الیه فی کلّ عالم من عوالمه انه هوالمسمیع المجیب ...

مصرع مذکور در لوح فوق از سعدی است که در غزلی با مطلع

ای یار ناگزیر که دل در هوای تست

جان نیز اگر قبول کنی هم برای تست ...

چنین می فرماید:

... قوت روان شیفتگان التفات تو

آرام جان زنده دلان مرجای تست

گر ما مقصّریم تو بسیار رحمتی
 عذری که می رود بامید وفای تست
 شاید که در حساب نیاید گناه ما
 آنجا که فضل و رحمت بی منتهای تست
 کس را بقای دایم و عهد مقیم نیست
 جاوید پادشاهی و دایم بقای تست
 هر جا که پادشاهی و صدری و سروری
 موقوف آستان در کبریای تست
 سعدی ثنای تو نتواند بشرح گفت
 خاموشی از ثنای تو حد ثنای تست

کلیات سعدی، ص ۸۲۰

گر نبودی خلق محبوب و کثیف ور نبودی حلقها تنگ و ضعیف

حضرت بهاء الله در مراسله‌ای که در جواب معروضه ملا حامد مرقوم فرموده اند چنین می‌فرمایند:

... این بنده ضعیف و طلعت نحیف نمی‌داند به کدام کلمات مهمل غیرمستعمل اظهار مطلب نماید که هرچه در آن حضرت عرض شود افک صرف است و آنچه ذکر آید شرک محض،

گر نبودی خلق محبوب و کثیف ورنبودی حلقها تنگ و ضعیف
در مدیحت داد معنی دادمی غیر این منطق لبی بگشادمی
ولکن کلام بزرگان است مالایدرک کله لایترک کله ...

رجحی محتوم، ج ۱، ص ۴۰۹

ابیات از مولوی است که در صدر دفتر پنجم مثنوی چنین می‌فرماید:
شد حسام الدین که نور آنجُم است طالب آغاز سِفَر پنجم است
ای ضیاء الحق حسام الدین راد اوستادان صفا را اوستاد
گر نبودی خلق محبوب و کثیف ورنبودی حلقها تنگ و ضعیف
در مدیحت داد معنی دادمی غیر این منطق لبی بگشادمی
لیک لقمه باز آن صعوه نیست چاره اکنون آب و روغن کردنی است ...

مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵-۱

در شرح جامع مثنوی در باره دو بیت منقول در لوح مبارک چنین آمده است:

گر نبودی خلق محبوب و کثیف ورنبودی خلقها تنگ و ضعیف
مولانا در اینجا به فهم ضعیف و نادرست حاسدان تنگ حوصله‌ای اشارت می‌کند که اسرار ارتباط معنوی او و حسام الدین را در نمی‌یافتند و لاجرم سلسله خصومت و حسادت می‌جنبانند. اگر مردم در حجاب ظلمات نفسانی پوشیده و پیچیده نشده بودند و اگر گلولی فهم

مردم اینقدر تنگ و ناتوان نبود یعنی اگر مردم اینقدر در فهم حقایق، بی استعداد نبودند. دو مصراع فوق شرط و بیت بعدی جزای شرط است. حکیم سبزواری گوید: "خلق با خلق، جناس مضارع است به علاوه جناس خطّی."

در مدیحت داد معنی دادمی غیر این منطق لبی بگشادمی در خصوص مدح و ستایش تو، حقّ مطلب را ادا می کردم و بجز این سخنان متعارف، سخنی دیگر در بیان می آوردم.

شرح جامع، ج ۵، ص ۱۹
برای ملاحظه شرح مربوط به "مالایدرک کله ... به مجله پیام بهائی (شماره ۱۳۷، اپریل ۱۹۹۱ م، ص ۲۲ - ۲۳) مراجعه فرمائید.

گر نندیدی عقل روی فتنه جو کی نهادی سوی عشق یار رو

جناب میرزا محمود زرقانی در کتاب بدایع الآثار (ج ۲، ص ۳۲۷-۳۲۸) چنین مرقوم نموده اند:

... و هم در آن روز [۲۵ جمادی الاخری ۱۳۳۱ مطابق اول جون ۱۹۱۳] قصائد و غزلیاتی از بعض دوستان ایران درمحامد و نعوت هیکل انور پیمان انشا و ارسال شده بود رسید و نظر به خواهش و آرزوی آن عشاق در پیشگاه عنایت و ثاق دلبر میثاق قرانت و ترتیل شد از جمله غزل پرحلاوتی از جناب بینش شیرازی (عمادآبادی) بود که بواسطه حضرت افغان آقای آقامیرزاهادی صهر مبارک برای تقدیم ارسال شده بود بسیار مقبول آستان فضل وجود گردید و قصیده ای از جناب مسعود قزوینی خیلی سلیس و ملیح در ثناء وجه صبیح بود و در آخر آن مزاحاً بیان بحث فیما بین خود و حضرت سید نصرالله باقراف نموده بود که ایشان چون عاقلند لهذا مرا از بیان عشق مانع و جز عبودیت در باره مطلع فیوضات احدیت غلو در مدائح را غیر مأمّل چون آن اشعار آبدار به سمع دلبر اسرار رسید فرمودند آنچه جناب سید نصرالله در مقام عبودیت عبدالبهاء ذکر کرده اند آن صحیح است پس شرحی در مراتب عشق و اشتیاق اولیاء الله بیان فرمودند که اینگونه عشق از کمال عقل حاصل گردد لذا هر قدر بنیان و اساس عقل و معرفت متین تر باشد قصر مشید عشق عالی تر شود. گر نندیدی عقل روی فتنه جو- کی نهادی سوی عشق یار رو. عقل و عشق اهل حقّ خو کردند نیست- نی چو عقل و عشق دنیای دنیست. و در این خصوص حکایاتی از فم اطهر صادر شد که بسیار مفصل بود.

گوینده ابیات بر حقیر معلوم نیست.

گفت آن شهری که در وی دلبر است

حضرت بهاء الله در لوحی که از لسان خادم الله به اعزاز جناب اسم جود عزّ صدور یافته و به تاریخ ۷ جمادی الاول سنه ۱۳۰۵ هـ ق مورش می باشد چنین می فرمایند:

هو الله تعالی شأنه العظمة و الاقتدار، حمد مقصود عالم را که آن محبوب را صحیحاً سالماً به وطن حقیقی به قول گوینده قبل، گفت آن شهری که در وی دلبر است رساند. مرّة اخرى له الحمد چه که همان یوم تأیید فرمود، توفیق عطا نمود تا به شرف حضور فائز گشتید در هر حین صدهزار عنایت و صدهزار نعمت و صدهزار رحمت مشهود و عجز عباد هم از شکر و ثنا معلوم. یک نعمت یک لسان لازم دارد تا شکر کند و تحسین نماید اما یک زبان از ذکر کرور کرور عنایت نزد هر بصیری عجزش واضح و ظاهر. حضرت شیخ علیه رحمة الله بعد از زحمت ها و تفکّرهای زیاد در یک نفس دو نعمت تحقیق نموده از این جهت عجز را ثابت کرده و فی الحقیقه خوب تحقیقی نموده گویا به رشحی از بحر بیان فائز شده ولكن حال مشاهده می شود یک لسان داریم و صدهزار هزار عالم و فوق آن نعمت و عنایت موجود در این صورت عجز احتیاج به تحقیق نداشته و ندارد به مثابه آفتاب لائح است و همین اظهار عجز امید هست مقبول واقع شود ...

مصرعی که در اوائل لوح مبارک فوق نقل شده از مولوی است که می فرماید:

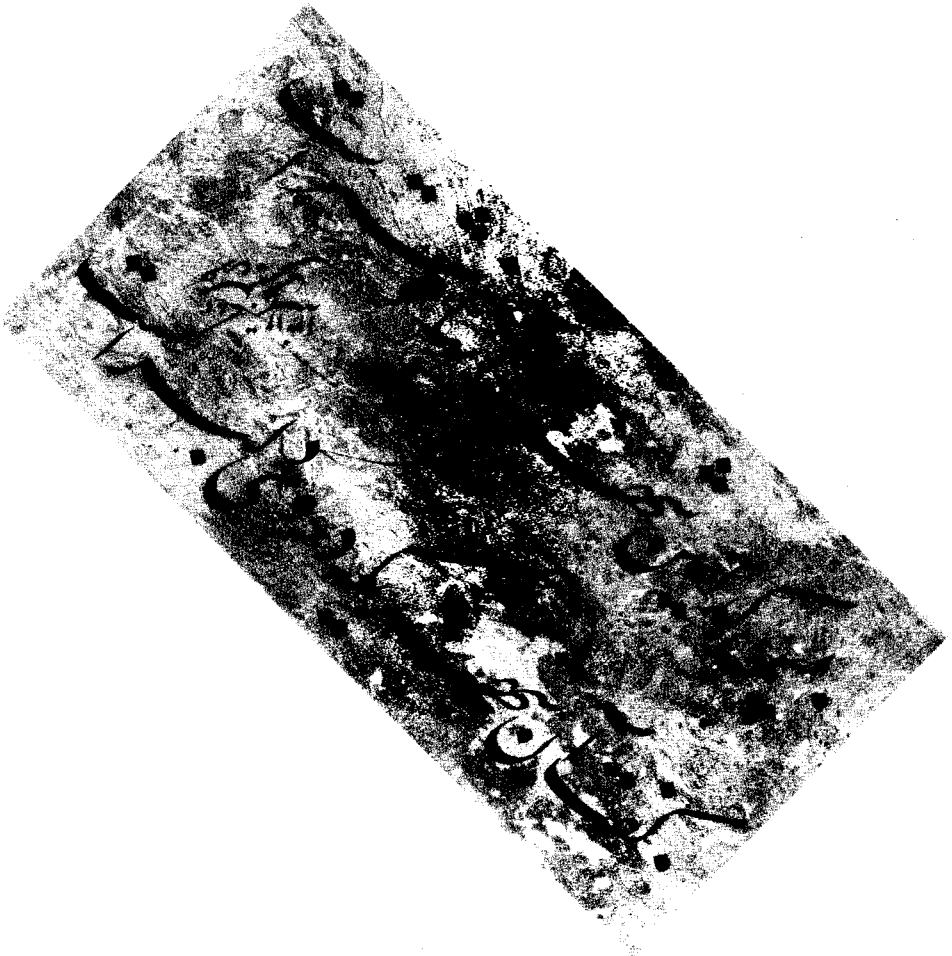
گفت معشوقی به عاشق کای فتی	تو به غربت دیده ای بس شهرها
پس کدامین شهر از آنها خوشتر است	گفت آن شهری که در وی دلبر است
هرکجا باشد شه ما را بساط	هست صحرا گر بود سم الخیاط
هرکجا که یوسفی باشد چو ماه	جنت است ار چه که باشد قعر چاه

مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۰۸-۳۸۱۱

و نیز ن ک به ذیل: "گفت معشوقی به ...".

اشارهٔ جمال قدم به "حضرت شیخ" ناظر به کلام شیخ مصلح الدین سعدی است که در دیباجة کتاب گلستان چنین می فرماید:

مَنْتَ خدای را عَزَّ وَجَلَّ که طاعتش موجب قربت است و به شکراندرش
 مزید نعمت. هر نَفَسی که فرو می رود ممدّ حیات است و چون بر می آید
 مفرّح ذات. پس در هر نَفَسی دو نعمت موجودست و بر هر نعمتی شکری
 واجب ...



گفت ای عنقای حقّ جان را مطاف شکر که باز آمدی از کوه قاف

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح چنین می‌فرمایند:
 هوالله یا من آمن بجمال لاح علی الآفاق هرچند مدتی است که مکاتبه و
 مخابره به ظاهر نگردیده ولی هویت قلب به یاد دوستان الهی مهتز و چون
 نسیم متهیج و چون بحر محیط متموج. این ایام اقلیم قفقاز استعداد کلی
 پیدا نموده باید همتی نمود تا به ثبوت رسد که ق والقرآن المجید است آشیان
 عنقای مشرق الهی صوت سیمرغ امرالله از آن انحا و نواحی بلند گردد و
 عکس این جبل پرصفا به اشراق و ضیا براین فضای بی‌منتهی افتد.
 گفت ای عنقای حقّ جان را مطاف

شکر که باز آمدی از کوه قاف

تا چه کند قوّة بازوی یاران والبهاء علیک. ع ع

مکاتیب، ج ۲، ص ۲۴۶-۲۴۷

بیتی که حضرت عبدالبهاء آن را در انتهای لوح فوق نقل فرموده‌اند از
 مولوی است که می‌گوید:

گفت ای عنقای حقّ جان را مطاف شکر که باز آمدی زآن کوه قاف

مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۹۴

در شرح جامع (ج ۳، ص ۱۱۹۴) دربارهٔ بیت مورد مطالعه چنین
 مسطور است:

گفت ای عنقای حق، جان را مطاف شکر، که باز آمدی زآن کوه قاف
 آن عاشق به حضرت معشوق گفت: ای عنقای الهی که همهٔ جان‌ها بر
 گرد تو طواف می‌کنند. یعنی تویی مدار همهٔ ارواح. شکر خدا را که
 از آن کوه قاف باز آمدی. اگر مخاطب را حضرت حق بدانیم منظور از
 عنقاء همانا ذات الهی است، چه در متون صوفیه عنقاء (سیمرغ) را
 کنایه از ذات الهی و قاف را کنایه از حقیقت انسان کامل دانسته‌اند.

هرچند در اینجا می‌توان عنقاء را کنایه از ذات الهی دانست. اما کوه قاف را در این بیت نمی‌توان بر انسان کامل انطباق داد. از اینرو برخی از شارحان در اینجا کوه قاف را کنایه از مرتبه استغنا و کبریایی حضرت حق دانسته‌اند.

منظور بیت: ای حضرت معشوق سپاس که از مرتبه کبریائی و تجلی جلالی بیرون آمدی و به مرتبه لطف و بنده‌نوازی و تجلی جمالی بازآمدی. برخی از شارحان، مخاطب را پیر و یا انسان کامل می‌دانند و این فصل را کلاً عرض عاجزانه مرید به مراد شمرده‌اند. اما بهتر است مخاطب را حضرت حق بدانیم.

برای مطالعه شرح مطالب در باره "تا چه کند قوه... که در انتهای لوح مبارک مذکور شده به ذیل آن مصرع مراجعه فرمائید.

گفت معشوقی به عاشق کی فتی تو به غربت دیده‌ای بسی شهرها

حضرت بهاء الله در یکی از آثار خود چنین می‌فرمایند:
هوالحکیم غصن اعظم معروض داشت اراده بیروت دارید میرزاجعفر می‌گوید
اراده مزروع در سر است و هنگام حضور گفتگو از یرکه بود حال معلوم
نیست فی الحقیقه به کجا مایلید و اراده کدام شهر و دیار در سر است،
گفت معشوقی به عاشق کی فتی

تو به غربت دیده‌ای بس شهرها
از کدامین شهر از آنها خوشترست

گفت آن شهری که در وی دلبر است
حال اگر مقرّ محبوب مقصود است بسم الله و علی قول الاعراب تفضّلوا و
اگر یرکه مطلوب است الله ایتکم و اگر بیروت در نظر است غصن اعظم عرض
نمودند من زود مراجعت می‌کنم و مصلحت در این است که گفته است جمیع
را تکبیر برسان التّور علیکم.

جناب عبد حاضر می‌گوید اراده بستان دارید ما هم این دو روزه علی
قول غصن اکبر باید بستان رویم میرزاجعفر حال عرض نمود امروز اراده
یرکه دارید مع آن که از قبل ذکر یوم دوشنبه بود این آرای مختلفه
ان شاء الله در ظلّ کلمه واحده درآید البهاء علیکم.

ابیات از مثنوی مولوی (دفتر سوم، بیت ۳۸۰۸ - ۳۸۰۹) است و در
ذیل گفت آن شهری ... مندرج می‌باشد.

گفت موسی را به حکم دل خدا ای گزیده دوست می دارم تو را

حضرت بهاء الله در یکی از الواح مبارکه چنین می فرمایند:

"هو - چون نغمات لطیف حجازی را از طلعت عراقی شنیدی حال نواهای
شهنواز معنوی را از شاهباز الهی بشنو تا از چنگ و بریط بقا آوازه‌های بدیع
وفا ادراک نمائی و از مضارب احدیه آهنگ مزممار هویت بشنوی و بکوی
جانان به تمام دل و روان قدم گذاری تا همه روح شوی و بی پر بربری و
بی خمر مخمور شوی و بی لسان نکته سرائی و بر مراتب جذب و شوق و وجد
و ذوق اطلاع یابی تا حزن فراموش کنی و از بحر سرور بیاشامی، گفت
موسی را به حکم دل خدا - ای گزیده دوست می دارم تو را. لکن جهدی باید
تا از کوی نفس و هوی هجرت نمائی و به حریم عزّ قدس پرواز کنی و محرم
حرم جانان شوی و در دل دوست راه یابی. چه ملیح است این گفتار و چه
نیکو باید کردار اگر پند دوست بشنوی و در سبیل رضای او سفر نمائی. بعد
عن نفسک و قرّب بریک فالق ما تطلب هواک فابتغ مایرید مولاک فانس
غیره و آنس بنوره. از باده حبّ بنوش و چشم از عالم درپوش زیرا که آنچه
بینی شود فانی و بگذرد در آنی و ما عندالله لباقی لایفنی و دائم لایبلی.
قدر این ایام را دانسته که همیشه وصال میسر نشود بلبل جز در بهار تغنی
ننماید و تا گل نبیند به خروش نیاید. آید وقتی که عندلیب ربّانی از ذکر
معانی باز ماند و به شاخسار معنوی پرواز نماید و به گلزارهای غیب الهی
مقرّ گیرد. به گوش جان بشنو و به تمام قلب اخذ نما اگرچه به لحن پارسی
القاء شد ولیکن نوای حجازی در او مکنون گشته و اسرار الهی در او مخزون
شده و التّور علیک و علی الذّین کانوا معک."

بیت مذکور از مولوی است که در حکایت "وحی کردن حقّ به موسی علیه
السلام که ای موسی من که خالقم تعالی ترا دوست می دارم "چنین می فرماید:

گفت موسی را به وحی دل خدا
 کای گُزیده دوست می دارم ترا
 گفت چه خصلت بُود ای ذو الکرم
 موجب آن تا مَن آن افزون کنم
 گفت چون طفلی به پیش والده
 وقت قهرش دست هم در وی زده
 خود نداند که جز او دِیّار هست
 هم از او مخمور هم از اوست مست
 مادرش گر سیلی بر وی زند
 هم به مادر آید و بر وی تند
 از کسی یاری نخواهد غیر او
 اوست جمله شرّ او و خیر او
 خاطر تو هم ز ما در خیر و شر
 التفاتش نیست جاهای دگر
 غیرمن پیشت چوسنگ است و کلوخ
 گر صبیّ و گر جوان و گر شیوخ
 هم چنانک اِیاکَ نَعْبُد در حنین
 در بلا از غیر تـو لا نَسْتَعین
 هست این اِیاکَ نَعْبُد حَصْر را
 در لغت و آن از پی نفی ریا
 هست اِیاکَ نَسْتَعین هم بهر حَصْر
 حصر کرده استعانت را و قَصْر
 که عبادت مر ترا آریم و بس

طمع یاری هم ز تو داریم و بس

مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۲۱-۲۹۳۲

در شرح جامع (ج ۴، ص ۸۲۲) در باره بیت مورد مطالعه چنین مذکور است:

"گفت موسی را به وحی دل خدا کای گزیده دوست می دارم تو را مولانا در این فصل جلیل، مطلب چندبیت اخیر را بسط می دهد. او در آن ابیات گفت که بندگان نیک بخت خدا، کسانی هستند که به هنگام نزول بلا نیز به سوی حق می روند و بر قهر او نیز همچون لطفش عاشق اند. چنین بندگانی، محبوب و مقبول درگاه احدیت اند. چنانکه حضرت موسی (ع) بواسطه داشتن چنین خصلتی، محبوب حضرت حق شد. استاد فروزانفر [در کتاب قصص و تمثیلات مثنوی، ص ۱۴۸] می گوید: این مطلب ظاهراً از رساله قشیریه، ص ۷۸، و احیاء العلوم، ج ۴، ص ۱۸۵ اتخاذ شده است [که و قیل المتوکل کالطفل لا یعرف شیئاً یاوی الیه الا ثدی امه کذلک المتوکل لا یهدی الا الی ربّه تعالی]. ترجمه عبارت مزبور اینست: و گفته اند که توکل کننده مانند طفل است که چیزی جز پستان مادر نمی شناسد تا بدان پناه برد. همینطور توکل کننده به چیزی روی نکند جز پروردگار متعال. معنی بیت فوق: خداوند از طریق وحی قلبی به موسی فرمود: ای انسان برگزیده، تو را دوست دارم."

گنج در آستین و کیسه تهی

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب وحید کشفی در ارومیّه چنین می فرمایند:

تبریز ارومیّه حضرت وحید علیه بهاء الله الابهی

هو الله ای وحید و فرید آن دیار نامه پنجم ربیع الاول سنه حالیه رسید از شدت مشقات این سفر حتّی استخوان ناتوان شده لهذا مدّتی بود که بالکلیّه تحریر ممتنع بود حال به عون و عنایت الهیه اندک قوّتی حاصل گشته فوراً به تحریر جواب نامه پرداختم ولی مختصراً امّا مکاتیب سابقه را جواب ممکن نه ولی دو مکتوب جوف نامه شما را مختصراً جواب مرقوم می گردد مکانی را که می خواستید ابتیاع کنید بسیار مقبول دو فقره قبض از پیش ارسال شد البتّه تا به حال رسیده از بشارت روح و ریحان احباء در آن سامان و الفت و محبت با یکدیگر و یک دل و یک جان بودنشان بسیار مسرور شدم لهذا از قَبْلِ من فردا فردا را تحیت مشتاقانه و تکبیر ابدع ابهی ابلاغ نمایم.

عبدالبهاء در سنین متوالیات به جمیع جهات غرب رفته و در جمیع محافل و مجامع نعره زنان تبلیغ امرالله نموده حال باید اجبای الهی آهنگ بدیع بلند کنند و در شرق و غرب به تهلیل و تکبیر پردازند و عبدالبهاء استماع نماید. این است نهایت آمال و تمنای این عبد از درگاه احدیت. جناب حفظ الملک را به نوازش و مهربانی رحمانی دائماً مسرور دارید. مصروف طریق خواسته اند و حال آن که در این ایام ما گنج در آستین و کیسه تهی نفوس کثیره این خواهش را نموده اند ان شاء الله هر وقت میسر شود قصور نخواهد شد و علیک البهاء الابهی. عبدالبهاء عباس

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین می فرمایند:

هو الله ای محزون مکاتیب شما رسید و از اخبار شدت مشقات و اکدار شما نهایت تأثر حاصل گردید... امّا قضیه مبلّغی که به جهت اداء دین خواسته اید اولاً آن که جمال قدم روحی لثرتیه الفداء هرچند ابواب خزائن وجود را بر وجه

این عبادش مفتوح نموده و این بی‌سر و سامان را در بحر غنا مستغرق کرده ولی موقتاً به حسب ظاهر نظر به حکمتی کمال عسرت را مقدّر داشته، گنج در آستین و کیسه تهی تا جمیع یاران مابین عالمیان به تقدیس و تنزیه صرف محشور و معروف گردند و بالعکس موقتاً به اهل فتور گشایشی عنایت فرمود که سست‌عنصران چند نفر مفتون گردند ولی عنقریب تری المتزلزلین فی خسران مبین و ثانیاً آن که این عبد با وجود آن که تا به حال اعانت ظاهریه از نفسی ننموده اهل فتور ولوله در آفاق انداختند که نفوس ثابتۀ بر میثاق به جهت منفعت دنیا به وفا قیام کرده‌اند و اوایلا اگر این عبد به نفسی اعانتی می نمود و چون حضرات بعضی حرکات می کرد. فی الحقیقه اگر عزّت قدیمه خواهی بر میثاق ثابت شو و اگر غنای ابدی جوئی بر میثاق ثابت شو اگر راحت سرمدی جوئی بر میثاق ثابت شو و تلافی مافات کن هرچند تو قصوری نداری ولی اهل فتور بر تو سرّاً هجوم نمودند و در محضر تو مفتریاتی چند گفتند که تأثیرش این صدمات شد و البهء علیک. ع ع فوالله الذی لا اله الا هو به مجرد تلافی مافات جمیع ابواب مفتوح می گردد. و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب حاجی آقا محمد علاقه بند چنین می فرمایند:

هو الابهی الابهی ای ثابت بر پیمان کسی که پیمانۀ پیمان پیمود و در صحرای محبت الله بادپیما گشت دیگر چه احتیاجی به قطرات میاه دارد بلی حقّ با شماست مدد لشکر جنگجو در حدود و ثغور لازم و واجب اما این مدد بر دو قسم است یک قسم تقویت است و قسم دیگر تهنیت. الحمد لله شما لشکر جنگ جوئید و سپاه پرانتباه محتاج به تقویت هستید من باب تهنیت ذکر می شود ای بنده صادق جمال مبارک به یقین حتمی بدان که ابدانسیان نشدی، همواره در خاطر بوده و هستی، از فیض ابدی حضرت رحمانی امیدوارم که همیشه پرروح و ریحان باشی و در نشر نفحات کوشی و امتّ نقض را شهاب ثاقب شوی و عقاب کاسر گردی. اگر چنانچه در مکاتبه قصور و فتوری رود این گناه مشاغل و شواغل و غوائل است که چنان احاطه نموده که ابدان مجال تحریر نیست با وجود این هروقت این عبد فرصت یافت به تحریر

پرداخت. ای ثابت راسخ اعتبار هر ثابتی را به این استدلال نمائید که امین کنوز ملکوتند و معتمد ربّ جبروت پس ملاحظه کنید که اعتماد و اعتبار به چه درجه است. نقودی که به جهت بنای حَمَام ارسال نموده بودید مقبول ولی از قضای واقع بعضی از یاران عازم رجوع بودند ولی گنج در آستین و کیسه تهی ملاحظه شد که حلاوت مصروف راه یاران بیش از راحت و نظافت حَمَام است لهذا بالْتیابه از شما صرف مصروف ملزوم شد لهذا باید به درگاه احدیت شکرانه نمائید که موفّق به این خدمت گشتید ...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جمعی از احبّای اصفهان چنین می فرمایند:

هو الله ای یاران روحانی عبدالبهاء و اماء رحمان جناب میرزا فرج الله خان را قوه کرم حرکت نموده در فکر بذل و بخشش افتاده تا هریک از یاران حقیقی و اماء رحمان را هدیه و ارمغانی در این سفر بیاورند ولکن از کیسه بنده، امّا مصداق حال عبدالبهاء این مصراع است: گنج در آستین و کیسه تهی.

یعنی هرچند قوّه قلمیه به عنایت جمال مبارک دارد امّا مهلت و فرصت به کلی مفقود لهذا به کمال خجالت عرضه می دارد و رجای آن می نماید که به یک نامه اکتفا فرمائید همین وحدت در نامه دلیل بر اتّحاد روحانی و یگانگی ربّانی است حکم یک نفس دارید و یک روح و یک حقیقت و یک فتوح. الآن در اقلیم مصر با جمعی از یاران مؤانسّم و آرزوی آن دارم که بلکه در خدمت آستان مبارک اقلّاً به حرکت مذبح موفّق شوم ولی هیئات هیئات این جسم ناتوان چگونه تحمّل این بار گران نماید و این وجود نابود چگونه این ثقل اعظم را تحمّل تواند ولی ما لا یدرک کَلّه لا یتدرک کَلّه مدار کار است. الحمد لله یاران الهی در اصفهان در این ایّام علی الخصوص حضرت خان به خدمت موفّقند و دوستان را شوری به سر و جوشش و خروشی در دل حاصل گشته و بالتّسببه به سابق ولوله ای از شکن زلف یار و فتنه ای از خم ابروی دوست به قول شیخ سعدی افتاده و امید چنان است که به همّت آن یاران بمثابّه ایّام سلطان الشّهداء و محبوب الشّهداء آن اقلیم حرکت عظیم نماید، عین تسنیم بجوشد و نسیم جَنّت ابهی حیات بخشد و شمع پیمان در نهایت

نورانیّت در انجمن یاران بدرخشد تأیید ملکوت ابهی رسد و توفیق ملاّعلی متتابع گردد. جهان جهان دیگر شود و حیات تازه بدمد نفوس نفیس شود و قلوب به اهتزاز آید و محبّت و الفت بین بشر حصول پذیرد و وحدت عالم انسانی در انجمن رحمانی و در قطب اقلیم ایرانی خیمه برافرازد و بر شرق و غرب سایه افکند و علیکم و علیکم البهّا، الابهی.

ای پروردگار پدر مهربان صغری ترک خاکدان نمود و به جهان غفران پرواز کرد از خطایای خویش خائف بود ولی به عطایای تو امیدوار ای خداوند مهربان غرق گناهیم پناه به تو آریم و به درگاه تو التجاء کنیم قصور عفو نما و عصیان منتهی به غفران کن الطاف بی پایان مبذول دار و آمرزش گناهان شایان فرما. تویی بخشنده و آمرزنده و مهربان ع

و نیز حضرت عبدالبهّا در تذکرة الوفاء چنین می فرمایند:

... حضرت حرف البقاء به نهایت الحاح خواستند قدری از جواهرها تعارف کنند قبول ننمودم. نهایت قبول انگشتی خواهش نمودند ولی انگشت گران قیمت یاقوت رمانی حبابی بی عیب بود نادرالامثال بود و اطرافش مرصع به الماس بود قبول نشد در حالتی که عبا در بر نبود بلکه قبائی ریسمانی که از قدم عالم خبر می داد در بر بود و فلس واحد غیر مالک به قول خواجه حافظ گنج در آستین و کیسه تهی ...

تذکرة الوفاء، ص ۱۷۶-۱۷۷

چنانچه تصریح شده مصرع منقول از حافظ است که می فرماید:

گنج در آستین و کیسه تهی
جام گیتی نما و خاک رهیم
برای ملاحظه غزلی که حاوی بیت فوق می باشد به ذیل "گرچه ما بندگان ... " مراجعه فرمائید.

حضرت عبدالبهّا به مضمون بیت حافظ در لوح جناب آقا عزیزالله جذّاب نیز اشاره فرموده اند و آن لوح در ذیل "گر عاصی و گر مجرم ... " مندرج می باشد.

شرح سودی بر بیت مورد مطالعه چنین است:

"جام گیتی نما - اضافه بیانیه، گیتی نما، صفت مرکب، جامی که

نماینده جهان و از جم یادگار مانده است.

محصول بیت - با اینکه گنج در آستین داریم اما تهی هستیم. مراد گنج علوم و معارف را مالکیم اما از مال دنیا بی نصیبیم. حاصل اینکه نقد علوم و معارف برای ما مهیاست اما از نقد سیم و زر خبری نیست. در رفعت مقام جام گیتی نمائیم یعنی عزیز و محترمیم و با این حال خاکیم. در تواضع چون خاک راه هستیم. مقصود: با این همه علوم و معارف مغرور و متکبر نیستیم. خلاصه خاکی نهاد و درویش سیرتیم."

شرح سودی، ج ۳، ص ۲۰۷۵

برای ملاحظه شرح مطالب در خصوص "مالایدرک کله ... " به مجله پیام بهائی (شماره ۱۳۷، اپریل ۱۹۹۱م)، ص ۲۲ - ۲۳ مراجعه فرمائید.

برای مطالعه شرح مطالب در باره بیت سعدی که به صورت "لوله ای از شکن زلف..." در لوح مبارک نقل شده به ذیل "لوله در شهر..." مراجعه فرمائید.

**گواه رهرو آن باشد که سردش یابی از دوزخ
نشان عاشق آن باشد که خشکش بینی از دریا**

ن ک به ذیل: "نشان عاشق آن ...".

گواه عاشق صادق در آستین باشد

حضرت بهاء الله در لوح سلطان ایران ناصرالدین شاه قاجار چنین می فرمایند:

"... در این سنین معدودات من غیر تعطیل از سحاب قضا سهام بلا باریده و مع جمیع این قضا و بلا یا نار حبّ الهی در قلوبشان بشأنی مشتعل که اگر کلّ را قطعه قطعه نمایند از حبّ محبوب عالمیان نگذرند بلکه بجان مشتاق و آملند آنچه در سبیل الهی وارد شود. ای سلطان نسما رحمت رحمن این عباد را تقلیب فرموده و بشطر احدیه کشیده گواه عاشق صادق در آستین باشد ولیکن بعضی از علمای ظاهره قلب انور ملیک زمان را نسبت بمحرمان حرم رحمن و قاصدان کعبه عرفان مکذّر نموده اند ای کاش رأی جهان آرای پادشاهی بر آن قرار می گرفت که این عبد با علمای عصر مجتمع می شد و در حضور حضرت سلطان اتیان حجّت و برهان می نمود این عبد حاضر و از حقّ آمل که چنین مجلسی فراهم آید تا حقیقت امر در ساحت حضرت سلطان واضح و لائح گردد..."

آثار، ج ۱، ص ۷۲

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقامیرزا حیدرعلی در تبریز چنین می فرمایند:

هو الله ای بنده صادق جمال مبارک همواره محرّرات آن دوست حقیقی سبب مسرّات است مکتوبی که مرقوم نموده بودید قرائت شد و بر تفصیل اطلاع حاصل گردید الحمد لله آن صفحات رو به انتعاش است و احبّای الهی رو به ترقّی. از کتاب منهاج الشیاطین مرقوم نموده بودید این کتاب بسیار خوب است زیرا از عبارات و اشارات و عنوان و حکایاتش بغض و عدوان و جهل و طغیان واضح و عیان است. هر نفسی که اندک انصافی داشته باشد به محض نظر به آن کتاب واقف گردد که منشأ صرف بغضا و جهل است. عبارات قبیحه اش عداوت صریحه است و فی الحقیقه جمیع فرق عالم را رد کرده ماعدای طریقه بالاسری آن را نیز از قرائن کلماتش معلوم است اعتنائی ندارد.

این شخص از کثرت تفلیس این کتاب را دام تللیس نمود که بلکه عطیه‌ای گیرد و منفعتی برد چنان که در ظهر کتابش صریح مرقوم نموده است ولی مانند ابلیس مأیوس و نومید شد به جمیع صفحات عالم فرستاده حتی به ارض مقدس و از این گونه تألیفات بسیار خواهید دید اینها ضری به امر نرساند آنچه ضرر امر است حرکتی مخالف رضای مبارک و عدم آراستگی به فضائل و خصائل اهل حقیقت، یاران الهی اگر مرکز سنوحات رحمانیه گردند به شعاعی ساطع این ظلمات را محو و نابود کنند، گواه عاشق صادق در آستین باشد. این شخص نصف کتابش مفتریات است و بسیار از کلمات را تغییر و تبدیل داده فسوف یری نفسه فی خسران مبین. شما در آذریاجان به حکمت تام شهرت دهید که این شخص آنچه نوشته است مقصدش صرف افترا بوده اگر حقیقت این امر را بخواهید کتب و رسائل استدلالیه موجود ملاحظه نمایند که هیچ اثری از این مفتریات در آن مذکور و یا نفسی مقتدر بر جواب هست چون از بیان و برهان عاجزند لهذا به این مفتریات پردازند که شاید بدین سبب نار موقده را خاموش کنند. یریدون این یطفئوا نورالله بافواههم و یأبی الله الا ان یتنم نوره ولو کره الکافرون.

در ایام حضرت رسول روحی له الفداء نیز از این قبیل اشیاء بسیار انشاء و انشاد نمودند مثلاً الفیل مالفیل و ما ادراک مالالفیل له خرطوم طویل و این را در محافل و مجالس می خواندند و قرآن می گفتند ولی آیا این نزاع و جدال سبب اضمحلال امرالله شد؟ لا والله بلکه سبب قوت امر گردید. پس مطمئن باشید که امر عنقریب اوج گیرد و به یک موج این خس و خاشاکها را به وادی هلاک اندازد. شما در فکر تبلیغ باشید دیگر آن که احبای الهی باید نفوس مهمه را که اظهار حمایت می نمایند مخفی و مستور بدارند هر نفسی که داند به دیگری ابداً ابراز ندارد مثلاً شاید امروز یکی از بزرگان با آن جناب ملاقات نمود و جستجوئی کرد شما ابداً به دیگری ابراز ندارید و همچنین اگر کسی از شخص دیگری از احباب سؤالی کرد که دلیل بر انصاف بود باید او را مکتوم بدارد زیرا نفس شهرت سبب فرار او گردد چرا می ترسد که در معرض امتحان و افتتان افتد فاعلم الکنایه بصریح الاشاره. مقصود این

است که یاران الهی را چنین تعلیم نمائید و اگر چنانچه ممکن بشود که احباء کلّ یکدیگر را مستور بدارند و ذکری ننمایند این دیگر بهتر خیلی مدار ترویج است. و علیک التّحیّة والثّناء. ع ع

حضرت عبدالبهاء مصرع فوق را در لوح حضرت سمندر نیز نقل فرموده اند و آن لوح در ذیل "با شیر اندرون..." مندرج شده است. مصرع مورد مطالعه در کتاب مثله‌ها و حکمتها (ص ۶۶۱) از صفحه ۱۵۹ دیوان عماد فقیه نقل شده است که فرمود:

گواه حال من اشک است و آستین پر ازوست
گواه عاشق صادق در آستین باشد

مصرع مورد مطالعه در ذیل شرح حال قاضی محمدغفاری در ریحانة الادب (ج ۳، ص ۱۶۰) نیز به شرح ذیل نقل گردیده است:

"از افاضل قرن دهم هجرت که در نثر و نظم و فنون شعریه فرید عصر خود بوده و مدتی در ری قضاوت نموده و در اشعار به وصالی تخلص می کرده و از اوست.

چو من دیوانه‌ای هرگز قدم در دشت غم نهاد
در آن وادی که من سر می‌نهم مجنون قدم نهاد

و گویند مفتون جوانی صادق نامی بوده تا آنکه روزی آن جوان او را به حوض پرآبی پرت داده و دستش شکسته شده و این قطعه را انشاء نمود.

بعشق صادق اگر دست من شکست چه باک
کسی که عاشق صادق بود چنین باشد

پی ثبوت مرا احتیاج بینه نیست
گواه عاشق صادق در آستین باشد

و در سال نهصد و سی و دویم هجرت درگذشت.

مصرع منقول یادآور دوبیتی لسانی شیرازی است که:

گر از من برنگشتی التفات گاهگاهت کو؟
تبسم کردن پنهان کجا رفت و نگاهت کو؟

"لسانی" داغ رسوائی نداری عشق می ورزی

گواه عاشقان در آستین باشد، گواهی کو؟

با توجه به آن که عماد فقیه از ادبای قرن هشتم و قاضی محمد غفاری و لسانی شیرازی از ادبای قرن دهم هجری بوده اند صاحب مصرع مورد مطالعه را باید عماد فقیه دانست و وجود این مصرع را در شعر سایر شعراء در زمره تضمین و نقل آنان از شعر عماد فقیه محسوب داشت. شرح احوال عماد فقیه در ذیل "غنچه دهان من..." مذکور گردید.

عبارت "یریدون ان یطفنوا..." که در لوح مبارک مذکور شده آیه ۳۲ از سورة توبه (۹) در قرآن مجید است.

در لوح جناب آقا میرزا حیدر علی، مقصود از کتاب منهاج الشیاطین محتملاً کتاب حاجی حسین قلی داغستانی جدیدالاسلام موسوم به منهاج الطالبین است که در باره آن شرحی در مآخذ اشعار (ج ۳، ص ۳۶۰-۳۶۱) به طبع رسیده است.

گوچه می دیدند زین ظلمت سرا گر نمی کردند جان و سر فدا

در توقیعی که از طرف حضرت ولیّ عزیز امرالله در تاریخ ۲۹ رمضان سنه ۱۳۴۵ هـ ق به اعزاز جناب آقا ابوالقاسم عباسی شهیدزاده جهرمی عزّ صدور یافته چنین مسطور است:

"هو الله تعالی یار ممتحن عریضه اوّل شهرالعلاء به محضر اطهر غصن کبریاء فدیت طلعتہ النورآء واصل و از مشاهدۀ آن قلب ارقّ اصفی را نهایت تأثر حاصل، فرمودند جناب آقا ابوالقاسم باید شاکر باشند و صابر شاکر از این رو که در این امر باهر در مصائب و بلایا خونین دل و رنجیده خاطر گشتند و در سبیل حقّ مبتلای ظلم و طغیان قوم جابر شدند حضرت خالوی بزرگوار محمّد شفیع و حضرت والد ماجد مشهدی عبّاس قربانگاه حقّ را ساجد شدند و در حال قربانی حقّ منیع را ذاکر و حامد بودند و ظهور مکلمّ طور را به خون مطهر خویش گواه و شاهد گردیدند و شهادت بر عظمت و اختیار خداوند بی مانند فرید و واحد دادند چه شهادتی که با شش نفر دیگر از یاران مه پیکر مصداق کلمۀ مبارکه و یحمل عرش ربّک ثمانیه گشتند و به این جانبازی صیت سلطنت الهی به اقطار عالم رساندند از اوّل امر تاکنون هیچ شهادتی از اولیاء الله به این درجه سریع التّأثیر نبود و به این سرعت گوشزد هر شهریار و دبیر نگردید و مایه حیرت هر شخص شهیر و امیر نیامد. پس سزاوار آن است که آن خاندان به شکرانه این فضل و احسان بانگ افتخار را به کهکشان کشانند و بازماندگان شهدا فریاد طوبی لنا من هذا الفوز المبین به جهان علیین رسانند که دارای این عزّت ابدیه گردیدند و مورد این عنایت سرمدیه شدند،

گوچه می دیدند زین ظلمت سرا گر نمی کردند جان و سر فدا؟
باری صابر باشند از این رو که العاقبة للمتّقین و الافتخار لعباد الله
الصالحین و سیعلم الذّین ظلّموا ای منقلب ینقلبون ..."

گوینده بیت بر حقیر معلوم نیست.

عبارت "يحمل عرش ربك ثمانية" قسمتی از آیه شماره ۱۷ در سورة حاقه (۶۹) در قرآن مجید است که می فرماید: "والملك على أرجائها و يحمل عرش ربك فوقهم يومئذ ثمانية." مضمون کلام الهی آن که فرشتگان در اطراف آسمان خواهند بود و عرش خداوند را در آن روز هشت فرشته حمل خواهند نمود.

عبارت "العاقبة للمتقين" قسمتی از آیه ۴۹ در سورة هود (۱۱) در قرآن مجید است. عبارت "و سيعلم الذين..." نیز آیه اخیر در سورة شعراء (۲۶) است که می فرماید:

"انتصروا من بعد ما ظلموا و سيعلم الذين ظلموا ای منقلب ينقلبون".

گوش اگر گوش تو و ناله اگر ناله من

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب میرزا یونس خان در طهران چنین می فرمایند:

هو الله ای ثابت برپیمان نامه پانزدهم ذی حجه رسید الحمد لله دلیل بر سلامت یاران الهی بود از الطاف بی پایان ربّانی امیدم چنان است که همواره محفوظ و مصون باشید. اگر ایرانیان گوش به نصیحت می دادند البتّه محفوظ می ماندند ولی اذن صاغیه نداشتند هرچه نصیحت کردیم به قساوت قلب مقابله کردند، شعر مشهور فارسی را به خاطر آرید: گوش اگر گوش من و ناله اگر ناله تو. مکاتیب عبدالبهاء را که از بدایت انقلاب مفصل مرقوم شد و به طهران ارسال گشت مطالعه نمایند. جمیع وقایع حالیه در اوقات سالفه اخبار شده است از جمله این عبارت است تا دولت و مکتّ مانند شهد و شیر به یکدیگر آمیخته نگردند فلاح و نجاح محال است ایران ویران گردد و عاقبت منتهی به مداخله دول متجاوره شود. پس ای احبّای الهی به جان و دل بکوشید تا در میان دولت و مکتّ التیام دهید و اگر عاجز گشتید کناره گیرید و امثال ذلک، ولی نشنیدند بلکه مست باده غرور بودند که مائیم نژاد کیانیان، مائیم سلالة رستم دستان بلکه نخواندند، لهذا نتیجه این جهالت حال حاضر شده است و علیک البهاء الابهی. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب محمدعلی خان بهائی در طهران چنین می فرمایند:

هو الله ای ثابت برپیمان نامه شما رسید فرصت جواب مفصل نیست مختصر جواب مرقوم می شود مسئله مدرسه تربیت نهایت اهمّیت دارد بر جمیع یاران الهی فرض قطعی است که به آن مدرسه خدمت نمایند این اوّل مدرسه ای است که یاران در ایران تأسیس نمودند و جمیع اقوام می دانند که تعلّق به یاران دارد مسامحه و مساهله در امور آن توهین امرالله است لهذا باید کلّ مدرسه تربیت را اهمّیت فوق العاده دهند و به هر وسیله از آراء صائبه و هم کافیه

و اعانت وافیه و تشویق و تحریصات دائمیه همت نمایند مختصر این است
آرزوی این عبد چنان است که آن مدرسه به تدریج از جمیع مدارس عالم
ممتاز گردد دیگر ملاحظه فرمائید که چه قدر اهمیت دارد. جناب
آقامیرزا عزیزالله خان را مخصوص اختیار نمودم و گفتم که از پاریس مراجعت
به ارکان مدرسه نماید و تکلیف خویش را سؤال کند و به موجب آن عمل نماید
استعفای جناب دکتر محمدخان از ریاست مدرسه سبب تفکر شد.

در خصوص مداخله دول متجاوره در امور ایران مرقوم نموده بودید به کرات و
مرآت از کلک میثاق صادر که باید دولت و ملت مانند شهد و شیر آمیخته
گردند والا میدان جولان دیگران گردد و هر دو طرف پشیمان شوند ولی
هیئات هیئات که طرفین استماع ننمودند و کار را به این مرکز پرخطر
رسانند، گوش اگر گوش تو و ناله اگر ناله من و آئی کَلِّمَا دَعَوْتَهُمْ لِتَغْفِرَ
لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابَهُمْ فِي أَذَانِهِمْ وَ اسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَ اَصْرَوْا وَ اسْتَكْبَرُوا اسْتَكْبَارًا
نَسْتُلُ اللَّهَ الْاِسْتِيقَاطَ وَ الْاِتْتِبَاحَ مِنْ هَذَا النَّوْمِ الشَّدِيدِ لَعَلَّهُمْ يَنْتَبِهُونَ بَمَا فَرَّطُوا
وَ فَسَدُوا وَ افسدوا حتّی ارتفع هذا الغبار المثار في كلّ الاقطار فسوف
يندمون بما فعلوا وَ يعضّون على اصابعهم اسفاً على ما فعلوا وَ يأوون الى
قلل الجبال بما جعلوا ايران تضطرم فيه النيران فبئس ما فعلوا.

در خصوص محافل نساء مرقوم نموده بودید البته در این خصوص نیز اهمیت
داده نهایت سعی و کوشش را مجری دارید و یقین بدانید که عاقبت ثمر
حاصل گردد و این قضیه بسیار اهمیت دارد و چون چنان که باید و شاید
تحقق یابد مخدراتی در آن تربیت شوند که به نطقی فصیح و بیانی بلیغ
جهانیان را به حیرت اندازند و فصحای شرق و غرب را صامت و ساکت کنند
الیوم در غرب اناث سبقت بر رجال دارند نفوس را به ظلّ ممدود خوانند و
به نطقی فصیح و برهانی بلیغ و دلیلی جدید زبان بگشایند و علیک
البهآء الابهی. ع ع

حضرت عبدالبهاء مصرع مورد مطالعه را در لوح جناب فضل علی خان
نیز نقل فرموده اند و آن لوح در ذیل "پلنگان رها کرده..." مندرج است.
مصرع مزبور از یغمای جندقی است که در یکی از غزلیات خود چنین

می گوید:

ما خراب غم و خمخانه ز می آباد است
 ناصح از باده سخن کن که نصیحت باد است
 خیز و از شعله می آتش نمود افروز
 خاصه اکنون که گلستان ارم شدداد است
 سیل کهسار خم از میکده در شهر افتاد
 وای برخانه پرهیز که بی بنیاد است
 با زلال خضرم از می روشن چه نیاز
 چشمه آب سیاهی چو در این بغداد است
 به جز از تاک که شدمحترم از حرمت می
 زادگان را همه فخر از شرف اجداد است
 گوش اگر گوش تو و ناله اگر ناله من
 آنچه البتّه بجائی نرسد فریاد است
 گفته ای نیست گرفتار مرا آزادی
 نه که هرکس که گرفتار تو شد آزاد است
 چشم زاهد به شناسائی سر رخ و زلف
 دیدن روز و شب و اعمی مادرزاد است
 گفتمش خسرو شیرین که ای دل بنمود
 کانکه در عهد من این کوه کند فرهاد است
 هرکه یغما شنود ناله گرمم گوید
 آهن سرد چه کوبی دلش از پولاد است
 دیوان یغما، ص ۱۱۱-۱۱۲

گوش بی گوشى در این دم برگشا بهر راز یفعل الله ما یشاء

این بیت را جمال‌قدم در لوح مبارک مصدّر به عبارت "نقطهٔ حمد و جوهر حمد" نقل فرموده‌اند و تمام این لوح در ذیل "آنچه می‌خواهد دل تنگت بگو" مندرج است.

بیت مذکور در دفتر سوم مثنوی (بیت ۴۶۸۶) است. و نیز ن ک به ذیل: "من چه گویم..."

در بارهٔ بیت مورد مطالعه در شرح جامع (ج ۳، ص ۱۱۹۱ - ۱۱۹۲) چنین مذکور است:

گوش بی گوشى درین دم برگشا بهر راز یفعلُ الله ما یشاء
حالا که گوش ظاهری نمی‌تواند اسرار الهی را بشنود، پس گوش باطنی خود را باز کن تا راز "فَعَالَ ما یشاء بودن خداوند" را درک کنی.
مصراع دوم مقتبس از آیهٔ ۲۷ سورهٔ ابراهیم و ۱۸ سورهٔ حج در این دو آیه و آیات مشابه، این مطلب بیان شده‌است که مشیت الهی به هیچ قید و بندی، مقید و محدود نیست، بلکه خدا هرچه خواهد همان کند".

گوش خر بفروش و دیگر گوش خر

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب ملا محمد حسن درخیرالقری چنین می‌فرمایند:

هو الله ای مستمع نداء هرچند به ظاهر از استماع ممنوعی ولی الحمد لله نداء جمال ابهی و صوت ملا اعلی را سامع تیزگوشی. گوش باید که بانگ سروش بشنود والا در این گوش جسمانی خرگوش نیز با انسان همجوش است، چنانچه شاعر گفته گوش خر بفروش و دیگر گوش خر. حمد کن حضرت قیوم را که اذن واعیه یافتی و قوت سامعه ملکوت رحمانیه جستی و البهاء علیک. ع ع

مصرع منقول از مولوی است که در دفتر اول مثنوی (بیت ۱۰۲۸) چنین می‌فرماید:

گوش خر بفروش و دیگر گوش خر کاین سخن را در نیابد گوش خر در شرح جامع (ج ۱، ص ۳۰۵) در باره این بیت چنین آمده: "گوش خر بفروش و دیگر گوش، خر کین سخن را در نیابد گوش خر گوش جسمانی و حواس ظاهر را رها کن که این سخن را این گوش ظاهری در نمی‌یابد. گوش خر: کنایه از گوش جسمانی که برای پی بردن به اسرار این قصه باید آن را رها کرد و از گوش جان کمک گرفت تا به حقایق معانی واقف شد."

حضرت عبدالبهاء تعبیر گوش خر فروختن و سمعی از جهان الهی و قوای رحمانی جستن را در لوح جناب علی محمد ورقای شهید نیز به کار برده‌اند. متن این لوح لطیف نفیس چنین است:

هو الله زنجان حضرت ورقای حقیقه عرفان علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند

هو الله ای ورقای فردوس اهل بهاء، چه شد که مدتی است در آشیانه خاموشی لانه و آشیانه نمودید و از آهنگ پرفرہنگ و آواز و ترانه باز

ماندید آیا از خاطر آن جناب رفته است که هنگام خروش است نه خموشی و
 دم بانگ هاتف و سروش است نه سکوت در گوشه بطیء الجوشی. باری حنجر
 را باز کن و آغاز لحن حجاز و آهنگ عراق نما تا بی هوشان به هوش آیند و
 مرغان چمن در خروش و غافلان از خواب خرگوش بیدار گردند و گوش خر
 بفروشد و سمعی از جهان الهی و قوای رحمانی بجویند تا لیاقت استماع
 نغمه عندلیبان ریاض الهی پیدا کنند و استعداد سرور و طرب در این فردوس
 رحمانی، قومی هستند که از بانگ سروش به طرب آیند و قومی از آواز
 خروس، فریقی از صیحه عقاب به اهتزاز آیند و حزبی از نعیق غراب و نعیب
 کلاغ. طائفه ای از الحان مرغان چمن به شور آیند جمعی از آواز زاغ و زغن.
 حال شما آغاز نغمه الهی کن و به نعوت و ستایش حضرت رحمانی پرداز لابد
 آذانی پیدا شود که از عنصر روح خلق شده و از طبایع بدایع عوالم پرفتوح
 ایجاد گشته. مدت قلیله پیش از این مکتوب مفصلی ارسال گردید ان شاء الله
 تا به حال رسیده است اشعار آبدار پرمعانی آن حضرت بسیار مقبول واقع شد.

گوش کن اکنون که عاشق می‌رسد بسته عشق او را به حبلِ من مَسَد

جمال قدم این بیت را در لوح مبارک مصدر به عبارت "نقطهٔ حمد و جوهر حمد..." نقل فرموده‌اند. تمام این لوح در ذیل "آنچه می‌خواهد دل تنگت بگو" به طبع رسیده‌است. بیت مزبور از جلال‌الدین محمد مولوی است و در دفتر سوم مثنوی (بیت ۴۶۱۵) چنین آمده‌است:

"گوش دار اکنون که عاشق می‌رسد بسته عشق او را به حبلِ من مَسَد"

در شرح بیت فوق در شرح جامع (ج ۳، ص ۱۱۷۴ - ۱۱۷۵) چنین مسطور است:

"گوش دار اکنون که عاشق می‌رسد بسته عشق او را به حبلِ من مَسَد خوب گوش کن که اینک عاشق از راه می‌رسد در حالی که عشق، او را با ریسمانی از لیف خرما بسته‌است. مولانا در مصراع دوم لفظاً اقتباسی کرده‌است از یکی از آیات قرآن کریم. رجوع شود به شرح بیت (۱۶۶۴) همین دفتر..."

و در شرح بیت ۱۶۶۴ چنین آمده‌است:

"دید بر پشت عیال بُولَهَب تنگ هیزم گفت: حَمَالَه حَطَب

حضرت رسول اکرم (ص) بر پشت زن ابولهب پشتهٔ هیزم را دید و به او لقب "هیزم کش" داد. دو بیت اخیر اشاره است به آیهٔ ۴ و ۵ سورة مَسَد: وَ امْرَأَتُهُ حَمَالَهَ الْحَطَبِ فِی جِیْدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ و زن وی (ابولهب) کُشَندهٔ پشتهٔ هیزم است و بر گردنش، رَسَنی از لیفِ تافتۀ خرما بن."

شرح جامع، ج ۳، ص ۴۲۴

گوهر پاک بيايد که شود قابل فيض ورنه هرسنگ وکلی لؤلؤ مرجان نشود

حضرت عبدالبهاء در یکی از مکاتیب خویش چنین می فرمایند:

حبیب روحانی ای یار مهربان نامه نامی آن دوست حقیقی که مشحون به لئالی معانی بود چون آیت بخشایش الهی جان مشتاقان را گشایشی بخشید و وجدان آوارگان را راحت و آسایشی بخشد محبت یاران روحانی چون منبعث از حقائق وجدانی است تاثیر و نفوذش چون روح انسانی در ارکان بلکه عروق و شریان جاری و ساری است لهذا آئی فراغت از یاد دیدار آن یار مهربان ممکن نه، در ممالک اروپ ادیب بلیغ و فصیح اگرچه بسیار لکن عنایت خاصه حضرت پروردگار آن دوست بزرگوار را منادی حق در آن خطه و دیار فرموده و چون بحقیقت نگری این مقام جلیل به سعی و کوشش انسانی میسر نگردد بلکه صرف موهبت ربّانی و عنایت خاصه الهی است لا یدرک الانسان ما یشاء بل یختصّ برحمته من یشاء. خوشا کسی که در این خاکدان فانی ظلمانی چون شمع نورانی در انجمن انسانی برافروزد و شاد باد نفسی که الیوم به واسطه دریاق اعظم در شفای جسم علیل عالم بکوشد و طوبی از برای بزرگوارانی که سالکان سبیل الهی را سلسبیل عنایتند و اراضی قلوب انسانی را باران رحمت، چنانچه در انجیل جلیل می فرماید مدعوین بسیاری لکن برگزیدگان بزرگواران اندک، گوهر پاک بیايد که شود قابل فیض _ ورنه هرسنگ وکلی لؤلؤ و مرجان نشود.

ای دوست حقیقی حال چون دهقان الهی را زمان بذرافشانی است علویت این مقام بلند اعلی که به آن یار ودود عنایت گشته معلوم و مشهود نه،

دانه چون اندر زمین پنهان شود سر آن سرسبزی بستان شود

دانای بینا در قطره ماء مهین جمال و کمال فتبارک الله احسن الخالقین مشاهده نماید و بصیر خیبر چون تخم پاک در عرصه خاک افشاند در دانه حقیر نشانه گل و سنبل بی نظیر ملاحظه کند. یوسف صدیق را اگرچه به ظاهر

مقرّ و مکان قعر چاه بود لکن فی الحقیقه اوج ماه بود حضرت خلیل را اگرچه محل مأوی در منجنیق آتش فشان بود لکن آن نیران گلزار و گلستان گشت. هیرودس کفور اگرچه سر مبارک سیّد حضور را بر خاک مذلت انداخت لکن از افلاک عزّت سر بر افراخت جسم مطهّر حضرت روح الله را اگرچه یهود عنود بر فراز دار نمودند فی الحقیقه آن دار زندگانی پایدار و قرب حضرت پروردگار بود و آن موج ذلت اوج عزّت کردگار پس ستایش و نیایش پاک یزدانی را لائق و سزاوار است که عالم آفرینش را به چنین موهبت عظمی مشرف فرموده و ابواب حیات ابدی را بر روی دوستان حقیقی گشاده تا یاران روحانی به تأییدات آسمانی و نسائم این بهار الهی و فیوضات باران نیشان ربّانی مزرع امکان را حدیقه رحمان و عرصه خاکدان را رشک گلزار جنان فرمایند.

بیت منقول از حافظ شیرازی است و غزلی که حاوی بیت مزبور می باشد به شرح ذیل است:

گر چه بر واعظ شهر این سخن آسان نشود
تا ریا ورزد و سالوس مسلمان نشود
رندی آموز و کرم کن که نه چندان هنرست
حیوانی که ننوشد می و انسان نشود
گوهر پاک بپاید که شود قابل فیض
ورنه هر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نشود
اسم اعظم بکند کار خود ای دل خوش باش
که بتلبیس و حیل دیو مسلمان نشود
عشق می ورزم و امید که این فن شریف
چون هنرهای دگر موجب حرمان نشود
دوش می گفت که فردا بدهم کام دلست
سببی ساز خدایا که پشیمان نشود
حسن خلقی ز خدا می طلبم خوی ترا
تا دگر خاطر ما از تو پریشان نشود

ذره را تا نبود همت عالی ——— افظ

طالب چشمه خورشید درخشان نشود

دیوان حافظ، ص ۱۵۴

در شرح بیت مورد مطالعه در شرح عرفانی غزلهای حافظ (ج ۲، ص ۱۴۶۱) چنین مذکور است:

"گوهر پاک بیايد که شود قابل فیض

ورنه هر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نشود

فیض در اصطلاح، تجلی خاص رحیمی را گویند که افاضه کمالات معنویه مثل معرفت و توحید صرف بر مؤمنان و صدیقان و ارباب القلوب بر مقتضای استعدادات ایشان می فرماید. و فیض مذکور را در اصطلاح فیض مقدس گویند. رند شیرازی را در این بیت ظرافتی رنگین است با واعظ شهر. یعنی ای واعظ شهر ارکان اسلام حقیقی که من تو را گفتم کسبی نیست، بلکه از فیض مقدس است و فیض مقدس طالب گوهر پاک و استعداد کامل است که قبول فیض مقدس نماید و اگر نه هر ناپاک و بدنهاد فاقد الاستعداد و قلاش، کامل و بهادری نشود."

در لوح مبارکی که نقل شد اصل عبارت انجیل متی (باب ۲۰، آیه ۱۶) چنین است که: "خوانده شدگان بسیارند و برگزیدگان کم".
برای مطالعه مطالب مربوط به بیت "دانه چون اندر ... به ذیل آن بیت مراجعه فرمائید.

گوهری طفلی به قرص نان دهد

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقامیرزا عزیزالله خان ورقا چنین می‌فرمایند:

"...ولی ملاحظه خواهید کرد که بتأیید الهی ایران چنان فوران نماید که سیل جان‌بخشش اقالیم عالم را سبز و خرم نماید ولی افسوس که ایرانیان از این موهبت کبری در نهایت غفلت و نسیان (گوهری طفلی به قرص نان دهد) اما مشیت الهیه تعلّق یافته و قوّه معنویه در ایران نبعان نموده هذا امر محتوم و وعد غیر مکنونب ..."

مکاتیب، ج ۲، ص ۲۵۹ - ۲۶۰

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین می‌فرمایند:

"...بهائیان چنان ایران را در انتظار جلوه داده اند که امروز جم غفیری از اقالیم سبعة پرستش ایران می‌نمایند زیرا شمس حقیقت از آن افق طلوع نموده و وطن مقدّس حضرت بهاء الله است ملاحظه کنید که چه موهبتی حضرت یزدان در حقّ ایران و ایرانیان فرموده لکن چه فائده زیرا اگر لثالی و جواهر بدست اطفال افتد زینت تاج و افسر نشود و شاید از سنگ جفا خرد و پراکنده گردد چنان که ملای رومی گفته: گوهری طفلی بقرصی نان دهد ..."

محاضرات، ج ۱، ص ۵۲۹

مصرع ملای رومی در مثنوی است که می‌فرماید:

هرکه او ارزان خرد ارزان دهد گوهری طفلی به قرصی نان دهد

مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۵۶

بیت فوق را حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر نیز نقل فرموده‌اند و آن لوح در ذیل "هرکه ارزان ... مندرج گردیده است.

که ترا گوید ز مستی بوالحسن یا صغیر السن یا رطب البدن

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح چنین می فرمایند:

"نراغ جناب آقا بوالحسن علیه بهاء الله الابهی

هو الابهی ای ناطق به ذکر الهی ملا رومی در غزلیات خویش می گوید و در
مثنوی حکایت می نماید، که ترا گوید ز مستی بوالحسن یا صغیر السن یا
رطب البدن، یا قریب العهد من شرب اللبن هاشمی الوجه ترکی القفا
دیلمی الشعر رومی الذقن. باری صغیر را در نظر عشق کبیر دیده خشن البدن را
رطب البدن یافته حال این مردم محتجب گمراه انوار ساطعه از ملکوت ابهی
را مشاهده نمایند و به جمال باقی اقبال نکنند ع"

مجموعه آثار مبارکه، شماره ۸۴، ص ۴۲۴

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب عبدالحسین خان همدانی چنین
می فرمایند:

ای سرگشته صحرای عشق نمیقه غرا که به جناب درویش علیه بهاء الله
مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید... جناب آقامیرزا ابوالحسن از حق
مستدعی هستیم که در مقام مشاهده آیات کبری در حقایق منجذبه
مستفیضه از ملکوت ابهی به کلمه "که ترا گوید ز مستی بوالحسن یا
صغیر السن یا رطب البدن ناطق شوند فعلیه بهاء الله ...

حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر که در مکاتیب عبدالبهاء (ج ۳، ص
۳۵۷) به طبع رسیده نیز به بیت فوق استشهاد فرموده اند. بیت مزبور
از مولوی است که در مثنوی شریف چنین سروده است:

روح با علم است و با عقل است یار

روح را با تازی و ترکی چه کار

از تو ای بی نقش با چندیَن صُور

هم مُشَبِّه هم مُوَحِّد خیره سر

گه مُشَبَّه را مُوَحَّد می کند
 گه مُوَحَّد را صُور رَه می زند
 گه ترا گوید ز مستی بوالحسن
 یا صَغِيرَ السَّنِّ یا رَطْبَ البَدَنِ
 گاه نقش خویش ویران می کند
 از پی تنزیه جانان می کند

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۶ - ۶۰

در شرح بیت مثنوی در شرح جامع (ج ۲، ص ۴۰ - ۴۱) چنین مسطور است:

گه تو را گوید ز مستی بوالحسن: یا صَغِيرَ السَّنِّ یا رَطْبَ البَدَنِ
 گاهی صوفی عاشق و عارف واله که در حال سُکر و مستی به سر
 می برد، به تو ای حضرت حقّ چنین خطاب می کند: ای محبوب
 خردسالم، ای که پیکری تر و تازه داری، فاعل فعل گوید در مصراع
 اوّل بوالحسن است. در اینکه منظور از "بوالحسن" کیست چند احتمال
 هست: یکی آنکه کُنیه مولانا باشد که البته این کُنیه از او مشهور
 نیست، دیگر آنکه کُنیه حسام الدین چلبی باشد. این وجه از این نظر
 قابل تأمل است که نام او حسن بوده، و چون مولانا پدر معنوی او
 محسوب می شده لذا جایز است که کُنیه حسام الدین چلبی باشد. برخی
 گویند که بوالحسن همان کُنیه علی (ع) است و مراد از ذکر این کُنیه،
 خطاب به شخص عارف است زیرا که حضرت ایشان، مولی الموحّدين و
 العارفين بوده است. بعضی نیز بوالحسن را شخص خاصی ندانسته و
 ذکر آن را تنها برای پُرکردن جای خالی وزن شعر تلقّی کرده اند
 الله اعلم بالصواب.

مصراع دوم، مصراعی است از غزلی که در دیوان شمس آمده:
 یا صَغِيرَ السَّنِّ یا رَطْبَ البَدَنِ یا قَرِيبَ الْعَهْدِ مِنْ شَرْبِ اللَّبَنِ
 هاشمی الوجه تُرکی القفا دَلِمْتُ الشَّعْرَ رومی الذَّنْ
 رُوحُهُ رُوحی وَ رُوحی رُوحُهُ مَنْ رَأَى رُوحَيْنِ عَاشَا فی بَدَنِ؟

صَحَّ عِنْدَ النَّاسِ اَنْسَى عَاشِقُ غَيْرَ اَنْ لَمْ يَعْرِفُوا عِشْقِي بِمَنْ
 "ای دلبر خردسالم، ای که پیکری تر و تازه داری، ای دلبری که به
 دوران شیرخوارگی، نزدیکی. رخساره‌ات در زیبایی، همچون رخساره
 هاشمیان است و پشتت همانند پشت ترکان و موهایت بسان موی
 دیلمیان و چانه‌ات مانند چانه رومیان.

روح آن دلبر جانان، روح من است، و روح من، روح او، کدامین کس
 دیده است که دو روح در یک کالبد زیَد؟!

افسانه عشق من در میان مردم، شهرت یافته ولی آنان نمی‌دانند که
 معشوقم کیست"

این گونه حرف زدن با خدا را می‌توان از نوع شطحیات صوفیانه به
 شمار آورد!

همان‌طور که حضرت عبدالبهاء اشاره فرموده‌اند ابیات منقول در لوح
 مبارک را در غزلیات مولوی نیز می‌توان ملاحظه نمود.

غزل مولوی که چهاربیت آن در شرح جامع آمده است بطور کامل در
 صفحات ۷۹۷ - ۷۹۸ کلیات شمس تبریزی به طبع رسیده است.

بیت "یا صغیرالسن..." اصلاً از منصور حلاج است، چنانچه مولوی در
 غزل دیگری به صراحت چنین می‌فرماید:

بهر تو گفست منصور حلاج یا صغیرالسن یا رطب البدن
 شیر مست شهد توگشت و بگفت یا قریب العهد من شرب اللبن

کلیات شمس، ص ۷۵۶

که مشبه را موحد می‌کند
که موحد را به حیرت سرزنی

ن ک به ذیل : "از تو ای بی نقش ...".

که معتکف دیرم و که ساکن مسجد
یعنی که ترا می طلبم خانه به خانه

ن ک به ذیل: "ای تیر غمت ...".

گهی بر طارم اعلیٰ نشینم گهی تا پشت پای خود نبینم

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه چنین می فرمایند:

هو الله ای منجذب نفحات قدسی تا به حال دو سه مکتوب مفصل و مختصر ارسال گردیده رسیده و خواهد رسید در خصوص جناب صفی مرقوم نموده بودید این عباد واقفید که با طایفه و نفسی کلفتی نداشته خواه حکیم خواه سقیم خواه عارف خواه عازف خواه منحرف خواه متصوّف. نه بی رحم مفتی هستیم که به خون آزادگان رقم زنیم و نه بی شرم قاضی که حکم شرع الهی را از بنیان براندازیم و نه ملتعی سلوکیم که علم شکوک برافرازیم و نه بی مروت مجتهد که آبروی عارفان بریزیم و نه معجب و متکبر حکیم که با هر ناطقی در ستیزیم و نه عارف کاملیم که ندای حق را در ذرات کائنات استماع کنیم و در سدره انسان انکار نمائیم و نه شیخی با یال و کوپالیم که دوهزار حدیث مسلسل روایت کنیم. بلکه غریبیم و اسیریم و ساده و فقیریم و حقیر و ذلیل درگاه ربّ قدیریم بی سر و سامان او هستیم و بی چاره و بی درمان، از هر سری سرّ او جوئیم و از هر افقی نور او طلبیم. با جمیع ادیان به کمال روح و ریحان روش و سلوک نمائیم و با کلّ به تمام الفتیم نه کلفت و با جمیع در فکر محبّت و رحمتیم نه زحمت. مأمور به دوستی و انسیم نه نفرت و وحشت اگر ایشان در ایمان ما شبهه دارند ما به کمال عرفان ایشان مقرر و معترفیم چه کنیم؟ قسمت چنین بود و نصیب چنان عندلیب حزین را ناله و زاری آموختند و مرغ رنگین را ناز و طنازی، فاخته جان سوخته را با آه و انین قرین نمودند و طاووس باغ برین را جلوه نازنین. شمع را افروختن آموختند و پروانه را سوختن. مقصود این است که ما در ایشان نظر حقارت ننمودیم بلکه تعجب

کردیم که با وجود این مراتب عرفان و ایقان و حقیقت شهود و عیان چگونه معنی و متمم حدیث مستور و پنهان ماند. باز ملاحظه می‌کنیم که احوالات مختلف است و مقامات بی‌شمار، عارفان و واقفان را حالات مختلف چنانچه شیخ سعدی گوید: گهی بر طارم اعلی نشینم - گهی تا پشت پای خود نبینم. باری بهیچوجه پایی ایشان نشوید اِنَّ الانسان علی نفسه بصيرة و ان القی معاذیره. آن رساله را یکی از ابناء الله مرقوم نموده بود. تا توانی سبب روح و ریحان باش و مظهر رحمت رحمن از برای نفوس مراتب است امیدواریم کلّ از معین انصاف بنوشند ابدأ جدال جائز نه و البهاء علیک ع.ع

مانده آسمانی، ج ۵، ص ۱۷۲ - ۱۷۴

بیت منقول از سعدی شیرازی در حکایتی در باب دوم کتاب گلستان است که می‌فرماید.

...یکی پرسید از آن گم کرده فرزند	که ای روشن گهر پیر خردمند
ز مصرش بوی پیراهن شنیدی	چرا در چاه کنعانش ندیدی؟
بگفت: احوال ما برق جهان است	دمی پیدا و دیگر دم نهان است
گهی ——— طارم اعلی نشینم	گهی در پیش پای خود نبینم
اگر درویش در حالی بماندی	سردست از دو عالم برفشاندی

گلستان، ص ۹۰

در توضیحات دکتر یوسفی بر بیت منقول چنین آمده است که معنی "طارم اعلی" بالاخانه بلند است که کنایه از آسمان می‌باشد و مضمون بیت اشاره به این نکته است که حال عارف بر دوام نیست و تغییرپذیر است.

— گلستان، ص ۳۳۰

اشاره حضرت عبدالبهاء در لوح فوق به "جناب صفی" و این که "چگونه معنی و متمم حدیث" برایشان مستور و پنهان مانده راجع به صفی‌علی‌شاه است که شرح حدیث منقول در کتاب ایقان شریف را از جمال قدم دانسته و بر این شرح اعتراض نموده در حالی که تمام حدیث منقول در کتاب ایقان و شرح آن از کلام ائمه اطهار است. متن حدیثی

که صفی‌علی‌شاه ندانسته به آن اعتراض نموده به نقل از ایقان شریف چنین است:

"فی البحار: ان فی قائمنا اربع علامات من اربعة نبی، موسی و عیسی و یوسف و محمد. اما العلامة من موسی الخوف و الانتظار و اما العلامة من عیسی ما قالوا فی حقّه. و العلامة من یوسف السجن و التقية. و العلامة من محمد يظهر بآثار مثل القرآن".

کتاب ایقان، ص ۱۶۸

برای ملاحظه شرح مطالب مربوط به اعتراض صفی‌علی‌شاه به لوح حاجی میرزا حسین شیرازی و شرح آن که در کتاب مآخذ اشعار (ج ۳، ص ۲۲۴ - ۲۲۶) به طبع رسیده مراجعه فرمائید. و نیز ن ک به مکاتیب عبدالبهاء، ج ۲، ۱۱۹ - ۱۲۰.

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب ابن اصدق در باره صفی‌علی‌شاه چنین می‌فرمایند:

"یا من شهد لسان القدم بتقدیسه آنچه مرقوم نموده بودید مشهود و معلوم گردید... در خصوص صفی‌علی‌شاه چون از طهران بعضی از احبای الهی مرقوم نموده بودند که مریدان او این ردیه را گرفته و در محافل و مجالس افتخار می‌نمایند و استهزاء به امر می‌کنند و اصرار نمودند که جوابی مرقوم گردد جناب میرزا حسین شیرازی مختصر چیزی مرقوم داشت. شما می‌دانید این عبد این گونه کلمات و ردیه را سبب اعلاء می‌دانم علی‌الخصوص از نفوسی که ملتفت عبارات لفظیه نیز نباشند، رد آنچه از این قبیل است هرچه بیشتر بهتر است منکرین و رادّین اوّل منادی حق هستند مثل ردیه که ابن اثیم مرقوم نموده این نفوس اهمیتی نداشته و ندارند عنقریب ملاحظه خواهید نمود که نفوس بسیار مهمتی از شرق و غرب صحائف عظیمه بر ردّه نوشته و نعره زنان فریاد کنند چه که عظمت امر آنچه بیشتر ظاهر شود معترضین و منکرین و رادّین عظیم‌تر و کثیرتر گردد و کلّ سبب اعلاء کلمه الله است شما دعا نمائید که خدا از این قبیل رادّین بسیار خلق فرماید چه که خیلی مفید است...".

فهرست
اهم کلمات ابیات
و
مصارع

فهرست اهم کلمات ابیات و مصاریع

آ

آب	(گر بگویم ز اشتیاق)
آتش	(گر در آتش رفت)
آرزو	(سوی آن دلبر)
آزاد	(کلک مشکین تو)
آزادگان	(شما کازادگان)
آستین	(گنج در آستین و) (گواه عاشق صادق)
آشوب	(شیراز پر غوغا) (فتنه و آشوب)
آفاق	(شمع شبستان)
آفتاب	(کز شعاع آفتاب)
آیته	(عکس روی تو)

الف

ابله	(گر دوسه ابله)
ابلیس	(علم نبود غیر)

اجر	(کلک مشکین تو
اجل	(گر شب ہجرن مرا)
احزان	(کلبہ احزان شود)
ارکان	(گر بنالم زار)
ازل	(گر برانداز)
اسب	(شکوہ آصفی و اسب)
اسرار	(سائلی مر عارفی)
اشراق	(شمع شبستان)
اشک	(گر بگویم قلب ہا)
اشتیاق	(گر بگویم ز اشتیاق)
اعلیٰ	(گہی بر طارم اعلیٰ)
افغان	(گر بگویم ز اشتیاق)
اقطار	(گر عاصی و گر مجرم)
انجیر	(طعمہ ہر مرغکی)
انگور	(سردہانند کہ)
اوائل	(قصہ لیلیٰ مخوان) (عشق تو منسوخ)
اوج	(عزیز مصر بہ رغم)
اہل	(عقل و عشق اہل)
ایام	(گر عاصی و گر مجرم)

ب

بادہ	(سر مست جام) (کفاف کی کند)
بادہ فروش	(سر خدا کہ)

بارگران	(سرکه نه در)
باز	(کند هم جنس)
بالا	(صورتی در زیر)
باور	(گاورا باور)
بچه	(شیر را بچه)
بحر	(گر خضر در بحر)
بخت	(کی میدهد رهم)
برادران	(عزیز مصر به رغم)
برقع	(ساقی از غیب)
برهنه	(فاش میگوو)
بزم	(عمرتان بادا)
بغداد	(شیراز پر غوغا)
بلا	(گر تیر بلا آید) (گر در عا بخشد)
بلغار	(شرق منور نما)
بندگان	(گر چه ما بندگان)
بنده	(شکر او این بود) (کلک مشکین تو)
بنگاله	(شکر شکن شوند)
بهاء	(گر براندازد بهاء)
بیابان	(صبا ز لطف)
بیان	(ظلم او بر ما)
بی حد	(گر بگویم وصف)
بیرونی	(عشق از اول)
بیم	(کشتن شمع چه)

پ

پادشاه	(کی می دهم رهم) (گرچه ما بندگان)
پارسی	(شکر شکن شوند)
پاک	(گوهر پاک بیاید)
پرتو	(کشتن شمع چه)
پرواز	(کند هم جنس)
پشت پا	(گهی بر طارم اعلی)
پیاله	(سرمست جام)
پیرهن	(سوی آن دلبر) (فاش میگوو)
پیغمبری	(گاو را باور)
پیمبر	(فرمان خدا دارد)

ت

تاویل	(فکر خود را)
تخم	(گرد دین بهر صلاح)
ترکان	(فغان کین لولیان)
تسلیم	(غیر تسلیم)
تلبیس	(علم نبود غیر)
تلخ	(صبر تلخ است) (گر دوسه ابله)
تن	(گرد دین بهر صلاح)
تنگ	(گر نبودی خلق)
تنگ دلی	(غنچه دهان)

تھی	(گنج در آستین و)
تیر	(گر تیر بلا آید) (گر در عطا بخشد) (قمر دریا)
تیز خشم	(گر ضریری لمتر)
تیغ	(گر تیغ بارد)

ج

جام	(سرمست جام) (عاشقان جام فرح) (عکس روی تو)
جامه	(گر بماندیم زنده)
جان	(گر بگویم ز اشتیاق) (گر خیال جان) (گر در عطا بخشد)
	(گفت ای عنقای حق) (گر چه می دیدند)
جرم	(غیر خوبی جرم)
جعد	(سلسله این قوم)
جفا	(گر نبالم زار)
جلیل	(شکر او این بود)
جمال	(ساقی از غیب)
جمله	(گر جمله کائنات)
جور	(گر نبالم زار)
جهان	(گر عاصی و گر مجرم)
جیحون	(گر بگویم قلب ها)

چ

چاره	(غیر تسلیم)
------	-------------

چارہ کردن	(ظلم او بر ما)
چاہ	(عزیز مصر بہ رعم)
چشم	(عجب نبود کہ) (کز شعاع آفتاب) (کور بہ چشمی)
	(کہ از خورشید) (گر ضریری لمت)

ح

حاجت	(کشتن شمع چہ)
جبل	(گوش کن اکنون)
جبور	(کأس طہور است)
حریص	(ظلم او بر ما)
حسد	(قصد آن دارند)
حسن	(عاشقان را شد) (کشتن شمع چہ) (کی میدہد رهم)
حق	(شمع شبستان) (عقل و عشق اہل) (علمی کہ ز حق) (عمرتان بادا)
	(غرہ ای کن) (کس ندارد از) (گفت ای عنقای حق)
حقیقت	(سائلی مر عارفی)
حکم	(گر تیغ بارد) (گفت موسی را)
خلق	(گر نبودی خلق)
حمل	(عرش او را این)

خ

خام	(عکس روی تو)
خانہ	(سر بریدہ فراوان) (کشتن شمع چہ)

خدا	(عدو شود سبب) (فرمان خدا دارد) (گفت موسی را)
خر	(گوش خر بفروش)
خرمن سوز	(عاقلان خوشه چین)
خضر	(گر خضر در بحر)
خلق	(گر نبودی خلق)
خلیل	(شکر او این بود) (گر در آتش رفت)
خم	(شاخ گل هر جا)
خمر باقی	(ساقی از غیب)
خنده	(عس روی تو)
خواجه	(شکوه آصفی و اسب)
خوان	(فغان کین لولیان)
خویان	(عاشقان جام فرح)
خوبی	(غیر خوبی جرم)
خورشید	(عجب نبود که) (قصه آن دارند) (که از خورشید)
خوشه چین	(عاقلان خوشه چین)
خو کردن	(عقل و عشق اهل)
خون	(گر بگویم قلب ها) (گر در آتش رفت)
خون ریزی	(فته و آشوب)
خونی	(عشق از اول)
خیال	(گر خیال جان)
خیر	(عدو شود سبب)
خیمه	(گر شب هجران مرا)

دام	(عنقا شکار کس)
دامن	(گر جمله کائنات)
دانش	(قطره دانش که)
دبیرستان	(عقل اگر خواهی)
در	(گر تیر بلا آید) (گر در عطا بخشد)
دراهم	(صحبت یوسف)
درس	(عاشقان را شد) (علمی که ز حق)
درستی	(گر خضر در بحر)
دریا	(عقل چون قطره) (قطه دانش که) (قصر دریا) (گر ما مقصریم)
دست	(سعی از دست)
دفتر	(عاشقان را شد)
دل	(سوی آن دلبر) (شرح حال عاشقان) (فغان کین لولیان) (گر بگویم ز اشتیاق)
	(گر تیر بلا آید) (گر خیال جان) (گر در عطا بخشد) (گفت موسی را)
دلبر	(سوی آن دلبر) (گفت آن شهری)
دلدار	(قافیه اندیشم و)
دلکش	(قعر دریا)
دم	(گوش بی گوشی در)
دنیا	(عقل و عشق اهل) (گرد دین بهر صلاح)
دور	(سلسله این قوم)
دوست	(عاشقان را شد) (گر شب هجران مرا)
دوش	(سرکه نه در)
دهن آلوده	(گرگ دهن آلوده)
دیدار	(قافیه اندیشم و)
دین	(فعل من بردین) (گرد دین بهر صلاح)

ذ

ذات (عرش او را این)

ر

راز	(گوش بی گوشی در)
رحمت	(گر ما مقصیریم)
رخ	(گر براندازد)
رضا	(غیر تسلیم)
رطب البدن	(که ترا گوید)
رعنا	(صبا ز لطف)
رقیبان	(کشتن شمع چه)
روا	(گر بنوازد رواست)
روح	(شرق منور نما)
روح القدس	(فیض روح القدس)

ز

زار	(گر بنالم زار)
زبان	(عشق را خود)
زحمت	(عرض خود میبری)
زلف	(گذشت آن که)

زمان	(شرح این ہجران) (عرش اورا این)
زندہ	(غنچہ دہان) (گر بماندیم زندہ)
زیر	(صورتی در زیر)

س

سائل	(سائلی مر عارفی)
ساحل	(کجا دانند حال)
ساقی	(ساقی از غیب بقا) (سرد هانند کہ) (سر مست جام)
ساقیان	(عمرتان بادا)
سالک	(سر خدا کہ)
سایہ	(سایہ هائی کہ)
سبکباران	(کجا دانند حال)
سبیل	(گر در آتش رفت)
سپر	(قعر دریا)
سحر	(کل از نتایج)
سخن	(سخن را روی)
سر	(سر کہ نہ در) (گو چہ می دیدند)
سرّ	(عاقلان خوشہ چین)
سر بریدہ	(سر بریدہ فراوان)
سر دہان	(سر دہانند کہ)
سرکش	(عشق از اوّل)
سر مست	(سر مست جام)
سرو	(شما کازادگان)

سزا	(گر بنوازد رواست)
سعدی	(سعدی از دست)
سقلاب	(شرق منور نما)
سلام	(گر بر تو من)
سلسله	(سلسله این قوم)
سنگ	(گوهر پاک بیاید)
سنگ دلی	(غنچه دهان)
سوز جگر	(شرح این هجران)
سیمرغ	(عقل جزئی کی)
سینه	(علمی که ز حق)

ش

شاخ	(شاخ گل هر جا)
شاخسار	(شما کازادگان)
شب	(گر شب هجران مرا)
شبستان	(شمع شبستان)
شتاب	(کأس طهور است)
شرح	(شرح این هجران) (شرح حال عاشقان) (گر بگویم شرح)
شرق	(شرق منور نما)
شعاع	(کز شعاع آفتاب)
شعله	(شمع شبستان)
شقی	(علم نبود غیر)
شکار	(عقل جزئی کی) (عنقا شکار کس)

شکر	(شکر او این بود) (شکر نعمت نعمت) (گر بنالم زار) (گفت ای عنقای حق)
شکر شکن	(شکر شکن شوند)
شکر لب	(شیراز پر غوغا)
شکست	(گر خضر در بحر)
شکوه	(شکوه آصفی و اسب)
شمس	(شمع شبستان)
شمس تبریزی	(فته و آشوب)
شمع	(شمع شبستان) (کشتن شمع چه)
شهر	(گفت آن شهری) (گفت معشوقی به عاشق)
شیر	(شیر را بچه) (غره ای کن)
شیراز	(شیراز پر غوغا)
شیرین	(صبح تلخ است)
شیرین کار	(فغان کین لولیان)
شهر آشوب	(فغان کین لولیان)
شیوه	(شرح حال عاشقان)

ص

صاحب‌دلان	(سخن را روی)
صبا	(صبا ز لطف)
صبر	(صبر تلخ است)
صحبت	(صحبت یوسف)
صحرا	(صید گوران را)
صد	(عشق را خود) (گر خضر در بحر)

صدف	(گر تیر بلا آید) (گر در عطا بخشد)
صد هزار	(کردی ای عطار) (گر براندازد) (گر بگویم شرح)
صد هزاران	(گر بنالم زار)
صغیر السن	(گہ ترا گوید)
صفرا	(صفرا بہ سر)
صلاح	(گرد دین بہر صلاح)
صنم	(فاش میگوو)
صور	(گر بگویم شرح)
صورتی	(صورتی در زیر)
صید	(صید گوران را)

ض

ضد	(عاشقم بر مہر)
ضریر	(گر ضریری لمت)
ضعیف	(گر نبودی خلق)

ط

طارم	(گہی بر طارم اعلیٰ)
طبق	(غرہ ای کن)
طرفہ	(شکوہ آصفی واسب)
طعمہ	(طعمہ ہر مرغکی)
طفل	(کاین طفل یکشہ) (گوہری طفلی بہ قرص)

طمع	(عکس روی تو)
طور	(صید گوران را)
طوطیان	(شکر شکن شوند)
طهور	(کأس طهور است)

ظ

ظاهر	(گر چه دورم)
ظلم	(ظلم او بر ما)
ظلمت سرا	(گر چه می دیدند)
ظهور	(سایه هائی که) (کأس طهور است) (گر بگویم شرح)

ع

عارف	(سائلی مر عارفی) (سر خدا که) (عکس روی تو)
عاشق	(عاشقم بر مهر) (گفت معشوقی به عاشق) (گواه عاشق صادق)
	(گوش کن اکنون)
عاشقان	(شرح حال عاشقان) (عاشقان جام فرح) (عاشقان را شد)
عاصی	(گر عاصی و گر مجرم)
عاقلان	(عاقلان خوشه چین)
عالم	(کردی ای عطار)
عامیان	(گاو را باور)
عجب	(عاشقم بر مهر) (عجب نبود که)
عدو	(عدو شود سبب)

عذار	(ساقی از غیب)
عرش	(عرش اورا این)
عرض	(عرض خود میبری)
عزیز	(عزیز مصر بہ رعم)
عشق	(عشق از اول) (سر مست جام) (عشق تو منسوخ) (عشق را خود)
	(عقل چون قطره) (عقل و عشق اہل) (قصہ لیلیٰ مخوان) (گر ندیدی عقل)
عصا کش	(کوری نگر کہ)
عطّار	(کردی ای عطّار) (گر تیر بلا آید) (گر در عطا بخشد)
عقل	(عقل اگر خواهی) (عقل جزئی کی) (عقل چون قطره) (عقل و عشق اہل)
	(گر بگویم عقلها) (گر ندیدی عقل)
عقیل	(عقل اگر خواهی)
عکس	(عکس روی تو)
علاج	(علاج واقعہ پیش)
عَلَم	(سر بر آرد چون)
عَلَم	(علم نبود جز) (علمی کہ ز حق)
عمر	(عمر تان بادا)
عنان	(عنان بر عنان)
عنبر افشان	(گذشت آن کہ)
عنقا	(عنقا شکار کس) (گفت ای عنقای حق)
عنکبوت	(عقل جزئی کی)
عیان	(ظلم او بر ما)

غ

غرب	(شرق منور نما)
غریت	(گفت معشوقی بہ عاشق)
غرہ	(غرہ ای کن)
غزال	(صبا ز لطف)
غصہ	(قصہ لیلیٰ مخوان)
غم	(کلبہ احزان شود)
غنچہ	(غنچہ دہان)
غوغا	(شیراز پر غوغا)
غیب بقا	(ساقی از غیب)
غیور	(عزیز مصر بہ رعم)

ف

فاش	(فاش میگوو)
فتنہ	(فتنہ و آشوب)
فتنہ جو	(گر ندیدی عقل)
فتی	(گفت معشوقی بہ عاشق)
فدا	(گو چہ می دیدند)
فراق	(گر بماندیم زندہ)
فرح	(عاشقان جام فرح)
فرصت	(شما کازادگان)
فرمان	(فرمان خدا دارد)
فریاد	(سعدی از دست)
فضا	(کرد دین بہر صلاح)

فضل	(گرد دین بهر صلاح)
فعل	(فعل من بر دین)
فغان	(فغان کین لولیان)
فکر	(فکر خود را)
فؤاد	(گر چه دورم)
فیض	(فیض روح القدس) (کأس طهور است) (گوهر پاک بیاید)

ق

قابل	(گوهر پاک بیاید)
قاصد	(شرح حال عاشقان)
قافیه	(قافیه اندیشم و)
قرآن	(عجب نبود که) (عقل جزئی که)
قرص	(گوهری طفلی به قرص)
قصد	(قصد آن دارند)
قصه	(قصه لیلی مخوان)
قضا	(کس ندارد از)
قطره	(عقل چون قطره) (قطره دانش که)
قعر	(عزیز مصر به رغم) (قعر دریا)
قلب	(گر بگویم قلب ها) (گر چه دورم)
قلم	(گر بگویم عقلها)
قند	(شکر شکن شدند) (گر دوسه ابله)
قهر	(عاشقم بر مهر)
قیامت	(گر شب هرجران مرا)

ک

کأس	(کأس طهور است)
کائنات	(گر جمله کائنات)
کار	(کار این کار) (کسی را با کسی)
کافر	(گر جمله کائنات)
کبرياء	(گر جمله کائنات)
کبوتر	(کند هم جنس)
کتیف	(گر نبودی خلق)
کرامت	(عاقلان خوشه چین)
کردگار	(ساقی از غیب)
کشتن	(کشتن شمع چه)
کشتی	(گر خضر در بحر)
کفاف	(کفاف کی کند)
کل	(کل از نتایج)
کلبه	(کلبه احزان شود)
کلک	(کلک مشکین تو)
کور	(کز شعاع آفتاب) (کور به چشمی) (کوری نگر که)
کوه	(صبا ز لطف)
کوه قاف	(گفت ای عنقای حق)
کوی	(گر تیغ بارد)
کیسه	(گنج در آستین و)

گ

گاو	(گاو را باور)
گدا	(کی میدهد رهم)
گیرد	(گرد دین بهر صلاح)
گرد	(گر جمله کائنات)
گردن نهادن	(گرتیغ بارد)
گرگ	(گرگ دهن آلوده)
گرمی	(گر شعاع آفتاب) (که از خورشید)
گریان	(کور به چشمی)
گزیده	(گفت موسی را)
گل	(شاخ گل هر جا) (شما کازدگان)
گل	(گر بگویم ز اشتیاق) (گوهر پاک بیاید)
گلپاره	(قصده آن دارند)
گلرخ	(سوی آن دلبر)
گلستان	(کلبه احزان شود)
گله	(کس ندارد از)
گمگشته	(کیست آن گمگشته)
گنج	(گنج در آستین)
گواه	(فعل من بردین) (گواه عاشق صادق)
گور	(صید گوران را)
گوش	(عقل اگر خواهی) (گوش اگر گوش نو) (گوش بی در)
	(گوش خربروش)
گوهر	(گوهر پاک بیاید) (گوهری طفلی به قرص)

ل

لؤلؤ	(گوهر پاک ببايد)
لب	(شيراز پر غوغا)
لطف	(صبا ز لطف)
لمتر	(گر ضريرى لمتر)
لوليان	(فغان کين لوليان)
ليلی	(عاقلان خوشه چين) (قصه لیلی مخوان)

م

ماه	(گر تیغ بارد)
متصل	(قطه دانش که)
مجرم	(گر عاصی و گر مجرم)
مجنون	(عاقلان خوشه چين) (قصه لیلی مخوان)
محبوب	(گر نبودی خلق)
محیط	(عقل جزئی کی)
مخمور	(سرمست جام)
مدد	(فیض روح القدس)
مدرس	(عاشقان راشد)
مرجان	(گوهر پاک ببايد)
مرغک	(طعمه هر مرغکی)
مسأله	(سلسله این قوم)

مست	(سر مست جام) (کار این کار)
مستی	(کفاف کی کند) (گه ترا گوید)
مسد	(گوش کن اکنون)
مسیحا	(فیض روح القدس)
مشک	(کردی ای عطار)
مشکبار	(سلسله این قوم)
مصر	(عزیز مصر به رخم)
مطرب	(سر مست جام)
مطاف	(گفت ای عنقای حق)
معدود	(صحبت یوسف)
معروف	(گر عاصی و گر مجرم)
معشوق	(گفت معشوقی به عاشق)
معطر	(شرق منور نما)
معنی	(صید گوران را)
مفلس	(گر عاصی و گر مجرم)
مقتبس	(شمع شبستان)
مقصر	(گر ما مقصریم)
مکاری	(گرد دین بهر صلاح)
مکتوب	(شرح حال عاشقان)
مل	(شاخ گل هر جا)
ملک	(گر چه ما بندگان)
منسوخ	(عشق تو منسوخ) (قصه لیلی مخوان)
منطق الطیر	(شکوه اصفی واسب)
منکر	(گر دوسه ابله)

منور	(شرق منور نما)
موسی	(گفت موسی را)
مهر	(عاشقم بر مهر)
می	(عکس روی تو)
میوه	(صبر تلخ است)

ن

نابینا	(عجب نبود که) (که از خورشید)
نافه	(کردی ای عطار)
ناله	(گریگویم ز اشتیاق) (گوش اگر گوش تو)
نان	(گوهری طفلی به قرص)
نتایج	(کل از نتایج)
نثار	(کردی ای عطار) (گر خیال جان)
نشاط	(شما کارادگان)
نصیب	(عجب نبود که)
نعمت	(شکر نعمت نعمت)
نفخ	(گریگویم شرح)
نقاب	(گر بر اندازد)
نقش	(عجب نبود که)
نگار	(گرینالم زار)
نمرود	(شکر او این بود)
نوح	(گاو را باور)
نور	(سایه هائی که) (شمع شبستان) (کر شعاع آفتاب)

و

واضح	(گر بنالم زار)
واقعه	(علاج واقعه پیش)
وصف	(گر بگویم شرح) (گر بگویم وصف)
وقت	(شرح این هجران)
وقوع	(علاج واقعه پیش)

ها

هجران	(شرح این هجران) (گر شب هجران مرا)
هدف	(گر تیر بالا آید)
هر دم	(کردی ای عطار)
هشیار	(کار این کار)
هفتم	(غره ای کن)
همت	(کی میدهد رهم)
هم جنس	(کند هم جنس)
هند	(شکر شکن شوند)

ی

یار	(سلسله این قوم) (گر ندیدی عقل)
یحیی	(گر در آتش رفت)

یرلیغ	(فرمان خدا دارد)
یغما	(فغان کین لولیان)
یفعل الله	(گوش بی گوش در)
یکساله	(کاین طفل یکشبه)
یکشبه	(کاین طفل یکشبه)
یوسف	(صحبّت یوسف) (غیر خوبی جرم) (گرگ دهن آلوده)

فهرست اسامی شعراء

و

محلّ درج شرح حال آنان

فهرست اسامی شعراء و محل درج شرح حال آنان

نام شاعر	محل درج شرح حال در ذیل
ابن فارض	بودم آن روز
بابا طاهر	بدریا بنگرم دریا
جامی	بودم آن روز
حافظ	از این رباط
حلاج	ای عشق منم
خاقانی	ای گمشده در
خواجه عبدالله انصاری	گر جمله کاینات
خیالی هروی	ای تیر غمت را
دولتشاه قاجار	تا یار که را
رودکی	بوی جوی مولیان
سحابی استرآبادی	این دم شیر
سعدی	از دست و زبان
سعیدا	با شیر اندرون
سنائی	باش تا کل
شاه سنجان	علمی که ز حق
شکوه شیرازی	جهان بنگاه دیوان
شیخ بهائی	علم نبود غیر
صائب تبریزی	دستی از دور
صحبت لاری	ز چه رو الس

طاهر نائینی	آن که دائم هوس
طاهره قره‌العين	گر بر اندازد بهاء
طراز یزدی	ای امیر عرب
عزیز الدین محمود کاشانی	در خانه اگر کس
عطار نیشابوری	بودم آن روز
عماد فقیه	غنچه دهان من
فخرالدین دهراجی	گر بمانیم زنده
فردوسی	اگر بگذری سوی
قآنی	چشم مگویک
قاضی محمد غفاری	گواه عاشق صادق
کلیم کاشانی	کوری نگر که
کمال الدین اسمعیل اصفهانی	این همه از قامت
کمال خجندی	زهی تصوّر باطل
مجمر اصفهانی	تا چه کند قوت
محمود شبستری	روا باشد انا الحق
مشتاق اصفهانی	به کنه ذاتش خرد
معزی	از روی یار
مفلح	کسی را با کسی
منصور حلاج	ای عشق منم
مولوی	آدم و حوا کجا
میر فندرسکی	این سخن را
ناصر خسرو	صفرا به سر
نشاط اصفهانی	درد دل دوست
نظامی	رفتی و شکست
نظیری نیشابوری	آفتی بود آن
وحشی بافقی	شما کازادگان شاخسارید
وحید قزوینی	عدو شود سبب
یغمای جندقی	ز شیخ شهر

فهرست

اعلام

و

اهم مواضع

فهرست اعلام و اہم مواضع

آ

- آبادہ ۲۶
آتشکدہ آذر، کتاب ۱۸۸، ۲۵۰
آثار، کتاب ۲۰، ۳۷، ۵۰، ۵۲، ۱۱۰، ۱۶۰، ۱۹۶، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۴۲، ۲۹۳، ۳۳۵، ۳۸۲
آدم ۲۹۰
آذربایجان ۷۶، ۲۲۷، ۳۰۳
آصف بن برخیا ۷۰
آطنہ ۳۲۸
آقاخان خادم اللہ، میرزا ۱۰، ۱۲، ۲۵، ۳۵، ۵۲، ۹۶، ۱۰۴، ۱۱۷، ۱۵۸، ۲۳۶، ۳۴۵، ۲۹۴
آقاخان طبیب کلیمی ۱۰۴، ۱۰۸
آل سلحوق ۹۷
آل عمران، سورہ ۱۳۶، ۲۶۲، ۳۳۴
آیات بینات، کتاب ۳۵۶
- ابراہیم، آقا میرزا ۳۲۸
ابراہیم بیک ۱۵۰
ابراہیم خلیل، حضرت ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۹۶
ابراہیم، سورہ ۶۸، ۳۹۱
ابراہیم فی القاف ۵۸
- ابرقوہی ۱۶۳
ابن اصدق ۳۲۱، ۴۰۶
ابن ابی زینب، ن ک بہ محمد ابن ابراہیم نعمانی
ابن اثیم ۴۰۶
ابن عباس ۲۱۰
ابن عربی ۲۰۹، ۳۰۹
ابن فارض ۱۱۹
ابوالحسن، آقا میرزا ۳۹۹
ابوالحسن امین اردکانی ۱۰
ابوالحسن فرقانی ۳۱۲
ابوالحسن میرزا پسر محمد تقی میرزا ۸۰
ابوالفضائل ۱۱۸، ۲۲۷
ابوالفضل رشید الدین میبدی ۳۱۳
ابوالقاسم عباس شہیدزادہ ۳۸۶
ابوسعید ابوالخیر ۳۱۲
ابوطالب، آقا سید ۳۶۳
ابولہب ۳۹۴
احادیث مشنوی، کتاب، ۸۶
احزاب، سورہ ۳۳۳
احمد افندی ۱۸۷
احمد سلیل نبیل قائی ۵۴، ۲۴۵
احمد علی رجائی ۱۸۰
احمد، میرزا ۲۴۵
احیاء العلوم، کتاب ۳۷۵
اخبار امری، مجلہ ۲۳۵، ۲۶۹

الف

- اخلاق و اعمال ۱۸۸، ۲۸۲، ۳۱۱، ۳۳۰، ۳۵۱
 ادوارد براون ۲۹۷
 اربعین، کتاب ۱۷۳
 ارتوز ۱۴۱
 اردبیل ۱۳۵
 اردستان ۹۳
 ارض صاد ۳۷۸ و نیز ن ک به اصفهان
 ارض طاء ۳۵، ۳۱۲ و نیز ن ک به طهران
 ارض مقدس ۱۴۰، ۳۸۳
 ارض یاء ن ک به یزد
 اروپا - اروپا ۵۷، ۲۰۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۱۳، ۳۹۵، ۳۶۲
 ارومیه ۳۷۶
 ازدواج - نامزدی ۳۹
 ازل، یحیی ن ک به یحیی ازل
 ازلیان، ۹۵
 ازلیه ۶۹، ۲۳۶
 اساس البلاغه، کتاب ۲۰۹
 اسپراک ۲۰۳
 استقامت در امرالله ۴۱، ۲۹۲، ۳۱۱، ۳۲۷، ۳۳۲
 اسحق خان ۳۳۱، ۳۳۴
 اسحق، میرزا ۱۰۵
 اسدالله اصفهانی، میرزا ۲۴، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۰۳
 اسدالله، آقا میرزا ۲۰۰
 اسدالله، سید ۱۷۰، ۱۸۵، ۱۸۶
 اسدالله قمی، سید ۲۴، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۸۶، ۲۰۰
 اسرارنامه، کتاب ۲۱۰
 اسکندرخان ۲۰۱، ۲۰۳
 اسکندرونه ۱۸۹
 اسکندریه ۲۹۸
 اسکو ۸
 اسلامبول ۱۸۷، ۲۶۳، ۳۱۶، ۳۴۵
 اسمارت، مستر ۴۷، ۴۸
 اسم اعظم ۹۳، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۳۴، ۳۱۸، ۳۴۷، ۳۹۶
 اسم جود ۳۶۸
 اسمعیل خان، میرزا ۱۰۰، ۱۰۵
 اسمعیل خیاط ۶۸
 اسمعیل میرزا ۶۹، ۷۱
 اشرف ۱۳۵
 اشعیا ۳۳۲
 اصفهان ۵۳، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۷۳، ۲۸۲، ۳۷۸
 اطاعت حکومت ۶۷، ۲۸۲
 اعراف، سوره ۲۴۷
 اعلام قرآن، کتاب ۲۵۶
 اعلی، حضرت ۱۰۲، ۱۴۹، ۱۵۲
 افنان، حضرت ۱۸۹
 اقلیم نور، کتاب ۹۵
 اکراک ۱۴۱
 البرز ۱۷۹
 الف و با ۱۱
 الکساندر سوم ۱۱۸
 الله ویردی، میرزا ۲۲۱
 اماء الرحمن ۳۰۶، ۳۵۲
 امام زاده معصوم ۹۵
 امتحانات الهیه ۳۸، ۳۰۲، ۳۴۱
 امتحان خداوند ۷، ۸، ۹
 امثال و حکم، کتاب ۹۴، ۲۸۳، ۲۸۴، ۳۳۳

- امريتر ۶۴
امريکا-امريک ۴۱، ۱۰۷، ۲۳۹، ۲۵۵، ۲۹۹
اميراسلان زاده ۱۴۱
امير، حضرت ن ک به علی، حضرت
امين الله فريد ۲۰۳، ۲۳۷
انبياء، سوره ۹۸
انجيل ۲۱۰، ۳۹۵، ۳۹۷
انسان کامل ۳۷۰، ۳۷۱
انعام، سوره ۲۵۵، ۲۸۱
انقلاب ايران ۲۷۹، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۸۸
اوستا، کتاب ۱۷۹
اويس قرن ۲۴۳
ايادی امرالله ۲۲۱
ايام تسعه، کتاب ۱۰۲، ۱۰۷، ۲۹۵
ايران ۴۷، ۴۸، ۱۱۸، ۱۳۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۶۹، ۲۷۹، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۶، ۳۱۶، ۳۳۵، ۳۳۳، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۶۲، ۳۸۲
۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۸
ايرانيان ۴۸، ۳۹۸
ايقان، کتاب ۱۳۸، ۴۰۵، ۴۰۶
ايوان کسری ۲۰۷
- ب**
- بابل ۱۰۷
بابلسر ۱۰۷
باد صبا ۱۴۷
باغ ايلخانی ۲۸۷
بافق ۷۴
بادکويه ۱۴۱، ۲۵۳
باقر، امام ۷۳، ۷۵
- باقرمشي، ميرزا ۳۱۸
باقروف ۴۷
بالاسری ۳۸۲
بايج ۱۷۴
بحارالانوار، کتاب ۴۰۶
بحر المیت ۲۵۷
بحر در کوزه، کتاب ۵۸
بخارا ۱۲۶
بدایع الآثار، کتاب ۵۶، ۸۹، ۱۶۴، ۳۶۷
بدخشان ۹۷
بدشت ۳۰۰
بدیع الممالک ۱۹۷
بدیع، جناب ۱۷۲
بدیع الله، ميرزا ۲۹۵
بدیوان ۳۹
بروجن ۳۲۷
برهان قاطع، کتاب ۲۰۲
بزرگ نوری، ميرزا ۹۵
بستان ۳۷۲
بشارة النور، کتاب ۳۱۹
بشير الهی، جناب ۸۲، ۳۳۶، ۳۴۹
بصره ۳۶، ۲۷۵
بعلبک ۱۷۳
بغداد ۳۶، ۶۰، ۷۶، ۸۱، ۸۲، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۵۳، ۳۱۶، ۳۲۲، ۳۹۰
بقره، سوره ۳۰، ۴۴، ۱۵۴، ۱۶۳، ۲۱۰، ۲۹۹، ۳۰۷، ۳۱۸، ۳۳۴
بلایا، محن و مصائب ۳۱، ۴۱، ۱۳۲، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۲، ۳۰۴، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۲
۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۲
۳۴۵، ۳۴۷، ۳۸۲، ۳۸۶
بلخ ۹۷

- بلغار ۵۳، ۵۴، ۵۵
 بمبئی ۴۰، ۶۰
 بنگالہ ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳
 بنگلادش ۶۲
 بنی اسرائیل ۱۳۶، ۳۵۹، ۳۶۲
 بنیامین ۲۵۵، ۲۵۶
 بوشہر ۲۲۹
 بہاء الدین عاملی، شیخ ن ک بہ شیخ بہائی
 بہاء اللہ شمس حقیقت، کتاب ۳۳۵
 بہائیان ۶۴، ۱۰۳
 بیت العدل عمومی ۱۰۳
 بیت مبارک بغداد ۱۵۵، ۲۷۵
 بیروت ۲۴۸، ۳۷۲
 بینش شیرازی ۳۶۷
- پ**
- پاپ ۳۲۷
 پارسی ۳۱۲
 پارسیان ۶۰
 پاریس ۶۹، ۸۹، ۹۲، ۲۰۷، ۲۹۷، ۳۸۹
 پازوار ۱۰۳، ۱۰۷
 پاکستان ۶۲
 پریم سنگہ ۶۱، ۶۴، ۶۵
 پیام بہائی، مجلہ ۱۹۹، ۲۶۰، ۲۷۴، ۳۱۳
 ۳۶۶، ۳۸۰
 پیروز میرزا، ن ک بہ نصرت الدولہ
 پیرہرات ۳۱۲، ۳۱۳
- ت**
- تأیید الہی ۶۷، ۲۷۵، ۲۲۰، ۳۲۷، ۳۳۸،
 ۳۷۹
 تأویل ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۶۶
 تاریخ ادبیات، کتاب ۷۵، ۱۷۳، ۱۸۸، ۲۶۸
 تاریخ رجال ایران، کتاب ۷۲، ۳۱۴
 تاریخ طاهر، کتاب ۱۴۲
 تاریخ نبیل زرنندی، کتاب ۸۲، ۳۳۶
 تبریز ۳۰، ۳۵، ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۴۱، ۳۲۹،
 ۳۷۶، ۳۸۲
 تبلیغ امراللہ ۸۶، ۲۹۸، ۳۳۵
 تجلی و ظہور ۱۶۷، ۱۶۹، ۲۰۹، ۲۲۰،
 ۲۳۳، ۲۴۴، ۲۶۶، ۳۹۷
 تحلیل اشعار ناصر خسرو، کتاب ۹۸
 تذکرۃ الوفا ۱۸۸، ۲۱۵، ۳۱۶، ۳۷۹
 تذکرہ شعرای قرن اول بہائی، کتاب ۲۸۷
 تربت حیدریہ ۱۷۴
 تربیت و تعلیم ۶۴، ۳۸۸، ۳۸۹
 ترک ۳، ۸۳
 ترکان ۴۰۱
 ترو، میس ۱۰۲
 تساوی حقوق نساء و رجال ۱۰۳
 تسلیم و رضا ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۰۸، ۳۳۵، ۳۵۱
 تشریح الاصول، کتاب ۱۰۶
 تفسیر کنت کتر ۱۶۲
 تغلیس ۸
 تمدن الملک ۲۲۲
 توبہ، سورہ ۱۴۲، ۳۸۵
 توتیا ۱۴۱
 تورات ۷۶، ۳۵۹
 توحید ۱۸۵، ۲۳۹
 توقیعات مبارکہ، کتاب ۱۶۹، ۲۵۴
 تونون ۲۰۷
 تہران ن ک بہ طهران

۱۵۸، ۱۶۰، ۱۹۶، ۲۲۶، ۲۲۸، ۳۳۵،

چہرہ ۷۵

ج

جاثیہ، سورہ ۱۷۰

جامع الحکمتین، کتاب ۹۷

جبرئیل ۲۱۰

جعد ۱۲۷

جعفر، میرزا ۳۷۲

جلال، ۲۸۹، ۳۴۵

جلال الدین محمد مولوی، ن ک بہ مولوی

جلال الدولہ، سلطان حسین میرزا ۶۹، ۷۱،

۷۲

جمال، ۲۸۹، ۳۴۵

جمال، اسم اللہ ۳۵۱

جمال افندی ۷۹

جمال الدین واعظ اصفہانی ۶۸

جمال محمدی ۹

جنات الخلود، کتاب ۷۴، ۷۶

جواد ۲۷۵

جواد نخود بریز ۶۹، ۷۰

جود، اسم ۳۶۸

جودت پاشا ۳۴۵

جهان زیر، ملا ۹

جهانگیر خان صور اسرافیل ۶۸

جیحون ۲۵۹

جینوا ۲۰۷

چ

چارلس ہینی ۱۰۲

چراغچی باشی ۱۷۲

چہار وادی، رسالہ ۳۷، ۳۸، ۵۰، ۱۲۶،

ح

حافظ ۷، ۱۲، ۲۷، ۳۲، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴

، ۶۹، ۷۰، ۸۱، ۸۲، ۸۹، ۱۷۷، ۱۷۸،

، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۲۰۱، ۲۰۲،

، ۲۰۳، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۳۶،

، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۷۳،

، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۶۰، ۳۷۹،

، ۳۹۶، ۳۹۷،

حافظ الصبحہ ۳۳۸، ۳۴۹

حافظ نامہ، کتاب ۶۲، ۶۳، ۹۰، ۱۶۶،

، ۲۰۲، ۲۰۸، ۲۳۷، ۲۵۵،

حاقہ، سورہ ۱۴۳، ۳۸۷

حامد، ملا ۲۵۸، ۲۵۹، ۳۶۵

حب ن ک بہ عشق

حب وطن ۲۸۲

حبیب اللہ، میرزا ۳۴۰

حجاز ۱۷۸

حج، سورہ ۳۹۱

حجۃ الوداع ۳۱۱

حجۃ زنجانی ۳۴۶، ۳۴۷

حجر، سورہ ۱۳۶

حدوث و قدم ۲۹۸

حروفات عالین، لوح ۱۰۱

حروف حی ۲۸۶

حسام الدین چلبی ۴۰۰

حسن، حاجی میرزا، مجتہد ۱۰۶

حسن ادیب، میرزا ۲۴، ۱۷۱

حسن تبریزی، میرزا ۱۰۰

- حسن خان، میرزا ۱۰۱
 حسن خراسانی، حاجی میرزا ۱۶۵، ۵۱
 حسن عکاس باشی، میرزا ۱۰۰
 حسن علی خال اصغر ۷۵
 حسین ۳۴۱
 حسین ابن علی، حضرت ۳۳۲
 حسین تبریزی ۲۶۳، ۲۶۹
 حسین جهرمی، سید ۱۴۹
 حسین، حاجی ۲۳۴، ۲۹۴
 حسین حاجی رجب ۲۶
 حسین، حاجی میرزا ۲۵۰
 حسین شیرازی، حاجی میرزا ۴۰۶
 حسین صفوی، سلطان ۲۶۵
 حسین عطار ۲۴۲، ۲۴۳، ۳۳۹
 حسین فی الجیم ۲۲۸
 حسین قلی داغستانی ۳۸۵
 حسین، میرزا ۱۵۱
 حفظ الملک ۳۷۶
 حکومت روس ۱۱۸،
 حکیم موسی ۱۲
 حمید، آقا ۱۴۱
 حنفیہ ۱۲۷
 حوا ۲۹۰
 حیات حضرت عبدالہاء، کتاب ۶۸
 حیدرآباد ۴۱
 حیدر علی ۱۴۱
 حیدر علی، آقا میرزا ۳۸۵
 حیفہ ۲۲۷، ۳۴۸
- خ
 خادم اللہ، ن ک بہ آقا جان خادم اللہ
- خاف ۱۷۴
 خاقانی ۱۴
 خانم افندی ۳۶۱
 خانم ضیاء ۳۶۱
 خاور، امۃ اللہ ۳۶۱
 خداکرم ۳۲۷، ۳۳۳
 خدیجہ، امۃ اللہ ۳۳۹
 خدیجہ بیگم ۲۸۷
 خراسان ۳۲، ۵۵، ۱۷۴، ۲۲۹، ۳۱۰، ۳۱۲
 خسرو ۳۹۰
 خسرو شیرین ۲۵۹، ۲۶۲
 خضر ۳۱۸، ۳۹۰
 خلیل، آقا ۱۵۰، ۱۵۴
 خلیل، ابراہیم ۵۸
 خلیل، ابراہیم، حضرت ن ک بہ ابراہیم
 خلیل
 خواجہ ربیع ۳۴۵
 خواجہ عبداللہ انصاری ۳۱۲، ۳۱۳
 خوان یغما ۲۰۰
 خوشہ پروین ۱۱۷
 خوشہ ہا، نشریہ ۲۳۴، ۲۸۷
 خیر القری ۳۹۲
 خیر النساء، امۃ اللہ ۱۳۴
- د
 دارالسلام ۱۷۸
 داکا ۶۲
 داود، آقا ۳۴۵
 داود، حضرت ۳۴۵، ۳۵۷، ۳۵۸
 دایرة المعارف فارسی ۲۵۷، ۲۷۱
 دجال ۱۴۶

- درخش ۳۳۹، ۳۴۰
 درویش، جناب ۲۹
 دریای دانش، کتاب ۶۰، ۳۱۰
 دریفوس ۳۳۰
 دور و تسلسل ۱۲۸
 دوستان ۳۵، ۷۴
 دیلمیان ۴۰۱
 دیوان حافظ ۳۰، ۶۲، ۹۰، ۹۱، ۱۴۷، ۱۶۶، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۹، ۲۰۲، ۲۰۸، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۵۳، ۲۵۹، ۳۰۹، ۳۱۷، ۳۹۷
 دیوان سنائی ۴۳، ۱۳۸، ۱۵۹، ۲۸۰، ۳۰۷، ۳۴۸، ۳۲۶
 دیوان شمس ۴۰۰
 دیوان قآنی ۱۹۷
 دیوان کامل سعدی ۳۶، ۸۳
 دیوان کلیم ۱۹۹، ۲۶۷، ۲۷۶
 دیوان وحشی ۷۴، ۷۵
 دیوان یغما ۳۹۰
- ذ**
- ذکائی بیضائی ۲۸۷
 ذوالفقار، جناب ۳۲۸
 ذہن و زبان حافظ، کتاب ۲۳۷
- ر**
- راحیل ۲۵۵
 رباب، حرم عبدالحسین اردستانی ۹۳
 ربابہ، امہ اللہ ۱۵۰
 ربّ اعلیٰ، حضرت ۷۷، ۸۲، ۲۸۶، ۳۴۲
 رجال وزارت خارجه، کتاب ۱۵۰
- رجب برسی ۱۰۷
 رحمن، سورہ ۲۹۶
 رحیق مخنوم، کتاب ۵۸، ۲۵۹، ۳۱۴، ۳۶۵
 رسائل جامع خواجه عبداللہ انصاری ۳۱۳
 رسالہ سیاسیہ ۲۶۴، ۲۶۵
 رسالہ قشیریہ ۳۷۵
 رستم ۱۷۹، ۳۸۸
 رسول اللہ، محمد ۸، ۳۱۱، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۳، ۳۹۴
 رشت ۱۹۷
 رضایت ابوبن ۲۹۷
 رضا، آقا سید ۸
 رضا و تسلیم ۲۹۴، ۳۰۸، ۳۵۱
 رقیہ، امہ اللہ ۳۳۹
 رکن آباد ۲۰۱
 رنگون ۴۱، ۶۰، ۷۹
 روح ۲۷۷، ۲۷۸، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۸، ۳۳۰
 روح الامین ۲۱۰
 روح القدس ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰
 روح، حضرت ۳۲۷، ۳۹۶
 روح اللہ مہرابخانی ۳۱۴
 روح اللہ ورقا ۲۳۴
 رود اردن ۲۵۷
 روسجوق ۵۴
 روسیہ، حکومت ۱۳۱، ۱۳۲
 روشیلد ۳۶۱
 روضہ مبارکہ ۱۸۶، ۲۰۰، ۳۲۱
 روم ۵۷
 رومی، ن ک بہ مولوی
 ریخانہ الادب، کتاب ۱۸۷، ۳۸۴

ز

سقلاب ۵۳، ۵۴، ۵۷، ۷۹
 سكينه، امه الله ۲۰۱، ۳۳۹
 سلسله، كتاب ۱۲۶
 سلطان الشهداء ۳۷۸
 سلطان حسين، شاه ۲۷۵
 سلمان ساوجی ۲۵۷
 سليمان، آقا ۱۴۱
 سليمان، حضرت ۷۰، ۱۸۱، ۲۰۷
 سليمان ميرزا، نك به شعاع الدوله
 سليمانیه ۳۲۲
 سمرقند ۲۰۱
 سمندر، جناب ۲۳۹، ۳۵۶، ۳۸۴
 سنائی ۷، ۱۳، ۴۰، ۴۲، ۱۳۸، ۱۵۸، ۱۶۰
 ، ۲۴۶، ۲۶۹، ۲۸۰، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۲۶
 ۳۳۷، ۳۴۷
 سنگسر ۱۰۰، ۱۰۶
 سنه شداد ۲۲۹
 سودی ۳۱۷
 سهروردی ۱۷۹
 سياح افندی ۲۸۹، ۳۴۴، ۳۴۹
 سيامک منجذب ۱۵
 سیاوش، جناب ۶۰
 سيد الشهداء، حضرت ۱۵۱، ۳۳۲
 سيد، جناب آقا ۲۶
 سيد حضور ۳۹۶
 سيد ميرزا ۱۶۵
 سیرجان ۶۷، ۱۰۰، ۱۰۶
 سيکها ۴۰، ۶۴
 سيمرغ ۱۷۹، ۱۸۰، ۳۷۰

ش

زادالمسافرين، كتاب ۹۷
 زال پدر رستم ۱۷۹
 زبور ۳۵۹
 زخرف، سوره ۳۰۰
 زرين تاج، نك به قرة العين
 زشتوه ۳۱
 زليخا ۱۳۴، ۲۰۱، ۲۵۶
 زمر، سوره ۲۰۳، ۳۱۸
 زنجان ۳۲۹
 زندگانی ميرزا ابوالفضل گلپایگانی، كتاب ۳۶
 زيادات، كتاب ۱۲۶
 زيبا سلطان ۹
 زين العابدين، آقا ۲۱
 زين العابدين، آقا سيد ۶۶
 زين العابدين، امام ۷۵
 زين المقرئين ۳۶۳

س

ساقی از غيب بقا، قصيده ۲۱، ۳۲۳
 سبزوار ۱۸۵
 سراج الشهداء ۶۸
 سعد الدين حمويه ۳۰
 سعدی ۱۲، ۲۴، ۳۱، ۳۵، ۳۶، ۸۱، ۸۳،
 ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۵۴، ۱۵۶،
 ۱۶۹، ۲۰۳، ۲۲۶، ۲۵۱، ۳۵۶، ۳۶۱،
 ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۷۸، ۳۸۰، ۴۰۵
 سعدی، محله ۸۱
 سعيد الحسن خان ۶۱
 سفارت انگليس ۴۸

- شافعی ۱۲۷
شام ۳۶
شاه جهان ۲۶۷
شاهرود ۱۵۰
شاه سلطان خانم ۹۵
شاه سنجان خافی ۱۷۴
شاه شجاع ۲۱۰، ۱۴۸
شاه عباس دوم ۲۴۲
شاه قاسم انوار ۱۷۴
شاهنامه البرز ۱۷۹
شجره انیسا ۱۹۲
شرح احوال جناب ابوالفضائل گلپایگانی ۳۱۴
شرح جامع مثنوی، کتاب ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۳۶، ۱۵۳، ۲۲۰، ۲۲۹، ۲۴۲، ۲۴۹، ۲۶۰، ۲۶۲، ۳۱۸، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۷۰، ۳۷۴، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۴، ۴۰۰، ۴۰۱
شرح سودی، کتاب ۲۷، ۲۸، ۷۰، ۱۴۷، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۳۱۷، ۳۷۹، ۳۸۰
شرح، سوره ۳۳۴
شرح عرفانی، کتاب ۳۰۹، ۳۹۷
شرح مثنوی، کتاب ۵۸
شرق و غرب ۴۰، ۴۷، ۵۱، ۵۳، ۵۵، ۵۶، ۱۰۰، ۱۴۱، ۱۷۸، ۲۹۹، ۳۳۰، ۳۷۶، ۳۷۹، ۴۰۶، ۳۸۹
شریعتمدار، جناب ۱۱۹
شعاع الدوله ۲۸۳، ۲۸۴
شعبان، میرزا ۱۴۱
شعراء، سوره ۳۸۷
شکر شکن، لوح ۶۰
شکری افندی ۲۶۱
شمس تبریزی ۱۹۶
شمیران ۱۷۱
شهادت ۶۸، ۱۰۶، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۵۱، ۳۲۰، ۳۸۶
شهداء ۲۶۷
شهدای نیریز ۲۳۴، ۲۵۳
شهری ۳۱۳
شهید ابن شهید ۲۲۲، ۲۲۳
شیخ رئیس ۶۸
شیخ الملک ۶۸
شیخ بهائی ۱۷۰، ۱۷۳
شیخی، شیخیه ۶۹، ۲۸۶، ۳۲۱، ۳۲۲
شیراز ۲۷، ۷۳، ۷۴، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۹۱، ۱۵۲، ۲۰۹، ۲۳۶، ۲۵۳، ۲۶۷، ۳۶۲
شیعه ۹۶، ۳۱۱
شیعیان ۲۸۳
شیکاگو ۵۵، ۱۰۲
صادق طباطبائی سنگلجی ۳۱۴
صادق شهید بادکوبه ای ۱۱۴
صادق گوهرین ۱۸۱، ۲۱۰
صالح برغانی، ملا ۲۸۶
صبر و استقامت ۱۰۴، ۱۳۲
صحیفه بین الحرمین ۳۲۲
صحیفه قائمیه (مهدویه) ۱۰۶
صدرا ی شیرازی، ن ک به ملاصدرا
صغری ۳۷۹
صفی علی شاه ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶
صقلاب، ن ک به سقلاب
صلح اکبر ۵۲
صیدا ۱۸۷

ص

ض

ضیاء خانم ۲۰۱

ط

طالب، جناب ۲۶۹

طاهره ۲۸۶

طابلس ۱۸۷

طراز الله سمندری ۸۱، ۸۴، ۱۵۰

طور ۱۱۰، ۱۱۹، ۱۹۲

طوس ۳۱۲

طهران ۱۹، ۳۹، ۴۸، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۹۵

۱۰۵، ۱۰۶، ۱۷۲، ۱۷۳، ۲۸۱، ۳۰۰

۳۱۳، ۳۱۹، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۳

۴۰۶، ۳۸۸

طهماسب صفوی ۷۵

ظ

ظهور الحق، کتاب ۷۲، ۱۰۶، ۱۱۴

ع

عابد حسین ۳۹

عالم بهائی، کتاب ۶۵، ۳۰۴

عبّاس قمی، شیخ ۱۳۵

عبّاس شوشتری ۲۹۶

عبّاس نامه، کتاب ۱۴۲

عبّاس، میرزا ۱۵۰

عبّاس وقار ۸۵

عبدالباقی خان عکّاس ۱۰۱

عبدالبهاء،

— سفر غرب ۱۰۷، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۸۷

— عبودیت ۲۳۲

— کثرت مکاتبه ۳۵۹

عبدالحسین آواره ۵۳

عبدالحسین اردستانی ۹۳

عبدالحسین زرین کوب ۲۰۲

عبدالحسین سلیل میرزا محمد شیرازی ۱۵۰،

۲۲۲

عبدالحسین میرزا فرمانفرما ۷۲

عبدالحسین همدانی ۳۹۹

عبدالرحمن ختمی ۲۵۳، ۳۰۹

عبدالرحمن چشتی ۱۳۳، ۱۳۶

عبدالصمد خان ۸۹، ۹۲

عبدالعزیز، سلطان ۲۶۵

عبدالکریم ۲۴۸

عبدالکریم، آقا ۳۴۵

عبدالله بن یوسف بن محمد جویی ۱۲۷

عبدالله، حاجی میرزا ۳۲۹

عبدالله زنوزی ۱۸۱

عبدالمجید فروغی ۳۹، ۴۳

عبدالمحمد، استاد ۷۶

عبس، سوره ۲۲۳

عبید زاکانی ۲۱۰

عتبات عالیات ۱۰۵

عجم ۳، ۵، ۷، ۷۰

عدم مداخله در امور سیاسیه ۲۷۹

عراق ۱۹، ۵۸، ۶۰، ۶۷، ۶۸، ۱۳۲، ۱۳۹،

۱۴۳، ۳۰۳، ۳۲۱، ۳۷۳، ۳۹۳

عراقی ۳۰۸

عرب ۳، ۵، ۷، ۷۵، ۷۶

عرش ۱۴۳	علی اکبر، حضرت ۱۵۸، ۳۴۷
عرفان ۲۴۲	علی اکبر رفسنجانی ۸۴
عزیز الله جذاب ۳۶۰، ۴۳، ۴۱	علی اکبر عطار ۸
عزیز الله مصباح ۳۸۹	علی اکبر مازگانی، شیخ ۲۱۵
عزیز الله ورقا ۴۰۹، ۱۱۷، ۸۰، ۶۶	علی اکبر، ملا ۲۳۳
عزیز مصر ۲۵۶، ۱۴۹، ۱۴۷	علی اکبر میلانی، میرزا ۳۲۹
عسرویسر ۳۳۲	علی اکبر نراقی ۱۷۹
عشق ۱۵۰، ۱۴۹، ۱۳۶، ۱۳۴، ۱۳۳، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۸۲، ۳۰۶، ۳۲۱، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۵۵، ۳۶۷، ۳۸۴، ۳۹۴	علی پاشا خان ۱۸۶
عشق آباد ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۳۴، ۱۴۹، ۲۶۶، ۳۶۰، ۳۴۴	علی، حضرت ۷، ۸، ۹، ۱۶۲، ۴۰۰
عطار ۱۳، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۲۶، ۱۵۳، ۱۸۱، ۱۸۰	علی خان ابن عبدالمطلب ۲۲۷
عقد ثریا ۱۰۳	علی سیاح مراغه ای ۳۴۴
عقل ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۷۴، ۱۷۹، ۱۸۰، ۳۶۷، ۳۹۹	علی شعبان اف ۱۳۱
عگا ۴۱، ۲۰۷، ۲۴۸، ۲۷۳، ۲۹۸، ۳۱۴	علی قلی خان ۲۵۵
علامه قزوینی ۱۸۰	علی کنی، حاج ملا ۲۸۷
علم واقسام آن ۲۵، ۲۹، ۶۴	علی محمد، میرزا ۳۳۹
علویه خانم ۳۳۲	علی محمد سراج ۲۲۲
علی، آقا ۲۲۹	علی محمد ورقای شهید ۳۹۲
علی ابن حضرت ادیب ۲۹۷	علی نقی منزوی ۱۷۹
علی اصغر خان اتابک ۱۷۲	علی نقی، میر ۲۵۲
علی افغان، سید ۱۱۷	علی یزدی، حاجی میرزا ۵۲
علی افندی ۱۸۷	عماد فقیه ۳۸۴، ۳۸۵
علی اکبر، آقا ۳۴۵	عمه، لوح ۹۵
علی اکبر اردستانی ۹۶	عنایت الله ابن عطار ۲۴۱
علی اکبر، جناب ۳۲۸	عنایت الله، میرزا ۲۰۱
علی اکبر، حاجی میرزا ۳۱۰	عندلیب، جناب ۳۸، ۲۵۳
	عندلیب، مجله ۶۸، ۲۴۳
	عنکبوت، سوره ۷۰
	عنقا ۱۱۰، ۱۷۸، ۱۷۹
	عهد و میثاق ۲۴، ۱۶۶، ۱۷۸، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۳۳، ۲۴۴، ۲۵۲، ۲۶۱، ۲۸۶، ۳۰۶
	۳۶۷، ۳۷۷
	عیسی، حضرت ۱۳۶، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱

فروغی، جناب ۳۲، ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۷۲، ۳۱۳،
۳۴۰،
فرهاد ۳۹۰
فرهاد و شیرین، مثنوی ۷۴، ۷۵
فرهنگ اساطیر، کتاب ۱۰۸
فرهنگ اشعار حافظ، کتاب ۱۸۱
فرهنگ اصطلاحات نجومی، کتاب ۱۰۶،
۱۰۷
فریدون میرزا فرمانفرما ۲۸۴
فصلت، سوره ۳۳۳
فضل الله، آقا ۳۴۵
فضل الله نوری، میرزا ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۰۶
فضل علی خان ۳۸۹
فقرو غنا ۳۰۳، ۳۵۷
فلسطین ۲۵۷
فوائد الرضویه، کتاب ۱۳۵، ۱۳۶
فیوضات الهیه ۱۹، ۲۲۰، ۲۴۵، ۲۵۲، ۲۷۵
۳۱۹، ۳۷۷، ۳۹۵، ۳۹۹

ق

قاف والقرآن ۳۷۰
قآنی ۱۹۷
قائم مقام ۲۹۳، ۲۹۴
قابل آباده ای ۵۴، ۵۷
قاجاریه ۲۸۶، ۳۱۳
قارخون ۱۴۱
قارون ۱۴۱
قاسم غنی ۲۰۲
قاضی محمد غفاری ۳۸۴، ۳۸۵
قاف، کوه ۱۱۰، ۱۷۹، ۱۸۰، ۳۷۰، ۳۷۱
قاموس ایقان، کتاب ۳۰، ۱۶۳، ۱۷۱

۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۴۲، ۳۴۳،
۴۰۶، ۳۴۴

غ

غافر، سوره ۱۷۰، ۲۵۵
غزلیات شمس ۲۹
غصن اکبر ۳۷۲
غلامحسین، جناب ۳۲۸
غلامحسین یوسفی ۹۳، ۳۰۵
غلام رضا سروسستانی ۹
غلام رضا سلمانی ۲۷
غلام علی، آقا ۲۶۴
غلام علی دوافروش ۲۱۸، ۲۲۲
غیبت نعمانی، کتاب ۷۳، ۷۵، ۷۶

ف

فارس ۶۳، ۲۸۴
فاضل مازندرانی ۷۲
فاطمه ن ک به قرة العین
فتح، سوره ۷۶
فتح علی شاه ۲۶۵
فخرالدین دهراجی ۲۹۹
فرج الله خان، میرزا ۳۷۸
فرح انگیز خانم ۳۲۹
فرخ عطار ۱۰۵
فرعون ۲۵۶
فرقان ۹۶
فرنسیس ۲۰۷
فروزانفر ۳۷۵
فروغ ۳۲

- قاموس کتاب مقدس ۲۵۷، ۳۵۹
 قبادیان ۹۷
 قرآن ۹، ۳۰، ۷۶، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۷۰، ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۰۹، ۲۱۷، ۲۲۳، ۲۴۶، ۲۵۵، ۲۸۱، ۲۹۹، ۳۱۳، ۳۱۸، ۳۲۸، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۵۹، ۳۷۰، ۳۸۳، ۳۸۵، ۳۸۷، ۳۹۴، ۴۰۶
 قربان علی، استاد ۳۰۶
 قرة العين ۲۸۶
 قزوین ۹۲، ۲۸۶، ۳۵۶
 قسطنطنیه ۱۷۸
 قصص العلماء ۱۳۶
 قصیده ورقانیہ ۱۵۰، ۳۲۲، ۳۲۳
 قضای الهی ۲۶۲، ۳۰۸
 قلندرنامہ ۳۱۳
 قم ۱۰۶
 قمراف، جنرال ۱۱۸
 قناعت ۳۶۱
 قہندز ۳۱۲
- ک
 کاذب ارض طا ۳۱۴
 کاشان ۷۴، ۲۶۷، ۳۴۵
 کاظم رشتی، سید ۲۸۶، ۳۲۲
 کاظم نمازی ۴۱
 کافرون، سورہ ۳۳
 کامران میرزا، نایب السلطنہ ۳۱۳
 کانادا ۴
 کتاب بدیع ۱۹، ۱۴۳، ۳۲۶
- کحل روحانی، جناب ۳۳۹
 کر بلا ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۹، ۳۴۳
 کر بلانی اسکندر ۸
 کردستان ۳۲۲
 کرمان ۱۸۸
 کرمانشاہ ۱۸۵، ۳۳۱
 کرمل ۱۰۳، ۱۰۷
 کشف اصطلاحات الفنون، کتاب ۹۰
 کشف الاسرار وعدة الابرار، کتاب ۲۱۰، ۳۱۳
 کشف المحجوب، کتاب ۳۰۹
 کشکول ۱۷۳، ۲۹۹
 کشمیر ۲۶۷
 کعبہ ۳۹، ۱۶۶، ۱۶۹، ۳۲۲
 کلثوم خانم ۹۵
 کلدانیان ۲۶۱
 کلکتہ ۶۲، ۱۴۲
 کلمہ و نقطہ ۲۵۸
 کلمۃ اللہ ۵۶، ۵۸، ۸۱، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۸۶، ۲۲۰، ۲۲۷، ۲۳۹، ۲۴۲، ۳۳۰، ۳۳۳
 ۳۳۵، ۳۴۷، ۴۰۶
 کلیات دیوان شمس ۳۱۵
 کلیات سعدی ۲۴، ۳۱، ۸۳، ۱۳۵، ۱۵۴، ۱۶۹، ۳۰۲، ۳۶۲، ۳۶۴
 کلیات شمس تبریزی ۴۰۱
 کلیات شیخ بہائی ۱۷۰، ۱۷۳
 کلیات عبید ۲۱۰
 کلیات نظامی ۲۶۲
 کلیفورد بارنی ۳۳۰
 کلیم کاشانی ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۵
 کمال ۳۴۵
 کمال الدین اسمعیل اصفہانی ۲۵۴
 کنز السالکین، کتاب ۳۱۳

- کنعان ۱۴۷، ۲۵۵، ۲۵۷
کواکب الدرّیہ، کتاب ۱۰۶
کوک و ماکوک ۱۰۵، ۱۰۸
کول ۱۴۱
کوه قاف ۱۷۹، ۱۸۰، ۳۷۰، ۳۷۱
کھف، سورہ ۱۰۸
کیانیان ۳۰۸
کیخسرو ۲۰۴
کیوان میرزا ۳۲۱

م

- مآخذ اشعار، کتاب ۱، ۳، ۴، ۴۳، ۵۴، ۵۷، ۸۷، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۴۴، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۸۳، ۲۷۷، ۳۰۷، ۳۳۴، ۳۴۹، ۳۸۵، ۴۰۶
مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی، کتاب ۵۸، ۳۷۵
مائده آسمانی، کتاب ۲۴، ۲۱، ۲۹، ۱۶۲، ۲۷۶، ۲۸۶، ۳۱۰، ۳۲۳، ۳۴۳، ۴۰۵
مائده، سورہ ۴۳، ۲۶۴
مازندران ۲۷۹، ۲۸۷
ماہیت ۲۹۸
مؤسسہ ایادی امراللہ، کتاب ۸۴
مؤسسہ معارف بهائی ۴
مؤمن، سورہ ۲۵۵
مؤید، حضرت ۲۰۷
متن کامل دیوان سعدی ۳۶
مثلا و حکمتها، کتاب ۳۸۴
مثنوی جمال قدم ۲۰
مثنوی خلد برین ۸۷
مثنوی طریقت نامہ ۱۸۸
مثنوی محبت نامہ ۱۸۸
مثنوی معنوی، کتاب ۳۳۳

گ

- گلچین جہانبانی، کتاب ۱۴۱، ۱۴۲
گلستان، کتاب ۹۳، ۹۴، ۱۰۰، ۳۶۹
گل مولیٰ ۲۸۹
گنجہ ۱۴۱
گوهرشاد، مسجد ۱۷۳

ل

- لار ۱۷۱
لاہور ۱۳۳، ۲۰۴
لسان العرب، کتاب ۲۰۹
لسانی شیرازی ۳۸۴، ۳۸۵
لطف علی بیک آذر بیگدلی ۲۵۰
لطف علی خان کلیادی ۱۰۳، ۱۰۷
لطیفہ غیبی، کتاب ۱۸۱
لغت نامہ دہخدا ۲۰۲، ۲۵۳، ۲۸۳، ۲۸۹
لکنہو ۱۴۲
لمعات الہیہ، کتاب ۱۸۱
لوح سلطان ۱۷۲، ۳۸۲
لوح شیخ ۵۹

- مثنوی مولوی ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۴، ۲۳،
 ۲۴، ۲۵، ۴۸، ۵۰، ۵۸، ۶۷، ۶۸، ۷۴،
 ۸۶، ۹۴، ۱۱۰، ۱۱۸، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۳۱،
 ۱۳۶، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۸۰، ۱۹۰،
 ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۶، ۲۱۵،
 ۲۲۲، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۵، ۲۴۶، ۲۴۸،
 ۲۷۴، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۶، ۳۱۸، ۳۳۳،
 ۳۵۲، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۵، ۳۶۸، ۳۷۰،
 ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۴، ۳۹۸،
 ۳۹۹، ۴۰۰
 مثنوی مونس الابرار ۱۸۸
 مثنوی ناظر و منظور ۷۵
 مثنوی نان و حلوا ۱۷۰
 مجادلہ، سورہ ۳۰
 مجدالدین، میرزا ۳۴۵
 مجمع البحرین ابرقوی، کتاب ۱۶۳
 مجمع الفصحاء، کتاب ۱۷۴
 مجموعه آثار، کتاب ۳۵، ۱۵۸، ۲۴۲
 مجموعه آثار مبارکہ، کتاب ۸۱، ۸۲، ۱۰۰،
 ۳۰۵، ۳۹۹
 مجموعه الواح، کتاب ۲۶، ۳۱۵
 مجموعه مکاتیب، کتاب ۲۴، ۳۸، ۶۱،
 ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۲، ۲۲۱، ۱۸۶، ۳۱۸،
 ۳۴۱
 مجنون ۱۲۵، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵،
 ۱۵۲، ۱۵۳، ۳۸۴
 مجید ہاشمی ۱۸۹
 محاضرات، کتاب ۱۱۴، ۲۰۳، ۲۳۰، ۳۹۸
 محافل نساء ۳۸۹
 محب السلطان ۱۶۲
 محبت نامہ ۳۱۳
 محبوب الشهداء ۳۷۸
 محسن افندی ۲۹۸، ۳۰۰
 محمد ابن حاج محمد تقی برغانی ۳۰۰
 محمد اسمعیل، آقا ۳۰۶
 محمد اصفہانی، سید ۲۶۶
 محمد باقر، آقا ۳۴۵
 محمد باقر، امام ۷۳، ۷۵
 محمد باقر خان، میرزا ۸۱
 محمد بن ابراہیم نعمانی ۷۵
 محمد بن حسن بن فرقد ۱۲۷
 محمد تبریزی، آقا ۳۰۵
 محمد تقی، آقا ۵۵
 محمد تقی برغانی ۲۸۶
 محمد جواد، آقا ۱۵۰، ۱۵۴
 محمد، حاجی آقا ۲۹۸
 محمد حسن، آقا ۱۴۱
 محمد حسن بلور فروش ۱۸۹
 محمد حسن، جناب ۳۲۸
 محمد حسن، ملا ۳۹۲
 محمد حسین طیب، حاجی میرزا ۳۱۱
 محمد حسین کرمانی، میرزا ن ک بہ محیط،
 میرزا
 محمد حسین وکیل ۱۴۰
 محمد حناساب ۱۸۹
 محمد خان تبریزی، میرزا ۲۶۱
 محمد خان، دکتر
 محمد خان محلاتی ۷۱، ۷۲
 محمد خان، میر ۱۳۴، ۱۳۶
 محمد دارابی ۱۸۱
 محمد رسول اللہ ۷۳، ۳۱۱، ۳۲۷، ۳۳۳،
 ۳۸۳، ۳۹۴

- محمد رضا ابن محمد مؤمن ۷۶
 محمد رضای اصفہانی ۱۱۸
 محمد رضا سلیل آقا میرزا علی ۸۵
 محمد شاه قاجار ۱۹۷
 محمد شفیع ۳۸۶
 محمد شیرازی، آقا میرزا ۱۵۰
 محمد صادق، آقا ۱۸۹
 محمد علی حجت، حضرت ۳۳۵
 محمد علی خان بہائی ۴۲، ۴۳، ۳۸۸
 محمد علی شاه ۲۷۷
 محمد علی ملک خسروی ۹۵
 محمد طاهر وحید قزوینی ۱۴۲
 محمد عثمانی، سلطان ۱۷۸
 محمد علاقه بند، حاجی آقا ۷۲، ۳۳۷، ۳۴۹
 ۳۷۷،
 محمد علی. آقا ۱۴۱، ۱۸۷
 محمد علی صباغ یزدی ۱۸۸
 محمد علی فیضی ۱۰۷
 محمد فاضل، شیخ ۲۲۲، ۲۲۳
 محمد قلی، میرزا ۲۹۶، ۳۴۵
 محمد کریم. آقا ۳۲۱
 محمد مازندرانی، حاج ملا ۳۰۰
 محمد معروفی، دکتر ۳۴۹
 محمد مهدی، میرزا ۳۳۹
 محمد، میرزا، ۲۵
 محمود خان کلانتر ۲۸۷
 محمود زرقانی ۴۰، ۵۶، ۸۹، ۱۶۹، ۳۶۷
 محمود شبستری، شیخ ۲۱۶
 محمود غزنوی، سلطان ۹۷
 محمود فروغی، میرزا ۱۷۲
 محیط شیخی، میرزا ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳
 مدرسه تربیت ۳۸۸
 مدنیہ، رسالہ ۳۵۷، ۳۵۸
 مدیترانہ ۲۵۷
 مرتضی، آقا (شہید) ۲۲۹، ۲۳۰
 مرتضی، حضرت علی ۷
 مرصاد العباد، کتاب ۱۶۲
 مریم ۳۰۸
 مریم ہینی ۱۰۲
 مزامیر ۳۵۹
 مززعہ ۳۷۲
 مسد، سورہ ۳۹۴
 مسعود افندی ۱۷۹
 مسعود غزنوی، سلطان ۹۷
 مسعود قزوینی ۹۷، ۳۶۷
 مسعود میرزا ظل السلطان ۷۱
 مسلمان ۳۹۶
 مسیح ۲۰۷، ۲۱۸، ۳۳۲
 مسیحیان ۲۶۱
 مشرق الاذکار ۵۵، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۷
 مشروطیت ۳۴۳
 مشکین قلم ۵۲، ۲۴۸، ۲۵۸، ۲۹۶، ۳۰۶
 ۳۴۴
 مشہد ۱۷۳، ۲۲۱، ۳۴۲
 مشہدی ابوالقاسم ۱۶۵
 مشہدی عباس ۳۸۶

- مشہدی عبدل ۱۴۱
مصائب و بلایا، ن ک بہ بلایا، محن و مصائب
مصایح ہدایت، کتاب ۴۳، ۶۸، ۱۰۶،
۳۶۰، ۱۱۸
المصباح فی التصوف، کتاب ۳۰
مصر ۵۵، ۵۶، ۶۳، ۱۳۴، ۱۰۸، ۱۴۸،
۱۵۹، ۱۶۰، ۲۲۱، ۳۰۷، ۳۴۳، ۳۷۸،
۴۰۵
مصطفی، سید ۷۹
مصطفی قلی ۷۷
معاون التجار نراقی ۳۰۲
معجم البلدان، کتاب ۲۵۷
معین، دکتر ۱۷۹، ۲۰۲
مفلح اصفہانی ۲۵۰
مقام اعلیٰ ۱۰۲، ۵۵
مقدس اردبیلی ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۶
مکاتیب عبدالہاء، کتاب ۱۰، ۵۳، ۶۹، ۹۵،
۱۱۴، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۴۶، ۱۴۹،
۱۶۲، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۸، ۳۲۱، ۳۳۷،
۳۴۵، ۳۷۰، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۶
مگہ ۳۲۲
ملا، ن ک بہ مولوی
ملائی رومی، ن ک بہ مولوی
ملأصدرای شیرازی ۱۷۹
ملکہ کرمل، کتاب ۱۰۷
ممقان ۲۱
مناجات ۲۷، ۱۵۲، ۲۳۹، ۲۶۴، ۳۷۹
مناجات خواجہ عبداللہ، کتاب ۳۱۲
مناجاتہای حضرت عبدالہاء، کتاب ۵۷
منتخبات مکاتیب، کتاب ۲۰، ۱۳۵، ۱۴۹،
۲۴۲، ۲۴۵، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۸
منشآت قائم مقام، کتاب ۲۴۹
منشاد ۲۶
منشادی ۵۴، ۸۱، ۱۰۰، ۳۳۷
منصور حالج ۴۰۱
منطق الطیر ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۴۲، ۲۴۳
منہاج الشیاطین، کتاب ۳۸۲، ۳۸۵
منہاج الطالبین ۳۸۵
منیب کاشانی ۳۱۶
موسی، آقا ۱۴۷
موسی، امام ۷۳، ۷۶
موسی، حضرت ۱۱، ۱۲، ۳۶۲، ۳۷۳،
۳۷۴، ۳۷۵، ۴۰۶
موسی کلیم، میرزا ۲۹۶
موسی وشبان، قصہ ۱۱، ۲۹۴
موش و گریہ، کتاب ۲۲۱
مولوی ۷، ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۲۳، ۲۴، ۲۵،
۲۹، ۴۸، ۵۰، ۵۸، ۶۷، ۸۶، ۱۱۴،
۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۳۶، ۱۵۲،
۱۵۷، ۱۸۶، ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۸،
۲۲۲، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۵، ۲۴۶، ۲۴۸،
۲۷۴، ۲۹۳، ۲۹۶، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۵۱،
۳۵۷، ۳۶۵، ۳۶۸، ۳۷۰، ۳۷۳، ۳۷۹،
۳۹۲، ۴۰۱، ۳۹۹، ۳۹۴
مہدی ۲۵، ۱۴۶
مہدی افشار ۲۶۷

- مہدی، سید ۶۰
 مہدی محقق ۹۸
 میبیدی ۲۱۰
 میرزا آقا خان افغان ۲۵۲
 میرفندرسکی ۱۰۵
 نظامی گنجوی ۳۳۳
 نماز، آقا ۱۴۱
 نمرود ۵۸
 نوح، حضرت ۸۶، ۱۸۶، ۲۹۳، ۲۹۴
 نور، سورہ ۹۸، ۲۴۳
 نوروز علی، آقا ۸۱
 نیاوران ۱۷۱، ۱۷۲
 نی ریز ۲۵۲
 نی ریز مشگبیز ۳۲۲
 نیویورک ۲۹۶

ن

- نارونور، کتاب ۱۶۱، ۳۰۴، ۳۴۲
 ناسوت، ملکوت ۱۶۱
 ناصرالدین شاہ ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۸۲
 ناصر خسرو ۹۶، ۹۷، ۹۸

ناظر، جناب ۲۸۷

ناظم خراسانی ۱۷۵

ناقضین، ناقضان ۲۰، ۵۳، ۱۹۲، ۲۰۳، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۴۵

نایب السلطنہ ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴

نبیل اعظم زرندی ۸۲، ۳۲۲

نجف ۱۳۵

نجم رازی ۱۶۲

نراغ ۳۹۹

نساء، سورہ ۲۸۰

نشر نجات اللہ ۴۲، ۱۳۹، ۱۹۹، ۳۳۰

۳۳۳، ۳۳۵، ۳۴۷، ۳۷۷

نصر اللہ باقراف ۳۶۷

نصر اللہ ملک المتکلمین ۶۸

نصر اللہ، میرزا ۵۳، ۵۷

نصرت الدولہ پیروز میرزا ۷۱، ۷۲

و

وان ۱۶۳

وجہ دین، کتاب ۹۷

وحدت عالم انسانی ۴۷، ۳۷۹

وحشی بافقی ۷۴

وحید رأفتی ۱۵

وحید قزوینی ۱۴۲

وحید کشفی ۳۷۶

ورقای شہید ۳۵، ۲۳۴، ۳۹۲

وشاش ۲۹۲

وطن، وطن پرستی ۲۵۴

ولی، آقا ۱۴۱

ولی امر اللہ ۱۶۹

ها

- ہاجر، امۃ اللہ ۱۱۰
ہادی، آقا ۳۳۲
ہادی افغان، آقا میرزا ۳۶۷، ۲۲۹
ہادی سبزواری ۳۶۶
ہادی، میرزا ۱۹۸
ہارون الرشید ۷۶
ہاشمیان ۴۰۱
ہجرت جمال قدم ۱۳۹
ہرات ۳۱۲
ہزارستان، کتاب ۱۷۱
ہفت وادی، رسالہ ۵۲
ہمت آباد ۱۴۱
ہمدان ۳۰۵، ۲۶۷، ۱۰۴
ہند، ہندوستان ۴۱، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴
۱۵۶، ۲۰۲، ۲۲۹، ۲۶۷
ہود، سورہ ۸۶، ۳۳۳، ۳۴۹، ۳۸۷
ہیروودیس ۳۹۶
یاحیائی ہا ۲۲۱
یرکہ ۳۷۲
یزد ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۱۷۶، ۳۳۷، ۳۳۸
یعقوب، حضرت ۷۶، ۱۴۸، ۲۵۵، ۲۵۶
۲۵۷
یغمای جندقی ۳۸۹
یمکان ۹۷
یمن ۲۴۳
یوسف، حضرت ۷۳، ۷۶، ۹۵، ۱۲۷، ۱۳۴، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۸۶، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۰۱، ۲۰۷، ۲۲۰، ۲۵۵، ۲۵۶، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۶۱، ۳۹۵، ۴۰۶، ۴۳۱، ۴۳۲
۴۳۲
یوسف، سورہ ۷۶، ۲۵۵
یوسف میناق ۱۴۶
یوسف، میرزا ۱۴۷
یوم الست ۱۹
یونس خان، دکتر ۳۳۷
یونس خان، میرزا ۳۸۸
یہود، یہودیان ۳۹۶، ۳۲۷، ۳۵۹، ۳۶۲

ی

- یادگار، مجلہ ۱۴۲
یاجوج و ماجوج ۱۰۸
یثرب ۱۷۸
یحییٰ، آقا سید ۳۶۱
یحییٰ سیرجانی، آقا سید ۶۷، ۶۸، ۱۰۶
یحییٰ ازل ۵۸، ۱۵۳
یحییٰ ابن زکریا، معمدانی ۱۵۱، ۳۲۷، ۳۳۸
۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۴

کتاب شناسی

کتاب شناسی

در صورت ذیل اسامی کتب و مجلات به ترتیب حروف الفباء و برحسب عنوان آنها که در متن این کتاب به کار رفته مرتب شده است:

عنوان	مشخصات کامل
آتشکده آذر	لطف علی بیک آذر بیگدلی، آتشکده آذر (ط: نشر کتاب، ۱۳۳۷ ه. ش)، با مقدمه و فهرست و تعلیقات سید جعفر شهیدی.
آثار	حضرت بهاء الله، آثار قلم اعلی (ط: م م م، ۱۲۰-۱۳۴ ب)، ۷ جلد.
آیات بینات	حضرت بهاء الله، حضرت عبداله‌بهاء، آیات بینات (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۹۹ م).
احادیث مثنوی	بدیع الزمان فروزانفر، احادیث مثنوی (ط: امیرکبیر، ۱۳۴۷ ه. ش).
اخبار امری	اخبار امری، نشریه تشکیلات ملی بهائیان ایران (ط: ۱۹۲۲ م).
اقلیم نور	محمد علی ملک خسروی، اقلیم نور (ط: م م م، ۱۱۸ ب).
امثال و حکم	علی اکبر دهخدا، امثال و حکم (ط: امیرکبیر، ۱۳۶۳ ه. ش) ۴ ج.
ایام تسعه	عبدالحمید اشراق خاوری، ایام تسعه (لوس آنجلس: کلمات پریس.

(۱۹۸۱ م)

- ایقان حضرت بهاء الله، ایقان (قاهره: فرج الله زکی، ۱۹۳۳ م).
- بحر در کوزه عبدالحسین زرین کوب، بحر در کوزه (طهران علمی، ۱۳۶۶ ه.ش).
- بدایع الآثار محمود زرقانی، بدایع الآثار (لانگنهاين: لجنه نشر آثار، ۱۹۸۲ م)، طبع دوم، ۲ ج.
- بشارة النور حضرت بهاء الله- حضرت عبدالبهاء، بشارة النور (لانگنهاين: لجنه نشر آثار، ۱۴۰ ب).
- بهاء الله شمس حقیقت حسن موقر بالیوزی، بهاء الله شمس حقیقت (آکسفورد: جورج رونالد، ۱۹۸۹ م)، ترجمه دکتر مینو درخشان (ثابت راسخ).
- پیام بهائی مجله پیام بهائی، نشریه محفل روحانی ملی بهائیان فرانسه، ۱۹۷۹.
- تاریخ ادبیات ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران (ط: ابن سینا، ۱۳۳۸-۱۳۳۹ ه.ش) ج ۱ و ج ۲، (ط: دانشگاه طهران، ۱۳۵۳ ه.ش) ج ۳، بخش اول؛ (ط: دانشگاه طهران، ۲۵۳۵ شاهنشاهی)، ج ۳، بخش دوم؛ (ط: فردوسی ۱۳۶۳-۱۳۶۴ ه.ش)، ج ۴ و ج ۵، بخش اول و دوم.
- تاریخ رجال ایران مهدی بامداد، تاریخ رجال ایران (ط: زوار، ۱۳۴۷-۱۳۵۱)، ج ۶.
- تاریخ نبیل زرندی ن ک به مطالع الانوار.
- تحلیل اشعار مهدی محقق، تحلیل اشعار ناصر خسرو (ط: دانشگاه طهران، ۱۳۵۹ ه.ش).

- تذکره الوفا حضرت عبدالبهاء، تذکره الوفا (حیفا: عباسیه، ۱۳۴۳ ه.ق).
- تذکره شعرای قرن اول بهائی نعمت الله ذکائی بیضائی، تذکره شعرای قرن اول بهائی (ط: م م م، ۱۲۱-۱۲۹ ب)، ۴ ج.
- توقیعات مبارکه حضرت ولی امرالله، توقیعات مبارکه (ط: م م م، ۱۲۹-۱۳۰ ب)، ۳ ج
- توقیعات مبارکه ۱۰۲- حضرت ولی امرالله، توقیعات مبارکه ۱۰۲-۱۰۹ (ط: م م م، ۱۲۵ ب) ۱۰۹
- حافظ نامه بهاء الدین خرمشاهی، حافظ نامه (ط: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات سروش، ۱۳۶۸ ه.ش)، ۲ ج.
- حیات حضرت عبدالبهاء محمد علی فیضی، حیات حضرت عبدالبهاء (لانگنهاین: لجنه نشر آثار، ۱۹۹۴ م).
- خوشه ها انجمن ادب و هنر، خوشه هائی از خرمن ادب و هنر (سویس: آکادمی لندگ، ۱۹۹۰-۱۹۹۷ م)، ۸ جلد.
- دریای دانش حضرت بهاء الله، دریای دانش (ط: م م م، ۱۳۳ ب).
- دیوان حافظ دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی (ط: زوار، ۱۳۶۲ ه.ش)، به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی، چاپ چهارم. و دیوان حافظ (ط: بروخیم، ۱۳۱۸ ه.ش)، به اهتمام حسین پزیمان و دیوان حافظ (ط: جاویدان علمی، ۱۳۴۵ ه.ش)، به اهتمام سید ابوالقاسم انجوی شیرازی.

- دیوان سعدی ن ک به متن کامل دیوان سعدی.
- دیوان سنائی حکیم سنائی غزنوی، دیوان حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم سنائی غزنوی (ط: سنائی، ۱۳۶۲ ه.ش)، به اهتمام مدرّس رضوی.
- دیوان شمس ن ک به کلیات شمس.
- دیوان قآنی قآنی شیرازی، دیوان حکیم قآنی شیرازی (ط: امیرکبیر، ۱۳۳۶ ه.ش)، تصحیح و مقدمه دکتر محمد جعفر محجوب.
- دیوان کلیم کلیم کاشانی، دیوان کامل کلیم کاشانی (ط: زرین، ۱۳۶۲ ه.ش) مقدمه و حواشی از مهدی افشار.
- دیوان وحشی شمس الدّین وحشی بافقی، دیوان کامل شمس الدّین محمد وحشی بافقی (ط: امیرکبیر، ۱۳۳۵ ه.ش)، با مقدمه ای در سرگذشت وحشی بقلم ایرج افشار.
- دیوان یغما یغمای جندقی، مجموعه آثار یغمای جندقی (ط: توس، ۱۳۶۷ ه.ش)، ۲ ج. تصحیح و تدوین سید علی آل داود.
- رجال وزارت خارجه مهدی خان ممتحن الدّوله شقاقی و میرزا هاشم خان، رجال وزارت خارجه در عصر ناصری و مظفری (ط: اساطیر، ۱۳۶۵ ه.ش)، به کوشش ایرج افشار.
- رحیق مختوم عبدالحمید اشراق خاوری، رحیق مختوم (ط: م م م، ۱۳۰-۱۳۱ ب)، ۲ ج.

- رسائل جامع
خواجہ عبداللہ انصاری، رسائل جامع خواجہ عبداللہ انصاری (ط):
فروغی، ۱۳۴۹ ه. ش).
- ریحانة الادب
محمد علی تبریزی خیابانی (مدرس)، ریحانة الادب (ط: علمی،
۱۳۲۷ ه. ش).
- زندگانی میرزا ابوالفضل
گلپایگانی
روح الله مہرابخانی، زندگانی میرزا ابوالفضل گلپایگانی (لانگنہاین:
لجنہ نشر آثار، ۱۹۸۸ م). طبع اول این اثر تحت عنوان شرح احوال
جناب میرزا ابوالفضائل گلپایگانی در طهران (م م م، ۱۳۱ ب) بودہ
است.
- شرح احوال جناب میرزا
ابوالفضائل گلپایگانی
ن ک بہ زندگانی میرزا ابوالفضل گلپایگانی.
- شرح جامع
کریم زمانی، شرح جامع مثنوی معنوی (ط: اطلاعات، ۱۳۳۷-
۱۳۸۱ ه. ش)، ۷ ج.
- شرح سودی
محمد سودی بسنوی، شرح سودی بر حافظ (ط: زرین و نگاہ، ۱۳۷۲
ه. ش)، ترجمہ دکتر عصمت ستارزادہ، ۴ ج..
- شرح عرفانی
عبدالرحمان ختمی لاہوری، شرح عرفانی غزلہای حافظ (ط: قطرہ،
۱۳۷۶ ه. ش)، ۴ ج.
- شرح مثنوی
محمد تقی جعفری، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی جلال الدین محمد
مولوی (ط: اسلامی، ۱۳۶۶-۱۳۶۸ ه. ش)، ۱۵ ج.
- ظہور الحق
اسد اللہ فاضل مازندرانی، ظہور الحق (ط: م م م، ۱۳۱ ب)، ۸ ج.

- عالم بهائی کتاب عالم بهائی (The Baha'i World)، سالنامه جامعه جهانی بهائی، ۱۹۲۵.
- غیبت نعمانی ابن ابی زینب محمد بن ابراهیم النعمانی، غیبت نعمانی (ط: صدوق، ۱۳۶۳ ه. ش) ترجمه محمد جواد غفاری.
- فرهنگ اساطیر محمد جواد یاحقی، فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی (ط: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی و انتشارات سروش، ۱۳۶۹ ه. ش).
- فرهنگ اصطلاحات نجومی ابوالفضل مصطفی، فرهنگ اصطلاحات نجومی (ط: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶ ه. ش).
- فرهنگ رجال قاجار جورج پ. چرچیل، فرهنگ رجال قاجار (ط: زرین، ۱۳۶۹)، ترجمه و تألیف غلامحسین میرزا صالح.
- فوائد الرضویه شیخ عباس قمی، فوائد الرضویه فی احوال علماء المذهب الجعفریه (ط: مرکزی، ۱۳۲۷ ه. ش).
- قاموس ایقان عبدالحمید اشراق خاوری، قاموس ایقان (ط: م م م، ۱۲۷ ۱۲۸ ب)، ج ۴.
- قصص العلماء محمد تنکابنی، قصص العلماء (ط: اسلامی، بی تاریخ).
- کتاب بدیع حضرت بهاء الله، کتاب بدیع (ط: از روی خط زین المقرئین مورخ ربیع الاول ۱۲۸۶ ه. ق).

- ابوالفضل رشید الدین المیبدی، کشف الاسرار و عدة الابرار (ط: امیر کبیر، ۱۳۶۱ ه.ش)، ۱۰ ج.
- کشف الاسرار
- شیخ بهائی، کشکول شیخ بهائی (ط: اسلامیه، ۱۳۶۴ ه.ش)، ۲ ج، ترجمه و شرح فارسی محمد باقر ساعدی خراسانی.
- کشکول شیخ بهائی
- سعدی شیرازی، کلیات سعدی (ط: جاویدان، ۱۳۶۱ ه.ش)
مولانا جلال الدین مولوی، کلیات دیوان شمس (ط: نگاه، ۱۳۳۷ ه.ش)، ۲۰ ج.
- کلیات سعدی
کلیات شمس
- شیخ بهائی عاملی، کلیات شیخ بهائی (ط: محمودی، بی تاریخ)
- کلیات شیخ بهائی
- نظامی گنجوی، کلیات نظامی گنجوی (ط: نگاه، ۱۳۷۲ ه.ش)، از روی نسخه وحید دستگردی.
- کلیات نظامی گنجوی
- عبدالحسین آواره، الکواکب الدرّیه (قاهره: سعادت، ۱۹۲۳-۱۹۲۴ م) ۲ ج.
- کواکب الدرّیه
- محمد حسین جهانبانی، گلچین جهانبانی (ط: چاپخانه مجلس، ۱۳۲۱ ه.ش).
- گلچین جهانبانی
- سعدی شیرازی، گلستان (ط: خوارزمی، ۱۳۶۸ ه.ش)، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی.
- گلستان
- ذبیح الله صفا، گنج سخن (ط: دانشگاه طهران، ۱۳۴۰ ه.ش).
- گنج سخن
- حضرت بهاء الله، لوح مبارک خطاب به شیخ محمد تقی مجتهد اصفهانی معروف به نجفی (قاهره: سعادت، ۱۹۲۰ م).
- لوح شیخ

- مآخذ اشعار وحید راقتی، مآخذ اشعار در آثار بهائی (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۹۰-۲۰۰۰ م)، ۳ ج.
- مآخذ قصص و تمثیلات بدیع الزمان فروزانفر، مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی (ط: امیرکبیر، ۱۳۶۲ ه.ش).
- مآخذ آسمانی عبدالله الحمید اشراق خاوری، مآخذ آسمانی (ط: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۳۰ ب).
- متن کامل دیوان سعدی سعدی شیرازی، متن کامل دیوان شیخ اجل سعدی شیرازی (ط: معرفت، ۱۳۴۰ ه.ش)، به کوشش دکتر مظاهر مصفا.
- مثلا و حکمتها دکتر رحیم عقیفی، مثلا و حکمتها در آثار شاعران قرن سوم تا یازدهم هجری (ط: سروش، ۱۳۷۱ ه.ش).
- مثنوی جلال الدین محمد مولوی رومی، مثنوی مولوی (ط: امیرکبیر، ۱۳۶۳ ه.ش) به تصحیح نیکلسون، به اهتمام دکتر نصرالله پورجوادی. ۴ ج.
- مثنوی معنوی جلال الدین محمد مولوی، کلیات مثنوی معنوی مولوی (ط: علمی، ۱۳۵۷ ه.ش)، چاپ هشتم.
- مجمع البحرين شمس الدین ابراهیم ابرقوهی، مجمع البحرين (ط: مولی، ۱۳۶۴ ه.ش)، تصحیح نجیب مایل هروی.
- مجمع الفصحاء رضا قلی خان هدایت، مجمع الفصحاء (ط: امیرکبیر، ۱۳۳۶-۱۳۴۰ ه.ش)، به کوشش مظاهر مصفا، ۶ ج.

- مجموعه آثار حضرت بهاء الله و حضرت عبدالهء . مجموعه قلم اعلى (ط: لجنه ملى محفظه آثار، ۱۳۳ ب)، شماره ۱۸-۱۹-۲۸.
- مجموعه آثار مباركه حضرت بهاء الله و حضرت عبدالهء، مجموعه آثار مباركه (ط: لجنه ملى محفظه آثار، ۱۳۳ ب)، شماره ۸۴.
- مجموعه الواح حضرت بهاء الله، مجموعه الواح مباركه (قاہرہ: سعادت. ۱۹۲۰ م).
- مجموعه مكاتیب حضرت عبدالهء. مجموعه مكاتیب حضرت عبدالهء (ط: ن م م. ۱۳۲-۱۳۳ ب)، شماره ۱۳-۵۲-۵۵-۸۷-۸۸.
- محاضرات عبدالحسین اشراق خاوری، محاضرات (لانگنہاین: لجنه نشر آثار. ۱۹۸۷ م)، ۲ ج دریک مجلد.
- مرصاد العباد نجم الدین ابوبکر رازی، مرصاد العباد (ط: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶ ه.ش)، به اهتمام محمد امین ریاحی.
- مشارق انوار الیقین شیخ رجب بن محمد البرسی، مشارق انوار الیقین (بمبئی: شیخ علی محلائی، ۱۳۰۳ ه.ق).
- مصابیح ہدایت عزیزالله سلیمانی، مصابیح ہدایت (ط: م م م، ۱۲۱-۱۳۲ ب). ۹ ج.
- المصباح فی التصوف سعدالدین حمویہ، المصباح فی التصوف (ط: مولی. ۱۳۶۲ ه.ش). تصحیح نجیب مایل ہروی.
- مطالع الانوار محمد نبیل اعظم زرنندی، مطالع الانوار (ط: م م م. ۱۳۴ ب). ترجمہ و تلخیص عبدالحمید اشراق خاوری.

- مقام شعر در ادیان روح الله مهرباخانی، مقام شعر در ادیان (ط: لجنه جوانان بهائی طهران، ۱۰۹ ب)
- مکاتیب حضرت عبدالبهاء، مکاتیب عبدالبهاء (قاهره: کردستان علمیه و فرج الله زکی، ۱۳۲۸-۱۳۴۰ ه.ق)، ج ۱ و ۲ و ۳؛ (ط: م م م، ۱۲۱-۱۳۴ ب)، ج ۴-۸.
- ملکه کرمل مجمّد علی فیضی، ملکه کرمل (ط: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۳۲ ب).
- مناجات خواجه عبدالله انصاری، خواجه عبدالله انصاری. مناجات خواجه عبدالله انصاری (ط: فروغی، ۱۳۵۸ ه.ش)، به کوشش علی پناه.
- مناجات های حضرت عبدالبهاء، مناجات های حضرت عبدالبهاء (بمبئی: محفل ملی هند و برما).
- منتخبات مکاتیب حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء (ویلمت: مؤسسه مطبوعات بهائی، ۱۹۷۹ م)، [ج ۱]. (حیفا: مرکز جهانی بهائی، ۱۹۸۴ م)، ج ۲، (لانگنهاین: لجنه نشر آثار ۱۹۹۲ م)، ج ۳.
- منشآت قائم مقام قائم مقام فراهانی، منشآت قائم مقام (ط: ابن سینا، ۱۳۳۷ ه.ش)، به اهتمام جهانگیر قائم مقامی.
- منطق الطیر شیخ فرید الدین محمد عطار نیشابوری، منطق الطیر (ط: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵ ه.ش)، به اهتمام سید صادق گوهرین.

نار و نور

حضرت بهاء الله، حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله، نار و نور
(لانگتهاین: لجنه نشر آثار، ۱۳۹ ب).

نی ریز مشکبیز

محمد علی فیضی، نی ریز مشکبیز (ط: م م م، ۱۲۹ ب).

**MA'ÁKHIDH-I-ASH'ÁR DAR
ÁTHÁR-I-BAHÁ'Í**

Volume 4

**Ma'ákhidh-i-Ash' ár-i-Fársí
(Sources of Persian Poetry in the Bahá'í Writings)**

Zhi - Gáf

by
Váhíd Ra'fati, Ph.D.

Copyright © 2004, 161 B.E.

ISBN 1-896193-53-6

Association for Bahá'í Studies in Persian

596 Upper Sherman, Hamilton, Ontario, Canada

Telephone (905) 3880458 Fax (905) 3881870

Email pibs@bellnet.ca Web. www.absp.org